

معارفی از قرآن

نام نویسنده : شهید محراب آیت الله دستغیب (ره)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

قبل از شروع در مقدمه کتاب، از نعمت بزرگ خداوند که به ملت ایران ارزانی داشته لازم است یادآوری و سپاسگزاری شود چه فرخنده روزگاریست که انقلاب عظیم اسلامی ملت ایران و خون شهیدان و زحمت و جراحت زخمیها و خسارات مادی و اقتصادی پیشه وران و خلاصه رنجهای همه اقشار به ثمر رسید و دیو طاغوت از این سرزمین رانده شد و فرشته الهی، نمودار تقوا و فضیلت، مظهر علم و عدالت، قلب ملت و امام امت، حضرت امام خمینی اطال الله عمره و اهلک عدوه قدم بر دیده رنجدیده مسلمانان نهاد و ایران را به قدوم خود روشن ساخت و به خواست خدای بزرگ و یاری ولی عصر ارواحنا فداه زمام امور را بدست گرفت، آزادیهای گرفته شده بازگشت و توطئه‌های دشمنان خارجی و منافقان داخلی یکی پس از دیگری کشف و خنثی گردید و بدعتهای بسیار و گناهان کبیره آشکار، یکی پس از دیگری برداشته شد و شعائر الهی که نماز جمعه از بزرگترین آنها است برقرار گردید و خلاصه:

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
پروردگارا: این نعمت بزرگ نیز مانند همه نعمتها از تو است، تو را سپاس
می‌گزاریم و دوام و استقرار نعمتهایت، مخصوصاً جمهوری اسلامی را از خودت
خواهانیم.

نکاتی چند درباره زمان تفسیر سوره حدید

برای روشن شدن برخی مطالب این کتاب، نخست شرح مختصری درباره زمان تفسیر و شرح این سوره شریف توسط حضرت آیت الله مجاهد آقای سید عبدالحسین دستغیب دامت برکاته به عرض می‌رسد، تفسیر سوره شریف حدید

که به نام معارفی از قرآن در برابر شما قرار گرفته خلاصه شده بیانات ایشان در ماه مبارک رمضان 1379 می باشد که تا نصف سوره، تفسیر و شرح گردید و بقیه به سال بعد موکول شد.

در ماه مبارک رمضان 98 روزهای نخست بقیه سوره تفسیر گردید ولی به واسطه واقعه پنجم رمضان و کشتار مردم شیراز و هیجان عمومی، محیط ارباب و وحشت نظامی فراهم آوردند و از جمله اقدامات رژیم منحوس پهلوی، بستن در مسجد جامع، مرکز مبارزات و محل اجتماع جوانان مبارز و مردمان غیور شیراز بود، لذا به مدت دو هفته برنامه تفسیر نیز به ناچار تعطیل گردید.

با باز شدن مجدد مسجد، برنامه هم دوباره شروع و ضمن سخنرانیها مطالب بیدار کننده تذکر داده می شد که در این کتاب هم اشاراتی به آن شده است و بالاخره قسمت آخر و سوم سوره حدید در نیمه اول رمضان 99 در زمان پیروی انقلاب اسلامی بیان شده و مطالب روز از قبیل قانون اساسی و نمایندگی مجلس خبرگان که به آن اشاره شده مربوط به این موقعیت است.

با این شرح مختصر، وجه مناسبت بعضی مطالب در حاشیه تفسیر، واضح می گردد.

چرا معارفی از قرآن نامیده شد

این سوره شریفه مطالب متعدد و متنوع و بسیار جالبی را در بردارد که عمده ترین آن آیات ششگانه نخستین آن می باشد که درباره اسماء و صفات و فعال خداوند است و مطابق روایتی که در همین کتاب می خوانید خداوند برای اینکه پاسخی به درخواست طالبین معرفت خودش بدهد سوره توحید و شش آیه نخستین سوره حدید را فرستاد و راستی عالمی معرفت در این آیات نهفته شده که تشنگان خداشناس را سیراب می کند.

همچنین آیاتی که مربوط به معاد، قضا و قدر، خشوع برای خدا و غیره می‌باشد معظم این سوره را تشکیل می‌دهد که همه معارفی از قرآن می‌باشد لذا نامی بهتر برای این کتاب نیافتیم.

تسبیح همه موجودات و مالکیت خدا

سوره حدید با تسبیح کردن همه موجودات آسمانی و زمینی برای خداوند عزیز حکیم آغاز می‌شود، غیر خدا به ملکوت خود که باطن و حقیقت و به تعبیر دیگر نفس آن است خدا را از هر چه ناروا است پاک می‌داند، آن خدائی که عزت و حکمتش از هر موجودی نمایان است، هر چیز را به جای خود نهاده و هر چه نیاز داشته به او داده است خداوندی که ذلت شریک برای خود نخواسته و عزیز مطلق است.

همان خدائی که سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها و بالا و زیر آنها است برای او است و مالکیت حقیقی برای او است و در غیر او، اعتباری و موقتی است.

همان خدائی که آفریدگان را آفرید، به آنها جان داد، همان خدای جان گیرنده است که بر هر چیزی تواناست، حیات و مرگ دل نیز از او است.

سر انسان نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان

سپس در این کتاب درباره قدرت نامحدود خداوند سخن می‌رود برای نمونه، قدرتهائی در یک و جب صورت یادآور می‌شود چگونه دستگاههای مختلف چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، بینی برای بوئیدن، زبان برای چشیدن و کارهای دیگر، همچنین مغز و سلسله اعصاب، دهان و وضع قرار گرفتن دندانها و تارهای صوتی با حنجره و صداها و گوناگون و غیره را یادآور می‌شود.

آنگاه خطوط بند انگشتان و اختصاصی بودن آن مانند تارهای صوتی را یادآور می‌شود یعنی هر فردی خطهای انگشتان دستش غیر از دیگری است مانند صدایش، لذا انگشت نگاری برای تشخیص هویت اشخاص مرسوم شده است.

سپس نمونه‌ای از قدرت نمائی در عالم گیاهان را می‌خوانید.

اول و آخر، ظاهر و باطن

در آیات خداشناسی این سوره، اسماء حسناى پروردگار به نظر می‌رسد که خدا را به عنوان اول و آخر، ظاهر و باطن معرفی می‌فرماید با بیاناتی که هیچگونه شبهه‌ای در ذهن خوانندگان ایجاد نشود معنی اول را که علت العلیل است می‌رساند، چنانچه معنی آخر را که مرجع و منتها است و بازگشت همه به سوی او است روشن می‌نماید.

ظاهر بودن خدا را به اسماء و صفات و افعال و خلاصه تجلیات حق در مظاهر وجودی بیان کرده و می‌فهماند که در عین نهایت ظهور کاملاً ذات مقدسش مخفی و بر همه پوشیده است پس به افعال و اسماء ظاهر و به حسب ذات باطن است.

سپس سخن را به اول اضافی کشانیده و برای نمونه حدیث ردالشمس و سخن گفتن ملکوت آفتاب را با امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌کند که به حضرت به عنوان اول و آخر سلام کرد، یعنی اول مؤمن به خدا در این امت و آخر کسی است که با پیغمبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت.

آفرینش آسمانها و معانی عرش

بعد درباره آفرینش آسمانها در شش دوران سخن می‌رود و مقصود از ایام که به معنی دوران است روشن می‌نماید و عرش را به معنی تدبیر امور دانسته و

احتمال اینکه به معنی کهکشانهای فعلی باشد معقول دانسته و بالاخره تمام عالم هستی را عرش خدا می‌داند.

الا نگاه سخن درباره معلومات نامتناهی پروردگار می‌رود و در مورد آنچه از زمین بالا می‌رود که ملکوت اعمال مؤمنین را شامل می‌شود و آنچه از آسمان به زیر می‌آید همه مورد علم خدا است صحبت می‌شود.

معیت و همراه بودن خدا با بیانی شیوا و قابل درک برای همه گفته می‌شود و اثر مهمی که با توجه به این حقیقت برای تزکیه و بهبود نفس انسانی دارد در ضمن داستان کوتاهی در توجه به دو نام خدا یا حاضر و یا ناظر بیان شده است.

مکافات و مجازات، مبدأ و معاد

سپس رشته سخن، به مسأله معاد کشانده می‌شود و با بیانی رسا می‌رساند که معاد همان مبدأ است و همه از خدائیم و به خدا نیز باز می‌گردیم.

سپس روشن می‌نماید مکافات غیر از مجازات است جزا همان پاداش مربوط به آخرت است ولی مکافات عکس‌العمل و آثار وضعی و دنیوی است، هر عملی از هر کس سر می‌زند یقیناً جزای آخرتی دارد اما ممکن است مکافات دنیوی نداشته باشد.

برای شاهد مطلب، داستان ابوجهل و ابن مسعود را ذکر می‌نمایم، در مکه معظمه اوائل اسلام، ابوجهل سیلی محکمی به گوش ابن مسعود می‌نوازد و او را مجروح می‌نماید، پس از پایان جنگ بدر ابن مسعود سر ابوجهل را می‌برد و گوشش را سوراخ کرده، کشان کشان به سوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌برد، این را مکافات گویند، اما جزای آخرتیش سر جای خود محفوظ است.

اختلاف روز و شب، آیه عظیمه خدا

در ششمین آیه از آیت عظیم الهی سخن می‌رود و آن کم شدن تدریجی روز و شب و زیاد شدن دیگری است با نظم و حساب دقیق و معین پس از اعتدال ربیعی (اول فروردین) که روز و شب یکسان است به تدریج تا سه ماه روز بلند و شب کوتاه می‌گردد و آخر بهار به اوج بلندی روز و کوتاهی شب می‌رسد سپس وضع برگشته، روزها به تدریج کوتاه و بر بلندی شب افزوده می‌گردد تا به اعتدال خریفی (اول مهر) می‌رسد و همین برنامه تکرار می‌شود، خدا در اثر حرکت شمال به جنوب و جنوب به شمال زمین با نظم معین روزانه، قدرت نمائی می‌فرماید.

آیا این حرکت دقیق که از سالیان قبل می‌شود آن را پیش‌بینی کرد بدون محرک و مدبر دانائی می‌تواند باشد؟

دستورات اخلاقی برای تهذیب نفس

پس از آیات توحیدی، درباره انفاق در راه خدا از مالی که به انسان عاریه داده است سخن می‌رود و روی کلمه مستخلفین جانشین از طرف مالک حقیقی، تکیه می‌شود تا انفاق آسان گردد مال، مال دیگری است و ناپایدار، چه بهتر که شخص دستش می‌رسد از آن بهره ببرد، برای استدلال به داستان مادر جعفر برمکی که برای فرش اطاقش به دنبال پوست گوسفند آمده است استشهاد می‌نماید.

پس از یکی دو آیه، دوباره بر مسأله انفاق تکیه کرده و حتی به عنوان قرض به خدا مؤمنین را تشویق به انفاق می‌فرماید چون اثر کیمیاوار برای نفس انسانی داشته آن را پاک و مهذب می‌نماید و گرنه میراث آسمانها و زمین از برای خداست.

نکته جالبی که در این کتاب در مبحث انفاق تأکید شده اخلاص در انفاق را شرط اساسی می‌داند و چند داستان جالب و کوتاه متذکر شده و از روایات چنین استفاده می‌نماید که وام برتر از صدقه است زیرا احترام گیرنده نیز محفوظ می‌ماند.

نور مؤمن و ظلمت کافر در صراط

سپس به مناسبت آیات مربوط به معاد و صراط سخن را به نور مؤمن و ظلمت کافر کشانده و می‌فهماند که نورافشانی هر کس به مقدار دارائیش می‌باشد مخصوصاً نور ولایت خیلی به درد می‌خورد، دیگر آن که نور کسی به کار دیگری نمی‌خورد، بلکه دیواری میان مؤمنین و کفار کشیده می‌شود که برای مؤمنین رحمت و اسباب انس و الفت است و از طرف کفار، عذاب و زحمت می‌باشد.

نتیجه‌گیری‌های اخلاقی جالبی از این آیات شده و هشدار می‌دهد که مردم فریب دنیا را نخورند و همیشه یاد فنای آن باشند و با یاد مرگ سختی دل را چاره کنند.

خشوع دل، زمینه برای ایمان

آیه تکان دهنده آیا نرسیده برای اهل ایمان که دلشان برای یاد خدا خاشع شود و آنچه از حق فرستاده است و مانند کسانی که از پیش کتاب به آنها داده شد (یهود و نصاری) نباشند که آرزوها بر آنها دراز گردید پس دل‌هایشان سخت شده بسیاری از آنان فاسق‌اند.

شرح و بسط فراوانی داده شده مردم را از آمال و آرزوهای واهی دنیا بر حذر می‌دارد زیرا موجب قساوت دل می‌گردد و ایمان در دل سخت جا ندارد، بلکه با خشوع دل باید زمینه را برای ایمان به خدا آماده ساخت.

پس از آیاتی درباره جان دادن خداوند به زمین، پس از مرگ آن و رشد گیاهان و حبوبات و همچنین ارزش صدقه و صدقه دهندگان و مطالب مهم دیگر به بیان بی‌پایداری دنیا می‌پردازد.

دنیا را بطور آشکار رسوا می‌سازد

حقیقت دنیا؛ لعب یعنی کار پیررنج ولی بیهوده است و لهو، سرگرمی و بازماندن از هدف می‌باشد زینت، دلربائی در امور واهی و فخر به نسب یا مال، امور اعتباری همه فریبکاری دنیای غدار را تشکیل می‌دهند.

برای وضع دلربائی و در عین حال توخالی دنیا مثالی ذکر می‌فرماید: باران شدید می‌بارد و گیاه را از زمین سبز و خرم می‌رویاند (اما چند روزی بیش نیست) سپس خشک و زرد شده به عنوان خار و خاشاک یا هیزم سوزاننده و از بین برده می‌شود (خاکسترش را نیز باد به اطراف پراکنده می‌نماید) کسانی که به دنیا دل ببندند وضعشان چنین است که فریب شکوفه چند روزه را خورده به آن سرگرم می‌شوند و از حقیقت که آخرت است باز می‌مانند، لذا عذاب دردناکی به دنبال خواهند داشت.

پس، آخرت سزاوار دلبستگی است

بلافاصله راجع به آخرت و تشویق به عمل کردن برای آن می‌فرماید بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که عرض آن همچون عرض همه آسمانها و زمین است، آن بخشش خداوند برای اهل ایمان است، نه دیگران، به مناسبت این مطلب از لذت ذکر خدا در حال روزه سخن می‌رود و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان نمونه بارز اهل آخرت و سرمشق برای کار جهت آخرت السلام علی میزان الاعمال صحبت می‌شود، سبب آمرزش خدا که به آن امر شده‌ایم در اطاعات و توبه می‌داند و می‌فهماند که مسابقه در خیرات

نتیجه ایمان است و شتاب در کار آخرت پسندیده است چنانچه شتابزدگی در کار دنیا ناپسند می‌باشد.

مقدرات با اختیار منافات ندارد

از بخشهای جالب این کتاب، قضا و قدر است که به مناسبت آیه شریفه: ما اصاب من مصیبة... مطلب به بهترین وجهی پرورانده شده است، همه حوادث در کتاب تکوین الهی ثبت و ضبط است کوچک و بزرگ از حوادث که در آینده واقع می‌گردد در لوح محفوظ نوشته شده است و در عین حالی که با اختیار مکلفین منافاتی ندارد و به هیچ وجه جبر در کار نیست و مقدرات الهی با حفظ اختیار مکلفین در افعال ارادی است - آنگاه می‌فرماید خاصیت این تقدیرات این است که بر آنچه از کف دادید اندوه نخورید و برای امور مادی از جهت دنیوی و زوال آن شادمان شدن غلط است.

برای اثبات وجود لوح محفوظ و ثبت مقدرات، به رؤیاهای صادق گواه آورده می‌شود چیزهایی که در آینده باید واقع گردد ممکن است بعضی اشخاص در خواب پیش ببینند و بعداً همانطور واقع گردد رؤیای صادقانه فراوان واقع شده و در کتاب داستانهای شگفت اثر حضرت مؤلف تعدادی ثبت گردیده است. همچنین به مناسبت این بحث یادآور می‌شود که مرگ برای مرده و بازماندگان هر دو خیر است زیرا مرده اگر نیکوکار باشد زودتر به ثواب خداوند نائل می‌گردد و از زحمت دنیا راحت می‌گردد و اگر گنهکار و بدکار است کمتر خود را سزاوار عقوبت می‌نماید.

برای بازماندگان نیز خوبست زیرا رحمت و صلوات و بخشش خداوند و هدایتش که شامل حال مصیبت دیدگان می‌شود⁽¹⁾ به مراتب از بودن آن شخص برای بازماندگان بهتر است.

پیغمبران و کتابهای آسمانی و عدل الهی

در آخرین بخش کتاب درباره بعثت انبیا و کتابهای آسمانی و معجزات آنان یخن رفته است و غرض از بعثت را بسط عدل در اجتماع بشری می‌داند و چون برای انجام این منظور عده‌ای منافعشان به خطر می‌افتد و در نتیجه دنبال آشوب و هرج و مرج و مزاحمت دیگران می‌روند باید قوه دافعه‌ای باشد که آهن را برای این منظور آفرید که دارای فوائد بیشماری نیز می‌باشد.

آنگاه از عدل خدا در جهان آفرینش سخن رفته که هر چیز را در محل مناسب خود قرار داده است، جو اطراف زمین را کمر بند نگاهدارنده کره می‌خواند زیرا مانع ریزش سنگهای آسمانی به زمین می‌گردد.

سپس راجع به پیغمبرانی که در آیه شریفه نام برده نوح و ابراهیم و عیسی بن مریم مشروحاً سخن گفته است.

رهبانیت و اسلام، روح الله زمان ما

در پایان به مناسبت آیه شریفه درباره رهبانیت سخن می‌رود و پیدایش آن در نصارا و نظر اسلام در این باره را بیان می‌کند، از خرافات مسیحیها به عنوان گناه بخشی و بهشت فروشی کشیها صحبت می‌کند داستان راهب در سفر صفین و معجزه علی علیه السلام که سبب اسلام راهب شد نقل نموده است، همچنین این حقیقت را بیان نموده که پیشرفت کمونیستها در نتیجه خرابی و خرافات کلیسا بوده است و در آخر به مناسبت مسیحیت و عیسی روح الله، نتیجه می‌گیرد که روح الله زمان ما، امام خمینی (ره) است.

پرهیزکاری سفارش همه بزرگان

آنگاه تقوا در هر حال را متذکر می‌شود، خدا را همیشه و مخصوصاً هنگام گناه نباید فراموش کرد و تقوا باید در همه طبقات پیدا شود و خانها باید زهرا

(علیه السلام) را که سرمشق بانوان پرهیزکار است الگو قرار دهند، و می‌فهماند که پرهیزکار، مؤمن متعهد و مسؤول است و آموزش خداوند برای او است خداوند دو بخش از رحمت برای مؤمن پرهیزکار مهیا فرموده است.

در برابر مؤمنین متعهد و پرهیزکار، دول امپریالیسم و مادی هستند که حاضرند به خاطر فروش اسلحه و پر شدن جیبهایشان آتش جنگ روشن کرده گروه زیادی را به خاک و خون بکشانند.

پر فایده بودن کتاب

آنچه گذشت نمونه‌ای از مطالب این کتاب شریف است که راستی نافع و برای همه طبقات قابل استفاده است و چون از دل برخاسته، لاجرم بر دل می‌نشیند و امیدواریم مانند آثار دیگر حضرت مؤلف محترم با استقبال کم نظیر دوستان و علاقمندان مواجه شده در قطعه‌های مختلف و تیراژهای بسیار، مجدداً منتشر گردد.

مسؤولیت بیشتر در جمهوری اسلامی

اینک که بحمدالله حکومت اسلامی در حال استقرار است و وظیفه مؤمنین نیز شدیدتر شده است باید در جهات مختلف و ابعاد گوناگون اسلام فعالیت خود را زیاده‌تر نمایند از آن جمله در جنبه تبلیغات اسلامی و نشر حقایق قرآن مجید، کوشا تر باشند، همانطور که در زمان طاغوت، برنامه مبارزه با دستگاه ظلم و فساد و بیدینی بود هم اکنون نیز برنامه سازندگی اسلامی، داخلی و خارجی، شخصی و اجتماعی و بالاخره ظاهری و باطنی است.

کتابخانه مسجد جامع شیراز که بیش از بیست سال از تأسیس آن می‌گذرد با برنامه‌های مختلف، سهم ناچیزی در ارشاد و تبلیغ اسلامی به عهده گرفته است و این کتاب و نظائر آن قسمتی از فعالیت بخش انتشاراتی کتابخانه مزبور را

می‌رساند، بنابر این همکاری و مساعدت علاقمندان موجب تشویق و توسعه
فعالیت این مؤسسه می‌باشد.

بتاریخ پنجم صفر المصفر 1400 مطابق 4 / 10 / 58

شیراز - سید محمد هاشم دستغیب.

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم

تتقون (2).

کسب حکمت در این ماه شریف

از هر چیز بهره‌اش در این ماه مبارک، کسب دانش و حکمت است. آدمی چیزی بفهمد، خود این فهم حکمت است که خدا در قرآن می‌فرماید: ما پیغمبر را فرستادیم که به حکمت یاد دهد (3)، مسلمان باید حکیم و دانا شود. حکمت، یعنی دقائق امور را دانا شدن، سر در عالم وجود درآوردن، هستی خود را شناختن، به مبدأ و معاد خود آشنا شدن، برای چه آمده‌ام، و پس از این عالم کجا می‌روم، راه و روش سعادت‌م چیست، اینها حکمت است.

شنیده‌اید در روایتی می‌فرماید که: یک ساعت در مجلس مذاکره علم، بهتر

است از دوازده هزار ختم قرآن!!

قرآن به زبان خواندن خوب است، نور و ثواب است، لیکن علم، آدمیت می‌آورد، بصیرش می‌کند، بافهمش می‌کند، علم و فهم کجا تا زبان تنها مشغول باشد، الفاظی را بخواند. لذا انشاء الله به مدد الهی در این ماه مبارک رمضان چون مسلمانان به برکت روزه آماده دانش و حکمتند. از خاصیت‌های روزه آن است که فهم آدمی بیشتر می‌شود، آماده چیز فهمیدن و حکمت می‌شود چنانچه هر چه شکم پر شود، گیج‌تر می‌شود، نمی‌تواند در نکات دقیق بشود. کسی که شکمش پر است، در ادراک به حیوان نزدیک است. اگر شکم خالی باشد نور حکمت ممکن است در نفس طلوع کند.

در ماه مبارک امسال هم یک سوره مبارک از قرآن مجید سوره الحديد را شروع می‌کنیم و حکمت‌هایی که در این سوره مبارکه است تا بتوانیم یادآوری می‌کنیم. توحید و نبوت و اسماء و صفات خدا و مطالب راجع به معاد که در این سوره مبارکه ذکر شده، انشاء الله حیاتی باشد از فردا شروع می‌کنیم.

خودشناسی، مقدمه خداشناسی و حکمت

امروز حکمتی را که خداوند در قرآن به بیانات متعدد ذکر فرموده و در روایات نیز ذکر شده است یادآوری کنم و آن این است که آدمی باید حقیقت خودش را بشناسد. حکمت یعنی علم به واقعیات و حقایق، از آن جمله بفهمد او غیر از حیوان است. تو اگر خودت را نشناختی، پس چه چیز را شناختی؟ پرفسور روزگار هم بشوی ولی تا خودت را نشناخته باشی، به چه چیز دانا شده‌ای؟ باید بفهمی تو غیر از خر و گاو هستی، تو غیر از درندگان، توبه مراتب بالاتری زیادت‌تری داری، آنها برای تو آفریده شده‌اند، سگ کجا، تو کجا، ای آدم! ترا زکنگره عرش می‌زنند صفر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

تنزل وجودی در اثر خودشناسی

بیچاره آدمی که خودش را با موش و مورچه یکی قرار داده مثل آنها آتیه بینی می‌کند، دیده‌اید در فصل تابستان تمام ذخیره زمستان را می‌کنند، غصه آتیه‌اش را می‌خورد. موش که حرص عجیبی هم دارد و عجیب‌تر آنکه مورچه دانه جمع می‌کند هر چند اشرفی باشد، یک چیزی به لانه‌اش ببرد هر چند تکه کهنه کند.

آقای حاجی هم با موش برادر واریکی شده، این صد میلیون تومانی که حمالی می‌کنی روی هم می‌گذاری، به چه کارت می‌خورد؟ چقدر می‌مانی که اینها را بخوری؟

غرضم تنزل وجودی و خودناشناختن است، آدمی گرامی تر از این است که شکم پرست شود، تو هم اگر بخواهی مثل حیوان باشی⁽⁴⁾ این تنزل وجودی است تو چیز دیگری هستی باید بتوانی جلو شکمت را بگیری، روز ماه رمضان چند ساعت چیزی نخوری تا بفهمی آدم هستی.

خودشناسی از قرآن مجید

قرآن مجید راجع به اینکه آدمی غیر از حیوانات است چند تعبیر دارد، بیان و لقد کرمانا بنی آدم است، هر آینه آدمیزاد را گرامی داشتیم، آی آدم! تو چیز زیادتری داری تو تاج دیگری بر سرت گذاشته‌اند⁽⁵⁾ بر و بحر را مسخر تو قرار داده‌اند، فضیلت دیگری داری مزیت زائده‌ای به حسب خلقت به تو داده شده است.

آیه شریفه دیگر، تعبیر از آدمی روی خاک به خلیفه الله کرده⁽⁶⁾ آیه شریفه دیگر، آدمی را خزینه‌دار خدای عالم معرفی کرده است، نگاه به کوچکی بدنت نکن روحانسان بقدری عظیم است در عالم خلقت خزینه‌دار رب العالمین است، انسان حامل امانت خدا است⁽⁷⁾، امانت الهی که رسیدن به مقام عبودیت است، ولایت کلی الهی که هیچ موجودی به این حد از کمال نمی‌رسد مال آدمی است، خدا برای قرب خودش تو را آفریده و همه چیز را برای تو. دو جنبه داری بدنی و روحی، هر چند به حسب بدنت با حیوانات شریکی، خور و خواب لازمه بدنت است خوردن، خوابیدن، پوشیدن، مسکن، نکاح برای بقای نسل لازم است، اما جهت دیگری هم داری غیر از حیوانات و آن روح تو است آنکه به مرگ نیست نمی‌شود، مرگ حیوانی بدن سبب نیستی نفس نمی‌گردد بلکه لباس عوض می‌کند، لباس چرک ماده بیرون می‌رود، لباس لطیف عالم برزخ و مثال را می‌پوشد، بدن ملکوتی پیدا می‌کند، روح تو است که مورد خطاب خدای عالم

است، به حیوان که نمی‌شود خطاب کرد ولی به آدم یا ایها الناس اتقوا ربکم⁽⁸⁾ یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام⁽⁹⁾ می‌فرماید.

به قول یکی از بزرگان، آدمی باید از شوق در پوست خود ننگند، کار من رسیده به جائی که رب العالمین من را مورد خطاب قرار داده به من فرمان می‌دهد. شوخی نیست! سلطان عالم وجود، ملک الملوک، رب الارباب، تو را فرمان بدهد: آی بنده! یک ماه روزه بگیر، همین شوق خطاب بس است.

باید آدمی روزه را شرف خودش بداند، خطاب تشریفی است، شرف تو است، آی آدم! وقتی که شکمت خالی باشد، نور علم و حکمت در نفس جا بگیرد، آنقدر به خدای خودت نزدیک هستی که در آن حال، حجابها تا حدی عقب رفته، نفس کشیدنت هم ثواب دارد انفاسکم فیه تسبیح⁽¹⁰⁾، غرضم روزه تشریف الهی است، برای جهت آدمیت.

بیماری حیوانات کمتر و آسانتر است

وجدان گواه هست که آدمی دو جور بیماری دارد، ولی حیوانات یکجور، ممکن است بدنشان مریض گردد، انحراف پیدا کند، آدمی ممکن است هم انحراف بدن پیدا کند، هم انحراف روح، لذا بار آدمی سنگین‌تر است از هر دو جهت سنگین‌تر است، واقعاً خدا باید یاری کند، در جهت اول حیوانات کمتر مریض می‌شوند، در هر حیوانی، دو یا سه نوع بیماری است که آن هم دوايش را خدای تعالی به الهام به او فهمانده است. گربه گاهی دلش درد می‌گیرد، دوايش گیاهی است که بیشتر پشت بامها سبز می‌شود خودش آن را می‌شناسد، می‌رود آن علف را می‌خورد، یا مثلاً درباره افعی، می‌نویسند هزار سال از عمرش که می‌گذرد چشمش کور می‌شود دیگر احتیاج به دکتر ندارد گیاهی است به نام رازیانج و عجیب این است که به بو می‌فهمد، هرگاه کور شد در بیابانها می‌گردد

تا خودش را به درخت رازیانج برساند چشمش را به آن می‌مالد خوب می‌شود، این میل زدن طبیعی و الهی است، اما آدمی بدبخت که چشمش آب بیاورد چقدر رنج دارد.

در مرض بدن هم، آدمی واقعاً گرفتار است، بلکه در طب قدیم نوشته‌اند چهار هزار نوع بیماری برای بشر است، ولی برای حیوان دو یا سه تا بیماری است.

دوای درد روح در قرآن

اما راجع به روان، همانطوری که بدنت مریض می‌شود انحراف پیدا می‌کند روانت هم همین است، کتاب قلب سلیم را کسی بخواند بفهمد بیماریهای دل، انحرافهای روان آدمی چه چیزها است، آنگاه دین کدام است؟ دین یعنی طب الهی برای روح آدمی⁽¹¹⁾ برای بدنت خدای تعالی انواع داروها قرار داده، هر کدام خاصیتی دارد و بشر راراهنمائی فرموده که دنبال دارویش برود، همانطوری که دوای بدنت تأمین است دوای روحت هم تأمین است دست خودت است، راهش در قرآن مجید نشان داده، اگر می‌خواهید شفا پیدا کنید، تمام این عبادات حتی زکات برای دوای درد آدمی است، در روایات هم ذکر شده امر به نفاق شده برای اینکه ناخوشی بخل، از روحت پاک شود آتش بخل و حرص را در گور نبری، خمسش، ثلثش را بده، بلکه اصلاح گردی، بدبختی این است که به مرض جسم اهمیت می‌دهد، درد می‌کشد، زیر دست جراح می‌رود، و چند هزار تومان هم می‌دهد، برای اینکه مرضش خوب شود، برای دل قساوت دارت چقدر پول باید بدهی که خوب شود، چقدر باید پول در راه خدا بدهی تا این دل قساوت دارت علاج گردد، طب الهی است، ای انسان! چنانی که بدنت سقوط می‌کند، اگر مداوا و معالجه نکردی متلاشی می‌شوی و میمیری. روح تو هم

موت دارد. گناه، پشت سر گناه، اگر زیاد شد یقین بدانید آخرش سقوط و هلاکت است⁽¹²⁾. چنانکه برای انحرافات بدنی و مزاجی و جهات حیوانی دوی دکنتر و پول خرج کردن لازم است، در انحرافات روحی عمل به واجبات لازم است، چنانکه در بیماری بدنت، پرهیز از مضرات لازم است، در اصلاح روحت هم همین است، روزه بگیر، اما بشرطی که گناه هم نکنی، دوا بخور اما پرهیز هم می‌خواهد که اگر پرهیز نکردی هلاک می‌شوی و اعجاباً حیوانات در معالجات جسمشان پرهیز دارند، ای کاش من هم در معالجه روحم این قسم بودم، ناچارم داستان بگویم در دستگاه خلقت اسباب عبرت فراوان است، خصوصاً در میان حیوانات.

زهر و پادزهر در گوزن

گوزن با مار سر و کار دارد اگر مار او را بزند سمش او را می‌شکد مگر اینکه زود خودش را به خرچنگ برساند، خرچنگ را که خورد سم مار محو می‌شود.

در کتاب حیوة الحیوان می‌نویسد: این حیوان عاشق مار است، از گوشت مار لذت می‌برد، گاهی می‌شود در تابستان مخصوصاً در هوای گرم می‌دود تا برسد به مار یا افعی، از دمش شروع به خوردن می‌کند تا آخر، هوا گرم، خود سم هم خیلی گرم است آتشش می‌زند، آتش عطش، حرارت هوا و آفتاب و حرارت و سوزندگی سموم عطش فوق العاده است، خودش را به آب می‌رساند به حسب تکوین به الهام الهی می‌فهمد، اگر آب به این سم برسد فوراً او را می‌کشد، بیچاره گرفتار بین الامرین می‌شود یکجا عطش به او فشار آورده تا خودش را به آب رسانده یکجا می‌فهمد برایش ضرر دارد چون تا سم حل نشود، اگر آب خورد، متلاشی می‌شود، هم‌اش جزء خون و بدنش شده او را می‌کشد، از بیچارگیش

نعره می‌زند، داد می‌زند، به واسطه فشاری که به خودش می‌آورد، از چشمش اشک بیرون می‌آید، زیر دو تخم چشمش گود است و گودیش طوری است که یک بند انگشت داخلش می‌رود، در آن حال عطش و فشار و سختی نعره می‌زند، از دو چشمش آب می‌آید، این دو تا گودی را پر می‌کند پس از چندی این اشکهای که در این گودی جمع شده منجمد و براق می‌شود و پادزهر است، بسیار قیمتی است، پادزهر طوری که شنیده‌اید علاج هر سمی است، هر مار گزیده‌ای اگر این پادزهر را بگذارند روی جای سم زدگیش، فوراً خوب می‌شود، همان اشک چشم گوزن است، چون این درد را تحمل کرد، آب نخورد که اصل حیاتش از بین برود اشکش قیمتی است. این جریان جسم و حیوان.

اشک انسان بیش از گوزن کار می‌کند

اگر این جریان در روح من و تو بیاید چنین اثری در عالم معنی دارد. یعنی آی جوان عزیز، گناه برایت پیش آمد، مکان خلوت، زن اجنبیه، بلامانع، چقدر نفس فشار می‌آورد؟ از آن طرف میدانی اگر چنین کردی، از آدمیت ساقط می‌شوی، روح می‌میرد، وای اگر با زن شوهردار هم باشد سقوط مطلق است. جوان گناه برایش پیش بیاید، یکجا فشار نفس، فشار شهوت بعین مثل فشار عطش گوزن است. می‌بیند اگر آب بخورد باید بمیرد، مؤمن هم می‌بیند، اگر این گناه را کرد، راه جهنم را باید پیش بگیرد، ای جوانی که می‌ترسی، می‌لرزی، می‌بینی، یک جا فشار شهوت، یک جا راه جهنم، بگو! یا الله، پناه به خدا بپر، اگر اشک ریخت در آن حال قیمتی می‌شود، در آن حال بیچارگی فشار گناه یک دفعه داد بزنی، به حال زار خودت، دردت دوا می‌شود، ولی اگر زورش به خودش نرسید مانند عمر سعد می‌شود. شنیده‌اید عمر سعد از سر شب تا صبح خوابش نمی‌برد، چکار بکند از یکطرف، حکومت ری، از طرف دیگر، با کشتن

حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ با علم به اینکه به راه جهنم می‌رود، با یقین به اینکه حسین کشی، جهنم رفتن است، ولی بالاخره زورش به خودش نرسید. این بدبخت یک یا الله و خدایا تو به دادم برس نگفت، از دست نفسم به تو پناه می‌برم، نگفت. دعای غریق بعد از نماز شب خیلی خوب است، خدا همه را موفق بدارد آخرهای مفاتیح دارد ⁽¹³⁾ خدایا بدادم برس، خدایا سگ نفس، به من حمله می‌کند، می‌خواهد مرا به گناه بکشاند.

اگر این حال در آدمی پیدا گردد، خدا هم یار و یاورش است، نخواهد گذاشت آلوده به گناه گردد.

پرهیز از گناه لازمتر است

در خطبه جمعه آخر ماه شعبان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که راجع به فضیلت ماه رمضان فرمود، شنیده‌اید که آقا امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از پای منبر گفت: یا رسول الله! ای الاعمال افضل از هر کاری بهتر در ماه رمضان چیست؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الورع عن محارم الله پرهیز کردن از گناه درست است، قرآن خواندن زهی سعادت، هر آیه‌ای در این ماه ثواب یک ختم قرآن دارد، نماز نافله در این ماه ثواب یک نماز واجب دارد، هر نماز واجب ثواب هفتاد نماز واجب در وقت دیگر دارد. اما به شرط پرهیز از گناه، دکتر به تو نسخه می‌دهد، مداوا خوب است، بشرطی که پرهیز همراهش باشد.

یکی از رفقا می‌گفت: در بیمارستان بودم بیماری هم نزدیک تخت من بود. دکتر به پرستار گفت هر چه بگوید تشنه هستم تا فردا هیچکس حق ندارد به او آب بدهد، آب برایش ضرر دارد، دکتر این را گفت و رفت، یکدفعه مریض از عطش ناله کرد، مأمور هم گفت آب دادن اجازه نیست، مریض گریه کرد و

مأمور اعتنا نکرد، تا مدت‌ش تمام شد سر ساعت معین رفت مأمور دیگری آمد به او نگفته بودند که آب برایش ضرر دارد مریض التماس کرد از تشنگی مردم، پرستار رفت یک لیوان آب آورد گذاشت پهلویش. ایشان نقل می‌کرد، می‌گفت بعد از لحظاتی صدایش نیامد، آب خورد آرام گرفت، صبح که شد دکتر آمد دیده مرده است، دست روی دستش زد، گفت چرا به او آب دادید؟ معالجه بدون پرهیز بی‌فایده است.

ماه رمضان روزه بگیر، ولی به شرط پرهیز، به شرطی که زبانت را هم بگیری، غیبت هم نکنی، خدایا تو یاری کن که یک ماه رمضان زبانت کنترل شود. دروغ، غیبت، فحش، از ما سر نزن، قول به غیر علم کشف سر، عیب کسی را گفتن، پرهیز از تمام اینها واجب است، آی روزه‌دار! روزه بگیر، اما با چشمت نگاه به حرام نکنی، روزه بگیر، به شرط اینکه شکمت تا خالی شد اول افطار حرام، به آن ندهی زاید از حد نخوری، اسراف در خوراک نکنی، ورع یعنی خودداری از گناه با دارویی که از طب الهی که روزه ماه رمضان است علاجت می‌کند. روحانی می‌شوی، سالم می‌گردی آنگاه لذت ذکر خدا را در می‌یابی، آن وقت می‌فهمی که یا من ذکره شرف اللذاکرین. آن وقت لذت دعای ابوحمزه را می‌فهمی خودت را می‌شناسی، کم کم می‌فهمی عجب من خیلی بی ادبم! منی که آنقدر خدای کریم راهنمائیم کرد، راه را نشانم داد، در بیچارگی بیا در خانه من تا من خودم یاریت کنم⁽¹⁴⁾، تا شیطان خواست تو را به معامله حرام وادارد زود استغاثه کن تا ما دستت را بگیریم در هر حرامی همینطور، مثل یوسف تا گفت: یا الله⁽¹⁵⁾ خدا دلش را قوی داشت، حاکمش کرد بر نفس و هوی، با پاکدامنی از در بیرون رفت خدا که نمی‌خواهد قصه بگوید، خدا می‌خواهد بفهماند.

آی زن و مرد مسلمان گناه اگر پیش آمد بیا به لطف ما بچسب بگو یا الله.

اگر ابن سعد ملعون همان شبی که بین الامرین گرفتار بود آمده بود در خانه خدا راستی و درستی گفته بود، خدایا خودت هدایت‌کن خدایا خودت مرا نجات بده، نمی‌گذاشت به کربلا برود خدا وعده داده که هر کسی رو به ما آورد ما یارش هستیم یا معین من استعان به ولی چه گناهایی که پیش آمد به خدای خود استغاثه نکردیم، بی‌ادبی کردیم، به گناه آلوده شدیم و الا اگر به او استغاثه کرده بودیم، آلوده نمی‌شدیم.

حالا چه باید کرد؟ حالا سحرها باید دست‌گدائی دراز کرد الهی لا تؤدبني بعقوبتك و لا تمکری فی حیلتک⁽¹⁶⁾ من خیلی بی‌ادبها کردم، خلاف وظیفه انجام دادم بنده باید در هر درماندگی! مولای خودش استغاثه کند الی من یدهب العبد الا الی مولاه⁽¹⁷⁾ ولی من بی‌حیاء، من غافل، هنگام گناه که باید رو به تو بیاورم از تو مدد بطلبم ترا ندیده قرار دادم، خیلی باید من ادب بشوم ولی اگر خواستی ادبم کنی هلاک می‌شوم من طاقت ندارم به حرمت ماه رمضان بی‌ادبهای ما بی‌حیائی‌های یازده ماهه ما را در این ماه عزیز، تو پاک فرما.

رسول خدا ﷺ فرمود: بعد از هر نمازی دستهایتان را به دعا بلند کنید موقع اجابت دعا است قدردانی کنید.

به عزت و جلالت هر چه خلاف بندگی از ما سر زده قلم عفو بر آن بکش، ای خدائی که هر کس با تو معامله کند فلاح، رستگاری، عاقبت بخیری، سرانجام نیک، در معامله با توست، اما معامله با شیطان معامله با نفس و هوی، یقین بدانید غیر از زیان، غیر از حسرت و نکبت و غیر از پشیمانی، چیز دیگری نیست.

بینید ابن سعد ملعون چطور شد معامله خدا را گذاشت کنار با نفس و هوی معامله کرد زیانکار دنیا و آخرت گردید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلمو
تسليماً⁽¹⁸⁾.

شیخ صدوق در کتاب امالی نقل کرده، عده‌ای از ملائکه که به دست آنها صحیفه‌هایی است از نقره بهشتی و قلمهائی است از طلاهای بهشتی (غیر از نقره و طلای دنیوی است، ملکوتی و بهشتی است) از عصر پنجشنبه به زمین می‌آیند تا غروب جمعه بر می‌گردند مأموریتشان این است اطراف زمین می‌گردند هر کس صلوات بر محمد و آل بفرستد آن را ثبت می‌کنند در بین ذکرهای شب و روز جمعه در رأس همه صلوات بر محمد و آل محمد است.

بذر تخم بر روی سنگ

روز گذشته ذکر شد: در ماه مبارک رمضان به برکت گرسنگی و صفای دلها، لطافت روح پیدا می‌گردد و باید از داشنها و حکمتها بهره‌برداری شود. تعبیری است از عیسی بن مریم می‌فرماید: اگر روی سنگ تخم بریزند هیچ وقت ثمره‌ای پیدا نمی‌شود، همین طور دل شخصی که پر خورده است حکمت در آن جا نمی‌گیرد تا نرم نشود لطیف نمی‌شود دانه حکمت کجا در مزرعه دل جا می‌گیرد. نکته دیگر عرض کرده‌ام آدمی که گرسنه است خود این گرسنگی دستگاه هاضمه‌اش را منظم می‌کند و حقایق لطیف را درک می‌کند به عکس اگر زیادی بخورد گیج‌تر می‌شود نشنیده‌اید! فکر سالم در بدن سالم است بدن سالم در ماه رمضان است صوموا تصحوا به برکت روزه بدنها سالم‌تر و دستگاه هاضمه فشار برویش نیست، دو روز قبل چه زحمتهائی که معده داشت، اما امروز معده راحت است.

مجله‌ای نوشته بود ماه رمضان که می‌شود مراجعین به مطبهای دکترها و بیمارستانها صدی بیست کم می‌شود بلکه نوشته است که در بعضی مواقع تجربه شده شصت درصد کم شده چون سالمترند مرض کمتر است. بیشتر مرض، مال پرخوری آدمی است به برکت ماه مبارک رمضان صحت بدن به دست می‌آید.

در ماه رمضان اعصاب راحت‌تر است

و نکته لطیف دیگر، در ماه مبارک رمضان اضطرابات نفس کم می‌شود روح را قوت می‌دهد لذا کسالت و مرض کم می‌شود، تعداد عمده از مرضهای بدن مال گرفتاری روح است هر وقت آدمی اعصابش کوبیده می‌شود در خوراکش هم ترش می‌کند، در ماه رمضان ذکر خدا غذای روح است، روح شاداب می‌شود وقتی قرآن می‌خواند العفو می‌گوید اهل اطلاع نوشته‌اند که حتی تصادفات ماشین در ماه رمضان کمتر می‌شود راست است چون اعصاب کنترل می‌شود.

ما می‌خواهیم در این ماه مقداری حکمت و دانش در اصول عقائد، توحید، عدل و نبوت، امامت و معاد، که در سوره مبارکه الحدید بیان شده تقدیمتان کنیم و شما هم باید آماده باشید برای یاد گرفتن حکمت از قرآن مجید.

اولین آیه از قرآن مجید بسم الله الرحمن الرحیم است یکی از معانی باء در عربی استعانت است بسم الله (استعین باسم الله) یعنی به مدد و یاری خدا، هر کاری که مسلمان می‌کند وظیفه‌اش این است که بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم هر چه می‌خواهد بخواند، هر چند یک سطر شعر باشد، اگر حرف می‌زنی بگو بسم الله یعنی اگر خدا مدد بکند من می‌توانم حرف بزنم، یا قلم دست گرفته می‌خواهد چیز بنویسد، اگر مدد خدا نباشد یک کلمه نمی‌تواند بنویسد، از خانه می‌خواهی بیرون بیایی، بگو بسم الله الرحمن الرحیم، آی آنهایی که سوار اتومبیل

می‌شوید تا، پشت فرمان نشستنی، بگو بسم الله - نه زبان خالی، بلکه ان شاء باشد یعنی به مدد خدا نه خودت، تکیه به خودت را کنار بگذار.

راننده خواب و ماشین در حرکت

چند روز قبل راننده‌ای که اهل تقوا است راجع به همین بسم الله می‌گفت چند دفعه بای من پیش آمده پشت فرمان که می‌نشینم بسم الله می‌گویم، یک مرتبه بسم الله گفتم نصف شب در ماشین باری، در جاده سربالا می‌رفتم خواب ناگهان بر من غالب شد رؤیایش را هم نقل می‌کرد، یک وقت صدای بوق ماشین از پهلوی گوشم بلند شد بیدار شدم - حسب کردم از آنجائی که به خواب رفتم تا آنجائی که بیدار شدم چند کیلومتر رفته‌ام و خواب بودم چه کسی او را نگهداشت؟ جاده آسفالت سربالا، فرمان هم در دست نباشد، پس آنکه از او مدد خواستی به مددت آمده است گفتم بسم الله به مدد خدا او هم یاریت می‌کند. بشر امروزه غافل از خداست.

آثار بسم الله از روی حقیقت

اگر کسی باء بسم الله را از روی حقیقت و معرفت بگوید، اگر شنیدی روی آب رد می‌شود، باور کن که راست و درست است هر چه هست در باء بسم الله است، یعنی آدمی خودش را در برابر خدا در جمیع امور نیازمند بداند، مثلاً می‌خواهم حرف بزنم، بسم الله - یعنی به کمک خدا چه اشخاصی که شروع کردند به حرف زدن یادشان رفت.

شنیده‌اید یک روز بالای منبر واعظی داشت حرافی می‌کرد، این حقیقت را گفت: قدر بسم الله را بدانید، اگر بسم الله بگوئید از روی آب رد می‌شوید. پای منبر یک نفر دهاتی که از ده به سختی آمده بود در اثر اینکه نهر مفصلی در راهش بوده و این بیچاره راههای دور را طی می‌کرد تا پلی پیدا کند و رد شود،

تا شنید خوشحال گردید. وقتی که می خواست برگردد ما چرا خودبخود راه دور برویم، از همان راه نزدیک می رویم گفت بسم الله الرحمن الرحیم، پا گذاشت روی آب و رفت آن طرف آب، برایش هیچ مهم نبود. فردا صبح که آمد، باز گفت: بسم الله الرحمن الرحیم و از روی آب رد شد. چند روزی گذشت یک روز به فکر رفت و گفت آقای واعظ خیلی حق گردن ما دارد، چقدر راه ما را آسان و نزدیک کرد. ما باید این واعظ را در برابر خدمتی که کرده است میهمان کنیم، با واعظ آمد تا لب آب رسید، خود این شخص بسم الله گفت و از آب رد شد بخیالش شیخ هم می آید آن طرف. دید شیخ نیامد. گفت آقای واعظ چرا نمی آئی؟ گفت نمی شود. گفت همان که یاد من دادی، بخوان و بیا. گفت آنکه تو داری من ندارم (19).

عقیده به یاری خدا فقط

ایمان می خواهد، شوخی نیست، عمده این است که بآ استعانت حقیقت می خواهد، نه زبان بازی به مدد خدا. یعنی نه خودم نه دیگری، فقط او. از هیچکس کاری نمی آید مگر خدا. این را تا آدمی خوب نفهمد، کجا بهره می برد محتاج به این است که صفائی پیدا بکند به برکت ماه رمضان حجابها از پیش چشم دلش عقب رود، حجابهای ظلمانی خودبینی از بین برود، کم کم نزدیک گردد به برکت روزه های روزهایش، به برکت سحرها، افطارها، ذکرها، مناجاتها، خدای را نزدیک می بیند و همه هستیها را از هستی او می داند، تمام قدرتها متلاشی در قدرت او، قدرت تنها مال خدا است. قدرت در مخلوق عاریه است، معنی بآ که واضح شد، بسم یعنی به نام، الله، الرحمن، الرحیم این سه اسم مبارک که اسم اعظم است. در روایت است بسم الله الرحمن الرحیم به اسم اعظم نزدیک تر است از سیاهی چشم به سفیدی چشم، اعظم اسمای الهی الله است

یعنی خدائی که تمام هستیها از اوست. تحقق هر حادثه‌ای از اوست مقوم هر موجودی قیام هر شیئی به اوست القیوم قامت به السموات والارضون هر چه کمال است از اوست، مخلوق به خودی خود، هیچ چیز ندارد چنانکه اصل وجودش از خودش نیست، کمالاتش هم از خودش نیست. من که یک مشت خاکی بیش نیستم. جوان عزیز مگر غیر از خاکی؟ باورت نمی‌شود یک مشت خاک هستی! ان شاء الله بعد از صد و بیست سال دیگر سر قبرت را بردارند در قبرت چیست؟ قبلاً خاک صحرا بودی، کاهو شد، برنج شد، عدس و نخود شد، لوبیا و ماش شد، مرحوم پدرت خورد نطفه و اساس بدن مادی تو پیدا شد، باز همین قسم به برکت تغذیه رشد نموده تا مشت خاک به اینجاها رسید:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم بذات
این کارخانه‌های عظیم کبدت چه می‌شود؟ دستگاه کارخانه قلب، تصفیه خون، این لابراتوار محیرالعقول، این کارخانه چشم، گوشت، بینیت، ذائقه‌ات، شامه‌ات، ناطقه‌ات، حافظه‌ات، واهمه‌ات، چه بگویم! همین دو متر قامت چندین کارخانه که هر کارخانه‌ای دستگاه عظیمی است، میلیونها دستگاه و ذرات دائماً در حرکت، از آن عجیب‌تر قلب و غیره.

خلاصه همه‌اش می‌خواهم بگویم، عاقل! این هستی تو، با این فروع‌ات، از خدای تعالی است.

کور باد چشم دلی که تو را ببیند

اگر فلان جاهل احمق بگوید خدای نادیده را چطور می‌شود باور کرد؟ تو بینائی چشمت را نگاه کن. چشم تو محالست لطیف را ببیند. این چشمی که در صورت توست همان چشمی است که در حیوانات است. چشم حیوانی، جسم

کتیف را می‌بیند، جسم لطیف را نمی‌تواند ببیند، آنقدر موجودات اخیراً کشف شده است، امواجها و اشعه‌های نامرئی در جوّ هوا فراوان است که هیچ چشمی آنها را نمی‌بیند مگر با دستگاه و وسایل. بعضی از موجودات غیبی هستند که حتی با وسائل هم نمی‌شود آنها را دید، از بس، در نهایت لطافت است هوا یا آب پاکی را نمی‌توانی ببینی حالا هوا یا آب نیست هر چه به چشم ندیدی باید گفت که نیست خدا به این چشم محالست دیده شود، جسم که نیست خدای عالم آن کسی است که لطیف و کثیف را او خلق کرده هر چه و هر چه کثیف است یعنی مشت پر کن است و هر چه لطیف است خلق کرده خدا جسم درست کن است دیگر خردش که جسم نیست، آسمان است. ⁽²⁰⁾ عقلت را کجا بردی.

دل از غیر خدا بریده، بگو یا الله

آدمی خدا را به هستی مطلق و خود و همه را به نیستی مطلق بشناسد آنوقت بگوید یا الله.

روایتی دارد که از رسول خدا خواستند آقا اسم اعظم را یادشان بدهد، همه دلشان می‌خواهد (حاصل روایت شریفه منقوله از رسول الله در کتاب لوامع البینات) فرمود که: اقطع عن غیره و قل یا الله دل را از غیر خدا ببر و بگو: یا الله، بدانی غیر از خدا همه عاجزند باورت نمی‌شود! یک سری به گورستان برو مال پانصد سال قبل، صد سال قبل دارالسلام از هزار سال قبل بوده است و از قبرستانهای قدیم شیراز است آنقدر کدخداها و سرهنگها خوابیده‌اند همه نوع و همه صنف، کسانی بودند که دعویها داشتند، قدریها می‌کردند، رفتند جای اصلی، پس الان هم که روی خاک هستی، گول نخور تو هم به زودی آنجا می‌روی بالاخره این عاریه و موقت است، این همه من من نگو، ضعیف و ذلیل هستی، دل ببر از همه و بگو: یا الله.

ساعت مرگ، نمونه قدرت خداوندی

در دعای جوشن کبیر ضمن اسماء الله الحسنی می خوانید: ای کسی که در مردن قدرت او نمایان است (21) قرآن یادتان می آورد، آی مسلمانها می آید ساعتی که در بستر افتاده‌ای حالت طوری است، آنهایی که اطرافت نشسته‌اند می گویند که: قیل من راق آیا کسی هست بداد این بدبخت برسد؟ مرض سخت است، حالت سكرات است و ظن انه الفراق ولی خود بدبختش می فهمد که نه دکتر به کار می خورد نه کاری از دعا و توسل می آید، معلوم می شود همه اش کار خداوند بوده آن حالی که ساعت مرگ آدمی از همه می برد می بیند نه رفیق، نه پول به کارش می خورد آیا به پول می شود خرید؟ تا پول بدهم، رفیقا همه دست روی سرشان می گذارند، تمام بستگان همه رها می شوند، این بیچاره محتضر در آن حالی که حس می کند از هیچ کس هیچ کاری نمی آید چطور متوجه به مبدأش می گردد، ای کاش آن حال، حالا پیدا می شد بفهمد همه مشت خاکند. همه عاجز و ذلیلند. همه لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوة ولا نشوراً (22) آن وقت خدا را به آن عظمت بشناسد خود و همه را به حقارت، متوجه می شود که من با این حقارتم در برابر عظمت خدا چه گناهایی که کردم. (23)

علی علیه السلام می فرماید: نگاه به کوچکی گناهت نکن، نگاه کن به خدائی که مخالفت او را کردی.

بی ادبیهایت، بی حرمتیهایت را بشمار، آیا نرسیده است وقتی که خودت را به حقارت شناسی، خودت را اقل اقلین، از ذره پست تر بدانی از خاک هم پست تر بدانی، یک ماه دو ماه که می گذرد اگر سر گورت را بردارند از بوی گندت چه می گذرد بر کسانی که سر قبرت هستند، مگر روحت عالی بشود، به زبان خودت اقرار بکن من با این حقارت چه کسی 0 هستم که خدای عالم را معصیت کردم

امر عظیم پروردگارم را مخالفت کردم، آی کسی که واجبی از تو فوت شده،
چقدر باید بترسی. هر چه بترسی به مغفرت نزدیکتری. بدبخت کسی است که
گنااهش را کوچک می‌شمارد می‌گوید مگر من چکار کرده‌ام این گناه، او را به
دوزخ می‌برد کسی که گنااهش را کوچک بداند این گناه آمرزیدنی نیست اول
افطار دعا مستجاب است حالا که مستجاب است این دو کلمه را بخوان پیش از
اینکه لقمه به دهان بگذاری بگو: یا واسع المغفرة اغفرلی و لوالدی ای خدائی که
رحمت تو خیلی توسع دارد مرا و پدر و مادرم را پیامرز (24).

خدایا رحمت دریای عامست وز آنجا قطره‌ای ما را تمامست
اگر آرایش خلق گنهکار فرو شوئی در آن دریا بیک بار
نگردد تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی

بنام خدا در بهترین و پست‌ترین جاها:

بزرگ بدان گناهت را اگر گناهت را بزرگ دانستی، سر بزیر شدی، خدای را
یاد کردی، کار درست است.

باید یاد خدا بر زبانت عادت شود و یاد خدا ملکه‌ات گردد گناهی اگر از تو
سر زد، پشت سرش استغفرالله بگوئی، عبادتی اگر از تو سر زد پشت سرش
بگوئی یا الله، تو به فضلت قبول کن، قربان آن مسلمانی که در تمام شؤنش یاد
خدا باشد. در مسجد می‌روی پای راست را جلو بگذار بگو: بسم الله الرحمن
الرحیم یعنی به مدد خدا می‌آیم که به ملائکه رحمت نزدیک شوم، بتوانم نماز
واجبم را انجام بدهم. در مستراح هم که می‌روی بگو بسم الله. امام صادق
علیه السلام می‌فرماید: مستراح را که مستراح می‌گویند (25) جائی است که مومنین در
آنجا راحت می‌گردند و عبرت می‌گیرند.

اندرزی عجیب و کاملاً صحیح

یحیی بن معاذ رازی موعظه خوبی به هارون الرشید کرد. او به وعظ و علم مشهور بود، هارون از او خواست اندرزی به او دهد گفت: هارون اگر راه گلویت بند آمد، آب و نان پائین نمی رود عطش هم فشار بیاورد چکار می کنی؟ گفت: نصف ملکم را می دهم که راه گلویم باز شود. گفت: هارون اگر راه پائینت بند آمد چکار می کنی؟ گفت برای آنهم نصف ملکم را می دهم بلکه باز شود راحت بشوم. گفت جناب هارون فهمیدم قیمت ملکتان چقدر است. قطره ای وارد و خارج شود.

بول موذی است، زیادی هضم است، آنچه که می شد جزء بدنت شود شد، به آن زهراب می گویند واقعاً زهر است آن وقت به آسانی بیرون می آید آیا این کم نعمتی است (26).

امام می فرماید: در مستراح هم خدا یادت نرود وقتی بلند شدی دست بکش روی شکمت، هر چند فارسی باشد بگو: (27) شکر خدائی را که طیب این خوراک را جزء بدنم کرد، خبیث و کثیفش را به آسانی بیرون کرد. اگر خدا نخواهد با هیچ سمبه ای نمی شود بیرونش کرد خدا یادتان نرود اگر در هر حالی ملکه شود. این بشارت را می دهم.

در قیامت هم به نام خدا نامه عمل را می خواند

فرمود: مؤمن فردای قیامت، نامه عملش را به دستش می دهند مگر نه قرآن می فرماید (28): هر فردی باید خودش نامه عملش را بخواند عَلَىٰ می فرماید: کارهایی بکن که فردا بتوانی آن را بخوانی. مؤمن نامه عملش را به دستش می دهند می گویند بخوان، این مؤمن چون در دنیا ذکر خدا ملکه اش شده، راه می رفت، می نشست، می خوابید، بلند می شد، می گفت: خدا (29) در قیامت این

ملکه را دارد تا می‌خواهد نامه اعمالش را بخواند، بر حسب ملکه می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم می‌بیند تمام گناهانش که پر کرده بود صفحه سیئات را پاک شد. عرض می‌کند پروردگارا شاید اشتباه شده، من خودم می‌دانم گناهانی داشتم، در نامه عملم آن گناهان را حالا نمی‌بینم. ندا می‌رسد: بنده ما، تو ما را به رحمان و رحیم یاد کردی ما چطور می‌گذاریم این گناهان در نامه عمل تو بماند. یا الله.

بالا تر بگویم وقتی می‌خواهد از صراط رد شود، بر طبق همان ملکه‌ای که دارد می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم آتش از او فرار می‌کند خدایا توفیق ذکر را خودت بما بده که یک آن تو را فراموش نکنیم، در هر حال تو را حاضر و ناظر ببینیم، لطفش، نعمتش را فراموش نکن تا اینکه خدای کریم هم تو را فراموش نکند. ساعتی که سرازیر قبرت 2 می‌کنند ساعت مرگ، در آن سختیها که هیچ کس، هیچ مخلوقی نتواند از تو دادرسی کند.

زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه

امشب شب جمعه است، عمل خیر دیگری یادتان نرود آن هم زیارت حسین علیه السلام است. در روایتی از امام می‌رسد آقا این همه فضیلت که برای زیارت قبر حسین علیه السلام است آن بیچاره‌هایی که دور افتادند. دستشان به قبر حسین علیه السلام نمی‌رسد آنها چه کنند برای آنها هم چیزی هست امام صادق علیه السلام فرمود: در فضائی زیر آسمان برو متوجه شو قبر حسین علیه السلام را و با دست اشاره کن سه مرتبه بگو: صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته. اضافه کن شهداء را بگو: و علی الارواح التي حلت بفنائک السلام علی الحسین و علی بن الحسین.

بسم الله الرحمن الرحيم

جمعه اول ماه رمضان است. در تمام کشورهای اسلامی در این ساعت همه مسلمانان در مساجد جمع شده‌اند، عید محمد است ⁽³⁰⁾ ندای محمدی است روز جمعه باید هر مسلمانی دست از کار بردارد فاسعوا الی ذکر الله همه بیایند در مساجد، در خانه خدا به یاد حبیبش محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هر اندازه، عظمت محمد و شوق محمد در مسلمان بیشتر باشد و در آن حال یاد محمد کند بالاترین ذکرهاست، در قرآن وعده داده است ⁽³¹⁾ یک حسنه، ده برابر، اما گناه یک عقاب دارد ولی صلوات بر محمد و آل - ده برابر، البته هر اندازه تعظیم بیشتر باشد علاقه قلبی بیشتر باشد، ثوابش بیشتر است که در روایت دارد زیانکار کسی است که از معامله صلوات سرپیچی کند، چنین معامله پرسودی. روایتی بخوانم:

من صلی علی محمد و آله عشرا صلی الله علیه و ملائکته مائة مرة می فرماید: هر کسی ده مرتبه بر حبیب ما محمد مصطفی و بر آل او صلوات بفرستد، خدای عالم و ملائکه هم (خدا نظر رحمت و ملک طلب رحمت) در برابرش صد مرتبه بر او درود می فرستند، تو ده دفعه یاد محمد می کنی خدای تو صد مرتبه یاد تو می کند ⁽³²⁾.

آی کسی که محمد را دوست می داری، و آی کسی که اسمش را می شنوی صلوات می فرستی، بدان محمد تو را بیشتر دوست دارد. الان در این ساعت روح مقدس محمدی که روح کلی الهیه است، محیط به جمیع عوالم است. می بینید در این ساعت، در این هوای گرم، عده کثیری در هر شهری، در بندرها، گرمسیرها، چه جوانهای عزیز شازده ساعت روزه می گیرند، چون محمد

فرموده، البته تلافیها خواهد فرمود، همانطوری که خودش فرموده است، ساعت مرگ همه را از حوض کوثر می‌چشاند، چنانچه روزه‌تان یقیناً پاداشها دارد (33) روزه دار دو خوشی دارد، یک خوشی مختصر موقت و یک وشى ثابت ابدی، خوشی موقتش اول افطار است، تجربه کرده‌اید اول افطار چه کیفی دارد، این چیزی نیست کیف دومش ساعت جان دادن است تا از حوض کوثر به تو نچشانند از دنیا نمی‌روی (34).

بسم الله الرحمن الرحيم

ای همه هستی ز تو پیدا شده

گفته شد، تمام علوم قرآن، در فاتحة الكتاب و تمام علوم فاتحة الكتاب در بسم الله و تمام علوم بسم الله در باء بسم است شاید یکی از اسرارش آن است که هر چه علم و حکمت است این است که آدمی برسد به جایی که خودش را مستقل نداند. خودش را از خدا بداند، قدرت مکنت توانائی هر مخلوقی از خداست، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بسم الله یعنی به مدد خدا هر چند خوردن یک لقمه نان باشد از خانه می‌روم بیرون بسم الله، اگر خدا مدد نکند زمین می‌خورم. دیروز اینها را گفتم کلام رسید، به اینجا که حتی توی مستراح هم که می‌روی بسم الله بگو والا محل استراحت برای تو نمی‌شود، اگر خدا نخواهد تخلیه نمی‌شود مواد موزیه را چطور می‌توانی از خودت دفع کنی. اگر به این علم رسید، به همه قرآن دانا شده یعنی آدمی چسبیدگی خودش را به خدای بفهمد عجز خودش، نیستی خودش، و همه را بفهمد بداند هستی مال یکیست و بس، هر چه توانائی است از خداست.

بسم الله برای دور کردن شیاطین

روایت عجیبی برای بسم الله ذکر شده است و مضمونش این است که شیپور خطر است یعنی تا بسم الله می گوئی، جن و شیطان در می روند خصوصاً مرکزهایی که شیطان در آنجا زیاد است مثلاً در حمام، در جاهای تاریک، جاهای کثیف، شیاطین بیشترند بسم الله خاصیتش این است که جن و شیطان فرار می کنند.

الله یعنی واجب الوجودی که محیط به تمام عالم هستی است هر چه هست از اوست، کون و مکان از اوست، زمان و زمانیان از اوست، زمان آفرین است، از عرش تا فرش از اوست، قادر مطلق عالم مطلق حد و اندازه ندارد، صفات کمالیه اش، توانائیش، حد ندارد که بگوئیم تا این اندازه، نهایت ندارد علمش، قدرتش، حکمتش، و هر کمالی در هر که هست، آنهم از اوست.

معنی رحمان و رحیم:

امروز از الرحمن الرحیم بگویم: رحمان و رحیم ماده اش یکی است رحمت کدام است رحمت به معنای عطف نظر و التفات به مرحوم است، رفع نیاز مرحوم کردن است. رحم کرد یعنی توجهی کرد افتاده بود رحمتش کرد یعنی دستش را گرفت، بلندش کرد، کسی برهنه بود فلانی به او رحم کرد یعنی پوشاندش، غرض معنی رحم، التفات و توجه به سوی مرحوم و رفع نیاز اوست به آنچه که میسر گردد خدای عالم که هر کمالی اصلش از اوست اصل رحم، مال خداست. مثل صفات کمالیه دیگر، اگر چنانچه علم و حکمت در هر موجودی پیدا شود مال خداست رحم هم همین است، اصل رحم مال خداست در مخلوق پخش کرده، رحمت خدا دو شعبه دارد شعبه اول رحمت رحمانیه، شعبه دوم رحمت رحیمیه به تعبیر دیگر رحمت ابتدائیه و رحمت اکتسابیه رحمت قوس نزول و

رحمت قوس صعود. الرحمن، امام صادق علیه السلام می فرماید: اسم خاص لصفة عامد الرحمن بجمیع خلقه ⁽³⁵⁾ رحمان اسم خاص خداست یعنی نباید اسم کسی را رمان بگذارید حرام است اسمهای دیگر مثل کریم، جلیل، رحیم، عیبی ندارد، دو اسم از اسماء الله مختص به خداست و به مخلوق گذاشتن حرام است اول الله که در فارسی خدا گویند. دوم الرحمن به علت اینکه رحمان به معنای عامی است که هیچ مخلوقی شرکت در آن ندارد الرحمن بجمیع خلقه ⁽³⁶⁾ عموم رحمت حق مختص به خودش است یعنی خدای عالم رحمان است فرو گذار نکرده از کرم خاکی تا فیل کدائی از خاک تا عالم پاک، از عرش تا فرش، در تمام کره‌ها، در تمام موجودات، تمام رحمت خودش را پخش کرده است و رحمتی وسعت کل شیء هر کجا رو می‌کنی می‌بینی رحمت است یعنی هر موجودی هر نیازی داشته به او داده است.

نمونه‌ای از رحمت رحمانیه خداوند

پرنده را می‌بینی باید دانه بخورد، منقار می‌خواهد که بزند دانه را بچیند، دندان که نمی‌خواهد، می‌بینید خدا منقار قشنگی به او داده، می‌زند دانه را بر می‌دارد، فهم و شعوری به او داده همین پرنده از همان بالا چشمش می‌بیند دانه کجاست خوب و بد را تمیز می‌دهد چه دانه‌ای بکارش می‌خورد چه دانه‌ای به کارش نمی‌خورد.

خدای عالم به چشم هدهد قدرتی داده که آب زیر زمین را می‌بیند می‌فهمد آب کجا هست پرنده‌ای که خوراکش دانه است باید بالی داشته باشد که در بیابانها پرواز کند این طرف و آن طرف برود، رزقش را به دست بیاورد می‌بینید به او بال داده من نمی‌دانم چه کسی دانه این بالها را چیده، اولش بزرگ و ضخیم به ردیف، کوچک و لطیف می‌شود، 5 قرآن ⁽³⁷⁾ در سوره تبارک یادآوری

می‌فرماید: آی عاقلها نگاه بالای سرتان نمی‌کنید ببینید این پرنده‌ها را چه کسی در جو نگاهشان داشته؟ بدن به این سنگینی که چند کیلو وزنش است چه قدرتی نگاهش داشته! رحمت رحمانیه حق است که هر چه به آن نیاز داشت خدا به او داده است آن وقت به هر پرنده‌ای به مقدار احتیاجش داده، مثلاً دو بال همه مثل هم نیستند. می‌گویند کرکس از چهار صد فرسخ راه بوی لاشه را می‌شنود برای اینکه لاشخور است، لاشه را باید از روی زمین بردارد بوی گند نباشد تا بشر ناراحت نشود، سر چهار صد فرسخی اگر یک حیوانی بمیرد، کرکس خودش را به آن می‌رساند. این قوه شامه را چه کسی به او داده؟ الرحمن.

دندانهای تیز و پهن علف خواران

نگاه می‌کنی می‌بینی اینکه دانه خور نیست و علف خور است احتیاج به اره دارد، کارد می‌خواهد که علف را ببرد نگاه به دندان جلوش می‌کنی می‌بینی کاملاً تیز است واقعاً عجیب است دندان جلوش که برای چیدن است تیز است، دندان عقب که آسیا هست پهن است خدایا این رحمت چه می‌کند اگر دندان عقب هم تیز بود، کجا علف نرم می‌شد باید دندان آسیا پهن باشد و دیگر آنکه باید حالت گردش داشته باشد نه مستقیم اگر برود پائین و بالا درست نرم نمی‌شود اما اگر بچرخد مثل آسیا که می‌چرخد نرم می‌شود گوشت است باید گوشت نرم شود برود پائین، سگ استخوان می‌خورد باید نرم بشود برود پائین. من و تو که باید گوشت را نرم کنیم، باید فک پائین بچرخد زیر فک بالا، وقتی می‌چرخد می‌ریزد توی دهن، وقتی که فک پائین می‌چرخد زیر فک بالا گوشت و خوراکی می‌ریزد توی دهن، حالا قاشقی می‌خواهد که بر گرداندش از دوباره روی فک، قاشق گوشتی خدا خلق کرده است این زبان چند کار از آن می‌آید، عجیب از زرنگی این زبان! زود لقمه را روی فک می‌اندازد بدون اینکه تله

بیفتند. یک عمر می خوردی متوجه نبودی که در هر لقمه‌ای چندین بار زبان می رود زیر فک و می آید بدون اینکه تله بیفتد حالا خوراک که می چرخد تا نرم شود باید رطوبت داشته باشد. آب دهن چشمه‌ای است، غذا را آماده می کند تا نرم تر شود و هم برای پائین رفتن از گلو نرم باشد و هم کمک هضم غذا است. هر لقمه‌ای که در دهان بیشتر بماند، بهتر هضم می شود. اطبا گفته اند مرتبه اول هضم غذا، در دهان است.

مرغ هوا را نصیب دریا

طنطاوی مصری در تفسیرش می نویسد: در جزیره‌ای به نام آلبانیا حیوانی است به نام سقا، که خوراکش ماهی است لیکن بر اثر بزرگی جثه قدرت شکار ندارد خداوند هم رزقش را در دریا گذاشته، ولی دستش به رزقش نمی رسد. پرنده کوچکی است همان حدود که به عربی به آن عطاس می گویند: خوراک این پرنده کوچک کرم است نه ماهی این پرنده کوچک با زرنگی که دارد از دریا با منقارش ماهی می گیرد و بلند می کند می آورد بالای سر سقا تا این پرنده پیدا می شود حیوان دهنش را باز می کند پرنده هم ماهی را در دهنش می گذارد ماهی را می جود و می خورد، تنمهاش که لای دندانش می ماند کرم می شود، پس از چند ساعت کرم آزارش می دهد دهنش را باز می کند، آن پرنده می آید دانه دانه کرمها را می خورد و بدین وسیله با یکدیگر کمک می کنند.

در کتاب حیوة الحیوان نوشته: گاهی این سقا نمک بحرانی می کند موقعی که دهنش را باز می کند که آن عطاس کرمها را بخورد یکدفعه دهنش را که این همه برایش زحمت کشیده، می بلعد به قوه قاهره الهیه بال عطاس مثل خنجر تیز است که به هر چیز محکمی بساید پاره می کند تا بلعیدش، آن هم با آن تیغی که دارد

شکمش را پاره می‌کند و بیرون می‌آید، دستگاه آفرینش و رحمت حق راستی شگفت است!!

رحمت بینی، باید ملکه شود

چیزی که آدم را با خدای خودش بدبین می‌کند و رحمت ناشناسی می‌کند، حرص است فردا که سهل است ماه دیگر، سال دیگر که سهل است می‌خواهد همیشه اینجا بماند.

یک نفر به بزرگی گفت، آقا فردا چطور می‌شود؟ فرمود بنده خدا اگر خدا نماز فردا را امروز از تو خواست: تو هم رزق فردا را از او بخواه، در کم و زیادهای نعمتهای خدا را فراموش می‌کند، انسان باید همیشه رحمت بین باشد، جهات هستی را ببیند نه جهات فقد را، پیغمبر اسلام سفارش فرمود: ای مسلمان، در امر دنیا نگاه بالاتر نکن که مثلاً دنیایش کمی بهتر از تو شده است، نگاه پائین دستت کن، نگاه آن کس نکن که مرضی ندارد، نگاه کسی بکن که از تو مرضش بیشتر است، آی مریض نگاه آنکه سالم است نکن، نگاه کن به آن کسی که مرضش نسبت به تو بیشتر است اگر می‌خواهی رحمت شناس گردی.

دیگر آنکه بلاها و سختیها از قبیل انواع مرضها تا برسد به مرگ، آدمی به خیالش خلاف رحمت است همینجا اشتباه می‌کند، رحمت را نمی‌شناسد، اگر چیزی خلاف میل دیدی نگو این خلاف رحمت است یقیناً زیر پرده رحمت است.

بیماریهای کوچک برای جلوگیری از بیماریهای سخت

روزی جناب سلمان فارسی زکام کرده بود سرش را بسته بود آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فرمود چطوری، گفت: آقا سرم درد می‌کند امیرالمؤمنین (حاصل روایت منقوله) فرمود: شش رگ در بدن است که هرگاه

تحركی پیدا گردد (38) برای پیدایشش خدا با شش چیز آن را جلوگیری می‌فرماید: اگر چنانچه در کسی مقدمه جنون پیدا شود خدا هم، سرماخوردگی به او می‌دهد، زکام می‌کند تا مرض جنون دفع گردد برای قوه دماغی زکام نافع است بشرط اینکه آدمی پرهیز کند.

دیگر اینکه، اگر برای کسی زمینه کوری پیدا شود حکمت الهی مبتلایش می‌کند به چشم درد، چرک و کثافت که بیرون می‌آید جلوگیری از کوری می‌شود.

هرگاه زمینه برص پیدا شود که عبارت است از مرض جلدی رنگهای عجیب و غریب و مختلف روی پوست بدن پیدا بشود خدا مبتلایش می‌کند به دمل، یعنی کورک، چرکهای که می‌آید جلوگیری از مرض برص می‌نماید، دیگر آنکه فرمود، هرگاه زمینه بواسیر پیدا گردد مبتلا می‌شود به شکافها در پاشنه پا و همین شکافهای پاشنه پا از بواسیر جلوگیری می‌کند، نمی‌دانم بخارات از اینجا رد می‌شود چطور می‌شود این شقاق پاشنه پا هر چند سوزش می‌کند، کمی درد هم می‌گیرد اما ارزش دارد چون جلوگیری از بواسیر می‌نماید.

عرق جذام، یعنی خوره، آن هم مرض سختی است که بینی را می‌خورد، اگر زمینه خوره پیش آید موهائی در داخل دماغ روئیده می‌گردد ضمناً می‌فرماید موها را نکنید، کندن موی دماغ غلط است بلکه بچینید، بودن این موها لازم است، چون جلوگیری از جذام می‌گردد و همچنین مرض سل، که می‌خواهد پیدا گردد سرفه عارض می‌گردد، تا خلطهای سینه پاک گردد.

اینها برای نمونه است تا کسالتی پیدا کردی نگو خدا هیچکس را مثل من مبتلا نکرده، بدان رحمت است تو چه خبر داری بسیاری از این مرضها هست که

سبب می‌شود تو از گناه پاک گردی بسیاری از مرزها آثار گناهت هست که خودت نمی‌دانی.

بیماری در اثر گناه و کفاره آن

در کلمه طیبیه ذکر کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتند: آقا زاده‌تان اسماعیل ناگهان تب کرده بستری شده است حضرت بلند شد آمد عیادت، دید تب نه تب عارضه و مزاجی است، تبی است که به سبب خاصی پیش آمده است، امام می‌خواهد سببش را پیدا کند فرمود پسر راست بگو امروز چکار کردی، بالاخره گفت صدای کنیز زدم اعتنا نکرد دنبالش کردم تا او را ادب کنم پایش به دامن پیراهنش گرفت به زمین خورد، من هم او را رها کردم برگشتم می‌بینم تب کردم افتادم.

امام صادق علیه السلام (حاصل روایت منقوله) فرمود شکر خدای را که تلافی کار فرزند مرا در دنیا قرار داد یعنی این گناهی که تو کردی یک نفر مظلوم را دنبال کردی همینجا در دنیا تلافی شد و به آخرت نیفتاد و همچنین کم و زیاد شدن مال آن هم حکمتها دارد، حرف اینجا زیاد است.

مردن جوان برای خود و والدینش رحمت است

از مردن بگویم: می‌بینید جوان قوی بیست و چهار پنجساله یک دفعه تصادف کرد و مرد بستگانش این را ظلم می‌پندارند، نمی‌دانند الان مرگ این پسر رحمت است هم برای خودش و هم برای پدر و مادرش اما برای خودش، چون این جوان زودتر به منزل رسید تو به خیالت اگر می‌ماند اینجا چکار می‌کردی؟ اگر اینطور بگوئی ای کاش جوانم مانده بود در این ماه رمضان روزه می‌گرفت، دعاها و ذکر خدا می‌کرد، قبول دارم اما تو اینطور نیستی.

اگر از این جهت می‌گوئی خلاف رحم است که جوانم کام ندیده است در دنیا کامش چه بود؟ جوان ناکام یعنی چه؟ کام یعنی خوشی، مگر در دنیا خوشی هست، خوشی آدمی سر حوض کوثر در جوار اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام است واقعاً آدمی آنجا نفسی می‌کشد، جام حوض کوثر را وقتی می‌چشد، یک صد هزار مزه می‌دهد خاصیت سیری و رفع عطش و هزار لذت دارد این خوشی است.

اجمالاً موت رحمت است، به خدا رحمت است برای جوان رحمت، برای پیر رحمت، حتی برای کافر رحمت، برای مؤمن رحمت.

وقتی که از امام می‌پرسند مرگ برای مؤمن رحمت است برای کافر و فاسق چرا رحمت می‌باشد؟ می‌فرماید: گناهش کمتر می‌شود، بگذار این کافر یا فاسق در جوانی بمیرد که گناهش کمتر و بارش سبکتر باشد، بالاخره رحمت است، خوب است چنانچه برای پدر و مادر و بستگانش نیز رحمت است، به واسطه ناراحتی از فراقش مستوجب اجرهای عظیمی می‌گردند و خلاصه رحمت حق که به واسطه بردباری به آنان می‌رسد برایشان از بودن خود این جوان بهتر است، چنانچه رسیدن جوان به لقای رحمت خداوند از بودن نزد 8 والدین و بستگان بهتر است ⁽³⁹⁾.

رحمت رحیمیه ویژه مؤمنین

رحمت رحیمیه مختص طایفه خاصی از بشر است در هر کس ایمانی پیدا شد مورد رحمت رحیمیه الهی است.

رحمت رحیمیه الهی به حسب کیفیت مقابل تمام رحمت رحمانی عامه تکوینی است یعنی یک نفر مؤمن را که خدا رحم می‌کند آن رحمت رحیمیه‌اش معادل است با تمام رحمت‌هایی که به جمیع عالم هستی افاضه فرموده است.

عنایت و حیات ابدی و سلطنتی که به مؤمن می‌دهد هزار سال، صدهزار سال
یک میلیون سال نه، بلکه بینهایت (خالدین فیها) آن هم هر چه اراده کند بشود
(40)

خیال سلطنتم بود بندگی تو کردم هوای خواجگیم بود خدمت تو گزیدم
می‌خواهی حیات همیشگی داشته باشی، بنده خدا شو، می‌خواهی رحمت
تامه کامله باقیه به تو برسد، بنده خدا شو.

رحمت رحیمیه خدا به کسی داده می‌شود که از رحمت حق در خودش ظهور
باشد، اگر رحمی در خودت بود سزاوار رحمت پروردگار می‌شوی: آن وقت
بگو: یا رب ارحم‌خدایا رحمم کن، اگر در خودت رحمتی باشد، آن رحمت
رحیمیه الهی را هم می‌توانی راستی بطلبی و خدا هم به تو می‌دهد.

اما اگر خدای نکرده رحم نداری، نه به زن و بچه، نه به مشتری، نه به یتیم و
زیردستت، رحم نمی‌کنی. هر طوری هستی خدا هم همینطور با تو معامله
می‌کند. تا کرم در تو نباشد، توقع کرم خدا غلط است، کرم خوب است یا بد؟
اگر بد است چرا می‌خواهی، اگر خوب است چرا نداری؟ به زیانش می‌گوید
خدایا رحم کن، کرم کن. آری کسی که می‌گویی خدایا فرج امام زمان (عج) را
نزدیک فرما، امام زمان برای عدل است عدل خوب است یا بد؟ با زنت با
بچه‌ات عدل می‌کنی؟ با همسایه‌ات عدل می‌کنی؟ با هم مجلسیت عدل می‌کنی؟
با بدهکارت عدل می‌کنی؟ می‌خواهی خدا رحمتت کند باید رحمی در خودت
باشد تا جائی که باید مؤمن به جمیع خلق رحم کند حتی به کافر، حتی به
گنهکار، آی مقدسها اگر رد شدی دیدی یک نفر روزه می‌خورد، باید دلت به
حالش بسوزد رحم کنی مثل اینکه اگر رد شدی دیدی یک نفر دامن لباسش
آتش گرفته و خودش هم ملتفت نیست، از پشت سرش 9 نگاه می‌کنی، می‌بینی

آتش دارد بالا می‌رود، داد می‌زنی، از شفقت و مهر، آب هر جا باشد پیدا می‌کنی آتشش را خاموش می‌کنی. اگر دیدی در خیابان یک نفر روزه می‌خورد، دلت بسوزد که آتش به وجود و هستی خودش زده به آب توبه او را راهنمایی کن، به او بگو شاید مریضی، اگر مریض هستی مریض حق ندارد آشکارا روزه بخورد، حرام است، عذر داری آی زن، اگر عذر زنانه داری، اگر مسافر هستی حق نداری بین جمع روزه بخوری حرام است. ماه رمضان اعلام آتش بس است جنگ با خدا تمام شد، ماه رمضان حریم خداست.

گبر و شفقت به پرندگان

بزرگی نوشته است: بیرون صحرا رد می‌شدم دیدم گبری دامن پر از گندم کرده در این صحرای پر از برف، برفها را عقب می‌زند مقداری گندم می‌ریزد و رد می‌شود. پیش رفتم گفتم جناب گبر چکار می‌کنی؟ گفت امروز برف همه جا را گرفته، به فکر پرنده‌ها افتادم. این شخص می‌گوید من به او گفتم انما یتقبل الله من المتقین⁽⁴¹⁾ تو که تقوا نداری، تو که اهل توحید نیستی عملت فایده ندارد، این چه کاری است که می‌کنی، جواب خوبی داد گفت من گبر هستم اما خدای عالم که خالق این پرنده‌ها است و خالق من و همه است، آیا می‌بیند یا نه؟ گفتم البته می‌بیند گفت برایم کافی است. طولی نکشید او را در مراسم حج مشاهده کردم رو به من کرد و گفت دیدی خالق من و پرنده‌ها دید و چگونه تلافی کرد مرا به اسلام هدایت فرمود.

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما في السموات والارض و هو العزيز الحكيم⁽⁴²⁾

رحمت رحمانی تکوینی و رحمت رحیمی کسبی است

روز گذشته کلام درباره الرحمن الرحيم بود. الرحمن صفت عامه رحمت کامل الهی در عالم دنیا است مورد رحمت رحمانیه هم تمام موجودات است. آنچه لباس هستی پوشیده است از کرم خاکی تا کرات دور دست، از عرش تا فرش رحمت همه را فرا گرفته است، یعنی آنچه این موجود نیاز داشته به او عنایت کرده است برای جلب منفعت و دفع مضرات آنچه لازم داشته به او عطا فرموده است، خواه بخواهد خواه نخواهد.

ما عدم بودیم تقاضا مان نبود لطف حق ناگفته ما می شنود بدون اینکه مخلوق بگوید چنین و چنان می خواهیم، خدا به او داده است. آیا حیوان بدون چشم می تواند زندگی کند؟ نه، پس به او چشم می دهد. حالا که می خواهد چشمش بدهد کجا باید قرار بدهد - باید جلو باشد آن هم در قسمت عضو بالا که سر باشد و آن هم باید در پیشانی، این رحمت است و همچنین در باب رزق رساندن به مخلوق هر جنبنده ای به رحمت رحمانیه اش رزقش را به او داده و خواهد داد⁽⁴³⁾ خواه شکر بکند یا نکند.

اما رحمت رحیمیه یعنی رحمت در آخرت و پس از مرگ مختصر است به هر کس که با ایمان از دنیا برود. کسی که ایمان به خدا و رسولش داشته باشد، رحمت الهی شامل حال او می گردد⁽⁴⁴⁾ بنابراین رحمت دنیوی و رحمانی خدا اکتسابی نیست رحمت تکوینی است و عطا - اما رحمت آخرتی رحیمی اکتساب می خواهد که آدمی کاری بکند که مورد رحم خدا بشود و آن ایمان و

عمل صالح است. اگر کسی ایمان ندارد کافر و قلدر است مورد رحم نیست خداوند ارحم الرحمین است اما فی موضع العفو و الرحمة اشد المعاقبین است فی موضع النکال و النقمة⁽⁴⁵⁾ فرعونى که آنقدر قلدر است که می گوید غیر از خودم خدائی برای شما سراغ ندارم⁽⁴⁶⁾ چگونه او را به بهشت ببرند؟ بهشت جای لطیفها است، بهشت برای این قلدرها خلاف عدل است، عدل یعنی هر کسی را جای مناسبش جای دادن.

همه باید از صراط رد شوند، هر کس جهنمی است جاذبه جهنم او را پائین می کشد، هر کس که بهشتی است، به سلامت رد می شود منادی بین بهشت و جهنم ندائی می دهد که تمام بشر می شنوند. می گوید سپاس سزاوار خداست که هر کسی را جای خودش نشانند⁽⁴⁷⁾ آن کسی که قلدر و کافر است مریض است بهشت دارالسلام است مریض 1 را باید به بیمارستان ببرند این کسی که سرطان دارد چکارش به باغ گلزار - کافر کور است جلوی روی کور، چه بگذارند⁽⁴⁸⁾ رحیم برای الدین یتقون است هر کس اهل تقوا شد رحم خدا آنجاست هر کس اینجا اهل رقت و تاجر شد (کتاب قلب سلیم باب قساوت قلبش را بخوانید تا معنی رقت قلب دانسته شود) مورد رحم خداست.

دیروز هم اشاره ای کردم آن نفس غلیظی که به زیر دستش، به زنش رحم نمی کند، رحم به او معنی ندارد، خدا به چه چیزش رحم کند دلی که قساوت دارد اصلاً جای رحم نیست.

پس رحمت رحیمیه مختص به مؤمن است - هر کس در دنیا ایمان را کسب کند، رحمت الهیه شامل حالش می گردد.

همه موجودات گواهی به پاکی خدا می دهند

آیه بعد سبح، یکی از موضوعات مهم قرآن مجید تسبیح و حمد عالم وجود است. چندین جای از قرآن از این حکمت عالی برای طالبین معرفت خبر می دهد خیال نکن تو می گوئی سبحان الله سبح الله ما فی السموات والارض⁽⁴⁹⁾ - یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض⁽⁵⁰⁾ - و ان من شیء الا یسبح بحمده⁽⁵¹⁾ ماضی، مستقبل، حال برای چه است؟ برای استمرار است یعنی متصل، تمام عالم وجود تمام ذرات عالم هستی، همه تسبیح می کنند ذات بیزوال رب العالمین را - نیست چیزی مگر اینکه تسبیح و ستایش می کنند رب العالمین را یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض فعل مضارع دلالت بر استمرار و دوام دارد ای مؤمن اگر در رکوعت سه مرتبه می گوئی سبحان ربی العظیم و بحمده سراسر عالم وجود متصل می گویند سبحان الله تمام دستگاه هستی همه در تحمید حقدند.

سه قسم تسبیح

و اما معنی تسبیح و حمد خدا یعنی چه، خلاصه آنچه گفته شد و هر سه قسم صحیح و مانعی ندارد هر سه قسم باشد، سه قسم تسبیح پروردگار تصور گردیده است و درست است. اول تسبیح تکوینی به لسان حال جمیع عالم وجود. هر گیاهی که از زمین روید و حده لاشریک له گوید حالا من فهرستش را بگویم، شرحش ان شاء الله بعد گفته می شود اول تسبیح لسان حال، تسبیح تکوینی - دوم تسبیح ملکوتی، قولی ملکوتی سوم تسبیح قولی ملکی که مختص به افرادی از بشر است که مؤمنینند. مرتبه اول از تسبیح، که تمام عالم هستی به لسان حال می گویند سبحان الله - سبحان یعنی پاک و منزله از هر عیب و نقص است. خدای تعالی هیچ نقصی در

دستگاه خلقتش نیست و نبوده و نخواهد بود الحمدلله اثبات هر کمالی است هر چه قدرت و حکمت است از خداست مثال بزنم: اگر خط خوبی به دست شما برسد مانند خط میر و خط درویش که خط نسخهایش قیمتی است، همینطور که نگاهش می‌کنی از اول صفحه تا آخر به لسان جلی می‌گویی نویسنده من استاد خط بوده واقعاً هر چه نگاه می‌کنم می‌بینم این دایره‌های نونی که نوشته شده قوس دال یا نقطه نون که نوشته شده این جناب میر، استاد خط روزگار بوده هر چه می‌خواهم توی صفحه نگاه کنم یک نقصی، یک نقطه‌ای که ذره‌ای انحراف در آن باشد نمی‌بینم، این صفحه به لسان فصیح می‌گویی احسنت، مرحبا ای مرحوم میر.

قلم قدرت در یک وجب صورت

صفحه صورتت یک وجب هست دست قدرت چند نقش کرده یکی چشمت، این چشم بادامی به این قشنگی چقدر فصیح می‌گویی سازنده من بدون پرگار بدون اینکه مال یکی غیر از دیگری باشد میلیونها، میلیاردها توی یک وجب در یک وجب چشم درست کرده است. چون اگر چشمهایتان چهارگوشه بود چطوری بودید، خیلی آدم هیولا می‌شود خدا چشم را بادامی قرار داده که از دو گوشه‌اش چرکها و رطوبات زائده بیرون بیاید.

اما راجع به بینی: دو سوراخ برای بینی قرار داده و به یک تیر چندین نشان زده است، اولاً سوراخ قرار داد برای اینکه فضولات مغزت از این دو راه پائین بیاید، لذا سوراخ را پائین قرار داد نه بالا ثانیاً نفع اهمش اتصال و ارتباط این سوراخ بینی با قصبه الریه است یعنی از گلو دو راه دارد یکی راه دستگاه خوراک است که می‌رود پائین و متصل به معده است و دیگر راهی است که اتصال به ریه و دستگاه تنفس دارد دو سوراخ است. در گلو یک راه نفس

کشیدن، یک راه خوراک پائین رفتن. راه نفس کشیدن اتصالی به داخل دهان داده اتصالی هم به دماغ داده است برای اینکه آدمی هر لحظه باید نفس بکشد اتصالش داد به یک سوراخ دیگر، که وقتی با دهان خوراک می خورد از سوراخ بینی نفس بکشد، چرا دوتایش کرد؟ گاهی سوراخ بینی می گیرد خدا یدکی برایش درست کرد تا بتوانی نفس بکشی اگر این سوراخ دماغ نباشد آدمی چیزی که در دهنش است باید بیرونش بیاورد و نفس بکشد آن وقت دوباره به دهان بگذارد، آن دماغش آن دندانهایش آن زیبائی ابروهایش.

می خواهم معنی سبحان الله را بگویم یعنی هر صورتی را که می بینی به لسان حال می گوید: سبحان الله، نقاش قدرت چه نقش بندی که کرده است! ابرو می گوید: سبحان الله، دماغت می گوید: سبحان الله، چشمانت می گوید: سبحان الله، زبان و گوشت می گوید: سبحان الله، صورت آدمی یک وجب در یک وجب است تمام بشر یکنواخت هستند می گویند چهار میلیارد بشر هستند تا آیا دو تا بشر شما سراغ دارید که به هم مشتبه بشوند. دو نفر را در دنیا پیدا بکن که به هم مشتبه بشوند با اینکه صورتها به اندازه یکدیگر حتی 3 پدر و پسر با هم و برادر با برادر مشتبه نمی شوند این تمایز را چرا قرار داد به علت اینکه این بشر زندگی اجتماعی است اگر با هم مشتبه بشوند وضع بهم می خورد.

مثلا کسی پولی را برداشت و در رفت شما می خواهید پیدایش بکنید، بیچاره ای که شکل اوست بگیرد هر چه بگوید من نیستم، اگر شکلها با هم مشتبه می شد، زندگی میسر نمی شد. فتبارک الله احسن الخالقین (52).

صدا و بند انگشت، ظهور قدرت

عجیب تر از صورت بگویم که به زبان حال می گوید: سبحان الله گلو و صوت است از جهت صدا و حنجره، دو نفر نیستند که مثل هم باشند هر کسی یک

لهجه‌ای دارد. در تلفن از لهجه می‌فهمی کیست؟ زنست یا مرد حتی دانشمندان می‌گویند که عقده‌های بند انگشتان مثل هم نیست هر انگشتی عقده‌ها و دایره‌هایی دارد، دو نفر نیستند که دایره انگشتشان مثل هم باشد این هم که در سالهای اخیر زدن انگشت اعتبار دولتی پیدا کرده اگر کسی سواد ندارد امضاء کند باید انگشت بزند، روی میزان صحیح عقلی است چون اثر انگشت این شخص غیر از اثر انگشت دیگری است حالا جا دارد که بگوئی تبارک الله احسن الخالقین آیا گلوی تو، انگشت تو، زبان تو، صورت تو، چشم تو، دندان و مژگان تو همه‌اش می‌گوید: سبحان الله یا نه؟

تمام اجزای صورت می‌گوید: سبحان الله، الحمد لله چیزهای دیگری هم همین است.

قدرتمائی در عالم گیاهان

هر گیاهی که نگاه می‌کنی می‌بینی می‌گوید سبحان الله، حیرت‌آور است، یک دلو آب پای درختی بریز که خشک شده آن وقت نگاهش بکن این چه قدرت و جاذبه و نفوذ حکم است، حکم الهی چیست که تخلف‌پذیر نیست. یک حلب آب اگر پای درختی ریخته شد، به حکم تکوینی الهی جاذبه این درخت به تمام شاخه‌ها آب می‌رساند، به تمام برگها تمام فرعها آب برسد. والله عجیب است، آیا می‌شود که به یک برگ آب نرسد؟

امام صادق علیه السلام می‌فرماید نگاه بکن بوته هندوانه و خربزه در تابستان، چون هوا گرم است، بدن به مایعات زیاد علاقه دارد.

میوه‌ای مثل هندوانه در تابستان به کار می‌خورد، در زمستان چه فایده؟ امام می‌فرماید نگاه بکن خدا چه کرده است، خود این خربزه می‌گوید سبحان الله.

دیگر مسأله شاخه و ساقه است نمی‌شود که خربزه ساقه داشته باشد یعنی مثل درخت نارنج باشد تمامش خراب می‌شود و شاخه را می‌شکند بعضی هندوانه‌ها 9 کیلو است چون سنگین است سطح زمین باید دایه‌اش باشد لذا روی زمین پهن می‌شود.

تسبیح ملکوتی را افراد ملکوتی می‌شنوند

مرتبه دوم از تسبیح اشیا تسبیح ملکوتی است و **ان من شیء الا یسبح بحمده** **ولکن لا تفقهون تسبیحهم** (53) آدم در ملک است در ظاهر و حس است محسوس را می‌بیند و درک می‌کند بدن آدمی، باطنش دائماً سبحان الله گویان است اگر بعضی از افراد بشر در برخی از اوقات حالی پیدا بکنند صداها می‌شنوند، می‌بینند که در و دیوار همه سبحان الله می‌گوید به لسان فصیح، اما ملکوتی نه ملکی، آن تسبیحی که اشیا می‌کنند ملکی نیست تسبیح ملکوتی است تا کسی در ملکوت راهی پیدا نکند به آن اطلاع پیدا نمی‌کند.

بشر امروزه که کمی صنعت می‌داند، غرور عجیبی پیدا کرده که غیر از خودش را بی خبر می‌داند اولاً علم را اختصاص می‌دهد به طایفه‌ای از بشر که خودشان هستند و غیر از بشر که هیچ، این حرف اختصاص به این دوره ندارد. سابق هم زیاد علم را اختصاص به بشر می‌دادند در حالتی که قرآن و روایات اهل بیت اثبات شعور برای تمام حیوانات و نباتات بلکه جمادات نموده است مثلاً شعور نبات بیش از جماد است شعور حیوانات بیش از نباتات است.

روایتی دارد که هر حیوانی سه علم دارد: علم به خدا منتها علم به علم ندارد.

آهوهای تشنه و قطعه ابر

نوشته‌اند وقتی چند آهو تشنه بودند در صحرا، در این گودال و آن گودال جاهائی که احتمال آب می‌دادند می‌گشتند تا آخرین دامنه‌ای که احتمال آب

می‌دادند دیدند نیست یک دفعه سر را بالا کردند طولی نکشید قطعه ابری پیدا شد و باران بارید. امام فخر رازی از قول آنکه دیده است این قضیه را نقل می‌نماید. حیوان است ولی می‌داند خالق دارد.

دوم نر و ماده‌شناسی، سوم تغذیه سالم‌شناسی، هر حیوانی این سه مرتبه از علم را داراست.

بالا تر بگویم چیزهایی از شناخت این حیوانات طلوع کرده است واقعاً آدمی را حیران می‌کند داستانی بگویم.

داستانی عجیب از شعور حیوانات

مرحوم ثقة‌الاسلام نوری در کتاب کلمه طیبه داستان عجیبی نقل کرده است در زمان خود ایشان می‌فرماید: در زمان والد علامه‌ام (پدرش از علمای بزرگ زمان و ساکن قریه نور بوده است) در آن وقت سید جلیلی از سادات طالقان به رشت می‌آمده و بابت سهم سادات تجار رشت به او کمک می‌کردند. در این سال وضع تجار خوب شده بود. این سید بزرگوار هم دویست اشرفی (در آن زمان خیلی بوده است) طلا جمع و آماده کرد خواست از رشت حرکت کند اول بیاید قریه نور پیش پدرم. موقعی که حرکت کرد در اثنای راه یک نفر دزد سوار بر اسب بود به این سید ساده رسید تعارفی کرد از سید احوال پرسید. این سید هم کاملاً سفره دلش را باز کرد. دزد دید عجب طعمه خوبی است در فکر این است که سید را بیندازد در راه و بالاخره جای خلوتی بشود پولها را از او بزند، سید بیچاره هم گفت تا قریه نور دزد گفت من هم تصادفاً می‌خواهم بروم آنجا دو تایمان همسفر هستیم در اثنای راه رسیدند به لب دریا، چند ماهی گیر چادر زده بودند برای ماهی گرفتن این دو نفر برای رفع خستگی نشستند پهلوی این چند ماهیگیر که جای بخورند، رفع خستگی‌شان بشود، 5 ماهیگیرها هم دزد را

می‌شناختند باج از آنها می‌گرفت، سید بیچاره را هم می‌شناختند مقداری که نشستند دزد بلند شد رفت برای تطهیر تا دور شد ماهیگیرها به سید گفتند آیا او را می‌شناسی، گفت آدم خوبی است. گفتند این دزد است.

سید بیچاره ترسید گفت: از کجا می‌گوئید گفتند از ما باج می‌گیرد گفت به دادم برسید برای خاطر جدم گفتند ما هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم مگر اینکه وقتی آمد تو به یک بهانه‌ای برو ما او را مشغول می‌کنیم تو خودت را به جنگل برسان، اجمالاً دزد برگشت نشست، مقداری گذشت سید هم به بهانه تطهیر کردن رفت مقداری گذشت و ماهیگیرها هم دزد را مشغول کردند، پس از چند ساعت دزد خبر شد فهمید که اینها کلاه سرش گذاشته‌اند طعمه را فرار داده‌اند تهدیدشان کرد گفت من خودم را به سید می‌رسانم، لختش می‌کنم سپس می‌کشمش بعد هم می‌آیم به حساب شما می‌رسم سوار اسب شد به جنگل رفت، سید بیچاره خودش را به جنگل رسانده بود تا هوا تاریک شد صدای جانورها وحشتناک بود. از ترس جانورها از درختی بالا رفت، دزد هم به همان راهی که سید بیچاره رفته بود آمد تا در جنگل نزدیک درخت اینجا که رسید دیگر نفهمید سید کجا رفته بالاخره پای درخت چیزی خورد و خوابید که صبح سید را دنبال کند، سید بیچاره هم که معلوم است آن بالا می‌بیند. اجمالاً ساعتی از خواب این دزد گذشت شغالی صدائی داد یک دفعه به صدای یک شغال بیست تا یا بیشتر شغال از اطراف جنگل جمع شدند ولی آهسته آهسته، که از صدای پایشان دزد بیدار نشود همه دور این یکی جمع شدند دید همان استاد کل که صدا زده بود رفت جلو، اینها همه آهسته آهسته عقبش می‌رفتند.

اول تفنگش را با دندانش گرفت آورد این طرف پوستی که رویش کشیده بود کردند و خوردند، تفنگ را در گودالی انداختند با چنگالشان رویش خاک

ریختند بعد شمشیر این دزد را هم برداشتند و جائی خاک کردند، بعد زین اسبش را هم بردند بدون اینکه دزد بیدار بشود.

بعد تمام این شغالها کم کم آمدند تا نزدیکش شدند همه با هم به او حمله کردند مهلتش ندادند ریختند از سر تا پایش هر چه می شد خوردند، چیزی باقی نگذاشتند غیر از استخوان هایش همه را خوردند سید هم از بالا کیف می کرد، صبح که شد سید از درخت پائین آمد شمشیر و تفنگ دزد را برداشت چون دیده بود شغالها کجا گذاشته بودند زین اسب را هم روی اسب گذاشت سوار اسب دزد شده به قریه نور پیش پدر حاجی نوری می آید و نفس راحتی می کشد

(54)

در حیوة الحیوان دمیری نقل می کند از علی بن حاتم، می گوید: در کوفه عادت دیرینه من بود همیشه نان خشک خرد می کردم، اول روز در لانه مورچه هائی که در منزل بودند می ریختم مورچه ها می آمدند به تدریج این ذرات را می بردند، یک روز طبق معمول خرده نان ها را ریختم بعد از ظهر و عصر رد شدم نگاه همان محل کردم دیدم یک ذره دست نخورده، پس از تحقیق دیدم امروز روز عاشورای حسین علیه السلام است.

جن و ملک بر آدمیان گریه می کنند گویا عزای سید اولاد آدم است

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما في السموات والارض و هو العزيز الحكيم (55)

ملک محسوس و ملکوت غیر محسوس می باشد

آنچه که هست شده و محسوس به حواس است یعنی آدمی آن را به حواس
خمس ادراک می کند ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش را عالم ملک می گویند
باطنش را ملکوت می نامند، هر چیزی از ذره، کرم خاکی - باطنی دارد آنچه که
دیدنی نیست مکرر گفته شده است هر چه آدمی به این چشم نمی بیند حق ندارد
منکرش شود مثلاً شعور، به کسی بگویند بی شعور، بر می گردد دشنام می دهد.
بگو تو را به خدا شعورت کجاست؟ کف دست، کف پا، دماغ در چه چیزت
است. جواب می گوید شعور دارم اما جایش را نمی دانم کجاست، حالا هر چیزی
را که آدمی نمی بیند نمی تواند بگوید نیست و همچنین عقل، به کسی بگو بی عقل
دادش بالا می رود ای عاقل روزگار، عقلت کجاست؟ می گوید جایش را نپرس
که نمی دانم ولی یقیناً من عاقلم.

خواستیم بگویم ایها الناس آنچه را که به چشمتان نمی بینید، هر چه را که به
گوشانتان نمی شنوید نگوئید که نیست، این گوش حیوانی نمی تواند همه اصوات را
ادراک بکند ارتعاشات صدا در هوا در حد مقررگی اگر واقع شد ممکن است این
گوش بشنود و اگر کمتر از حد مقرر شد گوش نمی تواند بشنود. این مقدمه بود
برای بحث ملک و ملکوت.

ملک یعنی ظاهر، ملکوت یعنی آنچه دیده نمی شود باطن و حقیقت اشیا، تمام
مراتب هستی دارای مرتبه ای از شعور است منتهی در بعضی شعور ملکی و در
برخی ملکوتی، شعور ملکی در عالم ملک و ماده است با کم و زیاد حتی

درخت، می‌گویند شعور دارد درخت کدو وقتی لاله می‌کشد نزدیک دیوار که می‌رسد کج می‌کند یا شاخه‌های درخت، اگر حس کند آفتاب سمت دیگر است رو به سمت آفتاب شاخه کج می‌کند. عجیب‌تر نخل است که می‌گویند نر و ماده دارد، دو درخت نخل یکی نر و دیگری ماده حالت معاشقه بینشان پیدا می‌شود در حیوان بیشتر از نبات شعور ظاهر می‌شود، البته در خود حیوانات نیز شعور مراتب دارد.

زنبور عسل نمونه‌ای از حیوان با شعور

قرآن مجید بهترین شاهد است راجع به شعوری که خدا به زنبور عسل داده است (56) خدا وحی تکوینی کرد به زنبور عسل که چگونه خانه بسازد، تمام جثه زنبور بقدر یک بند انگشت است، مهندسین روزگار حتی در زمان حال محال است خانه‌ای مثل زنبور عسل بسازند یعنی بدون آلت، ماده این خانه شل و سنگ و گل آن از گیاهان است مواد مومیائی می‌آورد خانه می‌سازد حالا باید چه شکلی بسازد؟ شش گوشه بدون پرگار، بدون اینکه زاویه‌ها فرقی بکند با تساوی تمام زوایا، آیا می‌توانی با انگشت بکشی؟ هیچ مهندسی نمی‌تواند بزرگان افتخار می‌کنند که ما فهمیده‌ایم چرا زنبور عسل شکل مسدس می‌کشد چون شکلهای دیگر زاویه‌های حاده زیاد شده، مقداری از فضا را می‌گرفت و نیز زنبور عسل مستدیر و گرد است، اگر خانه‌ای که می‌سازد گوشه‌های حاده داشته باشد، رفتنش در چنین حجره‌ای سخت است.

نسبت به عسل دادنش می‌داند باید روی گیاههای معطر بنشیند و آن وقت بخورد و برگردد به خانه‌اش مسافتی را طی کرده، خانه‌اش را گم نمی‌کند. حالا که برگشته صد هزار خانه است هر زنبوری خانه خودش را می‌داند، آنگاه موقعی که می‌خواهد عسل بگذارد هنوز بشر سر از کار اینها در نیاورده که عسل را

چطور می‌گذارد دو قولست یک قول گفته‌اند که روی گیاه که می‌نشیند به مقداری که سیر شود می‌خورد بعد مقداری هم در دهنش نگه می‌دارد در لانه‌اش می‌ریزد و به تدریج عسل می‌شود. بعضی گفته‌اند می‌خورد که سیر می‌شود آن وقت به لانه‌اش می‌آید مقداری از آن را قی می‌کند.

گویند ارسطو گفت: باید ما بفهمیم این زنبور عسل چطور عسل می‌دهد وقتی در حجره تنگ و تاریکش می‌رود هیچکس نمی‌تواند ببیند به اسکندر گفت که آینه بزرگی جلو خانه‌های زنبور نصب بکنید عکسشان می‌افتد در آینه آن وقت تماشا می‌کنیم. به چه زحمتی آینه و وسایل را تدارک کردند، جلوی لانه‌شان نصب کردند فردا آمدند برای تماشا دیدند عجیب است از زرنگی زنبورهای عسل، دست و پایشان را گلی کرده و آینه را کثیف کرده‌اند که عکسشان نیفتد که دیگری سر در آورد. بشر نباید سر از کار او در آورد.

برخی از حیوانات مانند همین زنبور عسل، تشکیلات حکومتی دارند برای سلطانشان، کاملاً مطیع و منقاد هستند، میر غضب باشی دارند. هر زنبوری در مراجعت، متعفن و بدبو باشد نمی‌گذارد وارد لانه شود، در لانه نصفش می‌کند تا عبرت شود.

جنگشان با دشمن هم تماشائی است اگر چنانچه دشمنی بیاید تعاون می‌کنند تا دشمن را بکشند رهایش نمی‌کنند، آن وقت کشته‌اش را اگر زورشان رسید از لانه بیرون می‌برند اگر زورشان نرسید (خدا خواسته که اینها عسل پاکیزه به بشر بدهند) بدنش را مومیائی می‌کنند که دیگر بو ندهد.

گویند مصریها و یونانیها که از چند هزار سال قبل بدنهای سلاطینشان را مومیائی می‌کردند، از زنبور عسل یاد گرفته بودند، این حد از شعور و ادراک معلوم است از بشر خیلی کمی ندارد اگر چه فرقی دارد. بشر فرقی با حیوانات

دیگر آن است که اگر چیزی را بداند علم ترکیبی است اما آنها علم بسیط دارند. زنبور عسل این کمال را دارد اما نمی‌داند که کمال دارد. آدمی اگر کمالی داشته باشد، علم به کمال هم دارد و آنکه بشر در مسیر ترقی و زیادتی است. شعور ملکوتی یعنی باطنی، ملکوت تمام موجودات نطق دارد و ذکر و حمد و ثنا دارد یعنی هر درخت و هر حیوانی همه می‌گویند سبحان الله نه صدای ملکی سر و صداهائی که در ملکوت است. هر جا روکنی ذکر خدا می‌بینی، حمد خداست اگر کسی سر از ملکوت در آورد، آن وقت آن سر و صداها را می‌تواند ادراک بنماید ولی تا در ملک است نمی‌شود.

نطق حیوانات - هدهد و مورچه در قرآن

نطق، اظهار مافی الضمیر است، چیز نهان را کشف کردن است خواه به آنکه گوشت باشد یا با سر باشد با اشاره باشد لازم نیست حتماً به زبان باشد در آدمی به زبان، لیکن در حیوانات به اشارات است طبق تحقیقات دانشمندان با ایجاد حرکات و در نتیجه امواج مخصوص صوتی مطالب خود را به هم‌نوع می‌فهمانند.

راجع به نطق هدهد و نطق مورچه با سلیمان در قرآن مجید در سوره نمل تذکر فرموده است و از عطا‌های خداوند به سلیمان فهمیدن این قسم نطق حیوانات که مربوط به عالم ملک است نه ملکوت، می‌باشد ⁽⁵⁷⁾ داستانش را مجمل بگویم: هدهد در بین طیور که مسخر جناب سلیمان بودند، امتیازاتی داشت. جناب سلیمان در سلطنتش یک عده از جن، یک عده از انس، یک عده از وحش، یک عده از پرندگان اینها همیشه لشکریان سلیمان بودند، هدهد مزیتی که داشته، آب را زیر زمین خوب می‌شناخته است لذا سلیمان علاقه داشته همراهش باشد. نکته دیگر، حیوان باوفا و با مهر و عاطفه است. از وفایش این

است اگر همسری پیدا کرد، خودش و همسرش به قدری با محبت، وفا و صفا هستند ماده هیچ نظر به هدهد نری نمی‌کند و نر هم نظر به هیچ ماده‌ای نمی‌کند. از خصوصیاتش اگر ماده رفت و نیامد همیشه ناله می‌کند و دنبالش می‌گردد و اگر پیدایش نشد چیزی نمی‌خورد اصلاً نگاه زن دیگری هم نمی‌کند اگر چنانچه زنش مرد یا از پیدا شدنش مأیوس شد می‌گویند که خوراکی و آب نمی‌خورد مگر به قدر سد جوع تا مرگش برسد.

تفریحی هم برای سلیمان کرده است، نوشته‌اند: وقتی این پرنده به فکر افتاد تفریحی برای سلیمان بکند برای خوشحالی سلیمان آمد و گفت جناب سلیمان ممکن است فردا شما مهمان ما بشوید، سلیمان فرمود خودم یا با لشکرم؟ گفت شما با لشکرتان. پرسید مکان پذیرائی کجاست؟ گفت لب دریا آنجا محل پذیرائی. هنگام پذیرائی شد چرخی زد در هوا ملخی گرفت آن وقت آمد مقابل همه تا همه ببینند. در دریا افکند و گفت ان فاتکم اللحم لا یفوتکم المرق گفت آی سلیمان اگر گوشت کم است، آب گوشت زیاد است.

روزی جناب سلیمان هدهد را ندید و تعجب کرد که بدون اذن کجا رفته است گفت لا عذبنه عذاباً شدیداً اولاً ذبحنه شکنجه شدیدش می‌دهم یا او را می‌کشم (58) پس از اینکه پیدایش شد فرمود کجا بودی گفت رفته بودم برایتان جاسوسی اطراف کشورها، کشوری پیدا کرده‌ام به نام سبا (این گفتگو راجع به ملکوت است هدهد دارد به جهت ملکوتی می‌گوید) دیدم اهل این شهر را که سلطانشان زنی است به قدری اینها پست شده‌اند که زنی بر اینها مالک شده است. دیگر آنکه شیطان گمراهشان کرده برای آفتاب سجده می‌کنند نه برای خدا.

هدهد شروع کرد پستیهای قوم سبا را ذکر کردن. جناب سلیمان هم گفت اگر چنین است، باید خودت قاصد بشوی. نامه‌ای نوشت برای ملکه شهر سبا که

اسمش بلقیس بود. هدهد هم صاف نامه را آورد بالای سر کاخ بلقیس انداخت در دامنش، شد واسطه، تا آخر (59) نخواستم قصه بلقیس را بگویم.

زبان گویا در حال خواب

نکته‌ای از شعور و نطق ملکوتی بگویم: هدهد وقتی با سلیمان سخن می‌گفت نه اینکه خیال کنید با تکه گوشت لای منقارش می‌گفت ملکوتش دارد می‌گوید وقتی آشکارتر گفته‌ام اگر کسی باورش نمی‌شود که غیر از زبان می‌شود حرف زد، حرف زدن در خواب را دقت کند. خودت در خواب مکرر برخورد کرده‌ای، دهن‌ت روی هم است ولی سخن می‌گویی اگر سخن گفتن مخصوص زبان است، پس دهن‌ت که روی هم است معلوم می‌شود روح‌ت هم نطق دارد، روح‌ت هم گوش شنوا دارد، نطق منحصر به این تکه گوشت نیست، نفس هم نطق دارد، ملکوت آدمی و هر حیوانی نطق دارد.

درباره مورچه و سلیمان نیز قرآن گواه مطلب است. جناب سلیمان با آن قشون جن و انس تا از دور پیدا شدند در صحرائی که پر بود از این مورچه‌ها، سلطان‌شان فریاد کرد ای مورچگان خطر! زود به لانه‌هایتان بروید که اگر بمانید، لشکر سلیمان شما را پامال می‌کند باد این صدا را به گوش سلیمان رسانید. سلیمان گفت برویم پهلوی‌اش، آمد پهلوی جناب رئیس، فرمود: رئیس مورچه‌ها (این روایت را که می‌گویم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده) مرا می‌شناسی؟ گفت تو نبی خدا هستی. فرمود: آیا می‌دانی من ظلم نمی‌کنم؟ گفت بلی می‌دانم، فرمود چطور اعلان کردی به مورچه‌ها، گفت نه اینکه گفتم مورچه‌ها بروند لانه‌هایشان که به آنها ستم نشود بلکه اگر مورچگان دستگاه سلطنتی تو لشکریان ترا ببینند، دیگر از شکر می‌افتند همیشه باید نگاه پائین‌تر کرد. نرو آنجائی که قصر و مبل و پارک است، وقتی رفتی آنها را نگاه کرد خودت را کم کم فاقد

همه چیز می‌دانی، گفت آی سلیمان می‌دانی چرا خدا باد را مسخر تو کرد که بساط سلطنتی تو را ببرد⁽⁶⁰⁾ از صبح باد قوی بساط سلیمان را بلند می‌کرد تا شام حرکت می‌کرد نهار را بابل می‌خورد از بابل حرکتش می‌داد، عصرانه را استخر فارس می‌خورد یک ماه راه را صبح تا شام می‌رفت. مورچه گفت: سلیمان، می‌دانی خدا چرا باد را مسخر کرد بساطت را حرکت بدهد سلیمان فکری کرد فرمود نمی‌دانم. گفت برای آنکه مغرور نشوی، بدانی سلطنت تو روی باد است. دنبال سلطنتی بگرد که تکیهات قوی باشد، زوال و فنا نداشته باشد سلطنتی بخواه که عزلی نداشته باشد آنهم در بهشت است.

مورچه‌ای که کلمه حکمت به سلیمان می‌گوید از جنبه ملکوت اوست نه ملکش، ملک ظاهری یک مورچه‌ای بیش نیست، ملکوتش هستیش، غیبتش، جهت الهیه‌اش است. آنچه را که ملکوت اشیا است ذکر خدا، حمد خدا، لیکن آنکه مهم است ملک آدمی است، یعنی آدمی به این زبان گوشتیش آنچه ملکوت می‌گوید آن را آشکار بکند این سعادت است.

خدا در قرآن می‌فرماید: با این زبانتان بگوئید سبحان الله، الحمد لله وگرنه باطنتان و باطن جمیع اشیا همه می‌گویند: سبحان الله الحمد لله در عده الداعی⁽⁶¹⁾ است که وقتی جناب سیمان روی همین بساط کذائی در هوا حرکت می‌کرد دهقانی بیل دستش بود آبیاری می‌کرد صدای کبکبه بساط سلیمان را شنید نگاه بالای سرش کرد گفت سبحان الله خدا چه ملک عظیمی به سلیمان داده، باد سخنش را به گوش سلیمان رساند سلیمان به باد امر کرد او را پایین بیاورد همانجا بساط پائین آمد خودش رو به دهقان آمد دهقان سلیمان را دید ادب و احترام کرد فرمود: چه گفتی؟ گفت، گفتم: خدا به پسر داود چه ملک عظیمی

داده است (حاصل روایت شریفه) فرمود به تو بگویم: اگر مؤمن از روی ایمان
یک دفعه بگوید سبحان الله، بهتر است از تمام ملک پسر داود.

بسم الله الرحمن الرحيم

سبح لله ما فى السموات والارض و هو العزيز الحكيم (62)

خلاصه بحث این دو سه روزه سبح لله ما فى السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است آنچه به چشم می خورد هر چه که لباس هستی پوشیده از کرم خاکی تا برسد به افلاک دائما سبحان الله و الحمد لله گویانند، عرض شد که این تسبیح و حمد علاوه بر لسان حال و تکوین، لسان قال است اما ملکوتی نه ملکى، یعنی جهت باطن، چون اشیا ظاهری دارد و باطنی در ظاهر اشیا شعوری نیست، لیکن در باطنش شعور و نطق است. دیروز داستان ههد و مورچه را از قرآن ذکر کردم علاوه بر حیوانات، نباتات نیز همین است.

نالہ حنانه از هجر رسول ﷺ

داستان ستون حنانه، نمونه آن است در مسجد النبی هنوز جایش هست ستون دومی است در ردیف دوم، خوب است نزد آن دو رکعت نماز بخوانند وجه تسمیه اش به حنانه از حنین به معنای ناله است و علتش این بوده که رسول خدا تا مدتی در مسجد بعد از نماز می ایستاد و اینجا که الان ستون است چوب نخل خشکیده ای بوده رسول خدا به این درخت نخل خشکیده تکیه می داد و صحبت می فرمود. زن مؤمنه ای که از حاضرین مسجد بود به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کرد شما دیگر ضعیف شده اید روی پا که می ایستید خسته می شوید پسر من نجار است اجازه می دهید چیزی درست بکند که شما روی آن بنشینید؟ پیغمبر قبول فرمود. مادر به پسر سفارش کرد پسر هم منبر سه 1 پله کوچکی درست کرد آورد در مسجد گذاشت روزی که آماده شد و در مسجد گذارده گردید پیغمبر سلام نماز را داد، برخاست منبر برود از پهلوی این درخت که رد شد یک

دفعه صدای ناله جانگدازی ناله فراق از این چوب خشک بلند شد که تمام اهل مجلس را متأثر نمود، خود پیغمبر هم متأثر شد، رسول خدا برگشت چوب را در بغل گرفت، فرمود: ناراحت نباش من از خدا خواستم که تو را از درختان بهشت قرار دهد قدری که آرام گرفت روی منبر نشست، این ناله ستون، جهت ملکوتی او است (63) (64) .

سه ناله زمین در سه وقت

همین زمین که رویش راه می‌روید در ظاهرش شعور و نطقی نیست لیکن باطنش مؤمن و کافر را می‌شناسد نشنیده‌اید که زمین در سه وقت از دست سه طایفه ناله می‌کند؟ 1. وقتی که خون مظلومی روی آن ریخته شود، 2. وقتی که آب زنا ریخته شود، 3. وقتی که کسی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب بخوابد و بلند نشود دو رکعت نماز صبح را بخواند (65) .

در روایت دارد وقتی که جنازه مؤمن را در قبر می‌گذارند و می‌روند قبر (خود زمین) سخن می‌گوید ملکوت قبر به مؤمن می‌گوید: آی مؤمن! تو روی من راه می‌رفتی من افتخار می‌کردم که روی من بندگی خدا می‌کردی و من را شاد می‌کردی می‌گفتم چه وقت می‌آئی در شکم من که تلافی کنم؟ الان موقع تلافی من است ملکوت قبر تا چشم کار می‌کند وسعت پیدا می‌کند مدالبصر و اگر به عکسش تارک الصلوة باشد ملکوت قبرش می‌گوید: روی من راه می‌رفتی، از دست تو ناله‌ها داشتم حالا موقع تلافی کردن است چنان ملکوت قبر تنگ می‌شود مثل میخی که در دیوار می‌کوبند چقدر در فشار است این بدبخت هم در فشار است (66) .

نور و فرش برای ملکوت قبر

خیال نکنید اشیاء بی شعورند، در و دیوار عالم شعور و ادراک و نطق همه جا را گرفته است لیکن در ملک نیست تا آنهایی که در ملکند بفهمند کسانی که در برزخ رفتند آنجا سر و 2 صداهای موجودات و نطق زمین را می‌فهمند، زمانی می‌آید که نطق زمین را هم خودت بشنوی. آن وقتی که قبرت به تو بگوید: نم نومة العروس اگر مؤمن است می‌گوید به خواب مثل دامادها، اگر زن است می‌گوید بخواب مثل خانم عروسها - بپخود نیست که این شبها امام زین العابدین علیه السلام می‌گوید لم افرشه بالعمل الصالح با کار نیک فرشی نفرستادم، ابکی لظلمة قبری ⁽⁶⁷⁾ گریه کنم برای تاریکی گورم، برای قبرم نه نور ایمانی نه نور تقوایی فرستادم برای گورم ملکوت گور هم باید فرش شود خواستم بگویم: ملکوت گورتان را حجله ببندید نه ظاهرش را، ظاهرش می‌خواهد خرابه باشد، لجن باشد یا فرش کرمانی و این هم درست نمی‌شود مگر به عمل صالح هر کاری که برای خدا کردی حجله گورت را بسته‌ای.

عزیز و حکیم بالذات، تنها خداست

و هو العزیز الحکیم دو اسم از اسماء کمالیه خود را ذکر می‌فرماید که: اهل قرآن طالبین معرفت باید خداشناس شوند که هوالعزیز عزیز خداست و بس، عزیز مطلق - هو، مبتدا - عزیز، خبر جمله اسمیه الف و لام بر سر مسند در آمده که دلالت بر حصر می‌کند یعنی منحصراً ⁽⁶⁸⁾ عزت مال خداست. مؤمن واجب است معتقد شود عزیز خداست و هر کس که قریبی به او پیدا کند، از عزت خداوند بهره‌مند می‌شود و او هم عزیز می‌شود به واسطه عزت خدا. حکیم حکمت دانائی به طور کلی از خدا است خدا حکیم است و بس، بعد هر مخلوقی آنچه از حکمت خدا به او داده باشد، بالعرض است، پس بالذات

عزیز و حکیم خداست و بس. از عرش تا فرش از ارواح و نفوس، عقول و ماده همه محتاج و از خود هیچ ندارند. عزیز است از اینکه به وهم و خیال کسی در آید و حدودی داشته باشد پس عزیز، منحصر به ذات اقدس احدیت است. دانا شدن این مطلب واجب است، در قرآن مجید می‌فرماید: هر کس عزت می‌خواهد به درگاه خدا رو بیاورد زیرا تمام عزت، مال خداست (69).

عزت را در مال و جاه می‌دانند

بعضی از نادانان منافقین می‌گفتند: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان را از مدینه خوار بیرون می‌کنیم دیگر نمی‌دانستند که عزت برای خداست و پیغمبرش و کسانی که ایمان 3 آورده‌اند (70). منافق شعورش چه می‌رسد تا می‌گویند عزیز، به خیالش یعنی فلان کس که چند میلیون مال دارد، ماشین دارد، مستخدم دارد - یا عزیز کسی است که کلانتر و رئیس بشود. خیال کردند عزت، در این امور ظاهری اعتباری است در حالتی که بلاشک چیزهایی که تو ملاک عزت گرفتی، عین ذلت است و تو خیر نداری. وارونه می‌بینی، مال هر چه زیادتر شود صاحبش ذلیل‌تر است، حرصش بیشتر می‌شود صدها خیال و ناراحتی فکری دارد. هر کس مالش بیشتر، دشمنش بیشتر است، این مالی که تو میزان عزت قرار می‌دهی، پیش عاقل ذلت است، صاحبش ذلیل اوست، یک مثال بسیار ساده‌ای که همه بفهمند، یکی از علمای نجف لطیفه‌ای جالب می‌فرمود، من تجربه کرده‌ام - عبایم وقتی کهنه است خادم من است هر وقت عبای نو در بر می‌کنم به عکس می‌شود، من می‌شوم خادم عبایم.

مروی است که رسول خدا زیاد این دعا را می‌کرد اللهم ارنی الاشياء كما هي
خدایا حقایق اشیا را آن طوری که هست به من نشان ده، آدمی بفهمد مال زیاد،

زیاد شدن ذلت است، فقط کاری بکن که حالا بفهمی نه در گور آن وقت دیگر فایده ندارد.

چنانچه مقام و جاهش نیز تمام در دسر است. اگر کسی از دل این رئیسها باخبر بشود هر چه برود بالاتر بلایش بیشتر، ذلتش بیشتر است چنان ذلیل مقامش است که گاه می شود خواب راحت از او سلب می شود.

خلیفه و آرزوی گاز ربودن

درباره عبدالملک بن مروان می گویند: در قصرش وقتی تماشا می کرد، از دور دید یک نفر قزاری می کند یعنی لباس می شوید. آهی کشید گفت ایکاش از اول عمرم شغل این شخص را داشتم و این خلافت به دست من نیامده بود. باور کنید راست می گفت، ریاست چیزی است که از دور به نظرت خوب می آید.

ظاهرش چون گور کافر پر حلال باطنش قهر خدا عزوجل خیال می کنید که رئیس جایی شد راحت است؟ چقدر حسود و مزاحم دارد این طور نیست که راحت باشد اصلاً ریاست، جز وهم و اعتباری بیش نیست، ذاتش با یک گدا فرقی ندارد، امر خارج از ذات هم اگر حسابش کنید چیزی نیست، حالا که رئیس شد آیا خوراکش چند برابر شده؟ خلاصه ریاست را عزت می نامی وگرنه موهوم و زودگذر است ناگهان بانگی بر آمد خواجه رفت.

سگی به جای اسبان، حمال خوراک

امیر صالح بعد از آنکه مقابل با امیر تیمور لنگ می شود و می جنگد و بالاخره غالب می شود، امیر تیمور لنگ را می گیرند حبس می کنند، موقعی که مأمور خوراکی آورد خواست جلو امیر تیمور بگذارد ظرف نبود سطلی در آنجا بود خوراک را در سطل ریخت و جلوی امیر گذاشت در این اثنا سگی رد شد سر کرد در سطل، امیر تیمور نهیبش کرد سگ سر بلند کرد بند سطل گردن سگ

افتاد و پا به فرار گذاشت. آشپزخانه امیر را همراه برد امیر خنده‌اش گرفت. مأمور به امیر صالح خبر داد، امیر هم برایش رقت کرد گفت او را در حرم بیاورید. قدری از او دلجوئی کرد گفت شنیدم خنده کردی گفت بله روز قبل سیصد مرکب از قاطر و شتر و الاغ طباخ خانه لشکر مرا حمل می‌کرد امروز یک سگی آشپزخانه ما را حمل کرد. امیر صالح هم گفت بنده خدا اصل این امارتهای من و تو تمامش بازیچه است بس است در پستی این عالم که یک شلی مثل تو و کوری هم مثل من امیر شود. غرضم تمامش وهم و خیال است.

حکومت اموی و مروان حمار

داستانی دیگر برایتان بگویم تا خوب مطلب روشن شود: آخرین خلیفه اموی از بنی‌امیه لعنت خدا بر اولین و آخرین آنها باد مروان حمار است وقتی که قشون سفاح از خراسان تا عراق آمدند مروان حمار هم از شام قشون را حرکت داد تا وقت تقابل شد کلام راجع به وقتی است که قشون مروان حمار آخرین خلیفه اموی با قشون عباسی روبرو گردید. هنوز شروع به جنگ و قتال نشده، مردک بولش گرفت ناچار قدری از لشکریان کناره گرفت گوشه‌ای پیاده شد نشست به بول کردن که در اثنای بول کردن صدائی بلند شد اسب یک دفعه سکندری خورد، وحشت زده پا به فرار گذاشت رو به لشکر آمد لشکریان خودش تا دیدند اسب بی صاحب مروان می‌آید گفتند: مروان کشته شد، تمام لشکرش همه پا به فرار گذاشتند لشکر عباسی هم تا دیدند اینها فرار می‌کنند دنبالش کردند - منتهی مروان بدبخت خودش تا فهمید مطلب چیست تنها فرار کرد خودش را به قریه‌ای رساند آخرش هم کشته شد مشهور شد ذهبت الدولة ببوله یک حکومت هزار ماهه‌ای به یک بولی تمام شد.

اینجا جای سوالی است حالا که عزت در مال و جاه و خوراک نیست پس
عزت در چیست؟

عزت، در ایمان به خداست

عزیز یعنی کامران، عزیز یعنی کسی که اراده‌ای کرد، محکم روی آن بایستد، هیچ چیز او را بازش ندارد، ذلیل هیچ چیز نشود، ذلیل هیچ خیالی تحت تأثیر هیچ مخلوقی نشود فقط یک جا سر سپرده باشد و بس و آن معدن عزت است
الله ربی من تسلیم خدایم (71) تسلیم خدا که شد از عزت الهیه شعاعی به او می‌رسد از آثار شعاعش این است که هیچکس نمی‌تواند او را ذلیل خودش بکند. برخی به قدری ذلیل هستند که زنی می‌تواند آنها را اسیر خودش بکند چه کسانی که خود و دیگران را بدبخت می‌کنند برای مال و شهرت این ذلت حقیقی است تا کجا ذلیل است که شانزده ساعت نمی‌تواند شکمش را بگیرد جوان، قوی، صحیح و سالم، ولی ذلیل شکم است یا کسی که ذلیل وهم و خیال و نفس و هوی است، خیالی او را از پا در می‌آورد.

یک ماه قبل گفتند: در روزنامه نوشته بود، احمق میلیونر زمین داری تا سرو صدا بلند شد قیمت زمینها کم شده، سم خورده خودش را کشته است. چرا؟ چون ذلیل نفس و ذلیل پول است.

مقاومت در برابر شهوت، عزت است

در تذکرها نوشته‌اند که: در بصره یک نفر بوده است الرجل المسکی مشهور بوده مردی که همیشه بوی عطر از او طالع بود از بدنش نه لباسش دائماً بدنش بوی عطر می‌داد، با اینکه هیچوقت عطر استعمال نمی‌کرده، در کوچه که رد می‌شده است بوی عطرش همه را شاد می‌کرده است به طوری که در بصره الرجل المسکی منحصر به فرد بوده است.

علت اینکه این شخص به این مقام رسیده این بوده (معنی عزیز را می‌خواهم برایتان روشن کنم) که در جوانیش خیلی زیبا و دلربا بوده است از پدرش خواهش می‌کند سرمایه‌ای به او بدهد مشغول معامله گردد مقداری جواهر یا چیز دیگری تدارک می‌کند در بازار مشغول کسب می‌گردد روزی پیره زالی که معلوم می‌شود مأموریت داشته مقداری جنس از او می‌خرد آنگاه بهانه می‌کند می‌گوید: تو جوانی می‌توانی، اما من پیر شده‌ام نمی‌توانم اینها را ببرم ممکن است تا در خانه زحمت بکشید تشریف بیاورید، جنس را بیاورید و پولش را بگیرد می‌گوید خیلی خوب، جوان ساده بلند می‌شود و قماش را همراهش می‌آورد، وارد منزل می‌شود تا وارد منزلش می‌کنند از پشت در را قفل می‌کنند، حدس می‌زند که خبری هست به او می‌گوید بفرمائید بالا، می‌بیند زن بسیار زیبا، لخت و عریان نشسته، تا این بیچاره جوان وارد شد آن زن او را در بغل گرفت بوسید، بیچاره جوان وحشت کرد گفت چکار می‌کنی؟ گفت حرف نزن کیف بکن؟ این جنس خریدنها بهانه بود، من می‌خواستم به وصل تو برسم برای تو خدا خواسته، فرج شده، کسی در خانه نیست، هیچ مانعی نیست.

اجمالاً معنی عزت و ذلت را توجه کنید هر که باشد اینجا زانو به زمین می‌زند، جوان، عزب باشد تمام وسائل هم فراهم باشد، هیچ مانعی هم نباشد، طرف التماس هم می‌کند، اما کسی که خدا به او عزت داده باشد مانند همین بزرگمرد ذلیل شهوت نمی‌گردد.

سالی که نکوست از بهارش پیداست از همان اول معلوم می‌شود که خدای عالم از عزتش به او داده بود، بالاخره چاره‌ای ندارد غیر از اینکه مماشات بکند اظهار موافقت کرد گفت، خیلی خوب فقط چیزی که هست احتیاج به تطهیری پیدا کرده‌ام بروم تطهیر کنم و بیایم گفت مستراح پائین است، رفت مستراح از

سر تا پای خودش را آلوده کرد، با این منظره و گند کثافت آمد تا نزدیک خانم شد، خانم بوی گند که شنید دادش بلند شد بی‌آئید بیرونش کنید که این دیوانه است، رفته‌اید دیوانه آورده‌اید.

اجمالاً کلفتها آمدند این جوان صالح را از خانه بیرون کردند و از این شر عظیم نجات یافت، یک ساعت که بیشتر نبود، آمد در خانه شستشو کرد خودش را پاک کرد چیزی نبود، اما شب که شد در عالم رویا خواب دید ملکی آمد نزدیکش اولاً از او تشکر کرد و گفت: خداوند به خاطر کار امروزت از تو راضی و خشنود شد، بعد، از سر تا پا تمام بدنش را دست کشید. هر جا که دستش رد می‌شد بوی مشک بلند بود تا آخر عمر بدنش بوی مشک و عطر می‌داد، در برابر یک ساعت که خودش را متعفن کرد برای رضای خدا برای فرار از گناه، خدا چه عزتی به او داد، قربان جوانی که خدا عزتی به او بدهد هیچ چیز ذلیلش نکند، پول خلق را ذلیل کرده بیشتر ذلیل زن و شهوت‌اند نساءهم قبلتھم.

عزت بی نظیر ابوالفضل علیه السلام

عزیزانی به شما نشان بدهم که به قول زین العابدین علیه السلام در هیچ شهدائی نبوده، قمر بنی هاشم ابی الفضل العباس علیه السلام خدا مقامی به او داده است که همه شهداء غبطه او را می‌خورند یغبطه جمیع الشهداء چرا؟ چون عزتی که خدا به او داد پس از عزت حسین علیه السلام است. این مرتبه از عزت از کجا به او رسید؟ عصر تاسوعا که همه یقین کردند هیچ چاره و راه فراری نیست شمر ابن ذی الجوشن آمد در خیمه با ابی الفضل احوالپرسی کرد بین از عزت چه خبر است! آقا اصلاً جوابی به او نداد، مردک به خیال خودش رئیس و سرلشکر است.

حسین علیه السلام فرمود: شمر است برو ببین چه می گوید. گفت آقا چون شما می فرمائید چشم، فرمود چه می گوئی؟ گفت: من موقعی که از کوفه آمدم در فکر شما چهار برادر بودم امان نامه ای گرفتم که شما بیایید این طرف، مال و ریاست برای شماست، به خیال خام خودش عزت این طرف است در خیمه ها ناله العطش بچه ها اما این طرف آب فرات موج زنان... تا اینها را گفت: ابوالفضل علیه السلام نهیبی به او داد. قربان عزتت، ابوالفضل فرمود: لعنت بر تو و امان نامه ات، آیا برای من امان باشد اما برای حسین علیه السلام امان نباشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

له ملك السموات والارض يحيى و يميت و هو على كل شىء قدير⁽⁷²⁾

جهان هستی یک مالک و خالق دارد

مطلب مهم دیگر قرآن بیان بعضی از صفات و افعال خداوند است که واجب است همه معتقد باشند.

یکی از اسماء و صفات الهی که در قرآن به بیانات مختلف ذکر شده است، مالک است مالکیت مطلقه الهی است مالکیت طلق و تام رب العالمین است، جهان هستی آنچه به چشم می خورد و نمی خورد خصوصاً آنچه روی آن هستی (کره خاک) چه روی آن و چه داخل آن همه و همه ملک خاص پروردگار است، اینها یک مالک بیشتر ندارد چون یک خالق بیشتر ندارد، آنکه خلق کرده مالک است.

عقل می گوید زمین، ملک همان است که او را آفریده است حکومت در این زمین با خدای لایزال است له ملک السموات والارض اللام للملک، ملک طلق خداست. پس حکومت آسمانها و زمین نیز از برای خداست.

در آیه شریفه دیگر لله ملک السموات والارض از برای خداست سلطنت آسمانها و زمین، حکمرانی واقعی، مال آن کسی است که آفریده است در آخر سوره مبارکه 7 الحشر از جمله اسماء الله می فرماید: هو الملک خداست ملک و خداست آن سلطانی که هیچ مخلوقی از تحت حکم او بیرون نیست هر چه را نگاه می کنی، می بینی مسخر اراده اوست، هیچ موجودی کمترین تخلف از حکم تکوینی الهی ندارد، این کره زمین با این حرکت های عجیبش مسخر او است

همین حرکت وضعی‌اش یک دور به دور خود گشتن تولید شبانه روز شدن یک لحظه آیا وقفه پیدا می‌کند (73) ؟

حرکت انتقالیه که گویند در هر دقیقه‌ای چهار فرسخ به دور خورشید حرکت می‌کند و در حرکت وضعی‌اش می‌گویند در هر ثانیه‌ای چهار فرسخ سرعت دارد. این کره به این بزرگی آنگاه خدا به حکمتش چطور کوهها را مثل میخ قرار داده که به واسطه این حرکت سریع، زمین متلاشی نگردد آن کسی است که آن را آفریده و این چنین منظم به حرکت آورده است.

مالک بشر آفریننده اوست

خودت را حساب کن آی بشر، بین مالک تو کیست؟ بگو همان کسی است که از شکم مادر تا اینجا مرا آورده است آن خدای بزرگ که اراده او در من حکمرواست نه خودم. من دلم می‌خواهد مثلاً همیشه موی سر و صورتم سیاه باشد، اما موها سفید و دندانها ریخته و قوا ضعیف می‌گردد. سلطان بر من آن کسی است که بدون میل من، بدون دلخواه من آنچه بخواهد انجام می‌دهد، پادشاه من کسی است که بر من حکم می‌کند بدون اراده من و من نتوانم تخلف کنم. بشری را شما پیدا بکنید در کره خاک که توانسته باشد از حکومت خدا فرار کرده باشد (74) اگر کره زمین قشونش شود آیا از حکم خدا می‌تواند فرار بکند؟ اینها شاهد صدق است که همه مملوک و مقهورند، مالکی نیست مگر خدا و بس، قفل اللهم مالک الملک (75) مالکیت حقیقیه برای خداست و بس. گاهی شده گندم بکاری ذرت بدهد؟ درخت زرد آلو بکاری انار بدهد؟ می‌بینی هر چه برای چیز معینی آفریده شده است تخلف‌پذیر نیست، نمی‌تواند تخلف نماید هر عضوی از اعضاء بدن برای هر چه آفریده شده است در همان اندازه و همان حد از او آشکار می‌شود.

زندگی و مرگ از شئون ملک خداست

له ملک السموات والارض قطعاً به تحقیق برای خداست و بس ملک آسمان‌ها و زمین یکی از حکومتها و ملکها و دارائیش حیات است. داد و ستد، حیات و موت که در آیه متذکر شده یکی از ملکهای اوست چون مهم بود خصوصاً ذکر نمود یحیی و یمیت حیات و موت به دست او است، این هم یکی از شئون ملک است اینجا ذکر خاص بعد از عام است، اول به طور عموم فرمود: له ملک السموات والارض بعد به طور خصوص می‌فرماید: یحیی و یمیت اصل حیات از خداست به جمیع مراحلش حیات نباتی، حیوانی، انسانی، حیات دنیوی و اخروی، همه‌اش محیی خداست ممیت خداست، واجب است مسلمانان باورشان باشد.

نطفه که جان ندارد، تخم که حیات ندارد، رشد و نمو ندارد چطور شد وقتی در خاک کاشته شد و آب مناسب هم به آن رسید یوسیده که شد جان به آن داده می‌شود چطور جانی؟! نصفش می‌رود پائین که بشود ریشه، نصفش می‌آید بالا چه درختهایی، چه برگها و شاخه‌هایی بعد چه میوه‌هایی.

همچنین حیات حیوانی، نطفه نخست در شکم مادر حرکتی ندارد کم کم حرکت نباتی، رشد و نمو، اول یک قطره آب است بعد کم کم خون می‌شود، بعد مثل گوشت جویده شده می‌شود، استخوان در آن پیدا می‌گردد تا چهار ماه که تمام شد آنگاه روح حیوانی و انسانی در او پیدا می‌گردد (76) وقتی به دنیا می‌آید جان دار است وقتی خواست او را به عالم دیگر ببرد همان که در شکم مادر جان داد، همان هم جان می‌گیرد (77) خدا است آن خدائی که جانها را وقت مرگش می‌گیرد (78). رجوع موقوف به ابتدا است از خدا آمدی به خدا بر می‌گردد از خزینه الهی آمدی به خزینه الهی هم بر می‌گردد.

بی‌اعتباری امور اعتباری

هیچ کس مالک دیگری نمی‌شود چون همه در عرض همنند، همه مثل همنند مالک و مملوک در طول است اما خود مملوکها هیچ مزیتی بشری نسبت به بشر دیگر ندارد برای چه مالک دیگری بشود؟ با دیگری چه فرقی می‌کند به ذات مثلاً آن چهار تا چشم دارد کسی را آفریده؟ از عدم به وجود آورده؟ به دیگران بگوید من می‌خواهم بر شما حکم بکنم. تو اصلت نطفه گندیده، من هم اصلم نطفه گندیده بعد از چند سال دیگر من و تو لاشه مردار می‌شویم.

گویند در سابق کسی سلطان محمود غزنوی را در خواب دیده به او گفته بود سلطان! تا گفته بود سلطان، لرزید و گفت مبادا دیگر اسم سلطان روی من بگذاری. گفتم چطور! گفت ما 9 در دنیا در اشتباه بودیم. همه ذلیل و عاجز تحت قدرت قاهره الهی⁽⁷⁹⁾ اگر واقعاً ملکی دارد از همه نزدیکتر بدن خودش است در بدن خودش حکم کند نگذارد مویش سفید شود اگر ملک واقعی هم خیال کند، همه‌اش اشتباه است.

مالکیت در غیر خدا ذاتی نیست

اینها همه اعتبار است موهوم و خیال است شنوندگان باید موعظه‌ای که گفته می‌شود اول روی خودشان پیاده کنند. خداوند به حکمت بالغه‌اش اعتباراً نسبتها را امضاء فرموده نسبت مالکیت را قرا داده است مثلاً هر کدامتان رفتید هر جای صحرا یا کوه را درست کردید دیوار کشیدید جائی که بی‌مالک بود سنگچینی کردید که برای خودتان باشد اگر هم به کسی فروختی پولش برای خودت باشد این اعتبار مورد امضاء شرع است.

مثل بدنت، گوش و چشمت و دست و پایت و و... مگر اینها مال خودت است آیا تو درستش کردی؟ خدا این بدن را ساخته در اختیار تو بطور عاریه

قرار داده است. این چشم قشنگ که خدا در اختیار گذاشته است اگر به غیر از رضای خدا با آن نگاه کردی غاصب هستی خدا چشم به تو داده که کارهای خیر با آن انجام بدهی، قرآن بخوانی، حکمت‌های خدا را ببینی. زبان به تو داده که به این آسانی حرف می‌زنی قدردانی کن اگر خدای نخواست به این زبانت فحش دادی، لغوی گفتی به مال غیر خیانت کردی غاصبی. خیلی مواظب باشید حاضرین به غائبین برسانید و هکذا دست و پا و گوش (اگر این بحث را طولانی کنیم از حرف‌های دیگر باز می‌مانیم.)

غرور به مال موجب هلاکت است

اگر وضع شخص طوری شود که استقلال در مالکیت برای خودش ببیند در حقیقت نوعی از کفر است. بهتر این است که این حقیقت ضمن داستانی از قرآن مجید بیان شود در سوره کهف داستانی ذکر فرموده که به طور خیلی خلاصه آیات و تفسیر آن را عرض می‌نمایم:

درباره آن کسی که از دار دنیا رفت و دو پسر داشت و شانزده هزار درهم از خودش باقی گذاشته بود هشت هزار درهم برای یکی و هشت هزار درهم، هم برای دیگری باقی ماند. آن برادر اولی عاقلی کرد و هشت هزار درهم را در راه خدا خرج کرد و صدقه و انفاق فی سبیل الله کرد مالش را به خداوند وام داد چنانچه قرآن می‌فرماید: کیست که به خدا وام دهد تا خداوند چند برابر به او پس دهد ⁽⁸⁰⁾ برادرش هشت هزار درهم را داد و دو باغ گرفت و وسط آن دو باغ نهری بود به خیال خودش کار خوبی کرده تا یک روز این برادری که مالش را قرض خدا داده بود به دیدن برادرش رفت برای اینکه وظیفه دینیش را انجام دهد (صله رحم کند) برادرش او را سرزنش کرد و از خودش تعریف و تمجید نمود 0 باغ من، مال من، دارائی من، فهمید برادرش مغرور به خودش و دارائیش

شده است و خودش را در ردیف خدا، می‌داند، گفت بدبخت مغرور به خودت نشو و شروع کرد به نصیحت کردنش که هرگاه می‌روی در باغت، بگو سبحان الله، الحمد لله باورش نشد، اجمالاً چندی گذشت یک شب که با خیال راحت خوابیده بود صاعقه‌ای آمد و هر چه دارائی و باغ و مال بود سوزاند صبح که سراغ باغش رفت دید همه خاکستر شده آن وقت پشت دستش می‌زد و تأسف می‌خورد.

پس به مال، که در معرض فناء است مغرور نشو که پشیمان می‌شوی، آن قدر غافل نباش بیا و خودت را اصلاح کن، نگذار که در گور پشیمان بشوی.

مالک شمردن خود و مضایقه از انفاق

دیگر از مفسد مالک شمردن خود، این است که در انفاق کردن مضایقه می‌نماید زیرا از خودش می‌داند و مطابق حس چیزی که داد کم می‌شود بهتر این است که این حقیقت را در ضمن داستانی که در شأن نزول سوره اللیل رسیده عرض کنم.

یک نفر در مدینه از اصحاب رسول خدا ناراحتی سختی برایش پیش آمد گرفتاریش هم این بود که همسایه‌اش درخت نخلی داشت که شاخه‌اش پهن و کج شده بود موقعی که خرمائی می‌افتاد در خانه همسایه که این مؤمن بیچاره بود، اگر خودش بود جمع می‌کرد برای صاحب نخل می‌برد (واجب است اگر چیزی از همسایه در خانه‌ات افتاد بروی و به او پس بدهی حق نداری تصرف کنی) وقتی خودش نبود بچه‌ها می‌خوردند یک وقت وارد شد دید بچه‌ای دانه‌ای از خرماها را برداشته تا گذاشت در دهنش دوید از دهن بچه گرفت به همسایه داد، آنگاه نزد رسول خدا ﷺ شکایت کرد این درخت نخل همسایه بلائی برای من شده است رسول خدا ﷺ هم عقب این صاحب نخل، فرستاد

(حاصل روایت منقوله) به او فرمود بیا و این درخت نخلت را به من بفروش در برابر یک درخت نخل در بهشت، قبول نکرد اول اینکه به خیال خام خودش خود را مالک می‌داند دوم اینکه ایمانی نداشت به خیالش درخت بهشتی مثل درخت دنیاست در حالی که اشتراک در لفظ و اختلاف در حقیقت است گفت نمی‌خواهم.

آقا فرمود: بیا این درختت را بفروش به یک باغچه‌ای در بهشت که چندین نخل دارد باز هم نادان قبول نکرد ناگاه جناب ابودحداح خبر شد، دید عجب موقعی است خوب می‌شود با پیغمبر معامله کرد، فانی بدهد، باقی بگیرد.

اول نزد صاحب نخل رفت گفت: شنیده‌ام پیغمبر می‌خواهد نخلت را بخرد ندادی؟ گفت: نه پیغمبر می‌خواهد نسبیه معامله بکند ابودحداح گفت: من بنقد معامله می‌کنم این درختت را به چند درخت می‌دهی در دنیا؟ گفت بچند تا می‌دهی؟ گفت: من باغچه‌ای دارم از نخل که خرمایش مرغوب و چین و چنان است یک نخل بده در برابر یک باغچه گفت فروختم این هم گفت خریدم.

جناب ابودحداح آمد پیش رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله معامله‌ای که می‌خواستی بکنی من رفتم از او خریدم درخت نخل از من شد حالا من می‌خواهم با شما با نخلی در بهشت معامله بکنم.

فرمود جنة و جنة و جنة یک درخت نخل که به ما فروختی من در برابرش یک بوستان و یک بوستان و یک بوستان بتو معامله کردم.

مکرر گفته‌ام درختهای بهشتی که گفته می‌شود ربطی به درختهای دنیا ندارد اشتراک در لفظ است در روایت دارد وقتی که باد می‌آید برگهای درختان بهشتی حرکت که می‌کند: نعمة 1 دلربائی از آنها بلند می‌شود نعمة سبحان الله، الحمد لله.

حیات دل نیز از خداست

حیات از خداست، حیات بدن و حیات دل، حیات بدن قوه‌ای است که سرتاسر بدن را گرفته زبان حرف می‌زند، چشم می‌بیند... اینها آثار آن قوه است هر چند حقیقتش مجهول است ولی از آثارش پی به آن می‌بریم.

حیات دل را نیز خدا می‌دهد دل زنده می‌شود⁽⁸¹⁾ نشانه‌اش این است که از ذکر خدا لذت می‌برد وقتی می‌گوید یا الله، روحش شاد می‌شود اگر اینطور شد می‌شود زنده دل، می‌شود بنده خاص خدا که خدا هم برای او وعده‌ها داده است. یکی از بزرگان می‌فرموده چند سال است غصه و حسرت من وقتی است که هنگام طلوع فجر مؤذن می‌گوید: الله اکبر می‌فهمم وقت مناجات تمام شد، از بس از ذکر خدا لذت می‌برده است این از حیات دل است.

قربان کسی که خدا دلش را زنده کرد: جان و روحی به دلش داده و گرنه جان به بدن حیوان هم داده است.

دوستی مال و عاقبت به شری

روایت را کوتاه کنم جناب مسیح با یک نفر از حواریین می‌رفتند و حواریین سیزده نفر بودند، گاهی یکی یا دو تا یا بیشتر همراهش بودند محل خاصی هم نداشت، وقتی یکی از مال دوستان همراهش بود حضرت مسیح سه تا نان جو به دست او داد به راه افتادند در بیابان عصر که شد خسته و گرسنه رسیدند به آبی. فرمود: اینجا بنشینیم نانی که نزد تو امانت بود بیاور بخوریم گفت چشم، در راه یکی از این سه نان را پنهان کرده بود سفره پهن کرد دو تا نان بود گفت: آقا یکیش برای شما دیگرش برای من، جناب مسیح فرمود: سه تا نان بود شروع کرد به قسم خوردن، در اثناء راه جناب مسیح آیاتی از خداوند نشان داد که در روایت دارد که فردایش در اثر گرسنگی آهوئی را اشاره کرد و نزدیک آمد و

ذبحش کرد و هر دو خوردند، بعد هم دعا کرد و زنده‌اش کرد و فرمود: تو را به خدائی که این معجزه را آشکار کرد بگو ببینم نان دیگر کجاست؟ گفت: آقا به همین خدای من، نمی‌دانم، رفتند تا رسیدند به سه تا خشت حضرت مسیح به آنها نظری کرد هر سه خشت طلا شد جناب مسیح گفت: یکیش برای خودم یکیش هم برای تو یکی هم برای آن کسی که یک گرده نان پیش او است، تا این را فرمود بی حیا گفت: خودم هستم! حضرت گفت کجاست، دست کرد در کمرش بیرون آورد و جلوی مسیح گذاشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

له ملك السموات والارض يحيى و يميت و هو على كل شىء قدير هو الاول
والاخر والظاهر و الباطن و هو بكل شىء علیم⁽⁸²⁾ .

کلام درباره آیه دوم از سوره مبارکه الحديد بود که فرمود: له ملك السموات والارض يحيى و يميت ملك آسمانها و زمين خاص و ملك طلق خداست، هر نوع تصرفی از خداست از آن جمله که شاهد ما می باشد حیات و موت است زنده می کند و می میراند که دیروز مراتب حیات گفته شد زنده و مرده کردن فقط شأن خداست و بس مکرر در قرآن مجید يحيى و يميت ذکر شده است حیات به هر موجودی مطابق وضع او می دهد حیات جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی. حیاتی هم به دل آدمی می دهد که دیروز ذکر شد زنده شدن دل به ذکر خداست از جهل بیرون آمدن است به نور علم و معرفت، به نور ولایت و تقوی منور شدن است.

پس اعتراض به مرگ غلط است

گفتیم حیات و موت دست خداست و بس. اگر کسی مرگش رسید اعتراض به مرگ غلط است ناراضی شدن به مرگ، کفر به خدا است هر وقت خودش صلاح دانست همان کس که جان داد همان هم جان می گیرد و وقتش را خودش بهتر می داند، اگر کسی چون و چرا کند فضولی است خدا خودش می داند، خدا به انسان مهربانتر از مادر است.

رحم و ترحم خدا صد برابر پدر و مادر است. چه بسا اگر این جوان، می ماند آلوده می گردید تا هنوز آلوده به گناه نشده زودتر به منزل برسد بهتر است. خدا مهربانتر است به بنده اش از پدر و مادر؟ بگذار این جوان زودتر به منزل برسد

اگر بماند زبانی برای پدر و مادرش دارد چه بسا جوانهایی هستند تا عیال نگرفته است مؤدب و با محبت است وقتی خودش خانه دار شد دشمن سرسخت پدر و مادرش بلکه قاتل آنها می‌شود آیا نمی‌ترسی اگر جوانت می‌ماند چه شقاوتها از او سر می‌زد به ضرر خودش و هم به ضرر پدر و مادرش تمام می‌شد هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

مهر پرنده و جوجه‌هایش

در روایت دارد عربی می‌خواست به مدینه خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیاید در اثنای راه که می‌آمد زیر درختی دو سه جوجه پرنده بود آنها را برداشت که بیاورد هدیه برای پیغمبر و متوجه نبود که مادر جوجه‌ها بالای سرش همراهش می‌آید. همین طور آمد تا رسید به مسجد، جوجه‌ها را گذاشت جلوی روی پیغمبر. در این اثناء مادر بچه‌ها از چند فرسخ خدا می‌داند دانه‌ای در دهان داشت آب یا گندم آورده بود تا در مسجد آمد پائین، منقارش را به دهان جوجه‌ها زد و فرار کرد تا او را نگیرند باز رفت به دنبال خوراک. مرتبه دوم باز خودش را انداخت نزد بچه‌ها در صورتی که پرنده از آدمی وحشت دارد باز خودش را در خطر انداخت برای خاطر اولادش بالاخره منقارش را نزدیک دهان بچه‌ها آورد. اینجا در روایت چنین دارد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو کرد به اصحاب فرمود: چگونه دیدید مهر این مادر را به این بچه‌ها گفتند: راینه عجیباً خیلی شگفت دیدیم. فرمود: قسم به خدائی که مرا به پیغمبری مبعوث کرد خدای عالم مهرش به بندگانش هزار درجه بالاتر است. اصحاب همه شاد شدند ⁽⁸³⁾ واقعاً همین طور است رسول الله از معدن علم خبر می‌دهد علاقه پدر و مادر به بچه کجا علاقه خالق کجا؟

کار خدا تشویق و ترساندن است

از دوستی خدا به بندگانش است که این همه پیغمبران را فرستاد که بندگانش را هدایت کنند تا از سعادت دور نشوند دوست دارد که بشر به پای خودش به آتش جهنم نرود. این همه وعیدها تشویق به توبه اینها همه از محبت است از بس مخلوقش را دوست می‌دارد راضی نیست بشر به آتش برود ممکن است به خیالتان برسد اگر خدا به مخلوقش محبت دارد جلویش را بگیرد تا اصلاً به گناه نزدیک نشود جوابش این است که اگر جلویش را بگیرد سلب اختیار می‌شود خلاف حکمت است یک جا مقتضی است که بشر مختار باشد هم بتواند گناه بکند هم بتواند ثواب بکند تا استحقاق ثواب و عقاب در او پیدا گردد لذا او را به کار نیک تشویق و از گناه می‌ترساند به مقتضای مهرش، اما نمی‌شود به زور او را به خیر بیاورد یا از شر دور گرداند که برخلاف حکمت است کار خدا دعوت به بهشت است مهمانخانه‌ای به نام بهشت برایتان درست کرده‌ایم⁽⁸⁴⁾ بیا و از مهمانخانه ما رو برنگردان مهمانخانه‌ای که همه اسباب خوشی در آن جمع است البته بهره‌برداری در آن هم تقوی می‌خواهد با آلودگی جور در نمی‌آید.

اول و علة العلل خداست

آیه سوم: هو الاول والآخر و الظاهر والباطن چهار اسم، چهار وصف از برای پروردگار جل جلاله در این آیه سوم از سوره مبارکه الحديد بیان می‌فرماید: معنی آیه: خداست که اول است، خداست که آخر است، خداست که ظاهر است، خداست که باطن است.

اما شرح آن: اول یعنی چه؟ اول است خدا یعنی هر موجودی که شما تصور کنید در رتبه متاخره از علتش هست کسی که آن را آفریده آن اول است وجود مخلوق حاصل و متفرع از اوست، پس اول خداست هو الاول تا مخلوق حاصل

گردد عکسش که بلاشک خلاف عقل است که بگوئی اول مخلوق آخر خالق و تساویش هم محال است در عرض هم باشند این هم غلط است. اول واجب الوجود بعد سلسله ممکنات اول آفریدگار، بعد آفریده شدگان مبدأ هستی خداست و به تعبیر دیگر خدا ازلی است یعنی همیشه خدا بوده و همیشه خواهد بود مخلوق آن است که وقتی نبوده بعد هست شده، اما خدا لا اول لا ولیده اولیتش اول ندارد یعنی پیش از خدا موجودی نیست، هستی عین ذات اوست، آنچه به نظر می خورد و آنچه به نظر نمی خورد همه از اوست جل جلاله:

ای همه هستی ز تو پیدا شده زیر نشین علمت کائنات

خاک ضعیف از تو توانا شده ما بتو قائم چو تو قائم بذات

اول در همه چیز در عطا و بخشش در سلسله عالم هستی اول و آغاز خداست.

مرجع هم خداست

والاخر انجام هم خداست آن هم به بیاناتی ⁽⁸⁵⁾ و ⁽⁸⁶⁾ انالله ما از برای خدا، از پیش خدا، آفریده شده خدائیم برگشتمان هم به سوی خداست اول و آخر، خدا، یعنی مبدأ و مرجع خداست از خدا آمدی به طرف خدا بر می گردی هستی از او بعد هم به سوی او، معنی دیگری که برای والاخر ذکر کرده اند آخر در ادراک یعنی هر عاقلی که بخواهد علت مراتب هستی را پیدا کند بالاخره سر در می آورد در دامن کبریائی الهی، فرض کنید دارد باران می آید خوب این باران از کجا می آید؟ می بینید از ابر است.

ابر از کجا آمد؟ می بینید از بخارهای دریاها بلند شده و در هوا منجمد شده و متراکم گردیده و فشار به هم می آورند، قطرات آب بیرون می آید، بخار از چه تولید می شود؟ آفتاب می تابد بر آبهای دریا، تبخیر می شود می آید بالا، حالا آب

دریا از کجا پیدا شد؟ اینجا کمی معطل می‌شود و جوابی هم ندارد مگر اینکه بگوید: آب دریا همان آبهای بارانی که می‌آید سیلها به دریا می‌آید راهی دیگر ندارد (وگرنه تسلسل و دور می‌شود) یک مرتبه تو ذهنش می‌آید چه کسی این طوریش کرد؟ ناچار است بگوید قدرت فوقی است که این نظم را داده است از نود میلیون میل راه حرارت آفتاب، سی میلیون فرسخ راه حرارت آفتاب به این آب می‌رسد و تبخیر می‌شود ⁽⁸⁷⁾ گاه می‌شود ابرهای متراکم شده بالای سر شهرها می‌گذرد یک قطره نمی‌چکد، معلوم می‌شود به اختیار خودش نیست، خدا داند اینها مأمور کدام زمین باشند ⁽⁸⁸⁾ ناچار است آدمی قبول کند همه از 5 خداست.

باز هم مثال بزنم علت پیدایش میوه از چیست؟ جواب می‌دهی میوه از درخت است، درخت از چیست؟ از هسته است پس هسته از چیست؟ اگر بگوئی از درخت است اینکه جور در نمی‌آید (دور می‌شود) پس ناچاری بگوئی رب العزة حالا اول هسته خلق کرده یا اول درخت آفریده نمی‌دانم!

مرغ تا تخم زیر پایش نگذارند آیا جوجه پیدا می‌شود؟ بگو نه، تا مرغ تخم نگذارد تخم پیدا می‌شود؟ نه - بالاخره تحقق جوجه به تخم است تحقق جوجه به این است که تخم باشد اینکه دور است نمی‌شود چاره نیست غیر از اینکه مستندش کند بغیب الغیوب به یک قدرت مافوق الطبیعه‌ای. این ربط و ارتباطات تمام منتهی می‌شود به رب العالمین. آدمی به مرز حیات که می‌رسد تمام عقلاء می‌گویند چاره‌ای نیست مگر بگوئی مافوق الطبیعه است. برای حیات دیگر نمی‌شود چیزی فرض کرد مثلا اجزاء اصلی حیوان اگر چنانچه می‌گویند ده چیز است - اکسیژن، ئیدروژن، فسفور، آهن، کلسیم... این ده چیز را اگر ترکیب کنند شکلی درست کنند یک ذره حیات در آن پیدا نمی‌شود بهر اندازه دقت کنند

بدنی درست کنند با قلب و... اولاً که نمی‌توانند، بر فرض بتوانند از اجزاء اصلی درست کنند نمی‌توانند جان به آن بدهند اگر جان پیدا کند خدا به آن جان داده است نه دانشمندان، هنوز از حقیقت جان سر در نیاورده‌اند چگونه چیزی که بر خودشان مجهول است می‌توانند عطاء نمایند.

هستی خدا، آشکار و بدیهی است

والظاهر و الباطن معنی ظاهر یعنی آشکار، خدا از هر آشکاری آشکارتر است به حسب اصل وجود و فعل و صفت و اما به حسب کنه و ذاتش، باطن و مخفی است، کسی نمی‌تواند ذات را بفهمد اصل وجود حق از هر ظاهری ظاهرتر است برای اثبات هر شیء یک دلیل تا برسد صد تا اگر پیدا شد شکی دیگر در آن نیست.

ایها الناس - خدای عالم چند تا نقش صورت نشان تو داده است الان روی کره زمین بشر چهار میلیارد است هر صورتی ساخته دستگاه نقاشی و قدرت الهی است هر صورتی می‌گوید استاد من کامل است هر صورتی گواهی می‌دهد که نقاش قدرت بهترین نقاشها است.

جمله عجیبی بگویم: نقاش که می‌خواهد نقاشی بکند سه شرط دارد: شرط اول آن است که محل نقش سفت و محکم باشد آیا می‌شود روی آب نقش کشید؟ دوم آنکه بر ظاهرش باشد همیشه نقاش روی ظاهر جسم نقش می‌کند نه در جسم، سوم آنکه در روشنائی باشد در تاریکی نمی‌شود، به هر اندازه که استاد باشد در تاریکی نمی‌شود نقاشی بکند اما نقاش قدرت در نقشی که می‌کند هیچ یک از این شرائط سه گانه را ندارد نقش صورت را در یک قطره آب منی جا داده آن هم نه روی آن بلکه داخلش نقشها فرموده است. اول نقشی که در نطفه پیدا می‌شود سه چیز است: قلب و کبد و مغز، این سه نقطه اولین چیزی

است که نقاش قدرت تأسیس می‌فرماید: دیگر آنکه در تاریکیهای رحم و مشیمه و شکم⁽⁸⁹⁾ نقشها پشت سر هم ادامه می‌یابد تا تکمیل شود تا برسد به نقش زن و مرد⁽⁹⁰⁾ الان روی کره زمین چهار میلیارد نفر گواهی می‌دهد لا اله الا الله 6 بلکه در این چهار میلیارد نفر و در داخل اینها میلیاردها چیز است که گواهی می‌دهند به یگانگی خدا تمام اینها از یک کارخانه بیرون آمده است زیر دست یک استاد تنظیم گردیده است.

هر گیاهی که از زمین روید و حده لاشریک له گوید اینها درباره الظاهر بود ولی از آن طرف الباطن به حسب حقیقت ذات.

حقیقت ذات بر همه پنهان است

الباطن، اگر کسی خواست از ذات خدا سر در بیاورد که خداوند چیست؟ حقیقتش کدام است؟ این فکر حرام است آتش می‌زند چون حدت نیست مخلوق نمی‌شود محیط به خالقش بشود مخلوق محال است فوق خالق بشود. تو چکارت به ذات خدا، عظمت حق آتش می‌زند غیرت حق هلاکت می‌کند، تفکر در ذات خدا حرام است.

امام می‌فرماید: مسلمانان تا می‌توانید فکر در نعمت بکنید، فکر در دلیل و شواهد و آیات کن مبادا در ذات خدا بیائی چون حدت نیست محال است که آدمی بتواند ذات خدای عالم را بفهمد⁽⁹¹⁾.

در روایت دارد در زمان امام صادق علیه السلام از همین مرشدهای صوفیه مدعی شده بود که من خدا را در عرش می‌بینم. خبر به امام صادق (علیه

السلام) دادند که این مردک مدعی مشاهده رب العالمین است. امام علیه السلام فرمود بروید به او بگوئید نگاه به نور آفتاب بکن، تا چند دقیقه می‌توانی در آفتاب نگاه بکنی؟ اگر توانستی در حالتی که این نور آفتاب یک جزء از هفتاد

هزار جزء از نور کرسی است و نور کرسی هم یک جزء از هفتاد هزار جزء نور عرش خداست احمق تو طاقت یک جزء از نور آفتاب را نداری آن وقت چه ادعاها می‌کنی. ⁽⁹²⁾

خدا آفتاب‌ها خلق کرده که نور و حرارتش چندین برابر نور این شمس است در هیأت جدید گفته‌اند این کهکشانشا میلیونها آفتاب که نور و حرارتش هزاران برابر کره آفتاب است که امام صادق علیه السلام فرمود این نور آفتاب یک هفتاد هزارم نور کرسی و عرش است آن وقت می‌توانی خدا را ببینی استغفرالله العظیم خدائی که خالق این نورهاست نورها همه آفریده شده اوست. خداست الباطن هیچ کس حق ندارد در ذات حق، خیال و فکری بکند.

مثل مسیحی‌ها که می‌گویند: خدا و مسیح و روح القدس متحد شدند آیا علت و معلول و خالق و مخلوق در ردیف هم هستند؟

اگر همه جمع گردند نتوانند نعمتهایش را بشمارند، نتوانند سر از وصف او در آورند چه رسد به اینکه ذات بی زوال او را بشناسند. اول مطلق خدا، آخر مطلق خدا، ظاهر حقیقی خدا، باطن حقیقی خدا.

و به تعبیر دقیق اهل معرفت، آیه شریفه بیان احاطه کلی الهی است یعنی از اول تا آخر از ظاهر تا باطن همه جا احاطه خداست، دو جمله لازم است در این آیه بگوییم که قدری رفع اشتباه بشود.

اول اضافی در مخلوقات

هو الاول خدا اول است، اول حقیقی داریم و اول اضافی یعنی حقیقتاً اول است یا نسبت به فلان چیز اول است اول مطلق به طور کلی خداست لکن اول اضافی، چند چیز است که در روایات است اول مخلوق می‌فرماید: آب است ⁽⁹³⁾ و در روایت دیگر اول چیزی که خلق کرد عقل است ⁽⁹⁴⁾ و در روایت دیگر اول

چیزی که خلق کرد نور محمد و آل محمد است. اینها همه‌اش درست است زیرا اولیت اضافی است یعنی نسبت به اجسام مثلاً اولین جسمی که آفریده شد، آب است از آب هم حیات رسید به نباتات و حیوانات و انسان.

اول ما خلق الله العقل نسبت به مجردات است اول مجردات که آفریده شد عقل کلی است عالم انوار اولین روح کلی الهی که صادر اول است روح مطهر محمد و آل محمد است باز برای اینکه بفهمید اولیت اضافی چیست در چند روایت است که نسبت به علی بن ابی طالب است. اول علی آخر علی ظاهر علی باطن علی روایات دارد در خطبه البیان نیز دارد خودش فرموده، از رسول خدا ﷺ هم دارد.

این روایت یعنی چه؟ این نه اولی است که در آیه گفتیم برای خداست این اولیت و آخریت نسبی اضافی است و برای شرح، حدیث شریفی در تفسیر برهان نقل کرده از کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که یک روز رسول خدا ﷺ بعد از عصر خسته بود سر گذاشت در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام در بیرون شهر مدینه در جایی که هم اکنون مسجد فضیخ و ردالشمس است بسیار مسجد روحانی و عظیمی است. اینجا جایی است که رسول خدا ﷺ سر مبارکش را گذاشت در دامن علی علیه السلام و خوابید. مقداری خواب رسول خدا طول کشید که به حسب پاره‌ای از روایات وقت فضیلت عصر گذشت نه اینکه آفتاب غروب کرد امیرالمؤمنین علیه السلام مبتلا شد بین دو کار یک جا، نماز نخوانده وقت فضیلت می‌گذرد یک جا استراحت رسول الله ﷺ هست این هم مهم است لذا ملاحظه رسول خدا را کرد هیچ حرکت نکرد تا رسول خدا خواب راحتی کرد. از خواب که بلند شد علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من نماز عصر را نخوانده‌ام.

تا این را گفت فرمود: یا علی برخیز رو به آفتاب، اول سلام کن بعد از او طلب کلام کن با تو سخن می گوید بعد از او بخواه که برگردد به اذن خدا تا تو نمازت را به وقت فضیلت بخوانی رسول خدا هم سلام یادش داد و گفت: بگو السلام علیک یا خلق الله عجب این است که بعضی از سنیها هم مسأله ردالشمس را قبول دارند تا سلام کرد ناگاه بلسان فصیح از آفتاب صدا بلند شد فقالت علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن من ینجی محبیه و یوبق مبغضیه و این دو بشارت را نیز داد علی جان خدای عالم دوست تو را نجات می دهد و دشمن تو را هلاک می کند.

توجیه دیگری که برای ظاهر و باطن بودن امیرالمؤمنین علیه السلام شده ظاهر علی اعدائک و انت الباطن فی العلم ظاهر و پیروز هستی بر دشمنانت و در علم پنهانی - یعنی به قدری فضیلت تو آشکار شده که دشمنانت نیز انکارش را نمی توانند بکنند و در عین حال کسی به کنه و ذات دانشت پی نخواهد برد.

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود: ظهر علمی کله له پس یا ظاهر یعنی ای کسی که تمام علم محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای او آشکار گردید و بطن سری کله له علی باطن محمد است یعنی حامل اسرار اوست، سر محمد در علی پنهان است.

و از روایات دیگر دانسته می شود که ظاهر است به حسب آیات بینات و پنهان است به حسب مقامات و نورانیت ⁽⁹⁵⁾.

شبهه ردالشمس برای علی علیه السلام و جوابش

دو مرتبه آفتاب برای علی علیه السلام برگشت یکی همینجا که گفته شد در مسجد فضیخ، یکی هم در راه صفین که آنجا هم هنوز آثارش گفته شد در مسجد فضیخ، یکی هم در راه صفین که آنجا هم هنوز آثارش هست و اما آنچه بعضی

دشمنان علی خواستند منکر بشوند که چطور می‌شود آفتاب برگردد و اگر برگردد باید تمام جهان بفهمند جواب اینها در باب شق القمر گفته شده جواب همان است (96) در آسمان صدها اتفاق می‌افتد اهل زمین هیچ نمی‌فهمند خصوصاً چیزهایی که در زمین اثری پیدا نمی‌شود و دو تکه شدن ماه و به هم چسبیدن که اثری نمایان نمی‌شود، بر فرض چه کسی سر بالا می‌کند ببیند چه خبر می‌شود.

محل شاهد روایت اینجاست، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمازش را خواند و آفتاب هم برگشت به جای خودش. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیغمبر فرمود: یا علی بگویم آنچه را که آفتاب به تو گفت، یا خودت می‌گوئی، عرض کرد اگر شما بگوئید شیرین تر است فرمود: به تو گفت، یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن آیا می‌دانی یعنی چه؟ یعنی یا اول من آمن بالله و رسوله ای کسی که تو اول مؤمن به خدا و رسولش هستی این اولیت اضافی است خبرت بدهم علی جان انت الاخر آخرین کسی که با من عهد می‌بندد و من از دنیا می‌روم تو هستی در نفس آخر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرش در دامن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و از دار دنیا رفت. آیا می‌شود ساعت مرگ ما جمال علی را ببینیم اما، ما که خود را قابل نمی‌دانیم می‌توان گفت: سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش.

انت الظاهر علی جان تو کسی هستی که آیات خدای را تو ظاهر کننده هستی هر که علی را شناخت خدای را شناخته است مردم خدا را به تو می‌شناسند انت الباطن توئی آن پنهانی که کسی حقیقت تو را نفهمید (97) اگر ترس این نبود که این خلق با تو مثل نصارا یا مسیح بشوند فضیلت و کمال تو را می‌گفتم به طوری که خاک زیر پایت را بردارند در چشم کنند یا علی شناخت تو را غیر از من و حق چنانکه شناخت کسی حق را غیر از من و تو (98) .

باطن است، پنهان است حقیقتش مقام نورانیتش و هو بکل شیء علیم فرمود،
یا علی آنچه که خدا به من یاد داد یاد تو هم داده شد.

پس چرا منکر خدا می‌شوند

مطلب دوم: که باز ناچارم اینجا بگویم اشکال دوم در الظاهر است، بلاشک
خدا ظاهر است، آیاتش آشکار است، اگر تمام درختهای روی کره خاک قلم
شوند و تمام دریاها مرکب شوند آن وقت جن و انس نویسنده گردند به غیر
حساب بنویسند دلیل قدرت خدا و شواهد حکمت خدای را، دریاها خشک
می‌شود قلمها شکسته و تمام می‌شود اما دلیلهای خدای تمام نمی‌شود (99) والله
چنین است تو خودت را سر تا پایت چند تا دلیل خدا دارد دویست و چهل و
هشت استخوان در بدنت است اینها همه استخوانهای اساسی، مفصلها هر کدام
آیه‌ای است سیصد و شصت رگ جهنده و سیصد و شصت رگ ساکن، هر کدام
آیه‌ای است.

خلاصه، اشکال اینجا است با این همه آیات چرا بیشتر مردم منکر خدا
هستند؟ چرا بیشتر بشر بعضی عملاً به زبان منکر می‌شوند و می‌گویند خدا یعنی
چه؟ این عالم خودش پیدا شده است. چطور جور در می‌آید و بعضی هم هستند
منکر و معاند نیستند لکن ایمان هم ندارند با این همه آیات باز هم شک دارند
معاند نیستند مثل آن فرقه که واقعاً در شک 0 هستند یعنی باورشان نمی‌شود که
خدائی دارند و این دستگاه همه از اوست همه جا محیط است جوابها دارد
مختصرش را حالا می‌گویم تتمه‌اش اگر خدا یاری کرد فردا یا وقت دیگر اگر
پیش بیاید.

یکی از علت هائی که آدمی خدای به این آشکاری را باور نمی‌دارد آخرت
به این حقی را باور نمی‌دارد گناه است. من نمی‌دانم گناه چه بر سر آدمی

می آورد ایمان جایش در دل است، دل اگر خراب شد، چطور می شود در آن
نقشی پیدا شود، اگر دل خراب شد چطور می شود ایمان در آن بیاید. امام جعفر
صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام می فرمایند هیچ چیزی برای آدمی ضرر دارتر
از گناه نیست ⁽¹⁰⁰⁾.

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر و الظاهر والباطن و هو بكل شىء علیم هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو علیم بذات الصدور (101) .

اول و آخر، ظاهر و باطن خداست

هو الاول والاخر ديروز توضیحاتی درباره آیه شریفه در اسماء و صفات الهیه ذکر شد هو الاول فى الایجاد آغاز هر هستی از خداست یعنی سلسله موجودات عالم هستی اول خداست تا واجب الوجود و هستی مطلق نباشد هستی به موجودات چگونه اضافه می گردد اول باید خدا باشد اولی که (بدون اولیت زمانی) هست کند، هست شدگان را و بعد از آنکه هست شدگان فانی می شوند او باقی باشد الباقی بعد فناء الاشیاء.

هو الاخر آخر همه چیز، باز خداست یعنی ثابت است - اول، وسط، آخر خداست، محیط است فناء و زوال در او راه ندارد ازلی و ابدی است.

الظاهر یعنی ظاهر است به حسب حجت و برهان و دلیل دیروز معنی این کلمه را مشروحاً گفتیم هر چه را که تصور کنید اثباتش به یکی یا دو یا صد دلیل است مگر ذات بیزوال حق که برگ درختان، قطرات باران، عدد ستارگان هر چه را تصور کنید همه شاهد و گواه است بر لا اله الا الله آن خدای قادری که قدرتش حد و اندازه ندارد این است نمایشات قدرت او که از آن جمله آنچه روی کره زمین مشاهده می گردد در هر چه بشود شک کرد در خدا نمی شود

شکر کرد. (102) یعنی اگر کسی بخواهد انکار خدا بکند واقعاً خودش را به بی عقلی رسوا کرده است.

ساعتی بی سازنده نمی‌شود آیا...!

مثالی بزنیم، همین ساعتی که همه شما دارید اگر کسی ادعا بکند که این ساعت خودش درست شده که عبارت از چند تا میخ و چند تا عقربه و چند چرخ باشد اگر کسی منکر سازنده‌اش بشود تو سرش می‌زنند مگر می‌شود خودش درست بشود باید یک قدرتی با ادراک فوق معمولی باشد که این ساعت را درست کند، فکرت را ببر بالا تا برسد به آسمانها و کرات. باز هم داستانی بگویم تا شاید معنی ظاهر و واضحت‌تر گردد:

ساختمانی بی معمار نمی‌شود آیا...!

نوشته‌اند: سلطان و وزیری بوده‌اند، سلطان منکر خدا بود، وزیر موحد و معتقد به خدای عالم، هر چه می‌کرد سلطان را متنبه کند نمی‌شد، ناچار شد در بیابانی که مسیر شکار بود معمار فرستاد خانه قشنگی با درختکاری بسازد، وقتی باغ فارغ شد روزی سلطان را به بهانه شکار به آن حدود برد، از دور چشم سلطان، به این ساختمان افتاد به وزیر گفت این چیست؟ وزیر گفت: برویم ببینیم. عجب ساختمان قشنگی است! وزیر گفت مگر نمی‌دانی چطور شده زمستان که آمد زمستان عجیبی بود سیل آمد هر چه درخت در جنگل بود کند و آورد اینجا در راه که می‌آمدند به سنگها می‌خورد و می‌سائید و پنجره می‌شد و سیل دیگری که می‌آمد شل و گل و سنگ را تا اینجا می‌آورد می‌شد آجر و ساختمان، ساختمان که درست شد یک سیل دیگری آمد چند تا از این درختها را صاف کرد چوبها را انداخت بالا شد سقف ساختمان و بعد سیل دیگری آمد،

دربها را به دیوار چسباند شروع کرد به بافتن این حرفها، خوب که گفت، سلطان گفت:

وزیر دیوانه شدی؟ یا مرا دیوانه حساب می‌کنی؟ تا معمار و کارگر و وسائل نباشد چطور می‌شود که ساختمان به این شکل در می‌آید.

گفت: قربان آن طور که من گفتم چطور است؟ گفت محال است شاهد اینجاست گفت آیا من دیوانه‌ام که می‌گویم این ساختمان خودش درست شده یا آن کسی که می‌گوید این دستگاه عالم وجود خودش اینطور شده، اگر من بگویم یک خانه چند متری خودش اینجور شده بدون اینکه کسی در کار باشد دیوانه‌ام و اما تو که منکر صدها هزار ساختمان و غیره شده‌ای دیوانه نیستی؟! عقلای روزگار افتخار می‌کنند اسرار عالم را بفهمند چقدر حکمت در هر موجودی نهفته است که می‌فهمی بلاشک سازنده‌اش خیلی دانا بوده.

قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد

وقتی جناب هشام که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود جوان و زرنگ و در علم کلام وارد بوده است برخورد کرد به یکی از زنادقه که در زمان امام صادق علیه السلام اوائل بنی العباس پیدا شده بودند خیلی فساد می‌کردند، برخی از شبیهه هائی که حالا در کتابها و در دست و زبان بعضیها است مال هزار و سیصد سال قبل است.

یک نفر از این زندیقها به هشام رسید خواست مسخره بکند گفت: آیا خدا قدرت دارد تمام این عالم را در یک تخم مرغ جا بدهد؟ بدون اینکه عالم کوچک بشود یا تخم مرغ بزرگ بشود، هشام بنده خدا از جواب باز ماند اگر بگوید خدا نمی‌تواند، کفر گفته است. اگر بگوید خدا می‌تواند، اینکه نمی‌شود خلاف عقلست از او مهلت خواست که بعداً جواب بدهد خودش را رساند مدینه

خدمت امام صادق علیه السلام از آقا مدد خواست امام اول نمایش قدرت را خواست به او فهماند فرمود نگاه بکن بالای سرت چه می بینی؟ عرض کرد آقا بالای سرم ستاره ها که شماره ندارد. فرمود اطرافت چه می بینی؟ گفت اطرافم کوهها حیوانات، انسانها (حاصل روایت منقوله) فرمود: این بینائی تو به وسیله چیست؟ اینها همه به وسیله انطباع و انعکاس این موجودات است در یک عدسی که چشم باشد آن وقت فرمود: خدای عالم که عکس این کره های به این عظمت آفتاب و کوه و دشت و بیابان و حیوان و بشر همه اینها را در یک عدسی از چشم قرار داده است آیا می شود گفت خدا عاجز است لکن به او بگو آنچه تو می گوئی نمی شود نه اینکه خدا نمی تواند لا یوصف ربنا بالعجز ⁽¹⁰³⁾

اگر جاهلی خواست شما را از راه منحرف کند، در جوابش بگو فرق است بین نشدن و نتوانستن. عالم در تخم مرغ جا دادن این نشدنی است نه اینکه خدا نمی تواند، این محل قابلیت ندارد، ممتنع است لذا همه عقلاء گفته اند ممتنع متعلق قدرت واقع نمی گردد قدرت به امر ممکن تعلق می گیرد.

خودت را به غفلت و امیداری

در روایتی است به امام عرض می کند آقا چرا خدا خودش را آشکار نمی کند که همه او را ببینند؟ (حاصل روایت شریفه) آقا در جواب فرمود: تو خودت نمی خواهی خدا را ببینی. نگاه بدنت بکن از یک قطره آب منی تا این حد چه کسی تو را رساند؟ خوابی به بیداری، بیداری بخوابی، مرض بعد از عافیت و بالعکس. بچگی ب جوانی، جوانی به پیری، پیری به مرگ، چه کسی تو را می چرخاند غیر از خدا کسی را سراغ داری؟ آیا می توانی بگوئی خودم. اگر راست می گوئی نگذار هرگاه جوان هستی پیر شوی تا آخر، پس خدا آشکار

است به حکمتها و نعمت‌های او اما تو متوجه نیستی، به حکمت و نعمت خداست که به او پی می‌بریم.

الباطن که به حسب ذات و حقیقت باطن است دیروز پرسیدند خدائی که ظاهر است از هر بدیهی بدیهی‌تر است پس چرا بیشتر بشر منکر خدا هستند؟ خاک بر فرق من و تمثیل من خدائی که از آفتاب روشن‌تر است آیا چطور شده که این بشر عاقل منکر خدا با این ظهور و با این همه آثار شده است. دیروز عرض کردم خلاصه‌اش را بدانید ایها الناس خداشناسی مال چشم دل است، اگر چشم دل کور شد نمی‌شود خدا را دید، چشم دل را هم گناه در گلزار معرفت سردر آوری محال است. کسی که پشت به خدا کرده چطور می‌تواند خدا را ببیند؟! را

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک‌انداز تا آدمی دل را به ترک گناه صفا ندهد، خدا بین نمی‌شود اگر تقوا را رعایت کرد به قدری حق برایش آشکار می‌گردد که اگر تمام اهل کره زمین بگویند خدائی نیست محکم جلوی همه می‌ایستد مثل ابراهیم خلیل که یک نفر است ولی بالاخره فهمیده است دلش را صفا داده است ظهور حق را می‌بیند او را می‌خواهند در آتش بیندازند باکی ندارد که کم و بیش داستانش را شنیده‌اید. خدا کند آدمی در شهوات غرق نشود، در حب دنیا فرو نرود، گناه چشم دل را کور می‌کند، اصل ایمان را از بین می‌برد. آیه قرآنی برایتان بخوانم ⁽¹⁰⁴⁾ عاقبت آنهایی که در گناه فرو رفتند، این است که تکذیب کردند آیات خدا را و مسخره کردند.

قربان جوانی که جوانیش را به پاکدامنی و تقوا بگذارند تا سر در آورد در گلزار معرفت، به مقام یقین و خداشناسی برسد.

یقین به علم خدا آثار دارد

و هو بکل شیء علیم خدا همه چیز را می‌داند، برهان آن از عملش آشکار است آیا آنکه خلقت کرده نمی‌داند (105) البته که می‌داند بلکه از آنچه در دلت می‌گذرد آگاه است (106) هر کاری که بخواهی بکنی هر جا بروی خدا با تو است هر کجا بروی از علم خدا بیرون نیستی مسلمان کسی است که خدای را به احاطه علمیش بشناسد بداند که سر و صدائی که از او خفیف‌تر نباشد نزد خدا آشکار است اگر یقین کنی خدا عالم است می‌دانی چقدر کارهایت درست می‌شود.

در تفسیر نیشابوری داستانی نقل کرده است گوید یک نفر غلام حبشی (از حبشه افرادی را به عنوان غلامی می‌گرفتند و می‌آوردند و می‌فروختند) پس از چندی مصاحبت با مسلمانها آمد خدمت رسول الله و مسلمان شد شهادتین را به زبان جاری کرد و بعد ان الساعة آتیه لا ریب فیها اسلام همین است اقرار به شهادتین و قیامت آنگاه نزد بعضی از اصحاب مسأله دینیش را درست کرد دوباره برگشت پرسشی از رسول خدا ﷺ کرد (واقعاً از غلام بیسوادی عجیب است) گفت یا محمد خدای ما عالم هم است یا نه؟ فرمود: یعلم السر و اخفی خدای عالم همه چیز را می‌داند قدری فکر کرد گفت: یعنی موقعی که من گناه می‌کردم گناهان مرا میدید؟ فرمود بلی 4 گناهان تو را می‌دید، ناگهان گفت: وافضحنا دل پاک نتیجه‌اش همین است صیحه‌ای زد و افتاد و از دار دنیا رفت.

آفرینش آسمانها و زمین در شش دوران

هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام (107) این آیات اول سوره حدید تمام بیان اسماء و صفات حق و توحید رب العالمین است پس از اسمائی که ذکر فرمود می‌فرماید: خدا است آن خدائی که این آسمانها و این کره خاک را آفرید

به مدت شش روز، یوم تا گفته می‌شود در ذهنها معنی روز می‌آید که عبارت از دوازده ساعت یا کمتر یا بیشتر و به حسب فصلها که از گردش زمین به دور خودش پیدا می‌شود که همیشه نیمی از کره زمین برابر آفتاب است که روز می‌باشد، لیکن بلاشک مراد به اینکه آسمان و زمین را خدا در شش روز خلق کرد نه روزهای معمولی است چون که هنوز کره زمین نبوده تا بگویند روزی بوده است پس مراد به یوم در اصطلاح عرب و عجم و سایر لغات گاهی روز می‌گویند و از آن یک دوره‌ای را می‌خواهند یک قسمتی از زمان را اراده می‌کنند.

مثلاً فرض کنید یک روز ما بچه بودیم و در دامن پدر و مادر بودیم یک روز هم جوان بودیم دنبال شهوات، یک روز هم پیر و مردنی شده‌ایم در حالتی که این سه روز هشتاد یا نود سال است - مراد از روز یعنی یک قسمت از زبان.

شعری از حکیم کاشانی در این باره:

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
آن هم کلید با تو بگویم چنان گذشت روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت از
روز اول تا جوانیش یک روز یک روز هم از آخر جوانی تا آخر عمرش.

خواستیم بگویم یک قسمت از زمان روی هم هر چه می‌خواهد باشد تمامش
را یکی قرار می‌دهند. کره خاک و آسمان بالا را شش روز یعنی شش دوره نه
شش تا گردش کره، زیرا کره‌ای آن وقت نبود مطابق با هیأت و زمین‌شناسی
جدید گویند در ابتدا کره خاک نبوده در اول گاز مایعی کره آفتاب جدا شده بود
که حرارت سطح این کره در ابتدا شش هزار درجه و حرارت جو فوش یک
میلیون درجه آنگاه در یک دوره (دوره‌اش چند هزار سال شده است در هیأت
جدید از یک میلیون هم متجاوز گویند خدا بهتر می‌داند) پوسته‌ای روی آن

حرارتها و معدنهای آتشین تولید گردید پس از دورانی (از شش دوره) که هر دوره‌ای هزاران سال طول کشیده کوهها درست شد در دوره دیگر نباتات درست گردیده در دوره دیگر حیوانات و بعد آماده شد برای پیدا شدن انسان⁽¹⁰⁸⁾ شش دوره هر دوره‌ای میلیونها سال طول کشید تا آماده برای خلقت آدمی گردید.

عرش، تدبیر امور است

ثپ م استوی علی العرش عرش کدام است؟ عرش معانی متعدد دارد (خود عرش به معنی تخت است) عرش یعنی تدبیر امور، خدای عالم عرشها دارد یکی از تختهای سلطنتی الهی روی آب است⁽¹⁰⁹⁾ یعنی قدرت و حکمتش را بر آب قرار داده است، آب به این روانی که هرگاه در باغچه می‌آید از اول شروع می‌کند تا آخر تمام درختها را سیراب می‌کند در این باغچه هزاران درخت است از آنکه میوه‌اش ترش است تا اینکه میوه‌اش شیرین است آن وقت قدرت در آب چطور ظهور می‌کند بلکه اساس حیات در آب است⁽¹¹⁰⁾ تا آب پای درخت ریخته نشود درخت مرده است آب که آمد همه را زنده می‌کند چگونه قدرت نمائی در آب کرده است؟ آن هم با چه تدبیری؟ قدری آب که پای درخت رسید مثلاً به صدهزار برگ آب می‌رسد، یک برگ از قلم نمی‌افتد، و آب را برخلاف مجرای طبیعی قرار داده، مجرای طبیعی هبوط و پایین آمدن است نه رفتن به بالا لکن بر خلاف جریان طبیعی، نمی‌داند خدای عالم چه جاذبه‌ای به ریشه داده که آب را به بالا می‌برد همان آب می‌رسد به این میوه‌ها چطور تغییر وضع می‌دهد، آب می‌آید پای این درخت تا می‌رسد به میوه، چه قدرتی باید اینها را اداره بکند، چه استادی این دانه‌ها را مرتب می‌کند غرضم سلطنت و عرش خداست یک معنی آن این است که عرش خدا بر آب است، می‌خواهی سلطنت خدای را ببینی؟ آب را نگاه کن عرش خدا بر آب است یعنی تدبیرش بر

خوراکیها، حیوانات، نباتات، پرندگان تمامش به وسیله آب است، این یکی از مراتب عرش الهی.

عرش ممکن است کهکشانها باشد

دیگر از معانی عرش الهی که ذکر شده است در روایت این طور است که تمام زمین و آسمان اول یک حلقه است نسبت به آسمان دوم تا آخر تا آسمان هفتم، آن وقت آسمان هفتم همه یک حلقه است نسبت به کرسی و کرسی هم یک حلقه است نسبت به عرش، حالا ببینید عظمت عرش چقدر است، بعضی از مفسرین چنین گفته‌اند که شاید این کهکشانها باشد.

کهکشان بالای سرت که نگاه می‌کنی یک خط شیری مانندی که راه کعبه را گرفته یعنی رو به قبله این را می‌گویند کهکشان، در عالم وجود گویند، صدها هزار کهکشان است آن وقت در هر کهکشانی (منظومه ما جزء کهکشان شیری یا مجره است) میلیونها ستاره و در بعضی تا سی هزار میلیون کره است که نه تا از آنها این آفتاب، ماه، مریخ، زهره، زحل و مشتری و... است.

تا بحال دانشمندان از روی تحقیق و استدلال حدس زده‌اند در این سی هزار میلیون صد و پنجاه میلیونش آفتاب است، یعنی کره عظیمی است نور بخش، که بعضی از آنها چندین برابر این آفتاب است از حیث حرم و نور و اما از حیث وسعت یکی از کهکشانها در هر ثانیه‌ای شصت میلیون کیلومتر از منظومه ما دور می‌شود یعنی وسعت و دامنه پیدا می‌کند، اجمالاً به حسب روایات نسبت به عرش این طور تعبیر شده است هشت رکن دارد از هر رکنی تا رکن دیگر سی هزار سال راه است. اصلاً از حساب دور است عرش چقدر است، خدا می‌داند همین قدر بدانید که خدای عالم می‌فرماید:

ثم استوی علی العرش یعنی: استولی علی العرش حکمران در عرش، تدبیر کن در عرش با آن عظمت، خداست در تمام این کره‌ها در تمام این آسمانها، تدبیر و نظم قرار داده است، چه بسا در بسیاری از آنها حیات باشد چنانکه در برخی از روایات رسیده است و بشر روی کره خاک خبر ندارد تو که نمی‌دانی نباید منکر شوی حتی تا جایی که چند سال است، سر و صدا بلند است که در بعضی از این کره‌ها تمدنها و اکتشافاتی است که هنوز ما که روی خاک هستیم پی به آنها نبرده‌ایم و همین طور دارند تحقیق می‌کنند می‌گویند در فوق موجوداتی هستند که آنها در تمدن و اختراع و پیشرفت مقدم هستند بر بشری که روی کره خاک است.

تمام جهان هستی عرش خداست

یکی دیگر از مصادیق عرش کل عالم وجود تمام کیهانها، تمام کره‌ها، تمام جهان هستی، عرش خداست یعنی محل سلطنت خداست، محل قدرت خداست، نه آب تنها که اول گفتم، آب یکی از آنهاست، از آن جمله دل مومن است. قلب المؤمن عرش الرحمن.

ای انسان تو به کجا اوج گرفته‌ای و خودت هم نمی‌دانی همین قدر بدان این قلب تو اگر قلب سلیم شد ان شاء الله غیر از خدا چیزی در او نباشد از حب مال و جاه و مقام و ریاست و شهوات پاک بشود همه‌اش خدا و آنچه خدائی است گردد اگر دل سالم شد می‌شود عرش الرحمن.

بسیاری از دلها طویله است نه عرش خدا، دلی که در آن پول و متاع است کجا می‌شود عرش الرحمن؟! اگر علاقه‌های دنیائی از دل بیرون رفت و بنده خدا شد آن وقت دلش عرش خدا می‌شود.

نشانه قلب سلیم این است که اگر نقصی به دنیایت رسید دلت تکان نخورد
ولی وای اگر به دینت رسید دلت شکسته می شود یعنی اگر خدای نکرده یک
مرتبه خبر شدی که مغازهات آتش گرفته است دلت قوی بود، درست است
آدمی ناراحتی نفسانی پیدا می کند اما در هر حال دل مومن قوی است ولی اگر
گاهی از تو سر زد سخت پژمرده و ناراحت و 7 مضطرب می گردی ⁽¹¹¹⁾ این
است نشانه ایمان.

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها (112) .

خداشناسی در سوره حدید

روایت در کتاب کافی است از حضرت زین العابدین علیه السلام از توحید پرسیدند فرمود: خدای تعالی چون می دانست که در آتیه بشر فحش می کنند دنبال خدا می گردند لذا سوره توحید و شش آیه از اول سوره حدید نازل فرمود تا قیامت هر که می خواهد خدا را بشناسد، این سوره و این شش آیه را بخواند. اینک آیه چهارم:

هو الذى خلق السموات والارض ای کسی که می خواهی خدا را بشناسی، خداست آن خدائی که این آسمانها و کره زمین را در شش روز (دوره) آفرید. گفته شد که بنا به هیئت جدید در ابتدا این کره زمین قطعه مذابه بود و ذنوان داشته هزاران سال حرکت کرد و در اثر طول کشیدن و دوری از آفتاب، حرارت شش هزار درجه اولی کم شد تا اینکه پوسته ای روی کره زمین بسته گردید که بشود روی سطحش صاحب حیاتی پیدا شود، میلیونها سال این کره زمین در حرکت بود و بعد در اثر رگبارهایی که بر این کره زمین ریخته گردید کوهها درست شد و گیاهها و حیوانات را خداوند آفرید، آنهم در دو دوره پس از تمام کردن کره خاک و آماده شدنش برای روئیدن گیاه و پیدا شدن حیوانات، آفریدن انسان و آماده کردن آسمانها... استوی علی العرش.

تدبیر خدا بر این جهان هستی قرار گرفت خدای عالم پدید آورنده عالم و بر همه این عالم تدبیر کننده است مثلاً زمین را خلق کرد، نظم در حرکتش را هم

درست کرد، فرض کنید نظم در زندگی خود بشر را هم خدا باید تدبیر کند در زندگی الهامها به او کند. این صنایع که از بشر درست می‌شود آیا از این گوشت و پوست است نه بلکه همه از الهام خداست پس یکی از معانی استوی علی العرش، استوی علی عالم الوجود است بر این جهان هستی این ملک عظیم مستولی و تدبیر کننده است.

آیه بعد یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها از این کلمه یعلم فهمیده می‌شود که واجب است عقلاً و شرعاً بر هر بشری یقین کند خدا عالم است به برهانهائی که در قرآن ذکر فرموده و خبر داده است، مسلمان کسی است که همیشه خدا را با خودش بداند که در تنمه آیه ذکر شده است، خدا می‌داند آنچه در شکم زمین فرو می‌رود مثلاً قطرات باران، دانه‌های تخم گیاهانی که در زمین فرو می‌رود همه را خدا می‌داند.

حفاریهای دریائی و عجائب آن

باز از مصادیقش ما یلج فی الارض بدنهای مردگان است بعضی از مفسرین گفته‌اند خدا می‌داند از اول خلقت تا حالا چه گنجهائی که در این زمین فرو رفته به این مناسبت مفسر مصری طنطوی در پنجاه سال قبل می‌نویسد که در جرائد مصر اخیراً منتشر شده که به تازگی در بحرایبض نزدیک تونس غواصان فرانسوی مشغول غوص در دریا بودند یکی از غواصان به عمق سی قامت که پائین می‌رود منظره هولناکی در زیر دریا در عمق سی قامت می‌بیند، نگاه می‌کند می‌بیند زنی است در نهایت زیبایی و آرایش به انواع جواهرات. مبهوت و حیران شده در آن وقت می‌بیند ماهیها می‌آیند اطرافش و بر می‌گردند، دلهره‌ای پیدا می‌کند اعلان خطر می‌دهد. او را بالا می‌آورند. به سایر رفقاییش خبر می‌دهد که من در دریا چنین چیزی دیده‌ام، اجمالاً بزرگترشان آمد آنها هم

غوص کردند دیدند اینجا زیر دریا (عمق سی قامت) جای خیابان، کوچه، بازار است، باز آنطوری که باید و شاید نفهمیدند تا می‌نویسد از آمریکا استمداد خواستند و از علمای آمریکا که در این فن وارد بودند آوردند پس از تحقیقات گفته بود آنچه من کشف کرده‌ام این است این زن آدمی نیست این شکل بتی است که به حسب طبقات دریا که من تفحص کردم سه هزار سال قبل در این قطعه شهری بوده و این هم شکل بتشان بوده است. بالاخره بزرگشان دستور داد یکی از دو کار را بکنند یا اینکه دور این قطعه حصار بکشند و همینجا موزه‌ای شود یا اینکه این بت را بیرون آورند و در یکی از موزه‌های معتبر در معرض نمایش بگذارند و سپس شروع کردند به حفاری برای تحقیقات وسیع بعدی.

سنخ این صدها بت یا چیزهای دیگر پیدا شد.

مصادیق علم خداوند

از مصادیق این آیه معدنهاست همین معدنهای نفت، آهن، معدن مس، طلا، همانکه خلق کرده می‌داند و ما یخرج منها آنچه از زمین بالا می‌رود آن را هم خدا می‌داند از زمین: شاخه‌های حبوبات، سبزیها عددش را خودش می‌داند و باز از چیزهایی که از این زمین بلند می‌گردد بخارات است خصوصاً از قسمت دریاها، خدا داند که روزی چقدر بخار متصاعد می‌گردد و این بخارها متراکم می‌شود حالت ابری پیدا می‌کند.

و ما ينزل من السماء از آن طرف از بالا هر چه پائین می‌آید خدا می‌داند مثلاً چیزی که محسوس است باران است حرارت آفتاب در هر روزی رقم عجیبی است حرارت از آفتاب به کره زمین می‌رسد مثلاً قطره‌های باران را خدا می‌داند، خدا مخلوقهائی دارد که آنها هم می‌دانند، امام هم می‌داند، حتی در ليلة المعراج

رسول خدا ملکی را دید عظیم الجثه، که هزار هزار صورت هزار هزار دست تا آخر، فرمود حساب چه می‌کنی؟ گفت: یا رسول الله من عدد دانه‌های باران که در دریاها ریخته می‌شود می‌دانم عدد دانه‌های باران که در کوهها ریخته می‌شود می‌دانم عدد دانه‌های باران که در بیابانها ریخته می‌شود می‌دانم فرمود: آیا حسابی است که عاجز باشی (برای همه شما بشارت است) گفت: یا رسول الله! حساب ثوابی است که آن را نمی‌توانم هرگاه جماعتی از امت تو دور هم جمع باشند و صلوات بر تو بفرستند از حساب ثوابش ناتوانم، نتوانم بشمارم من که دانه‌های باران را می‌توانم بشمارم از حساب ثوابهایی که خدا - ان شاء الله - به این جمع عنایت می‌کند عاجزم.

سنگهای آسمانی و تخریب زمین

اخیراً شنیده‌اید که سنگهای ریزه که از کره‌ها جدا می‌گردد به کره زمین ما می‌آید در هر دقیقه‌ای میلیونها سنگ به زمین یم ریزد منتهی چیزی که هست در همان حلقه‌ای که محیط به کره زمین است در همان هوای متصل به کره زمین از بس حرارت آفتاب در آنجا جمع شده آن سنگ ریزه‌ها آنجا حل می‌شود اگر یکی از آنها به زمین برسد از بمب اتمی اثرش بیشتر است و ای، اگر در یک دقیقه‌ای یک میلیون بمب روی کره زمین بریزد چه می‌شود؟
لذا خدا همانجا حلش می‌کند و ما یعرج فیها آنچه را هم که بالا می‌رود خدا می‌داند.

بدنها به خاک و ارواح به عرش می‌رود

اینهایی که گفتم صورت است - در عالم معنی و عالم حقیقت بدنهایی که در زمین می‌روند خدا می‌داند، روحهایی که از بدن فاصله می‌گیرد و در عالم بالا

می‌رود آنها را هم می‌داند بدنت در زیر خاک می‌رود و روح در عرش می‌رود. در روایت خصال شیخ صدوق است. مومن ساعت مرگش که روحش را می‌گیرند و به عرش می‌برند. دست به دست این گل عالم وجود را ملائکه به عرش خدا می‌رسانند.

و هو معکم اینما کنتم رسیدیم به نقطه حساس ایمان، مسلمان، مومن، موحد کسی است که همیشه خدای را همراه خود و ناظر بر خود و همه ببیند یعنی بداند خدائی که غیب است با توست هو معکم هو یعنی خدا، معکم یعنی با شما اینما کنتم هر کجا باشید خواه زیر زمین یا روی کره ماه خدا با توست باز تکرار می‌کند والله بما تعملون بصیر ای مسلمانان هر کاری بکنید خدا می‌بیند کار خیر کن چون خدا می‌بیند، کار شر نکن چون خدا می‌بیند. از خدا حیا کن معنی دینداری همین است. همین خدای را بر خود دانا و محیط بدان در هر کجا که باشی. اگر این طور شدی این ایمان است در دنیا و آخرت سعادت مند هستی تمام سعادت و خوشی در همین یک کلمه است. آنهایی که اهل ایمان باشند⁽¹¹³⁾ امنیت حقیقی در زندگی دنیا و از ساعت مرگ الی الابد برای آنها است هر چه اضطراب است در کفر به خدا است هر چه امن است در ایمان به خدای عالم است.

از چهار طریق آدمی اضطراب دارد که بعد علاجش را هم می‌گوییم: اولین راه دلهره، بیخبری است که به تعبیر دیگر از معمای هستی سر در نیاوردن است که منجر می‌شود به مالیخولیا، دوم حرصها، شهوترانی‌ها ماده پرستی بی مرز و بی حد و حساب این هم اضطراب می‌آورد.

یکی از رفقای ما اهل منبر بود این کار را رها کرد رفت در شغل زمین و ساختمان اجمالاً یک وقت با خبر شدیم ایشان میلیونر شده تا بالاخره از

خانواده‌اش سوال شد که ایشان کجا است؟ گفت: از وقتی که مالش زیاد شده این بدبخت نه خوراکش را می‌فهمد نه زندگیش را پیش از آفتاب می‌رود بیرون ساعت یازده، دوازده شب می‌آید در حالی که گیج و خسته است بعد از چندی احوالش را پرسیدم گفتند زخم معده پیدا کرده چهار ماه است گذرنامه تهیه کرده تا برای معالجه به خارج برود نمی‌تواند زیرا هر روز کاری از کارهایش را 0 می‌خواهد انجام دهد فردا برود.

شهوات هم چنین است حرص بر شکم، گاه می‌شود خودش را فدای شکم می‌کند.

گویند: در آمریکا (آمار هفت، هشت سال قبل است) یک میلیون و هشت هزار تختخواب برای بیماران روانی دارند همین هائی را که اضطرابها و دلهره‌ها به فحشا و منکرات در شراب و قمار کشانده است سپس تیمارستان بعد می‌گویند در هر دقیقه‌ای در آمریکا دو نفر دیوانه می‌شوند، این سالها دیگر چه خبر است؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض و الى الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو علیم بذات الصدور⁽¹¹⁴⁾.

ذره‌ای، از علم خدا بیرون نیست

در این آیات از اول سوره حدید تکیه روی صفت علم و قدرت است تمام صفات کمالیه حق برگشتنش به علم و قدرت است واجب است بر هر مسلمانی بداند خدای عالمیان دانا و تواناست هم وزن ذره (در تعبیر از این خردتر مثالی نیست) از دانش خدا بیرون نیست⁽¹¹⁵⁾ هرگاه زمستان در اتاق را باز کنند و شعاع آفتاب داخل حجره گردد، ذراتی در حرکتند در نور آفتاب به قدری کوچک است که گاهی دیده نمی‌گردد. تا جائی که يعلم السر و اخفی هنوز حرف نزدی خدا از دلت خبر دارد اخفی آنچه از خودت هم نهان است آن را هم خدا می‌داند.

بدون استثناء، هیچ چیز از علم خدا بیرون نیست. واجب است یقین کنی از آن جمله يعلم ما یلج فى الارض آنچه در زمین فرو می‌رود. دیگر آنچه را که به آسمانها صعود می‌کنند شیاطینند که آنها را با تیر شهاب رد می‌کنند، دیگر ملائکه‌اند که هر کدام مقام معینی دارند.⁽¹¹⁶⁾

ملکوت اعمال مومنین، بالا می‌رود

دیگر از اموری که به آسمان بالا می‌رود و در آسمان جا می‌گیرد اعمال اهل ایمان است⁽¹¹⁷⁾ در ملکوت آسمان جای اعمال اهل ایمان است (البته آنچه که

واجد شرائط باشد) که در حدیث معاذ ذکر شده است عملی را بالا می‌برند ملائکه آسمان اول ردش می‌کنند می‌گویند: ما مامور غیبیم چون صاحب این عمل غیبت کرده عملش بالا نمی‌رود. عمل دیگری که غیبت نکرده آسمان دوم معطلش می‌کنند می‌گویند صاحبش دارای کبر است ردش می‌کنند. عمل دیگری بالا می‌رود به آسمان سوم که می‌رسد می‌گویند حسود است ردش می‌کنند. عمل دیگری را ملک می‌گوید من صاحب رحمم، صاحب این عمل قسی القلب است. کسی که قلبش قساوت دارد عملش قبول نمی‌شود (118) کسی که رحم ندارد چه توقع رحمی از خدا دارد که خدا رحمش بکند عملش را قبول بفرماید. بلکه گاه می‌شود بعضی از قساوتها علاوه اینکه نمی‌گذارد عملت بالا برود قهر خدا را به تو می‌چشانند. عملی از این حجابها می‌گذرد ندا می‌رسد ما بهتر می‌دانیم در این عمل ریا کرد، نظرش به ما نبود. این انفاقی که کرد نظرش تعریف خلق بود نه رضای خدا.

غرض اعمالی که بالا می‌رود خدا همه را می‌داند حتی عملی که از نظر ملائکه هم پنهان باشد.

دیگر از مصادیق ما یعرج فیها البته مراد سماء ملکوتی است ارواحی که از قالب جدا می‌شوند و می‌میرند اگر چنانچه اهل ایمان و تقوا باشد همان ساعت مرگ روحش را می‌برند از آسمانی به آسمان دیگر تا به آسمان هفتم می‌رسانند. (119) ملائکه با چه خوشی و بهجتی روح مومن را که تازه از بدن فاصله گرفته است به عالم ملکوت اعلی می‌برند. اگر نعوذ بالله کافر یا گنهکار باشد، وای اگر ظالم باشد، وای اگر مال یتیم خور باشد، وای اگر قسم دروغ خور باشد، اینها وقتی می‌میرند به عکس، هبوط است عروج ندارد یعنی او را رو به پائین باسفل السافلین می‌کشاند.

احوالپرسی مرده‌ها از روح تازه مرده

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام است می‌فرماید: گاه می‌شود مومن که از دنیا می‌رود و پاک است او را به عالم اعلی می‌برند و در آنجا ملحق می‌شود به ارواح عالیه و آنها می‌گویند تازه مهمان عزیز مکرم است مثل مسافری که می‌آید پس از حضور شروع به احوالپرسی می‌کنند اینکه تازه مرده وارد شده در عالم ملکوت آشنایانی که جلوتر 2 مرده بودند تا او را می‌بینند می‌گویند خوش آمدی بگو ببینم مثلاً فلانی در چه حال است، احوال می‌پرسند از حال زنده‌ها که هنوز روی خاک هستند اینجا امام علیه السلام می‌فرماید اگر بگوید: خوب هستند در دنیا زنده هستند می‌گویند: امید است که - ان شاء الله - به ما برسند یعنی در عالم اعلاء - ولی اگر احوال یکی را پرسیدند گفت: پیش‌تر از من مرد، آن ارواح شریفه می‌گویند: آه، قد هوی معلوم می‌شود این بدبخت سرنگون شده حق الناس گردنش بوده که گرفتار شده اگر سالم بود که به ما می‌رسید سقوط کرده، عالم ملکوت سفلی رفته تا چه وقت خلاص شود آن را دیگر خدا می‌داند (120).

حق الناس مثل سنگی است که به پای مرغی بسته باشند چطور مرغ نمی‌تواند بپرد، آدمی که می‌میرد اگر حق الناس بگردنش باشد نمی‌تواند بالا برود و از عقبات بگذرد.

معیت حق، قیام هر موجودی به او است

و هو معکم اینما کنتم یعنی خدا با شماست هر کجا که باشید در مسجد، در بازار یا در خانه (121) اگر سه نفر هستید چهارمی شما خداست پنج نفر باشید، خدا ششمی شماست خلاصه همه جا حاضر و ناظر است و از بندگانش جدا نیست، با آفریده‌اش هست یا من کل شیء قائم به هستی هر مخلوقی وابسته به

ید قدرت اوست یا من بیده ناصیتی جان من در قبضه قدرت خدا است نه قدرت خودم یک خواب و بیداری دست آدمی نیست گاه می شود دلش می خواهد زود خوابش ببرد نمی برد، گاهی دلش می خواهد خوابش نبرد یک مرتبه قهراً سرش پائین می آید خوابش می برد.

بیخود آدمی را غرور گرفته است چه چیزت دست خودت است همه اش خدا، خدا، خداست که همه چیزت را او می داند، هر کاری را او می تواند بکند قیام هر موجودی به اوست کل شیء قائم به هیچ موجودی روی پای خودش نایستاده یعنی هستیش مال خودش نیست.

التفات به دو اسم یا حاضر یا ناظر

سهل شوشتی که خیلی در تذکرها در جلالت قدرش نوشته شده است، کرامات بسیاری از او نقل شده از آن بزرگوار پرسیدند ابتداء سلوک و انقلاب تو چه بوده؟ گفت من در سن هفت سالگی نزد دائیم بودم شبی خوابیده بودم وقت سحر بولم گرفت، از رختخواب بلند شدم رفتم بول کردم خواستم بخوابم دیدم دائیم رو به قبله نشسته عبائی به دوش کشیده عمامه ای پیچیده و نشسته من خوشم آمد پهلویش نشستم تا ایشان نمازش تمام شد گفت: پسر چرا نشسته ای؟ گفتم: خوشم آمده می خواهم پهلوی تو بنشینم گفت نه برو بخواب، رفتم خوابیدم تا شب دوم باز همان موقع بلند شدم رفتم بول کردم دیدم دائیم دارد نماز می خواند باز رفتم پهلویش نشستم گفت برو بخواب گفتم دوست دارم هر چه تو می گوئی من هم بگویم مرا نشانند رو به قبله گفت یک مرتبه بگو یا حاضر یا ناظر من گفتم، گفت برو بخواب. شب سوم بلند شدم باز رفتم پهلویش نشستم گفت: امشب دو مرتبه بگو 3 یا حاضر یا ناظر بالاخره هر شبی سه تا، یا چهار تا به آن اضافه می کرد من هم خیلی خوشم می آمد تا کم کم مرا واداشت به

وضوء گرفتن (خوشا به حال کسانی که در خانه هایشان پیری است که جوانها را به یاد آخرت بیندازد) شب دیگر هم وضوء گرفتم گفت امشب هفت بار بگو یا حاضر یا ناظر این مرد بزرگ چه دعائی به این بچه یاد داده یا حاضر یا ناظر ای خدائی که همه جا هستی، ای خدائی که همه را می بینی، واجب است عقیده داشته باشی یقین کنی هر جا بروی خدا با توست.

هرآن کو غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است نه کفر به معنای حقیقی که انکار حق است کفر به معنای ستر و پوشش است همین که آدمی حق را پوشید کافر شده کسی که خدای را ندید خودش و مخلوق را می بیند.

اگر آن کافری پیوسته بودی در اسلام بروی بسته بودی شکر خدای را که در نعمت را بر ما نسبت، این همه کفر و دروغ... یک وقت بگوشت می رسد حی علی الصلوة می دوی، می آئی برای نماز، استغفار، باز می روی بیرون در خانه کفر، در کوچه و بازار کفر، باز می آئی مسجد، ظهر که شد خدا را می شناسی، می فرماید: نماز به منزله نهر آبی است که از در خانه رد می شود، شبانه روزی پنج مرتبه اگر کسی برود در آب و بیرون بیاید هر چه کثافت هست پاک می شود غفلتها ان شاء الله پاک می شود اگر مثلاً نماز نمی آمد کفر شخص استمرار پیدا می کرد.

اگر آن کافری پیوسته بودی یعنی اگر به یاد خدا به برکت نماز نمی افتادی در اسلام بروی بسته بودی اگر به برکت نماز غفلتهای از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب پاک نمی شد کجا مسلمانی باقی می ماند.

خلاصه، گفت دائم شبی دو تا یا سه تا اضافه می کرد تا کار رسید به اینجا که دیگر من خودم بدون اینکه بروم پهلوی دائم مقداری که پیش از اذان باقی

مانده است بلند می‌شدم، از همان بچگی کیف می‌کردم تسبیح دست می‌گرفتم و می‌شمردم یا حاضر یا ناظر.

کلمه یا حاضر را خواستم برایتان عرض کنم برای فرزندان هم این معنی را روشن کنید بگو پسر جان هر جا بروی خدا با تو است برهان نمی‌خواهد فطرتش کافی است ⁽¹²²⁾ فقط تذکر می‌خواهد.

اکتفا می‌کنم به ذکر داستانی که در آن عبرتی باشد برای تشویق هر کس که ملاحظه حضور حق کند.

آثار یک لحظه ملاحظه حضور خداوند

ابن جوزی نقل کرده است و دیگران - و در کتاب فضائل السادات آنجا که نقل می‌کند از کتابهای متعدده از یکی از اخیار که گفت: در بازار مصر رد می‌شدم رسیدم به آهنگری (البته آهنگریهای سابق که کوره داشتند) می‌گویند دیدم این جناب آهنگر موقعی که می‌خواهد آهن تفتیده را از کوره در آورد دستش را می‌کند در کوره و آهن را بیرون می‌آورد می‌گذارد روی سندان آن وقت می‌کوبدش. تا این منظره را دیدم حیران و متحیر همانجا استادم تا استاد فارغ شد. از من سوال کرد چه می‌خواهی که اینجا مدتی است ایستاده‌ای؟ گفتم معذرت می‌خواهم چیز عجیبی از تو دیده‌ام. پس از اصرار زیاد گفت: حقیقتش این است در جوانیم قحطی شده بود یک زن علویه‌ای همسایه‌ام بود و آن زن عائله هم داشت، در اثر قحطی و بیچارگی پیش من آمد و مطالبه طعام کرد دیدم خیلی زییاست مطالبه عمل حرام را از آن زن بیچاره کردم آن زن نپذیرفت رفت، مرتبه دیگر گرسنگی طوری بیچاره‌اش کرد که تسلیم شد و گفت حاضرم ولی به یک شرط گفتم چه؟ گفت: به شرط اینکه چون من آبرو دارم، مرا جائی ببری که هیچکس خبردار نگردد من هم قبول کردم گفتم برایت جائی معین

می‌کنم که هیچکس نباشد، وقت را معین کردم همه را بیرون کردم خانه خلوت شد هیچکس غیر از من وزن محترمه (علویه صالحه) نبود زن آمد: او را به اطاق بردم تا دست به سویس دراز کردم دیدم لرزید، وحشت کرد گفتم چیست؟ گفت: مگر قول ندادی جائی مرا ببری که کسی نباشد؟ گفتم نگاه بکن هیچکس نیست. زن گریه کرد گفت خدا هم نیست؟ تا زن گفت خدا هم نیست، من هم لرزیدم گفتم ای زن والله من باید بلرزم من باید بترسم من گنهکارم، من مقصرم تو زن پاکدامن را خواستم آلوده سازم تو چرا بترسی؟ خیلی گذشته است ملاحظه حضور رب العالمین را کردم او را با کمال احترام آوردم آنچه که رفع احتیاجش می‌شد مجاناً به او دادم گفتم برو به امان خدا - این زن علویه صالحه دعا کرد گفت الهی چنانی که مرا به آتش نسوزاندی خدا آتش دنیا و آخرت را بر تو حرام کند. از آن روز تا به حال آتش دنیا مرا نمی‌سوزاند دیگر نمی‌دانم آتش جهنم و آخرتم چه می‌شود؟ ولی امیدوارم به حق جده‌اش که آتش آخرت هم مرا نسوزاند.

غرض ملاحظه حضور است تا گفت خدا حاضر است زود تسلیم شد و قبول کرد قسمت عمده عذابهای جهنم مال قلدرها است. لکن خدا خودش می‌داند من و شما ملاحظه‌ای داریم و عذابهای او را سبک نمی‌شماریم لکن زورمان به نفسمان نمی‌رسد. غم دلت را باز کن و بگو.

دمی با حق سخن باراز می‌گویی الهی رحمتت دریای عام است اگر
آلایش خلق گنهکار نگردهد تیره آن دریا زمانی
غم دیرینه دل باز می‌گویی وز آن جا قطره‌ای ما را تمام است فرو شوئی در
آن دریا به یک بار ولی روشن شود کار جهانی

لا یمکن الفرار من حکومتک⁽¹²³⁾ از هر کس فرار کنیم از قدرت و حکومت تو فرار نمی‌توانیم بکنیم فقط خوشحالی ما این است که وقت مرگ تو با ما هستی، سرازیری قبر، محشر، فریادرس ما تو هستی.

وقتی از شکم مادر متولد شدی چطور خدا مهر تو را در دل بستگانت قرار داد حالا می‌خواهی در دل خاک فرو بروی مهربانها با تو هستند، بستگانت با تو هستند، تا کار می‌رسد به جائی که تو را می‌برند به عرش، آنجا که حسین علیه السلام است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: الان حسین نزد عرش است قرآن هم می‌فرماید: یا ایته‌ا النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی (یعنی فی آل محمد) و ادخلی جنتی⁽¹²⁴⁾ ای کسی که یک عمر راه بندگی را طی کردی، راه تقوا را از کف ندادی فادخلی فی عبادی یعنی امیرالمؤمنین سیدالمتقین علیه السلام حسن علیه السلام حسین علیه السلام ایشان بندگان شایسته خدا هستند تو هم به آنها ملحق شو.

ساعت مرگ آدمی اگر با هوش باشد این معنی را حس کند که خدا با او است تنها نیست، به مرگ نیست نمی‌شود، خوشا به حالش.

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض والى
الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليهم بذات
الصدور (125) .

دیدن، تنها از راه چشم نیست

والله بما تعملون بصير باز هم تأکید می‌فرماید به اینکه خدا می‌بیند علاوه بر
اینکه در محضر خدا هستید خدا هم به کارهایتان بیناست این کلمه بصیر یعنی
بینا، دانا، و دانستن همه امور را شامل می‌گردد که از آن جمله انسان است.
آدمی مانند سایر حیوانات برای دیدن محتاج به وسیله‌ای است که چشم
باشد، از مور ضعیف تا فیل کدائی برایشان چشم خلق کرده و این چشم برای
ادراک مادیات است که سفیدی، سیاهی، قرمزی، فرق بین زن و مرد پیر و جوان
را از این روزنه بفهمد لکن خیال نکنید دیدن منحصر به این آلت است خدای
عالم می‌بیند اما نه تنها ظاهر را بلکه زیر پردهٔ او را، ته دلت را می‌داند گذشته و
آتیه را می‌داند و مراد به دیدن خدا، دانائی است نه به این چشم، خدا چشم
ندارد چون ماده نیست، خدا چشم خلق کن است بدون اینکه چشم داشته باشد
به خودی خود می‌بیند، می‌داند یعنی علم دارد، مخلوق باید برایش چشمی خلق
بشود تا از این دستگاه عکاسی ادراک بعضی از جزئیات را بنماید ولی خدا
احتیاجی به چشم ندارد خودش دستگاه آفرین است چشم درست کن است اگر
احتیاج به چشم داشت دیگر چشم آفرین نمی‌گردید و ادراک هم اختصاص به
این چشم ندارد منتهی در عالم ملک (ماده) جریان قانون الهی بر این شده است
که آدمی و حیوانات اگر بخواهند رنگ و شکل و صورت را ببینند از این

دستگاه عکاسی چشم ببینند و اما وقتی جان از این بدن جدا شد دیگر بینائیش احتیاج به این چشم ندارد زیرا مجردات در ادراک قوی ترند، آدمی وقتی که می میرد این چشم ظاهری بسته است اما جمال اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را می بیند روحش می بیند، ملکوت اعمال را می بیند، گوش ساعت مرگ ضایع شد اما سامعه ای که در ذات آدمی است که علم و ادراک باشد صداها را می شنود، می فهمد زبان به مرگ برطرف می شود اما خود روح نطق دارد.

نتیجه استهزا به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله

در کافی سبب این روایت را چنین نقل می کند: جمعی به منزل حضرت سجاد علیه السلام آمده بودند برای استماع حدیث به امام اصرار کردند که آقا حدیثی از قول جدتان برایمان بگوئید. امام سجاد علیه السلام این حدیث را عنوان کرد:

رسول خدا فرمود: محتضر روحش بالای بدنش است وقتی جنازه اش را از خانه بیرون می آورند روح که بالای بدن است متوجه می شود، به بستگانش می گوید ای بستگان من یا اهلی و یا ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت لی مال جمعته من حله و غیر حله لکم فالمهنا لکم و التبعة علی این جناب میت روی نعشش فریاد می زند ای باقی ماندگان من، شما مثل من بدبخت، گول دنیا را نخورید، دیدید که چقدر من زحمت کشیدم، از حلال و حرام و مخلوط همه را جمع کردم، حقوق واجبه را ندادم حالا که می خواهم بروم، خوش گذرانی ها با دیگران است ولکن حسابش به گردن من بدبخت است. گوارائی و خوش گذرانی برای وارثهاست، حساب و کتاب هم به دوش آقای حاجی بدبخت.

تمه حدیث را بگویم: امام وقتی این حدیث را نقل کرد در مجلس، ضمیره مردکی بوده که ایمان درستی نداشت. این بدبخت در مجلس مسخره کرد گفت آیا مرده حرف می زند؟ فرمود: بله گفت: اگر حرف می زند پس فرار بکند، کاری

بکند که نگذارد او را در قبر ببرند. امام سجاد علیه السلام را خیلی ناراحت کرد. فرمود چه بکنیم اگر ساکت بنشینیم که می‌گویند بخل کرد چرا حدیث را برایمان نمی‌گوید اگر هم بگوییم چنین استهزاء می‌کند.

مجلس گذشت، راوی ابو حمزه است. گوید: چند روز بعدش از خانه بیرون آمدم، شخصی به من رسید گفت البشاره ضمره مرد. آن شخصی که راجع به گفتگوی روح فوق جسد استهزاء کرد ابو حمزه گفت تا شنیدم گفتم بروم ببینم چه می‌شود؟ وضع چطور است. رفتم تشییعش بعد از اینکه غسل و کفنش کردند در گور که خواستند او را ببرند من رفتم جلو شاید در گورش چیزی بفهمم صورتش را روی خاک گذاشتم خواستم بالا بیایم دیدم لبش می‌جنبد گوش کردم دیدم می‌گوید: ویل لک یا ضمره وای بر تو ای ضمره، دیدی صدق کلام رسول خدا را؟ خودش داشت به خودش می‌گفت، بالاخره ابو حمزه می‌گوید: لرزیدم بیرون آمدم مستقیماً آمدم خدمت امام سجاد علیه السلام عرض کردم آقا از تشییع جنازه این منافق می‌آیم و خودم شنیدم ناله‌اش را در قبر که می‌گفت وای بر تو ای کسی که استهزاء می‌کردی حالا رسیدی به آنچه که پیغمبر خدا فرموده بود (126).

خواستیم بگوییم بینائی، شنوائی و گویایی اختصاص به چشم و گوش و زبان ندارد خود روح آدمی بدون چشم ممکن است ببیند بدون گوش، یا زبان ممکن است بشنود یا بگوید در خواب که خوب آشکار است چقدر حرف می‌زنی ولی زبانت ساکت است غرضم وقتی می‌گویند خدا می‌بیند، به بینائی چشم خودت قیاس نکن، خدا علم دارد در محضرش همه چیز حاضر است.

والله بما تعملون بصير معنی بصیر که معلوم شد یعنی خدا علم به مبصرات دارد می بیند نه به چشم تمام کارهای بشر، رفتارهایش و بالاترش آنچه به دلش می گذرد يعلم السر و اخفی تمام امور را می داند.

حیاء در محضر پروردگار نتیجه ایمان

خدایا خودت ایمانی بده که دائماً تو را همه جا حاضر و ناظر ببینیم و آنگاه به واسطه این علم و ایمان، حیائی در ما پیدا شود. حیاء لازمه ایمان است هر کس یقین کرد که خدا او را می بیند تو را به خدا آیا دیگر خیانت می کند؟ در خانه اش هم باشد تنها که باشد پیش خدایش حیاء می کند: حیاء صفت کمالی است که خدا در ضمیر آدمی قرار داده که به برکت آن جلوی فسادها گرفته می شود، به برکت شرم حضور خالق حیاء می کند خدائی که محیط برماست، زمین و آسمان لشکر او هستند اراده کند شخص به زمین فرو می رود می ترسد و می لرزد اگر در تنهائی باشد یا غیر تنهائی هیچ فرقی نمی کند این صفت چه وقت پیدا می شود؟ وقتی که آدمی یقین کند هو معکم هر جا هستی خدا با توست مثل داستانی که دیروز گفتم قضیه آهنگر در پنهانی بود ولی حیا کرد.

والله بما تعملون بصیر این آیه شریفه بشارت است برای اهل ایمان و تهدید است برای اهل فسق. ای مؤمن البشاره که خدا همه کارهای خوبت را می بیند، ای روزه خور و بی نماز به تو بگویم خدا همه چیزت را می داند هم بشارت است و هم انذار است.

معاد همان مبدأ است

له ملک السموات والارض و الی الله ترجع الامور از برای خداست ملک آسمانها و زمین و تنها به سوی خدا بر می گردد تمام کارها و در سوره الشوری می فرماید: الا الی الله تصیر الامور بدانید تمام کارها به خدا بر می گردد. در آیه

قبل هم فرمود: له ملک السموات والارض اینجا هم می فرماید: له ملک السموات والارض آیه اول راجع به ابتدای هستی است و آیه‌ای که حالا می خواهیم شروع کنیم راجع به نهایت هستی است آن آغاز است این رسیدن به غایت است، آن مبدأ و این معاد است. اول فرمود خدای عالم ملک آسمان و زمین دست اوست حیات و موت هم دست اوست این از ابتدا است این ابتدای آفرینش است بعدش چطور؟ بعدش هم ملکش است بعد از خلق هم ملک، ملک خداست، حکومت، حکومت خداست کارها هم بر می گردد به خدا، ابتدا از خدا انتها هم از خدا انا لله و انا الیه راجعون چنانی که ملکش بود از اول، بعد 8 هم تا قیامت ملکش است خصوص وقتی که قیامت را برپا می کند کارها را بررسی می فرماید. میزانهای عدل را برپا می دارد (127) تمام کارها رجوعش به خداست صدوراً و بقائاً و نتیجتاً همه اش به خدا بر می گردد فرض کنید این آپولو واقعاً اگر کسی دقیق شود این هم الی الله ترجع الامور این چیست؟ قطعات آهن، فلزات، معادن اینها را چه کسی آفریده؟ خدا. برق و بخار و قوه‌ای که آن را بالا ببرد می خواهد، برق کجاست؟ خدا در اجسام قرار داده چیز دیگری لازم دارد و مغزهای حسابگری کامپیوتری لازم دارد که حساب کند این آپولو در ساعت، چقدر می تواند بالا برود از زمین تا ماه سیصد هزار کیلومتر است کامپیوتر ساز را چه کسی باید بیافریند؟ خدا.

هر کاری را که حساب کنید صدوراً به خدا بر می گردد خودتان بنشینید حسابش بکنید چنانچه غایت و نتیجتاً نیز همه به خدا بر می گردد ناچارم مطلب را روشن تر کنم خاک و هوا و آب می شود میوه و گیاه آنها هم می شود خوراک حیوان، آنگاه حیوان می شود خوراک انسان، انسان را هم خدا می بردش (128) در

عالم قرب خودش که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده اینها همه فدای آدم، اینها همه فانی در آدم و آدم باقی به بقاء الله، برگشتش به خدا شد.

قوس صعود و نزول که بالاخره مبدأ، خدا و مرجع، خدا اول خدا، آخر خدا الیه ترجع الامور الیه برای حصر است منحصراً همه کارها به خدا بر می‌گردد و بس - هر نفسی، هر چه کرده، پاداش داده می‌شود به تمام کارهای هر فرد فردی رسیدگی می‌شود (129) از قلم نمی‌افتد اگر ظلمی به کسی کرده محاکمه‌اش می‌کنند به قول حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ به یزید فرمود: به همین زودی محکمه‌ای به پا می‌شود که در آن محکمه دشمن تو، به پا کننده این محکمه، جدم خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است خون حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خون محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است باید روز قیامت حق هر ذیحقی از ظالم گرفته گردد به صاحب حق داده شود (130).

خدا سوگند یاد فرموده از ستم ستمگری در نمی‌گذرم. در ملک خدا کسی را بکشند چه کسی باید تلافی بکند؟ خدا، چون در ملک او شده است بلکه در بعضی از امور در همین 9 دنیا هم مکافاتهای داده می‌شود باز آن هم، از خداست.

فرق میان مکافات و مجازات

گاهی برای آدمی مشتبه می‌شود مکافات و مجازات اگر کسی به مادرش اذیت کرد، مجازاتی دارد و مکفاتی، مجازاتش بعد از مرگ است، همان عذابهایی که در قرآن و اخبار خبر داده شده برای عاق والدین مکفاتی جداگانه در دنیا دارد، اولین اثرش این است که عمرش کوتاه می‌شود هر کس پدر و مادر را دل شکسته کرد تا برسد به کشتن، عمرش کوتاه می‌شود دیگر آنکه عاقبت به شر می‌گردد.

کشته شدن متوکل به دست پسرش

می‌گویند متوکل عباسی خیلی بی‌حیا بود و از دشمنان سخت فاطمه علیهاالسلام و علی علیه‌السلام در مجلسش از بس بدزبان و رذل بود بیشتر وزراء هم با او دشمن بودند از جمله کسانی که دشمن او شد پسرش بود بالاخره به پسرش فحش می‌دهد، پسرش تصمیم به کشتنش می‌گیرد به قاضی وقت گفت: اگر کسی به فاطمه زهرا علیه‌السلام جسارت کند حکمش چیست؟ گفت: فاطمه زهرا علیه‌السلام کسی است که خدا در قرآن گواهی به عصمت او داده اگر کسی جسارت به ساحت قدس فاطمه کند مثل این است که قرآن را منکر شده کافر است و کشتنش جایز است. گفت به فتوای خود شما من امشب می‌خواهم پدرم را بکشم زیرا که خودم بگوش خودم شنیدم که این ملعون به صدیقه طاهره علیه‌السلام جسارت کرده است.

غرض جواب قاضی است، قاضی گفت: بلاشک درست است کشتنش حلال است اگر هم بکشی در کشتنش ثواب است اما با همه اینهایی که گفتم اگر پدرت را کشتی عمرت کوتاه می‌شود بالاخره پدر ملعونش را تکه تکه کرد خودش هم نشست به تخت سلطنت، شش ماه هم بیشتر طول نکشید که خودش هم کشته شد اجمالاً خواستم بگویم هر چند قتلش به جا بود این اثر وضعی است مکافات است معنی مکافات غیر از مجازات است جزای عمل آن آخرت است ولیکن بعضی اعمال است آثاری هم خواهی نخواهی در دنیا دارد هر چند به حق باشد این اثر وضعی را دارد یا مثلاً فرض کنید کسی قسم دروغ بخورد قطعاً یکی از آثارش کوتاهی عمر است مگر کارهای نیکی بکند که اثر وضعی آن برداشته شود اینها مکافات است پس این هم از خداست.

سر بریدن به جای سیلی خوردن

داستان عجیبی است واقعاً شیرین، نسبت به ابن مسعود و ابوجهل، در مکه معظمه که عدد مسلمین کم بودند سوره الرحمن نازل شد پیغمبر اکرم رو کرد به آن چند نفر مسلمان فرمود: کدامتان حاضرید بروید این سوره را بر مشرکین بخوانید امیرالمؤمنین نبود. ابن مسعود گفت: من حاضرم و عبدالله بن مسعود از مسلمانهای پاکدامن بلکه قبول ولایت کننده و شیعه علی است. بنده خدا کوچک و ضعیف الجته بود مسخره‌اش می‌کردند. رسول خدا می‌دانست که بالاخره ابن مسعود طاقت ندارد فرمود بنشین. کدامتان هستید این سوره الرحمن را ببرید و بر مشرکین بخوانید؟ باز ابن مسعود گفت من. مرتبه سوم رسول خدا قبول کرد. ابن مسعود آمد در مسجد، ابوجهل و دیگران هم نشستند. با رشادت شروع به خواندن کرد ⁽¹³¹⁾ ابوجهل معطلش نکرد فقط یک سیلی به این بیچاره زد صورت و گوشش زخم شد و خون جاری گردید و به سختی به زمین افتاد بعد از ساعتی که به حال آمد بلندش کردند و با این منظره رقت بار پیش رسول خدا آوردند. فرمود: چطور شده گفت: ابوجهل یک سیلی زد اینطور سرم آمد. رسول خدا فرمود من گفتم تو نرو چون طاقت نداری ولی بالاخره اینجا جبرئیل تبسمی کرد و سرش را فرمود تا آخر کار الی الله تصیر الامور و الی الله عاقبة الامور آخرش چه وقت بود؟ ظاهراً در سنه دو هجری یا کمتر، در مدینه منوره در وقتی که لشکر ابوسفیان و ابوجهل حمله کردند و در بدر با مسلمین جنگیدند و فتح با مسلمین شد، مسلمین عده‌ای از آنها را کشتند و هفتاد نفر را اسیر کردند در این جبهه جنگ از کسانی هم که کشته شد ابوجهل بود. پیغمبر خدا دید ابن مسعود نشسته نمی‌تواند برود جبهه جنگ چون کوچک و ضعیف بود، فرمود ابن مسعود کاری می‌گویم بکن، خیلی کار شیرینی، رسول خدا یادش داد فرمود:

شمشیری بردار برو در میدان جنگ هر کافری را که دیدی افتاده زخم کاری خورده مردنی است سرش را ببر. ابن مسعود هم اطاعت کرد شمشیر را برداشت آمد در جبهه جنگ همینطور تماشا می کرد ببیند کجا کافری افتاده برود سرش را ببرد که زحمتی هم نداشته باشد یک دفعه چشمش به ابوجهل افتاد دید همان ابوجهل کذائی افتاده، زخم کاری هم خورده لکن له خوار خر و پفی می کند. ابن مسعود از صدایش ترسید که اگر برود سرش را ببرد شاید حرکتی بکند و ابن مسعود را از بین ببرد از همان دورها نیزه ای که دستش بود دراز کرد سرنیزه را گذاشت در گلویش فشار داد دید نمی تواند تکان بخورد کاملاً مناسب سر بریدنش است نزدیک آمد دید کارش خلاص است فقط منتظر است که ابن مسعود با کمال آسانی سرش را ببرد ابن مسعود چقدر کوچک بوده و چقدر ابوجهل بزرگ بوده که می گویند: به سختی رفت بالای روی سینه اش نشست مردک یک مرتبه چشمش را باز کرد زبانش را بیرون آورد گفت: ای بچه چویان (این مردک نفس آخرش هم دارد چه کبری به خرج می دهد) از جای سختی بالا رفتی. جناب ابن مسعود هم فرمود آمده ام برای اینکه خلاصت کنم گفت حالا که مرا کشتی و رفتی به صحبت بگو، ای محمد! من حالا که می خواهم بمیرم از تو کسی نزد من بدتر نیست من دشمن ترین خلق با تو هستم بعد وقتی که به رسول ا گفت، رسول خدا ﷺ فرمود: او بدتر از فرعون است. فرعون وقتی خواست غرق بشود گفت ایمان آوردم ⁽¹³²⁾ ولی این بدبخت مرگ را می بیند کفرش بیشتر می شود بعد ابوجهل نگاه کرد دید این کارد گاوکشی که دست ابن مسعود است هم کاردش کند است و زوری هم ندارد کله گنده این مردک را ببرد. فهمید که با شکنجه سرش بریده می شود گفت ابن مسعود کاردت مناسب سر من نیست ببنداز دور با شمشیر خودم سر من را باید ببری، ابن

مسعود هم شمشیر خودش را برداشت که هم تیز و هم زود این سر را خلاص می‌کند اجمالاً سر را برید از سینه‌اش پائین آمد. حالا فتح کرده می‌خواهد سر ابوجهل را ببرد زورش نمی‌رسد ناچار شد رفت کارد گاوکشی خودش را آورد و گوشش را سوراخ کرد بندی پیدا کرد در گوشش کشید آن وقت طناب را گرفته و کشید تا آورد جلوی رسول خدا ﷺ وقتی آورد رسول خدا تبسمی کرد فرمود (133) :

یادت می‌آید آن روزی که همین ابوجهل سیلی به تو زد گوشت را خون آلود کرد، حالا تو هم امروز خوب گوشش را زخم کردی اینها نه اینکه جزای ابوجهل است گفتم مکافات است لذا کلیت هم ندارد بلی گاهگاهی برای ناظرین عبرت شود و تقویت ایمانها گردد تا بشر بداند کره خاک صاحب دارد، مثل کره‌های دیگر مالک دارد اگر انتقام نکشد خودش ظالم است چنان که در روایت دارد (134) . در محضر خود او این جنایتها می‌شود در ملکش وای بر تو ای آدم ظالم، هر که باشی و هر نوع ظلمی باشد و هر چند پر کاهی نسبت به حیوانی باشد که به ظلم از او بگیری.

زین العابدین علیه السلام در سفر حج بر شتر سوار است شتر را آزاد رها کرده از جاده کمی کج شد سر کرد در خارها و سرگرم خوردن شد، مقداری معطل کرد امام دید از قافله باز می‌ماند تازیانه را بلند کرد که بزند یک دفعه خودش را گرفت فرمود: لولا القصاص اگر نبود ترس از تلافی! بالاخره نزد (135) .

لعنت خدا بر تو ای ظالمی که مظلومی را سیلی بزنی، به قدری سیلی اثرش زیاد است که دیه‌اش نسبت به اعضاء دیگر دو برابر است یعنی اگر کسی پای کسی را زخم کند مجروح کند دیه‌اش یک مثقال و نیم طلاست یا اگر بزند که جایش سیاه شود واجب است سه مثقال طلا دیه بدهد این حکم نسبت به

صورت دو برابر می‌باشد سیلی به طور کلی حرام است هر چند طرف، خائن هم باشد هیچ کس حق سیلی زدن ندارد.

وقتی که به امر پروردگار حاکم عادل امامان و پیغمبران میزانهای عدل را برپا می‌دارند (136).

نمی‌دانیم وقتی که ما را در آن محکمه حاضر می‌کنند چه کنیم؟
وای از زبان هر کدام از ما که چقدر تهمت زده‌ایم و یادمان هم نیست اینها همه حساب دارد تو یادت رفته خدا که یادش است، تو بی خبری، اما در نامه عملت که ضبط و ثبت است.

چاره‌ای نیست جز آنکه به خودش پناهنده شویم در این شبها با زین العابدین علیه السلام هم ناله کردیم و من ایدی الخصماء غداً من یخلصنی چه کسی از دست صاحبان حقوق و مدعیان مرا می‌رهاند؟ (جز تو پروردگارا.)

بسم الله الرحمن الرحيم

له ملك السموات والارض و الى الله ترجع الامور يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل و هو عليهم بذات الصدور آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالدين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير (137).

علل و معلول محکوم اراده خدا

آسمان و زمین منحصرأً ملک رب العالمین است و بس. شریک ندارد برای هیچ مرتبه‌ای از مراتب خلقت، ملک نیست یک اراده در تمام این عالم هستی حکومت می‌نماید با حفظ سلسله علل و معلول نه اینکه ما منکر علت و معلولیم یعنی آتش بلاشک آلت سوزاندن است، برق علت روشنائی است لکن چه کسی این را چنین قرار داده است حرف ما این است علل و معلول در تحت یک قدرت است خداست که آتش را سوزان قرار داده است و آب را تر و سیراب کننده قرار داده است و الى الله ترجع الامور و به سوی خدا همه چیز بر می‌گردد به شرحی که روز گذشته ذکر گردید.

اختلاف روز و شب آیه عظیم خدا

رشته دیگر از ملک داریش که گواه صدق است بر نفوذ مشیت و کمال قدرت و حکمتش که در چند جای قرآن ذکر فرموده موضوع اختلاف شب و روز است اینجا می‌فرماید: یولج الليل فى النهار ایلاج به معنای ادخال است داخل می‌کند روز را در شب و داخل می‌کند شب را در روز این معنی که عبارت باشد از اختلاف شب و روز و درهم شدن آن دو، روز برود در شکم شب و شب برود در شکم روز، در دستگاه خلقت اگر کسی این معنی را دقت کند اختلاف روز و شب در دو جهت خوب آشکار می‌گردد جهت اول در حرکت وضعیه است یعنی

حرکت شبانه روزی که کره زمین یک دور به دور خودش می‌گردد که هر ثانیه‌ای چهار فرسخ طی می‌کند این حرکت وضعیه که به مدت بیست و چهار ساعت است دائماً در این کره زمین شب و روز است - اول آفتاب، پیش از ظهر، عصر، مغرب، عشا، نصف شب، اذان صبح دائماً روی کره زمین است - باز صریحتر بگویم و مثال بزنم، شیراز وقتی که آفتاب می‌زند در آن هنگام جاهائی است که یک ساعت از آفتاب گذشته، دو ساعت، پنج ساعت جاهائی است که ظهر است روی همین کره زمین جاهائی است که وقتی شیراز اول آفتاب است آنجا اول غروب است جاهائی است که تازه آنجا نصف شب است اینجا اول روز است هم اکنون تقریباً یک و نیم یا دو ساعت بعد از ظهر است که در مسجد جامع نشستهاید روی کره زمین جاهائی است که عصر است بعضی جاها الان غروب می‌شود بعضی جاها الان عشاء است، الان در سمت آمریکا جاهائی است³ که نزدیک به نصف شب است آن طرف کره زمین الان شب است حدود چین و ژاپن می‌باشد که الان آفتاب می‌خواهد غروب کند. مصر با ما دو ساعت تفاوت دارد هر جایی یک طوری است. غرضم مسأله دخول روز در شب است آفتاب طالع می‌شود و تاریکی شب را از بین می‌برد تا وقتی که خواست غروب بکند آفتاب که غروب کرد تاریکی پیش می‌آید یولج اللیل فی النهار ظلمت شب پیش می‌آید تا ده ساعت یا بیشتر از دوباره شروع می‌شود دائماً روز و شب تداخل می‌کنند ظلمت شب و نور روز در هم می‌روند و یولج النهار فی اللیل.

و اما نسبت به حرکت شمالی به جنوبی و جنوبی به شمالی، کره زمین که از آن حاصل می‌گردد فصول اربعه، بهار و پائیز و زمستان و تابستان این چهار فصل پیدا می‌گردد. در این چهار فصل میزان روز و شب عجیب و دقیق است از اول پائیز (اعتدال خریفی) شبها شروع می‌شود به بلند شدن، روزها به کوتاه

شدن، تا سه ماه اینطور است شبها بلند روزها کوتاه می‌گردد شبها می‌شود دوازده ساعت و ربع تا آفتاب بزند قریب چهارده ساعت شب طول می‌کشد روز به عکس می‌شود ده ساعت، سه ماه هم به تدریج کوتاه می‌گردد از روز کم می‌گردد تا اول بهار (اعتدال ربیعی) شبها کوتاه و روزها بلند آنهم باز تا سه ماه و از اول تابستان روزها کوتاه و شبها بلند می‌شود تا اول پائیز، ای کسی که چهل، پنجاه سال از عمرت می‌گذرد، آیا هیچ وقت شد این نظم تغییر نکند، نامنظم بشود دائماً این نظم و اختلاف بین روز و شب، بلندی روز، کوتاهی شب و برعکس از اول خلقت تا حالا بوده و خواهد بود لذا می‌توانند تقویم و ساعات سالهای آتیه را به خوبی معین نمایند.

خدا به صفاتان آگاه است

والله علیم بذات الصدور ختم می‌فرماید آیاتی که دلالت بر اسما و صفاتش دارد، به صفت علم، باز تکرار می‌کند بدانید خدا عالم است، خدائی که این دستگاه منظم را مرتب کرده می‌داند، قبلاً فرمود که: بما تعملون بصیر به کارهایتان خدا داناست اینک می‌فرماید: بذات الصدور ذات صفت برای موصوف محفوظ است یعنی بخصلة ذات الصدور خصلتی که در سینه‌ها نهان است خدا آن را هم می‌داند.

روایت جالبی است قسمتی از آن را به مناسبت بگویم راجع به سه نفر مشرک که تصمیم گرفته بودند رسول خدا ﷺ را ناگهانی بکشند امیرالمؤمنین علیؑ به امر رسول خدا ﷺ یکی را کشت و دو نفر دیگر را گرفت و آورد نزد رسول خدا ﷺ محل شاهد اینجاست هر چه رسول خدا ﷺ اصرار فرمود اسلام بیاورند نپذیرفتند، لذا بت پرست که تصمیم کشتن رسول خدا ﷺ را دارد باید او را بکشند، ماده فساد است.

فرمود: ببرید او را بکشید، دومی هم گفت: پس از رفیقم نمی‌خواهم زنده بمانم، مرا هم به او ملحق کنید تا بردند او را بکشند جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد او را نکشید چون سخی است مهمان دوست است، خصلتی دارد که خدا آن را دوست دارد، دیگر آنکه حسن خلق دارد رفتند و آزادش کردند گفت: چطور شد مرا نکشید فرمود وحی خدا بود عین واقع را فرمود، خدای من به من خبر داد که تو این خصلتها را داری. گفت: به خدای محمد ﷺ قسم، هیچ کس این خصلتهای مرا خبر نداشت و همان موقع 4 مسلمان شد شهادتین را به زبان جاری کرد (138) اگر بگویم خصلتهای خوبش او را به اسلام هدایت کرد دور نگفتم چنانکه خصلتهای زشت آخرش به کفر می‌کشاند و بی‌ایمان از دنیا می‌برد.

پس به چنین خدائی ایمان آورید

آمنوا بالله و رسوله در این شش آیه خدای عالم مقداری از اسماء و صفاتش را ذکر فرمود خصوصاً در مسأله علم و حکمت چند بار تکرار کرد، پس نتیجه این می‌شود: حالا که دانستی از روی نظم و برقراری هر چیز، عالم مربوط به یکی است که آن خدا باشد، بیائید به چنین خدائی ایمان بیاورید آمنوا خطاب به مسلمانها است اقرار و شهادت دادن به زبان کافی نیست، حتی با کمی اقرار به قلب باز هم این ایمان نیست ایمان به معنای گروش است، ایمان یعنی آدمی دلش با خدای عالم راهی پیدا بکند در هر حالی خودش را محتاج به او بداند. در قرآن می‌فرماید: ای مومنین، بیائید حالا دیگر ایمان بیاورید (139) ای کسانی که به زبانتان می‌گوئید لا اله الا الله بیائید و به قلبتان ایمان بیاورید به آنکه همه چیزتان از اوست باید توجه و علاقه داشته باشید تو که علاقه‌ات به صدها چیز است، امیدت به صدها سبب است، به همه امید داری مگر به خدا، از همه

می ترسی مگر از خدا، خضوع و خشوع برای همه می کنی مگر برای خدا، دعوی ایمانت کدام است؟!

خشوع برای منعم حقیقی و منحصر

باید تنها برای خدای خودت خاضع باشی، در دعای ابو حمزه می خوانید: سیدی انا القلیل الدی کثرته انا الضعیف الذی قویته خدای من، من همان بچه در قناده ای هستم، ضعیفی بودم که یک پشه را نمی توانستم از خودم دور کنم. آدمی تا نعمت از او نگیرند قدرش را نمی فهمد، دست و زبان و پا، چه نعمتی است؟ حالا نمی فهمی اگر می خواهی قدرش را بفهمی به کسی که کور است بیس چشم چیز خوبی است یا نه؟ آن وقت قدرش را بفهم، آقایان، خانمها نعمت خدا را منکر نشوید گناه خدا نکنید به زبانی که خدا داده گناه خدا نکنید نعمت های خدا را یادآور شوید انا القلیل الدی کثرته وقتی من آدم بچه ای بیش نبودم، حالا چند اولاد پدید آمده خدایا تو زیادم کردی انا العاری الدی کسوته ⁽¹⁴⁰⁾ خدایا من برهنه آمدم چطور خدا لباس برای تو تدارک کرد از پشم حیوانات از نباتات و اخیراً از نفت، تمامش از خداست. او به بشر الهام می کند بشر هم درست می کند می گویند نوعاً لباسهای امروز را از نفت درست می کنند نفت از کیست؟ از خدا، چه کسی به بشر الهام کرد و یادش داد که از نفت پارچه یا غیره درست بکند؟ من همان برهنه اولی هستم که تو مرا پوشاندی آنگاه که آدمی خدای را بشناسد به اینکه جمیع ملک از اوست اصولاً و فروعاً خودت و دیگران همه و همه ملک السموات والارض پس برای چنین خدائی چقدر باید خاضع و خاشع باشی.

بشر کفور و نمک شناس

باید ترس و لرز از خلاف بندگی کسی داشته باشی که جانت هم از اوست.

آدمی اگر شعوری داشته باشد باید پیشانیش از خجلت عرق کند و جان بدهد من آن قدر بی حیا باشم؟ در دعای ابو حمزه می‌خوانید آه چقدر من بی حیا هستم ⁽¹⁴¹⁾ چقدر من جاهل هستم ملاحظه حضور ربی که له ملک السموات والارض ربی که الی الله ترجع الامور ربی که علیم بذات الصدور ربی که هو الاول والاخر والظاهر والباطن است نکرده و نمی‌کنم. این شش آیه که همه‌اش در صفات و علم خدا و احاطه او است چقدر باید آدمی ایمانش، خضوعش، خشوعش بستگی به پروردگارش شدید و قوی بشود صد هزار درجه بالاتر از بستگی بچه به مادر، بچه قدر به مادر بستگی دارد چرا اینطور است؟ بچه است به خیالش اگر مادر قهر کرد دیگر همه چیزش رها شده وای از وقتی که مادر با بچه قهر بکند، تا قهر کرد و از بچه فاصله گرفت چه بر سر این بچه می‌آید؟ بزرگترین بلا برای بچه است فقط دلش می‌خواهد مادر به رویش بخندد بداند مادرش از او راضی است چون همه چیزش را از مادر می‌بیند.

ای عاقل صد هزار درجه باید با خدای خودت چنین باشی، چون همه چیزت واقعاً از خدای عالم است، پس سر خجلت به زیرانداز، ملاحظه حضور بنما، لذا پس از این چند آیه، می‌فرماید: آمنوا بیائید ایمان به خدای خودتان بیاورید یعنی خاشع بشوید چسبیده به او بشوید، گوش به خدای خود داشته باشید همه‌اش از خدا بگو از خدا بخواه، گاه می‌شود آدمی نمک به حرام، از صبح تا شب یک لحظه به فکر نمی‌افتد که خدا دارد با او چه می‌کند کفور است.

تازه‌ای بگویم تا بفهمید مسلمانی یعنی چه؟ در صدر اسلام غزالی می‌نویسد عادت داشتند مسلمانان (البته از برکت رسول الله ﷺ به هم که می‌رسیدند احوالپرسی که می‌کردند می‌گفتند (کیف حالک) احوال شما چطور است برای

چه؟ به قصد اینکه طرف را بیندازند در شکر و بگویند الحمد لله آن وقت پرسش کننده شریک باشد در ثوابش.

ولی حالا جرأت داری با مسلمانهای امروزه بگو احوالت چطور است می گوید بابا دست به دلم زن چه می گوئی وضع خراب است اگر جنست به فروش نمی رسد زبانت که گنگ نیست، اگر گنگ می شدی چکار می کردی.

از مالی که عاریه دارید انفاق کنید

آمنوا بالله ایمان به خدای خودتان بیاورید با خدای خود سازش کنید و رسوله و به رسول خدا ایمان بیاورید رسولی که شما را با خالق خود آشنایتان کرد باید طوری شوی که محمد ﷺ را از اولادت هم بیشتر دوست بداری بلکه از خودت هم بیشتر دوستش بداری چون محمد ﷺ کسی است که تو را با محبوبت آشنائی داده محمد ﷺ کسی است که پیغام آور از نزد الله جل جلاله است.

و انفقوا به خیالتان تا گفتید لا اله الا الله محمد رسول الله این اسلام و ایمان و دین تمام است؟ ایمانی پیدا کن که از آن ایمان پی بیبری به رب الارباب که خودت را و هر چه داری ملک خدا بدانی مالی که در دستت است آن را عاریه بدانی مستخلفین فیه خانه، باغ فرش همه را از خدا بدانی نگو اینقدر زحمت کشیدم تا یک خانه درست کردم پس پولهای در بانک از کیست؟ می گوید پدرمان مرد یک مشت پولی گیرمان آمد آنهم از پدرم است پس همه اش خودت! خودت از کجا؟ الان پدرت خجالت می کشد که می گفت یک عمر پول من چطور شد؟ من رفتم یک طرف، پولها هم رفت یک طرف، پس معلوم می شود چند روزی به عاریت با ماست.

این سرائی است که البته خلل خواهد یافت خنک آن قوم که در بند سرای دگرند

اگر مالی که در دستت است عاریه و مال خدا دیدی خرج کردنش در راه خدا برایت آسان می‌شود آن وقت بدان ایمانی پیدا کرده‌ای. و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه ولی مادامی که پول خرج کردن در راه خدا برایت سخت است، بدان هنوز ایمان به پول است نه خدا. چطور اگر پای هوای نفس باشد می‌گویند اگر آقای فلان، یک پاساژی فلان جا بسازی روزی ده هزار تومان مثلاً مال الاجاره داری زیر سنگ پول باشد پیدا می‌کنی چرا؟ چون اگر این پاساژ را ساخت روزی فلان قدر مال الاجاره دارد اما به او بگو آقای میلیونر اگر این مدرسه علمیه را درست بکنی، امید است خدا چند برابر به تو عوض بدهد چون اسم خدا رویش است مسامحه می‌کند پس خوب معلوم می‌شود که ایمان ضعیف است.

فقرائی که خدا مدحشان می‌فرماید

در شأن نزول همین آیات شریفه گویند برای غزوه تبوک بوده است رسول خدا ﷺ اعلان بسیج داد تا قشون همه جمع گردد آیه شریفه هم نازل شد که انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه (142) ای پول دارهای مدینه باید شما جور قشون را بکشید. مسلمانان صدر اسلام این طور بودند هر کس هر چه داشت آورد تا عثمان که چند وقیه نقره، هر چه داشت آورد چون جهاد راه خداست. امروز جهاد راه خدا رشته‌ها دارد، عالم درست کردن، کتابهای دینی را نشر دادن، دعوت کردن خلق رو به خدا، جهاد است.

سه نفر یا هفت نفر آمدند در حالی که گریه می‌کردند که خدا در قرآن تعریفشان می‌کند گفتند: یا رسول الله ما هم آرزو داریم بیائیم در رکاب تو کشته شویم ولی - و الاسفا - نه نفقه داریم نه مرکب هیچ چیز نداریم. رسول خدا هم فرمود من هم ندارم که نفقه راه شما را بدهم. اینها دل شکسته گریه کردند و

رفتند که آیه شریفه نازل شد (143) مومن به خدا باید وضعش چنین باشد فقیرش اینجور، آن جور غنی هر چه دارد می آورد، فقیرش آه می کشد می گوید آه که نفقه ندارم تا بیایم جانم را فدا کنم. چون می خواستند بروند غزوه تبوک صد و چند فرسخ راه، هوا در نهایت گرمی خرما هم رسیده کارها هم زیاد باید مشغول خرما چیدن بشوند؟ خرما و زندگانیت را رها کن بلند شو بیجا جانست را فدای دینت کن در این گرما این چه امتحانی است؟ اگر من و تو بودیم چکار می کردیم؟!

من نمی دانم اگر امام زمان عجل الله فرجه بیاید چه بر سرمان می آید دستوری بدهد این شیعه ها چه خواهند کرد!!

ابوذر با شتر لاغر خودش را می رساند

در همین جنگ تبوک یک تکه تاریخی بگویم از کسانی که بسختی خودش را رساند بعضی ها بودند مرکب گیرشان نمی آمد از این نمونه ابوذر است یک شتر لاغر به دستش رسید اولاً چیزی برایش پیدا نشد تا سه روز عقب ماند و به زحمت فوق العاده خودش را به لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانید.

در اثنای راه، شتر ابوذر از رفتن باز ماند، ابوذر هر چه کوشید نتوانست شتر را به راه بیندازد ناچار پیاده بارها را به دوش گرفته به راه افتاد. آفتاب گرم به شدت بر سر ابوذر می تابید از تشنگی به زحمت افتاده بود ولی هدفی جز رسیدن به پیغمبر نداشت. همان طوری که می رفت در گوشه ای از آسمان ابری مشاهده کرد چنین پنداشت که در آن سمت باران آمده است راهش را کج نمود به سنگی برخورد که مقدار کمی آب در آنجا جمع شده بود. اندکی از آن چشید به خاطرش گذشت بهتر است آب را با خود ببرد شاید پیغمبر و یارانش تشنه باشند و آبشان تمام شده باشد. آنها را در مشکی که همراه داشت ریخت و با

سایر بارهائی که داشت به دوش کشید و با جگری سوزان طی راه می نمود تا به هر زحمتی بود خودش را به رسول خدا ﷺ رسانید. مردی فریاد کرد به خدا ابوذر است که می آید. رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند ابوذر را پیامرزد. تنها زندگی می کند تنها می میرد تنها محشور می شود (144) رسول خدا ﷺ به استقبالش شتافت، بارها را از پشتش به زمین نهاد و ابوذر از خستگی و تشنگی بی حال به زمین افتاد. پیغمبر ﷺ فرمود: آب حاضر کنید و به ابوذر بدهید. ابوذر گفت آب با من است از او پرسیدند آب همراه داشتی و نیاشامیدی؟ گفت پدر و مادرم به قربانت به سنگی برخوردم دیدم آب سرد و گوارائی است اندکی چشیدم با خود گفتم از آن نمی آشامم تا حبیبم پیغمبر ﷺ از آن بیاشامد.

بسم الله الرحمن الرحيم

آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير و مالكم لا تومنون بالله و الرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مومنين (145) .

لازمه ایمان، آسانی انفاق است

آمنوا بالله و رسوله پس از آنکه از اول سوره مبارکه الحدود شش آیه راجع به قدرت، علم و حکمت خدا را ذکر فرمود خودش را معرفی کرد اول خدا، آخر خدا، ظاهر و باطن، خالق آسمان و زمین خدا، آن کسی که روز و شب را درهم می‌کند خدا، آن کسی که می‌میراند و زنده می‌کند خدا، عالم خدا، حالا که چنین است آمنوا ایمان به خدا بیاورید یعنی دل متوجه بشود به خدائی که همه چیزت از اوست، ایمان به خدائی که همه کارهایت از اوست، ایمان به آن خدائی که الان اوصافش ذکر شد که از آن جمله است مالکیت مطلقه، خودت را بنده بدانی، زنده شدن و مردن و نفس کشیدن و اولاد و مال و تمام چیزها را از خدا بدانی.

ایمانها معمولاً سطحی است مرتبه نازله از ایمان است. آدمی باید در هر حدی است یک قدم جلوتر برود در آیات بعد مراتب ایمان را ذکر می‌فرماید.

آمنوا بالله ایمان به خدا بیاورید، و رسوله محمد ﷺ شناس شوید، محمد دوست شوید، ببینید او چه کسی بوده؟ آن کسی است که خدای تعالی با وحی خود او را برگزید و اختیار کرد او را معلم و هادی بشر قرار داد تا قیام قیامت، محمد ﷺ ایلیعه‌لوم لئو کسی است که نه استاد دیده و نه مکتب رفته،

محمد ﷺ کسی است که علوم اولین و آخرین از اوست، آمنوا برسوله حرفش را بشنوید بدانید قرآن از خداست.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد قرآن مجیدی که علوم اولین و آخرین در آن است بر زبان پیغمبر امی نازل شده است باید شما ایمان بیاورید یعنی تا فرمان محمد صادر شد از جان و دل بپذیرید.

از لوازم قطعی شناخت خدا، خود را به بنده بودن، خدای را به مولائی شناختن، سهولت انفاق است وقتی که بشر فهمیده خودش بنده و ملک خداست همه چیزش هم از خداست اگر بنا شود خودش را و همه چیزش را ملک خدا بداند دیگر چرا انفاق کرده برایش سخت باشد. خودت می‌گوئی مال دیگری است انفاق کردن به مال دیگری به دستور خودش آیا سخت است؟!

خلیفه درمان خدا

انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ مستخلف از خلیفه است انفاق کنید از آنچه که شما را خلیفه قرار داد. اینجا دو احتمال در مستخلفین داده شده است. احتمال اول: اینکه مراد خلیفه از طرف رب العالمین باشد از جمله آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفه از همان اول خدا آدم ابوالبشر را خلیفه قرار داد یعنی کره خاک و هر چه در او پیدا شود عاریه و به عنوان امانت از طرف خداست که آدم و اولادش در آن تصرف کنند خلافة عن الله ملک از خداست، این معدنها، زراعتها، حاصلها و میوه‌ها مال خداست. آدم خلیفه است یعنی از طرف خدا مامور است در زمین تخم بریزد، آب بدهد بقیه‌اش با خداست مثلاً زمین را شخم کند تخمی که خدا آفریده بریزد، آبی هم که خدا آفریده به آن برساند همین مقدار خلافت و نیابت از طرف حق دارد یعنی آقای مالک، زمین زراعتی

نه ملک تو است و نه ملک دیگری است، ملک خداست و هکذا هر چه که تصور کنید، احتمال دوم: مستخلف از نسل پیش است، مستخلف از مورث مثلاً خانه‌ای که تو در آن نشسته‌ای پیش از پدرت بوده پس شما خلیفه از طرف پدرت هستی، شما که مرید سر جای شما هم اولادت، قومی سر جای قوم دیگر.

ای که بر روی زمینی همه وقت آن تو نیست دیگران در رحم مادر و پشت پدرند هر نسلی وارث نسل جلو می‌گردد کره زمین و آنچه در زمین است همه جای خودش هست، همه‌اش عاریه، عده‌ای استفاده می‌کنند، می‌میرند عده دیگر می‌آیند و و... جمع و تفریق - بدبختی می‌آید زحمت می‌کشد و روی هم می‌گذارد می‌افتد و می‌میرد زحمت کشیدنهایش قسمت می‌شود در بین وارثهایش پخش می‌گردد و هکذا و ارث کل هم خداست، غرضم درباره مستخلفین است انفقوا ای مسلمانها خرج کنید از این مالی که شما جانشین دیگران هستید این کنایه است یعنی مال خودت نیست چقدر مهم است تذکر این نکته انفاق را آسان می‌کند از بس آدمی انفاق کردن برایش سخت است می‌گویند انما سمی المال مالا لانه نمیل الیه القلوب مال را که مال گفته‌اند چون به دل چسبیده طبع آدمی این است هر جا پول است، دل هم آنجاست.

دل، آنجاست که مال است

یک نفر خدمت رسول خدا ﷺ آمد عرض کرد آقا چطور است که ما از مرگ بدمان می‌آید؟ در حالتی که مرگ بلاشک برای آدمی بزرگترین سعادت است و بعدش هم رسیدن به سعادت‌هاست مرگ به این خوبی چرا ما از آن منزجر هستیم.

پیغمبر ﷺ پاسخ داد بگو بینم الک مال مالی هم داری؟ گفت آقا پول و مال فراوان دارم. فرمود هر جا مالت است، دلت هم آنجا⁽¹⁴⁶⁾ است شکی نیست اگر مال تو در دنیا و در بانکها است غیر ممکن است که دل کنده شود و برود به عالم اعلی و اگر مالت را جلوتر فرستادی دلت هم از دنیا کنده می شود و می رود به عالم اعلی در حساب خدا.

جوابی دیگر شیخ در کشکول از آقا نقل کرده: حضرت نسبت به کسی که می گفت من از مرگ وحشت دارم فرمود: حق داری وحشت داشته باشی چرا؟ لانکم عمرتم الدنیا شما یک عمر است چسبیده اید اینجا را آباد کنید نه آخرت هیچ عاقلی نمی خواهد از آبادی به خرابی برود آن وقت اینجا آباد و آنجا خراب. قربان کسی که به عکس شد آخرتش را درست و آباد کرد تمام میل و علاقه اش آنجا است یقیناً دلش می خواهد از این وحشتکده دنیا زودتر خلاص شود و برود به عالم اعلی⁽¹⁴⁷⁾ خواهی نخواهی باید آدمی از اینجا برود چه بهتر که خودش به دست خودش مالش را جلوتر بفرستد طولی هم نمی کشد که به آن ملحق می شود.

یک نفر در شیراز در پنجاه سال قبل از اعیانهای مشهور فارس بود علاوه بر اینکه ملکهای زیاد داشته مثل اینکه گنجی هم پیدا کرده بود مکرر می گفته من تا هفت پشتم که بخورند دارم، تا هفت نسلم حساب کرده ام دارائی من تمام شدنی نیست. باور کنید پشت اولش خود بنده مشاهده کردم بیچاره فقیر شد خانه و زندگی و وسایل رفت، سید هم بود بنده ماهی شصت تومان برای خوراکش به او می دادم اینطور سرش آمده بود همان کسی که پدرش ادعا داشت تا هفت پشت مال دارم پشت اولی گدا شد.

عجائبی که در تاریخ ذکر کرده اند بسیار است.

مادر جعفر برمکی در طلب پوست گوسفند

محمد بن حنان گفت: روز عید قربان در خانه ما یک زن محترمه‌ای به دیدن مادرم آمد. از مادرم پرسیدم این خانم کیست؟ گفت این مادر جعفر برمکی است می‌گوید تا فهمیدم مادر جعفر است محترمه است سلام و احوالپرسی کردم بعد گفتم: بی بی شما سرد و گرم روزگار را زیاد چشیده‌اید عبرتی برای ما بگوئید گفت چه بگویم؟ بهترین عبرتها حال خود من است یک روز عید قربان شماره غلامان و کنیزان من چهارصد بود آنگاه جعفر امر کرد به عدد هر غلام و کنیزی یک قربانی بکنید البته غلام و کنیز مادرش - مال خودش هم جداگانه بود و من در همان سال و همان روز از جعفر گله داشتم که تشریفات مرا کم کرده است بالاخره این گذشت. امروز روز عید قربان است بلند شده‌ام آمده‌ام منزل شما بینم یک پوست گوسفند قربانی به دست می‌آید زیر پایم بیندازم یا نه.

فهمیدم امروز که روز عید قربان است شما قربانی می‌کنید پوستش را بدهید به من. این شد دنیا؟! واقعاً عبرت است (148).

قصیده مولودیه برمکی در حمام

چون راجع به برامکه پیش آمد، باز عرض کنم فضل بن یحیی برمکی (149) رئیس الوزراء هارون بود. برامکه هر چه می‌خواستند برمی‌داشتند و داد و دهششان عجیب بوده البته برای حفظ وزارتشان بوده نه برای خدا تا بالاخره خیانتشان بر هارون کشف شد و از بینشان برد در آن اوقات طمطراق، شبی پسری برایش متولد شد فرستاد عقب شاعر وقت (اسمش در نظر نیست) شاعر وقت را آوردند گفت پسری خدا به من داده مولودیه‌ای می‌خواهم برایم بگوئی. سه تا شعر گفت: و یفرح بالمولود من آل برمک... از بس فضل خوشش آمد یک صد هزار درهم به شاعر داد، یک قبالة ملک هم به نامش کرد. خلاصه

همان شب آن شاعر را غنی و مالدار کرد. شاعر اموال کذائی در تصرفش بود از دارائیش استفاده می کرد تا چند سال بعد روزی حمام رفته بود کارگری کیسه اش می کشید این آقای شاعر در حمام خوشش آمد که شعر بخواند همان سه شعری که برای پسر برمکی گفته بود شروع کرد خواندن. یک وقت کیسه کش صیحه زد افتاد، بالاخره بعد از دقائق و لحظاتی به خود آمد آنگاه از او پرسید چطور شد یک دفعه حالت به هم خورد؟ گریه کرد گفت این شعرها برای چه کسی گفته شده؟ گفت پسر فضل بن یحیی برمکی وقتی به دنیا آمده بود مال آن شب این چند شعر را گفتیم صله فراوان هم گرفتیم حالا یادم آمد خواندم گفت من بدبخت همان پسر هستم همان بچه ای که آن شب برای ولادتش میلیونها می دهند و این شاعر را صاحب ملک می کنند برای سه بند شعر، من همان هستم که روزگار رسیده به جایی که باید کیسه کشی (آن شاعر را) کنم این است دنیا ایها العقلاء.

بنابر این کسی که مال در دستت می آید به این مال تکیه نکن خیال نکن این رازق و خدای توست این کاشف الکروب است بعضی از عوامها می گویند بعد از خدا پول حلال مشکلات است استغفرالله نه چنین است اگر خدا نخواهد میلیونها باشد حلال هیچ مشکلی نخواهد گردید و ضمناً هم بدان به خرج کردن تمام نمی شود و اگر خدا خواست تمام بشود به امساک نمی ماند. امام حسین علیه السلام فرمود انفاق، مال را تمام نمی گرداند و امساک مال هم آن را نگه نمی دارد

(150)

فالدین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر هر کدامتان اهل ایمان و انفاق شدید (از آنچه که خدا به شما عاریه داده در راه خدا خرج کردید) برای آنها است پاداش بزرگ، خدا می فرماید بزرگ است تمام کره خاک و عالم دنیا را تعبیر

کرده به لهُو و لعب، تعبیر به قلیل (151) فرموده هفت اقلیم کم است تمام خوشیهای روی کره خاک کم است اما اگر برای خدا کردی، پاداش خدا بزرگ است لهُم اجر کبیر بزرگی همین بس که نهایت ندارد یعنی اگر با خدا معامله کردی، خدا جزاء باقی به تو می‌دهد. هر چه در دنیاست فانی است، هر چه در دنیا خدا به تو می‌دهد این پاداش خدائی نیست چون دنیا دار جزاء نیست ممکن است مکافات باشد چنانچه گذشت چون مال و جاه و اسم و رسم و ریاست و شهرت تمامش از بین رفتنی است اما عطاء خدائی باقی و در آخرت است.

تسبیحات زهراء علیها السلام بهتر از کنیز

خداوند چند اولاد به فاطمه زهرا علیها السلام داده تمام کارهای خانه به عهده ایشان است از جاروب تا آرد کردن جو و پختن. بالاخره امیرالمؤمنین پیشنهاد فرمود از پدرت رسول الله کنیزی بخواه تا به تو کمک نماید فاطمه زهرا علیها السلام (حاصل روایت شریفه) چادر سر کرد پیش پدر آمد و جریان را عرض کرد. فرمود برو خودم می‌آیم. فاطمه رفت منزل بعد رسول خدا تشریف آورد فرمود: فاطمه جان بچش تلخی زندگی دنیا را تا ببینی شیرینی زندگی آخرت را، فاطمه جان بهتر و بالاتر از کنیز می‌خواهم چیزی یادت بدهم بعد از هر نماز فریضه صد مرتبه ذکر، که سی و چهار مرتبه الله اکبر، سی و سه مرتبه الحمد لله، سی و سه مرتبه سبحان الله باشد - این تسبیح فاطمه زهراست. فرمود این را بخوان تا عطای باقی نصیب تو گردد (152) غرض مسأله باقی است خدا بخواهد عطا بدهد باید عطای باقی بدهد.

بعضی هستند می‌گویند خدا چرا یزید را مهلت داد؟ اگر خدا بخواهد مجازات کند در دنیا نمی‌شود فووقش خدا او را بکشد. باید مجازات در عالمی بشود که هر لحظه که بمیرد باز زنده بشود کما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها (153)

می سوزد و خاکستر می شود دوباره درست می شود و همچنین و مالکم لا تؤمنون بالله و الرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم (154).

ایمان هم مراتب دارد

مفسرین فرموده‌اند این خطاب به مومنین است نه به کفار آمنوا یعنی ای مومن، بیا ایمان بیاور و ما لکم لا تؤمنوا چه می شود شما را ای مسلمانها که ایمان نمی آورید ما لکم لا تؤمنون در حالتی که پیغمبر ما يدعوكم لتؤمنوا بربکم شما را می خواند می فرماید: بیائید ایمان بیاورید و قد اخذ ميثاقکم همان روزی که ایمان آوردی مگر عهد نکردی بنده خدا بشوی؟ لازمه اش این است که خدا بشود معبود و محبوب و تو بشوی بنده و مطیع و فرمانبردار او، خاضع و خاشع برای او. آن روزی که گفتم اشهد ان محمداً رسول الله یعنی حاضر شدم حرف محمد را بشنوم، پیغمبری که شما را به توحید دعوت کرد چرا دعوت پیغمبرتان را نمی پذیرید؟

اینجا جای سوالی است چگونه به مسلمان بگویند بیا مسلمان بشو، به مومن بگویند بیا مؤمن بشو (تحصیل حاصل است) جوابش آن است که ایمان مراتب دارد. ای کسی که درجه ضعیف از ایمان را داری، بر تو واجب است جلو بروی ایمان بیشتری پیدا کنی. ایمانی که الان تو داری ضعیف است معلوم نیست در گور با تو باشد ایمانی که عمل خیز نباشد، ترس خیز نباشد این چه ایمانی است!! می گوئی معاد حق است، و ان الساعة آتیة لا ریب فیها حساب، قیامت، میزان، صراط، حق است این تنها ایمان به آخرت نیست، ایمان به آخرت اینست که الجنة حق می گوید بترسد و شبانه روز ضجه زند که نکند من بدبخت از بهشت محروم باشم و النار حق که می گوئی بلرزی، نکند پایم بلغزد بیفتم در

آتش سوال منکر و نکیر فی القبر حق⁽¹⁵⁵⁾ به زبان گفتن که ایمان نشد، ایمان آن است که تا می‌گوئی لرزشی در تو پیدا بشود.

نشانه‌های مؤمن از قرآن

از کوزه برون همان تراود که در اوست، بهتر این است که من یک آیه از قرآن برایتان بخوانم از سوره مبارکه انفال⁽¹⁵⁶⁾ مؤمن کسی است که اسم خدا که برده شود دلش تپش پیدا می‌کند بلاشک باید اینطور شود کسی که خدای را به عظمت شناخت خدائی که این همه مخلوق همه به اراده او می‌چرخد⁽¹⁵⁷⁾ آیه قرآن که برایش می‌خوانند ایمانش زیاد می‌شود و دیگر آنکه توکل به خدا لازمه ایمان است⁽¹⁵⁸⁾. اگر خدا را شناختی، رازق، مدیر و مدبر خداست پس تکیه‌ات هم باید خدا باشد. دلهره از هیچ چیز نباید باشد.

از آن جمله الذین یقیمون الصلوة نماز را اهمیت می‌دهد ایمان آن است که در دل است و اعمال گواهِش است⁽¹⁵⁹⁾ مثلاً اگر کسی را ببینی لبه‌ایش خشکیده است، خسته و کوفته است، حالش می‌گوید عطش پیدا کرده است الظاهر عنوان الباطن قرآن مجید می‌فرماید الذین یقیمون الصلوة مؤمن کسی است که نماز می‌خواند اگر کسی نماز نخواند مومن نیست! آیا می‌شود بگوید بنده هستم، اما بندگی نمی‌کنم اینکه تناقض است، مومن به خدایم، از خدا ترسناکم ولی گناه هم می‌کنم مما رزقناهم ینفقون من مسلمان و مؤمن هستم اما دست بجیبم نمی‌زنم، هر عبادتی که بدنی است به هر زحمتی باشد حاضر نماز، روزه و قرآن حاضر اما پول خرج کردن را قبول ندارم پس اسم ایمان را هم نیاور، در دل جناب‌عالی از ایمان خبری نیست. اگر تو خودت را بنده بدانی آیا کسی می‌آید از حواله مولایش نسبت به خزینه مولایش خیانت بکند و ندهد؟ مولا که خزینه به دست علام داد اگر حواله کرد از خزینه‌ام فلان مبلغ بده آیا می‌تواند امتناع بورزد؟ لذا

می‌گویند سخی به خدا و به بهشت و به مردم نزدیک است و بخیل از هر سه دور⁽¹⁶⁰⁾ نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و حج می‌رود اما ناقص است چه بسا نماز خواندن از روی عادت و تخیلات باشد اگر از روی ایمان شد هیچ فرق نمی‌کند بین نماز و روزه و پول خرج کردن و انفاق کردن اگر کسی واجبی را بجا می‌آورد واجب دیگر را ترک می‌کند، مال این است که ایمانش ناقص است بالاخره⁽¹⁶¹⁾ مومن حقیقی کسی است که اهل نماز است اهل زکات و انفاق است پول خرج کن است تا می‌رسد به جائی که اگر یک دانه خرما دارد نصفش را می‌دهد در راه خدا.

مومنین، اگر میثاق و عهد را قبول دارید چرا ایمان به خدا نمی‌آورید؟ هر فردی این آیه را بخواند و به خودش سرزنش کند چرا به خدا ایمان نمی‌آوری ای نفس چرا خدا را حاضر و ناظر نمی‌دانی؟ چرا خدا را رازق و کافی المهمات نمی‌دانی که توکل به او داشته باشی؟ به نفس خودت بگو چرا حیاء نمی‌کنی؟ به آن خدائی که تا اینجا تو را آورده بعد هم رزقت را می‌رساند؟ چرا از داده خدا بخل می‌کنی؟ چرا تسلیم خدای خودت نمی‌گرددی؟ چرا به قضاء و قدر او راضی نمی‌شوی؟ چهل سال است مثلا سر سفره‌اش نشسته‌ای و او را نشناخته‌ای؟! همه چیز به تو داده است چهل سال است بطور عاریه به تو داده حالا به تو می‌گویند از اینها یک پنجمش را بده، به خودت بگو وای بر تو چرا مسامحه می‌کنی ای 5 بخیل لئیم، در دعای ندبه زین العابدین علیه السلام عرض می‌کند: آه هر چه عمرم بیشتر می‌شود حالم خرابتر می‌شود.

عزای خودت را بر پا کن هر چه عمرم بیشتر می‌شود، قساوتم بیشتر می‌شود، دلم تاریکتر می‌شود نفس آدمی تا لوازه نشود، به نفس ملهمه نمی‌رسد. لوم یعنی به خودش ملامت و سرزنش کند به عکس مسلمانهای امروزه که ملامت و

سرزنش می‌کنند، تو سری می‌زنند اما به دیگران. عاقل کسی است که نسبت به خودش این قسم باشد.

دیده ز عیب دگران کن فراز همه عیب خلق دیدن نه مروت و مردی
صورت خود بین و در او عیب ساز نظری به خویشتن کن که همه گناه داری

انفاق کامل را از اهل بیت علیهم‌السلام بجوئیم

شنیده‌اید در شان نزول سوره هل اتی، وقتی که حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام تب کردند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشریف آورد به علی علیه‌السلام فرمود نذری بکن تا خدا حسن و حسین را شفا دهد. نذر کرد که اگر خدا شفا بدهد به شکرانه این نعمت سه روز روزه بگیرد. زهرا علیه‌السلام هم نذر کرد خدا هم شفا داد حالا می‌خواهند وفای به نذر کنند و روزه بگیرند برای افطار خوراک می‌خواهند (حاصل روایت منقوله) امیرالمؤمنین علیه‌السلام سه صاع جو یا به عنوان قرض یا مزد رسیدن پشم توسط زهرا تدارک فرمود فاطمه زهرا هم تصمیم گرفت که هر صاعی برای روزی باشد یک صاع جوع را پنج قرص نان کرد چون پنج نفر بودند علی علیه‌السلام فاطمه علیه‌السلام حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام فضا. هنگام افطار که شد تا خواستند که میل کنند صدا بلند شد ای اهل بیت پیغمبر مسکین و فقیری هستم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فوراً سهم خودش را داد و همه سهم خودشان را به مسکین دادند. آن شب با آب افطار کردند روز دوم هم فاطمه زهرا یک صاع دیگر آرد کرد و پنج قرص نان پخت هنگام افطار تا خواستند میل کنند ناله‌ای بلند شد ای اهل بیت پیغمبر یتیمی هستم، علی علیه‌السلام سهمش را داد آن شب هم بالاخره تمامشان سهم خودشان را بخشیدند روز سوم خیلی سخت است همچنین مثل روزهای قبل تا خواستند افطار کنند صدا بلند شد ای اهل بیت پیغمبر، اسیری هستم، به داد من برسید علی علیه‌السلام سهمش را داد فاطمه علیه‌السلام و حسن و حسین علیه‌السلام و فضا هم

سهم خودشان را انفاق کردند آن شب هم با آب افطار کردند (162) در روایت شیعه و سنی هم چنین دارد (صاحب تفسیر روح البیان نیز نقل می نماید. این است نمونه انفاق کامل که نشانه ایمان کامل است. خداوند هم قدردانی فرمود و با فرستادن سوره هل اتی تا قیام قیامت، این انفاق را زیانزد خاص و عام گردانید.

بسم الله الرحمن الرحيم

آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير و ما لكم لا تومنون بالله و الرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم و قد اخذ ميثاقكم ان كنتم مومنين⁽¹⁶³⁾

خشوع ایمان پیش از ذلت در آتش

روز گذشته کلام در این آیه شریفه بود و ما لکم لا تومنون بالله ای مسلمانان چند سال است که پیغمبر اکرم شما را می خواند، شما را با خدا آشنا می کند آیا نرسیده که ایمان بیاورید؟ این نسبت به صدر اسلام، الان هم همین است آیات قرآن مجید، شواهد ربوبیت الهیه، امر به ایمان به توسط پیغمبر مکرم، آیات قرآن این همه بر شما مردم خوانده شده است آیا نرسیده وقتی که ایمانی در شما پیدا بشود اسلام به زبان تنها قیمتی ندارد فقط نتیجه اش طهارت بدن و صحت نکاح و توارث است اما بعد از مرگ خبری نیست.

اگر ایمان به دل رسید نشانه اش خشوع است تذلل نزد پروردگار است ترس از مخالفت پروردگار است. اگر کسی ایمان پیدا کرد که خدا او را می بیند (سوره حدید که موضوع بحث ما است یک جمله اش کافی است.) و هو معکم اینما کنتم ای مسلمانان! تو باید بدانی هر جا بروی، خدا با تو است در هر حالی خدا ناظر بر تو است، اگر اینطور شد همیشه حالت خضوع و خشوعی دارد چه تنها باشد و چه با کسی باشد هیچ فرق نمی کند می گوید خدا حاضر است البته مراتب دارد تا برسد به مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه که گویند این بزرگوار چهل سال آخر عمرش در خانه هم پایش را دراز نمی کرده است ملاحظه حضور نسبت به ملک الملوک، رب الارباب می کرده که پایش را دراز نمی کرده حتی در خانه اش.

اینکه می‌گوید ما لکم لا تؤمنون خطاب به من و تو است نه به کفار. ای آنهایی که مدتی است دم از دین می‌زنید، دم از اسلام می‌زنید چرا ایمان کلی به خدا پیدا نمی‌کنید یعنی ایمانی که تو را وادار به ادب کردن در حضور رب العالمین کند ایمانی که تو را وادار به خضوع و خشوع و تذلل خودت را در برابر رب العالمین کند، خود را عبد ذلیل در محضر رب جلیل بدانی، هیچ وقت عبد ذلیل در محضر مولا صدای بلند هم نمی‌دهد. در دعای سحر می‌خوانی اللهم انی اسئلك خشوع الایمان قبل خشوع الذل فی النار ⁽¹⁶⁴⁾. هر کس اینجا خاشع شد خوشا به حالش. هر کس خاشع نشد فردا با تو سری خاشعش می‌کنند. بشر بالاخره باید برای خدای خودش خاشع بشود. اگر اینجا ایمان و خشوع و خضوعی پیدا کرد خوشا به حالش اگر نشد فردا در جهنم ذلت می‌کشد از همان اولین موف ذلت بر جهنمیان ریخته می‌گردد که در قرآن مجید ذکر 7 می‌فرماید ⁽¹⁶⁵⁾ متکبرها، بی ایمانها، بی خشوعها سر از قبر که در می‌آورند هست الهیه از اوضاع قیامت آنها را می‌گیرد و در برزخ هم همین است. ذلیل، غبار آلود، سیاه چهره، مهیب، تا چهل سال سرهایشان به زیر است خاشعة ابصارهم قربان آن کسی که در نمازش خاشع شد ⁽¹⁶⁶⁾ دیگر در قیامت نمی‌خواهد با تو سری خاشعش کنند، خشوعش در دنیا پیدا شد اما اگر اینجا خشوعی نداشت (ای تارک الصلوة) منتظر باش خشوع قیامت را که چهل سال خاشعة ابصارهم چشمت تکان نمی‌خورد بالاخره ذلتی است که یک روز و یک سال نیست چهل سال، آن هم موقف اول هر کس اینجا خاشع نشد آنجا خاشعش می‌کنند اللهم انی اسئلك خشوع الایمان خدایا طوری بشود اینجا خاشع بشوم قبل خشوع الذل فی النار نه در آتش جهنم نه در گور نه در برزخ - صد هزار فریاد از زندانخانه الهی. گاهی دیده‌اید زندانیهای انفرادی دنیا را، کسی که مثلاً صاحب

زور او را خائن خیال کرده در این سلولهای انفرادی چه خشوعی دارد خصوصاً وقتی که در راهم برویش می‌بندند غرضم تذلل است خشوع اگر در دنیا برای خدا شد، فردا اول سرفرازی و اول خوشی است.

ترس از روزی که بچه را پیر می‌کند

در زمان خلیفه عباسی رسم بود فراش باشی باید از سحر جاروب بکند و تا هنوز هوا تاریک است بیرون برود. روزی این فراش باشی جوان که یک موی سفید در سر و صورتش نبوده است مشغول جاروب کردن می‌شود مقداری طول می‌کشد بدون التفاتش از مطبخ خواست بیرون بیاید برای جاروب کشیدن دید هوا روشن شده جرأت نکرد پایش را از مطبخ بیرون بگذارد، از ترس خلیفه بالاخره در مطبخ همانجا ماند. نوشته‌اند که این بیچاره فراش باشی هر چه کرد راهی برای فرار پیدا نکرد رفت در دود کش مطبخ تا شب بشود دوباره جاروب بکند و بیرون برود که تقریباً بیست و چهار ساعت کمتر شد هر چه دود و آتش آمد ساخت. اذان صبح فردا پائین آمد تا هوا تاریک بود فرار کرد رفت خانه‌اش در زد. زن در را به رویش باز نکرد تا برایش قسم خورد که والله این خانه من است. من دیشب نتوانستم ببایم بالاخره راهش داد آینه آوردنشانش داد دید یک موی سیاه در سر و صورتش نمانده از ترس خلیفه ⁽¹⁶⁷⁾ این را می‌گویند خشوع. این است که در قرآن مجید می‌فرماید: بترسید از آن روزی که بچه را پیر می‌کند ⁽¹⁶⁸⁾ چقدر ترسها و هولها دارد که اینطور قرآن مجید حقیقت را بیان می‌فرماید: قرآن مبالغه گوئی ندارد عین واقع است.

اگر آدم هستی، مومن هستی، پس کجاست ترست؟ گناهی که از تو سر می‌زند مگر غیر از تجاوز از قانون الهی است؟ با زبانت که فحش می‌دهی جز

خیانت در حضور خدا و در ملک خداست؟ تو چقدر باید بررسی از گناهت، دین خدا حریم خداست و ای از آن بی حیائی که در حریم الهی جسارت کند.

بچه دل پاک و اثر آیه قرآن

زمخشری و نیشابوری نقل کرده‌اند که یکی از اخیار بچه‌اش را به مکتب فرستاده بود پسر غیر مکلف یک روز برگشت وقتی به منزل آمد پدر دید این پسر غیر بالغ مریض شده شکستگی و انکساری برایش پیدا شده صبح سالم بود، و حالا که برگشته است با تب و انکسار روبرو شده است بالاخره از پسر پرسید آیا پیش آمدی شده؟ گریان گفت: امروز در مکتب خانه این آیه را به ما یاد داده‌اند، فکیف تتقون ان کفرتم یوماً يجعل الولدان شیباً⁽¹⁶⁹⁾ بترسید از آن روزی که بچه را پیر می‌کند این ترس مرا گرفته است وای این چه روزی است؟!

برای من و تو این حرفها قصه و حکایت است (می‌خواهم عرض کنم و ما لکم لا تؤمنون برای من و تو است.)

می‌گوید بالاخره بچه تب کرد طاقت نیاورد، عاقبت هم از هول و دلهره از دنیا رفت. پدرش گریه می‌کرد می‌گفت بچه جان باید پدر پیرت از غصه بمیرد که سرتاپایش گناه است. خوش به سعادتت ای بچه پیش از اینکه مثل پدر بدبخت آلوده شوی و قساوت دل پیدا کنی از اینجا رفتی.

و ما لکم لا تؤمنون بالله چرا گنج هستید، چرا ایمان به خدا نمی‌آورید و الرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم محمد ﷺ شما را می‌خواند به ایمان دعوتتان می‌کند، و قد اخذ میثاقکم ان کنتم مؤمنین اخذ میثاق هم دیروز عرض کردم بهترین وجهش آن است که از اول انسان با خدا و پیغمبر ﷺ عهد کرد شما از اول تکلیف مگر نگفتی؟ اشهد ان لا اله الا الله این عهد شد مگر از همان اول نگفتی؟ اشهد ان محمداً رسول الله.

اگر گواهی می‌دهی به وحدانیت حق، پس ایمان هم باید بیایی، گواهی به رسالت محمد اطاعت هم می‌خواهد.

محمد ﷺ شما را از تاریکی به نور می‌برد

هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لروف رحیم (170) خداست آن خدائی که بر این پیغمبر مکرمش آیات 9 قرآن مجید را که فرستاد بینات است، آشکار کننده حقائق و معارف و مبین حلال و حرام و راه سعادت است محمد ﷺ برایتان بیان کرد یکی از مصادیق ظلمت و نور، بخل و انفاق است که بعد هم می‌فرماید: و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله محمدی که شما را روشن کرد به این قرآن مجید آشنایتان کرد چرا انفاق نمی‌کنید؟! چرا داد و دهش را رها کرده‌اید؟ اگر ایمان است و خودت را بنده می‌شناسی چرا خودت را مالک می‌دانی؟ ایمان با بخل جمع نخواهد شد، هر بخیلی بی ایمان است یقین بدانید هر مومنی سخی است بخل و ایمان با هم تضاد دارد. مال، مال خداست، حواله به تو می‌دهد که پنج یک آن را بده، آیا می‌توانی بخل بکنی؟ حکایت سید بن طاووس را بگویم.

جناب سید بن طاووس مزرعه‌ای در حله، داشت موقع خرمن و زکات دادن که می‌شد می‌فرمود عشرش برای خودم، نه تایش را در راه خدا می‌دهم، این شوق است اگر کسی مومن باشد، باید شکر بکند دست سید را بیوسد، با التماس خمس بدهد نه اینکه او التماسش بکند.

نمونه هائی از انفاق امامان

نسبت به حضرت سجاد و حضرت باقر دارد که وقتی سائلی آمد اظهار ناراحتی کرد آقا هر چه داشت به او داد تا گرفت در دستش فرمود بده به من و

گرفت و بوسیدش روی چشمش گذاشت دو مرتبه داد. پرسید چرا چنین کردید؟
فرمود خدا در قرآن می‌فرماید: **يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ خِذَا صَدَقَاتِ رَا مِي گيرد.** (171)

روایت دیگری دارد که گاهی دست سائل را می‌بوسید در روز عید عرفه بود
حضرت رضا عليه السلام در مشهد، آقا در خانه را باز کرد آنچه بود انفاق کرد به
طوری که فضل بن ربیع وقتی آمد آن وضع را دید گفت: **يا بن رسول الله ان هذا**
الغرم خيلي غرامت است فرمود هو الغنيمه سود کرده‌ام (172).

زهري، عالم مدینه و از مخلصين زين العابدين عليه السلام بود گوید: در تاریکی
شب در کوچه‌های مدینه حرکت می‌کردم چشمم به آقا امام سجاد افتاد دیدم آقا
باری همراهش است ظاهراً بدوش کشیده بود سلام کردم گفتم: **يا بن رسول الله**
كجا تشریف می‌برید؟ فرمود: زهري ما خيال سفری داریم و این آذوقه راه است
محل امنی در نظر گرفته‌ام می‌خواهم این را آنجا بگذارم برای وقتی که مسافرت
کنم.

زهري گوید پس از چندی یک روز زين العابدين عليه السلام را دیدم گفتم مگر
شما مسافر نبودید فرمود چرا حالا هم مسافر هستم پرسیدم کجا؟ فرمود سفر
آخرت. (173)

بهتر این است که امروز دو سه جمله از امام حسن مجتبی عليه السلام عرض کنم که
روز نیمه ماه رمضان و ولادت ایشان است حتی سنیها از آنجمله خواجه ابو نعیم
نقل کرده‌اند: در کتاب **حلیة الاولیاء** و در صحیح ترمذی هم نقل کرده است و
کان حسن عليه السلام قاسم ربه ثلاث مرات حتی النعل بالنعل حسن مجتبی عليه السلام که
عین ایمان و ایمان حقیقی بود، ایمان او را واداشت که در عمرش سه مرتبه هر
چه داشت مقاسمه کند **بالمناصفة** تا برسد به نعلینش، یعنی نصف دارائیش را در

راه خدا داد. این سه مرتبه به طور مسلم و غیر سه مرتبه هم مواقع دیگر هر چه داشت می داد. (174)

عربی، خدمت آقا آمد خیلی گرفتار بود عرض کرد آقا من دشمن سختی دارم که ملاحظه پیری من نمی کند فرمود کیست؟ عرض کرد فقر است، امام فرمود الان علاجش می کنم. فرمود هر چه هست بیاورید پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به آن فقیر عطا کرد و برای بردن این پولها حمال می خواست حمال آوردند، حمال هم کرایه می خواهد حتی آقا کرایه حمال هم نداشت چون عطا از امام است، پول حمال هم باید امام بدهد و پولی هم برایش نمانده بود عبایش را برداشت داد به حمال گفت این هم اجرت حمل تو. (175)

فقیر دیگر می آید پیش از اینکه گرفتاریش را بگوید امام فرمود هر چه هست بیاورید. آن دفعه بیست هزار درهم بیشتر نبود که آقا عذرخواهی فرمود.

در سفری که خود امام حسن مجتبی و آقا حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر این سه بزرگوار از اسخیای روزگار در بیرون مدینه از قافله باز ماندند هر سه نفر تشنه و گرسنه و خسته و بازمانده از دور خیمه ای دیدند آمدند نزدیک، دیدند در خیمه پیر زنی است و بزغاله ای دارد. فرمودند ما از اعیان قریش هستیم و تشنه و گرسنه هستیم آیا چیزی یافت می شود؟ گفت: بز را بدوشید، دوشیدند قدری شیرش را خوردند فرمودند گرسنه هستیم. پیر زن گفت من بیش از یک بز را ندارم شما او را ذبح کنید برایتان کباب می کنم. خوراک هم خوردند و خوابیدند. فردایش امام حسن علیه السلام فرمود ای زن اگر وقتی سر و کارت به مدینه افتاد ما جبران خواهیم کرد و رفتند. شوهرش که آمد سوال بز را گرفت، گفت سه نفر از اشراف قریش آمدند چیزی نبود آن را کشتیم و آنها هم میل کردند.

گذشت تا وقتی که خیلی به این دو نفر فشار آمد، به مدینه آمدند در مدینه امام حسن علیه السلام پیر زن را دید صدایش زد فرمود مرا می شناسی گفت نه، فرمود: من همان مهمان آن روز هستم. حضرت او را به منزل برد حواله داد هزار گوسفند و هزار دینار به او عطا کردند و فرمود او را ببرید پیش برادرم حسین علیه السلام هزار گوسفند و هزار درهم هم حسین علیه السلام عطا فرمود و عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیها السلام) عطا فرمود و عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب علیها السلام هم همچنین عطا کرد.) عطا در راه بزرگان نتیجه اش همین است. (176)

اینهایی که به اسم حسین علیه السلام سفره می دهند روز قیامت حسین علیه السلام با آنها چه می کند؟ چیزی که هست تو فانی می دهی اما حسین علیه السلام به باقی تو را پاداش می دهد، تو را از آب کوثر ان شاء الله سیراب می کند آبی که یکصد هزار مزه دارد.

بیست سفر حج پیاده

امروز از امام حسن علیه السلام بگویم: امام حسن علیه السلام با این اتفاقش بیست مرتبه پای برهنه و پیاده به مکه مشرف شد، هشتاد فرسخ است می فرمود: خلاف ادب است که من سوار بشوم. بعضی سفرهایش هم نسبت به حسین علیه السلام و هم نسبت به حسن علیه السلام دارد که روی سنگها پای آقا زخم شد، گفتند: دوائی بزنی فرمود آماده باشید منزلی که الان می رسیم، یک نفر پیدا می شود دوائی زخم من هم همراهش هست یک وقت دیدند عربی پیدا شد رفتند عقبش گفتند پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را می خواهد او هم دوید. آقا فرمود همراه شما روغنی هست (که شاید روغن بلستون باشد) مقداری داد تا حضرت به پایش مالید آنرا شفا پیدا کرد حضرت فرمود: هر چه بخواهی بتو بدهم. گفت آقا حاجتی دارم و آن این است که وقتی از خانه بیرون آمدم زخم حامله بود شما دعائی بکنید خدا پسری به من

بدهد. امام بشارتش داد که خدای تعالی به تو پسری می‌دهد که از دوستان ما
اهل بیت خواهد شد. (177)

غرض عبادت است با این همه عبادت موقعی که می‌خواست بمیرد گریه
می‌کرد، گفتند پسر پیغمبر تو چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: ابکی لخصلتین لهول
المطلع و فراق الاحبة (178) فرمود گریان و نالانم برای دو چیز یکی هول مطلع
یعنی اطلاع به عالم اعلی چه خبر است که خدا او را به بزرگی یاد کرده (لیوم
عظیم).

گریه دوم من برای فراق دوستان است یعنی حسین عَلَيْهِ السَّلَام وقتی من می‌روم به
جدائی شخصی مثل حسین عَلَيْهِ السَّلَام مبتلا می‌شوم آنآ جهت مثبت را نیز تذکر فرمود
گریه‌ام برای شوق بلقاء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است مثل مار گزیده به خود می‌پیچد آن
وقت یاد بهشت و جهنم می‌کرد می‌دانست بزرگ و عظیم است من و تو بی
خبریم.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم
به همین بشارت دلت را خوش کنم: روایت کرده‌اند حسن عَلَيْهِ السَّلَام طرف راست
پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حسین عَلَيْهِ السَّلَام هم طرف چپ رسول خدا (صلی 2 الله علیه و آله و
سلم) گفت: خدایا تو شاهد باش که من این دو تا را دوست می‌دارم هر کس هم
این دو نفر را دوست بدارد، او را هم دوست می‌دارم (179).

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الذى ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات الى النور و ان الله بكم لروف رحيم و ما لكم ان لا تنفقوا فى سبيل الله و لله ميراث السموات والارض لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد و قاتلوا و كلا و عدالله الحسنى والله بما تعملون خبير (180).

بحث محمد ﷺ لطف به بشر

و ما لكم لا تؤمنون بالله و الرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم اى مؤمنين! اين همه پيغمبر ما شما را مى خواند بياييد ايمان بياوريد يعنى دور خدا باشيد مكرر ما گفته ايم ايمان يعنى گروه، اطاعت نفس و هوى را کنار بگذار، فرمانبردارى از خدا كنيد (181) مگر نه از شما عهد گرفتيم، شما كه گفتيد القرآن كتابى قرآن كتاب من است اين عهد است بله بله من مطيع قرآنم هو الذى ينزل على عبده آيات بينات خداست كه بر اين پيغمبر مكرمش از روى رحمت و رأفتش (بعدا هم مى فرمايد: لرؤف رحيم از بس خدا به بشر مهربان و رحيم است) نور اعظمش كه عرش نشين است از عالم اعلى، او را به دنيا آورد و خاك نشينش كرد يعنى صادر اول، عقل كل، هادى سبل، محمد مصطفى ﷺ قاصدى بالاتر از محمد نمى شود عنايت به شأن بشر است از بس خدا به بشر عنايت دارد، رأفت و رحمت دارد مى خواهد آنها را به كمالهائى برساند بزرگترين شخص اول وجود عبد مطلق و خالصش را فرستاد آنگاه محمد ﷺ هم آيات خدا را رسانيد (آيات يعنى نشانه ها) آياتى كه راجع به معرفت و احكام و شرايع و معارف است آن هم رشته هاى متعددى دارد و آيات راجع به آفاق و انفس (182).

از خاک برخاسته و به خاک می‌رویم

اگر بخواهم مثال ذکر کنم در رشته‌های دیگری می‌افتیم و از اصل مطلب باز می‌مانیم فقط اشاره‌ای می‌کنم مثلاً از نشانه‌های خدا این است که ما را از خاک آفرید (183) و این دستگاه عجیب را درست فرمود هر فردی رجوع به خودش بکند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى از این خاک ما را بلند کرد بعد هم در این خاک جزء خاک می‌کند و در قیامت نیز از خاک بر می‌انگیزد (184). نشانه‌هایی که خدا می‌فرماید: آیات بینات آیه بینه، برای این است که تو ایمان بیاوری به آن کسی که تو را از مشت خاکی به اینجاها رسانده است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

خواب نشانه شگفت خدا

از آیات بینه خوابست (185) شبانه روز چقدر خواب می‌روی و بیدار می‌شوی؟ افراد عادی یک مرتبه روز و یک بار شب به خواب می‌روند این خواب و بیداری از چیست؟ دست خودت است؟ مکرر شده آدمی کار داشته بدون اختیار خوابش می‌گیرد برای این است که عجزت را متوجه بشوی که نمی‌توانی چرت بزنی.

جناب لقمان حکیم کلمه حکمتی فرموده: تعجب می‌کنم از کسی که منکر بعث و حیات بعد از مرگ می‌شود در حالتی که شبانه روز یک مرتبه می‌میرد و زنده می‌شود النوم اخ الموت مگر خواب غیر از مرگ است؟ مرگ، خواب سنگین است بیداری ندارد، نفس نمی‌کشد ولی خواب مرگی است ناقص یعنی هنوز نفس می‌کشد جان دارد و کارهای بدن را انجام می‌دهد.

رسول خدا ﷺ هر شب که می خوابید وقتی بلند می شد سر به سجده می گذاشت عرض می کرد الحمد لله الذی احيانى بعد ما اماتنى و اليه النشور⁽¹⁸⁶⁾
شکر خدای را که من را میراند و بعد زنده ام کرد. چه اشخاصی که خواب بودند
تنمه حیاتشان هم رها شد⁽¹⁸⁷⁾.

همه نعمت و آیه خدا

ایمان بیاور برای آن خدائی که زوج برای تو خلق کرد. زن و مرد آیت
خدایند، نعمت و نشانه قدرت خدا هستند آدمی تنها نمی تواند زندگی کند
وحشت، اضطراب، ناراحتی دارد سکون و تکیه می خواهد زن برای مرد سکون
است.

تا شما را از تاریکیها به روشنائی بکشاند

هو الذی ينزل على عبده آيات بينات خداست که در قرآن نازل فرمود آیات
بینات، نشانه های آشکار کننده، واضح کننده توحید، معاد، اسماء و صفات خدا را
لیخرجکم من الظلمات الی النور تا از تاریکی های جهل و بی خبری شما را
بیرون بیاورد به نور علم، به نور ایمان، به نور خدانشناسی ان الله بکم لروف رحیم
خدا به شما مهربان است از مهرش است که این همه آیات بینات فرستاد بلکه
آدمی با خدای خودش آشنا گردد.

رشته دیگر آیات بینات احکام است که خدای تعالی احکامی را مقرر داشت
آنچه فرمود واجب است عمل کنی تا به نور تقوا برسی تا از ظلمت های آخرت،
صراط، قیامت، محشر که تمام در نتیجه گناه است نگهداشته گردی لیخرجکم من
الظلمات الی النور به شما فرمود ای بشر، زنا حرام است تا از تاریکی وحشتکده
گناه نجات دهد. ایها الناس شراب، قمار، فتنه، فساد، دروغ، غیبت، تهمت،
ربا خواری حرام است که لیخرجکم من الظلمات الی النور حالا که چنین است،

حالا که ما آیات بینات نازل کردیم که شما ایمان به خدا بیاورید، و گروهش به او داشته باشید، دور دنیا را رها کن بیا دور آخرت.

پس چرا انفاق نمی‌کنید؟

حالا که چنین است ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله شما را چه می‌شود ای مسلمانها! چرا این قدر بخیل، پول خرج نکن، در راه خدا مسامحه کن هستید، با این همه تشویق به ایمان!! دانش، معرفت، لازمه ایمان آن است که آدمی اگر خدا را شناخت در راه خدایش از بذل جان مضایقه نکند تا چه رسد به بذل مال. خداشناس حاضر است جان در راه خدای خودش بدهد مال چیست؟ اگر کسی در راه خدا از مال مضایقه دارد یقین بدان ایمانی ندارد دور خدای خودش نیامده است معبودش پولش است، ایمانش شهوات است لذا انفاقی هم نمی‌کند و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله چرا انفاق نمی‌کنید مال بدلتان چسبیده، هر کس در حد خودش، گاه می‌شود شخصی نسبت به یک تومان برای خدا گذشت ندارد. انفاق در راه خدا، دینی را ادا کردن، از طلبی گذشتن، می‌گوید نباید آدم زیر بار ظلم برود! اینکه زیر بار ظلم نیست، فتوت، گذشت، عفو، صدقه است، تو در راه خدا بده به هر که می‌خواهد باشد.

اصلاح مفضل بین دو شیعه

مفضل روزی در بازار کوفه رد می‌شد دو نفر از شیعیان اهل بیت نزاعشان شده بود در بازار جناب مفضل پیش آمد پرسید برای چه نزاع می‌کنید (مفضل نماینده کشف حقائق جعفر بن محمد الصادق بوده است) گفتگو این بود که یکی از آنها ادعای طلب ارث از دیگری داشت ظاهراً چهارصد درهم مورد نزاع بوده است آنها را به منزل خودش برد چهار صد درهم را به مدعی داد و گفت سر و صورت یکدیگر را ببوسید و بروید در امان خدا، بعد جناب مفضل گفت ضمناً

بدانید این پول از خودم نیست مال مولایم جعفر بن محمد علیه السلام است خود امام به من فرموده از مواردی که اذن داری خرج کنی اصلاح ذات بین است (188).

نزاع برای چه؟! حیف عمر عزیز نباشد - دو نفر شیعه برای مال دنیا با هم قهر و در جدال باشند؟ پس شما کی به فکر آخرت می‌افتید؟ قرآن اینطور تحریک می‌کند کیست که تحریک بشود؟ چرا در راه خدا خرج نمی‌کنید - در راه نفس و هوی این همه جنب و جوش! اما خیری که پیش بیاید چقدر مسامحه کار - خانه تان چقدر قشنگ، فرش، گل اما بنای خیری که به نام خداست چنان مسامحه کار.

خدا می‌ماند و بس

برای چه خرج نمی‌کنید و الله میراث السموات والارض برای اینکه خوب تکانت بدهد می‌فرماید بدان وارث همه خدا است، ارث آسمان و زمین از خدا است یعنی کسی که بعد از همه می‌ماند خداست.

اندر دو جهان خدای می‌ماند و بس باقی همه کل من علیها فان وارث همه خداست، پس بیا به اختیار خودت جلوتر به خودش بده تا برایت ذخیره کند، خدا می‌فرماید: مسلمانها، من وارث همه شما هستم تا مال دست خودتان است بدهید در راه من، تا برایتان ذخیره کنم و الله میراث السموات والارض بعدش نکته‌ای در باب اخلاص ذکر می‌کند این هم لازم است همه بدانیم.

اخلاص شرط اساسی انفاق

انفاق در راه خدا اولین شرطش اخلاص است چه یک تومان و چه یک میلیون تومان، آنچه که آدمی می‌خواهد در راه خدا بدهد شرطش این است که هیچ منظوری نداشته باشد، فقط روی علاقه و محبت خدا جدا گردد یعنی خدا

پیشش عزیزتر از تمام دارائیش باشد، گاه می‌شود آدمی بدبخت برای یک مرحبائی مالش را می‌دهد که تعریفش کنند چقدر پست است پیش خدا هیچ ندارد فایده‌ای هم ندارد. ⁽¹⁸⁹⁾ بلکه در کفه سیئاتش محسوب می‌گردد اگر ریاء کرده باشد در انفاقش مسجد، حسینیه، درمانگاه، مدرسه علمیه اگر برای ریاء باشد هیچ فایده‌ای ندارد اگر فقط برای خدا شد خوشا به حالش.

مسجد برای خدا یا خودش؟

مثل بهلول و هارون - وقتی بهلول رد شد دید هارون بنای عظیمی، مسجدی در بغداد می‌سازد و برای سرکشی آمده است، صدا زد ای هارون! چکار می‌کنی! گفت: دارم خانه خدا بنا می‌کنم. بهلول گفت خانه برای خداست گفت: بله، گفت: امر بکن بالای سردرش بنویسند مسجد بهلول. گفت احمق من پول می‌دهم به اسم تو باشد؟ گفت: احمق تو هستی یا من؟! برای خودت خانه می‌سازی اسم خدا رویش می‌گذاری؟

انفاق در سختی به اخلاص نزدیکتر است

پس از دانستن این مقدمه، اخلاص بیشتر در حال سختی و فشار پیش می‌آید، اگر کسی در سختی انفاق کرد معلوم می‌شود از اخلاص‌های حقیقی است ولی انفاق در گشایش اخلاص چندان ظهور ندارد. به عنوان مثال:

امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل وارد شد (حاصل روایت شریفه) دید فاطمه علیها السلام چشمهایش به گودی فرو رفته، احوال او و حسنین علیهم السلام پرسید عرض کرد همه گرسنه‌اند (مثل اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام خارج از مدینه رفته و حالا برگشته بود) عرض کرد سه روز است چیزی نخورده‌اند، امیرالمؤمنین هم فوراً نزد عبدالرحمن بن عوف رفت فرمود: یک دینار قرض می‌خواهم، رفت کیسه پول را آورد و گفت آقا قرض برای چه؟ همینطور می‌دهم خدمتتان فرمود: ابدأ. اجمالاً

حضرت یک دینار یک مثقال طلا از عبدالرحمن بن عوف به عنوان قرض الحسنه گرفت که برای فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خوراک تدارک کند فاذا بالمقداد قد جلس علی قاعة الطریق وقتی که تشریف آورد وسط راه دید مقداد در راه توقف کرده در حالی که از زمین و آسمان گرما می بارد، آفتاب سوزان و زمین نیز سخت داغ است امیرالمؤمنین علیه السلام احوالش را پرسید، چرا در این حرارت اینجا نشسته ای؟ مقداد حیا کرد حقیقت را بگوید و خواهش نمود حضرت او را از پاسخ دادن معاف فرماید ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار فرمود، مقداد هم به واسطه عفت نفس، حقیقت را نگفت در مرتبه سوم چون اصرار علی علیه السلام را دید، به ناچار گفت: صدای ناله و گریه عیالم از گرسنگی توان من را گرفت نتوانستم بمانم، از خانه بیرون آمدم.

چشمان علی علیه السلام گریان شد فرمود: ما هم مثل تو مبتلائییم، دیناری به وام گرفته ام تو را بر خودم مقدم می دارم آن را بگیر.

حضرت به مسجد رفت، نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه نرفت پس از نماز مغرب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جریان به وحی آگاه شده بود، رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: امشب چطور است شام را در خانه شما باشیم؟ علی علیه السلام حیا کرد جواب نفی بدهد به اتفاق به خانه آمدند زهرا علیها السلام از نماز فارغ شده بود و پشت سرش ظرف سربسته خوراکی بود که بخار از آن برمی خاست پس آن را برداشت خدمت پیغمبر و علی گذاشت، پیغمبر به فاطمه فرمود این خوراکی را از کجا آوردی که به رنگش ندیده و مثل بویش نشنیده و پاکیزه تر از آن نخورده ام؟ آنگاه پیغمبر دست مبارکشان را میان دو شانه علی علیه السلام گذاشت سپس فرمود: یا علی! این خوراک به جای دینار تو است (که به مقداد دادی)

... (190)

(مقداد خیلی بزرگوار است، پس از رسول خدا ﷺ چهارمین مرد اسلام است. اول سلمان، دوم ابوذر، سوم عمار، چهارم مقداد و در بعضی روایات مقداد مقدم بر همه ذکر شده که امام می‌فرماید دلش فولادین بوده، قبر شریفش هم شام است اگر کسی ایمانی داشته باشد هرگاه این روایات را می‌شنود، شوق پیدا می‌کند که چیزی در راه خدا بدهد.)

قرض برتر از صدقه است

امام فرمود قرض الحسنه هجده ثواب دارد و صدقه ده ثواب دارد یعنی اگر کسی پیش شما آمد آبرودار است گفت صد تومانی قرض می‌خواهم می‌شناسیدش که آبرودار است شما که صد تومان قرض می‌دهید، فقیر مستحق می‌آید یک صد تومانی به او دادی، قرض که دادی بهتر است یا صدقه‌ای که دادی؟ نزد شرع اسلام آنکه نمی‌خواهد پس بگیرد صدقه می‌دهد ثوابش ده تا است آنکه قرض می‌دهد و عوضش می‌گیرد هجده برابر است سرش هم در خود روایات ذکر شده، صدقه اشخاصی می‌گیرند که آبروی ظاهری زیادی ندارند قرض کسی می‌گیرد که عقیف النفس است آنکه صدقه‌اش دادی، شکمش را سیر کردی بسیار خوب کردی، به آنکه قرض دادی آبرویش را نیز حفظ کردی.

یکی از اعیان جبل عامل، بزرگ مرد شریفی بود که هر سال به مدینه منوره می‌آمد و مدتی در جوار امام ششم کشف حقائق جعفر بن محمد الصادق می‌ماند، بعد به فکر افتاد که من باعث زحمت امام می‌شوم من که تمکن دارم چرا خودم خانه‌ای در اینجا تهیه نکنم. ده هزار درهم یا دوازده هزار درهم داد به آقا امام صادق علیه السلام گفت برای من خانه‌ای بخرید وقتی که مدینه می‌آیم به خانه خودم بروم زحمتی برای شما نداشته باشم. امام هم قبول فرمود، امام شیعه‌اش را می‌شناسد، لذا بدون اینکه از آن مرد بزرگ بپرسد، حضرت تمام

دوازده هزار درهم را بین فقراى سادات قسمت کرد تا وقتى که آقای جبل العاملی آمد و وارد شد بر امام عرض کرد آقا معامله را انجام دادید؟ فرمود: بله قباله‌اش را هم برایت نوشته‌ام. قباله را گرفت که برود خانه‌اش دید در قباله‌اش نوشته است: جعفر بن محمد به فلان شخص جبل العاملی خانه‌ای در بهشت فروخت که فنا و زوال ندارد یعنی خراب شدنی نیست صاحبش هم از آن بیرون کردنی نیست، برای او چهار حد است، یک حدش به خانه جدم محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حد دیگرش به خانه جدم علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَام، حد دیگرش به خانه حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام، و حد دیگرش به خانه حسین عَلَيْهِ السَّلَام، حضرت هم امضاء کرده است. بقدری این مرد جبل عاملی شاد شد، دعا کرد به امام که گفتنی نیست چون خیلی معامله عظیم است ضمناً امام می‌دانست که این مرد بزرگ سال آخر عمرش است. اجمالاً پس از آنکه به وطن برگشت بیمار شد در حال بیماری وصیت کرد گفت این قباله را در کفن من بگذارید آنها همین کار را کردند. فدایش بستگانش آمدند برای فاتحه سر قبرش دیدند همان قباله روی قبرش است سطری هم به آن اضافه شده است قد و فی لی جعفر عَلَيْهِ السَّلَام امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام به من وفا کرد چون خانه‌ای در بهشت را ضامن شد ⁽¹⁹¹⁾.

معامله با خدای زیانی ندارد عجیب این است که حتی برای دنیایش هم بهتر می‌شود که قرآن هم خبر داده و هو یرثه در همین دنیا هم عوضش می‌دهد همان چیزی که برای خدا دادی علاوه آخرت بهترش را پس می‌گیری، روایت دارد که بیمارانتان را به صدقه مداوا کنید داؤوا مرضاکم بالصدقة.

ناچارم هم معجزه بگویم، هم رفع کسالتان کنم، هم شاهد مطلبم باشد،

داستان دیگری بگویم:

علی علیه السلام بدهیش را می‌پردازد

آیت الله حلی از ابن جوزی و دیگران از موثقین عامه و خاصه نقل کرده‌اند: در کوفه مردی بوده به نام ابو جعفر تاجر، از خصائصش این بوده از اول سال تا آخر سال، همه روزه هر، سید فقیری چیزی از او می‌گرفته او در حساب علی علیه السلام می‌نوشت و بابت خمس حساب می‌کرد چون حسن اخلاق و رفتار داشت سادات زیاد به او رجوع می‌کردند بطوری که از حساب خمس می‌گذشت بعد اتفاقاً این بنده خدا (ابو جعفر کوفی) ورشکست شد کاملاً فقیر شد، رفت گوشه خانه نشست. در خانه که نشسته بود دفتر سابق را می‌آورد بدهکارها را نگاه می‌کرد اگر مرده بودند اسمشان را خط می‌زد و اگر زنده بودند می‌فرستاد عقبشان که ما اینقدر از تو طلب داریم حالا هم گرفتاریم، آن وقت طرف چیزی می‌داد. معیشتش به همین وضع می‌گذشت. روزی بیرون در منزلش نشسته بود یکی از ناصبهای ولدالزنا از آن دشمنهای علی علیه السلام رد شد شماتی به او کرد گرچه به نفع تاجر تمام شد، گفت با آن بدهکار بزرگ علی علیه السلام چکار کردی، مسخره کرد. ابو جعفر چیزی به او نگفت، از غصه و حسرت بلند شد رفت در منزل گریه کرد این تاجر محترم بعد خوابید در عالم رویا خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و حسنین علیه السلام را دید. خاتم انبیاء رو کرد به حسنین فرمود: پدرتان علی کجاست؟ علی علیه السلام نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم علیه و آله حاضر شد. فرمود یا علی چرا بدهیت را نمی‌پردازی عرض کرد یا رسول الله الان آورده‌ام. به تاجر فرمود دستت را دراز کن، دستش را دراز کرد کیسه‌ای پر از پول به دستش داد فرمود: آخرتت هم محفوظ است. از خواب بیدار می‌شود می‌بیند کیسه‌ای پهلویش است دست به کیسه می‌زند صدای اشرفی می‌دهد تاریک هم هست صدای همسرش زد گفت: چراغ بیاور، چراغ آورد دید تمامش اشرفی است

همسرش باور نکرد تا بالاخره گفت این عطای علی علیه السلام است زیرا علی علیه السلام فرمود من بدهیم را آوردم، هم اکنون دفتر حساب را بیاور ببینم چقدر از علی علیه السلام طلب داریم. سبحان الله همان شبی، تمام بدهکاریها را جمع زد و پولها را هم شمرد بدون اینکه یک درهم کم یا زیاد باشد مطابق است با آنچه از علی علیه السلام طلب داشته است.

بگذریم، خواستم بگویم اگر در دنیا عوضش داده نشد آن هم به نفع تو است (مثلاً مرگت نزدیک است به تلافی در دنیا نمی‌رسد) و اگر انفاق در هنگام سختی بکند آن هم از روی 9 اخلاص هی سعادت لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل ⁽¹⁹²⁾ هر کس پیش از گشایش، ادای حق کرده هر چند قبل از گشایش و چه پس از آن کلا وعدالله الحسنی در هر دو حال خدا اجر می‌دهد اما کجا به کجا اگر کسی یک نان داشت و داد بهتر است؟ یا کسی که نان زیاد دارد و یک دانه بدهد؟ البته آنکه یک نان بیشتر ندارد و بدهد بهتر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاً عفه له و له اجر كريم (193)

از مال خدا، به خدا قرض دهید

کیست که قرض به خدا بدهد؟ خیلی تکان دهنده است خدا می‌فرماید: از مال خودم بیار و قرض خودم بده تا من چند برابر به تو بدهم، غیر از کرم چیزی نیست، واقعاً زهی شرمساری برای آن بنده‌ای که بخل کند در راه خدا از مال صرف‌نظر نکند با این همه تهییج - امروز من معنی قرض به خدا دادن را روشن می‌کنم که قرض خدا دادن یعنی چه؟ ضمناً چیزی که نزد شما بی اهمیت است در راه خدا ندهید (194).

بزرگی دستگاه آفرینش

علم هیئت ستاره‌شناسی، فلک‌شناسی علم مهمی است که در معرفت و شناخت رب العالمین مؤثر است به قول شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌گوید: من لم يعرف الهيئة و النشريح فهو عنین فی المعرفة کسی که از علم تشریح و هیئت اطلاعی ندارد کسی که از ساختمان بدن خودش بی‌خبر است در معرفت خدا مردانگی ندارد این شخص درست خدانشناس نمی‌شود یا من فی السماء عظمته عظمت خدا را می‌خواهی بفهمی در علم هیأت جدید کار کن، سابق می‌گفتند این عالم منحصر به نه فلک است حالا بین چه خبر است سال به سال تلسکوپهای قوی و عظیمی که تدارک کرده‌اند کشفیات جدیدی می‌کنند.

میلیونها مجره یا کهکشان در عالم

آن وقت به وسیله این تلسکوپها عجائبی دریافتند که خودشان اقرار دارند تا حالا هر چه کشف کردیم نسبت به آنچه نفهمیده‌ایم چیزی نیست مثلاً مجره

(کهکشانشان) که عبارت است از مجموعه ستارگانی که با هم هستند علت اینکه مجره به آن می‌گویند چون مجره عبارت از مجرای آب است مثل آب سفید که روی زمینی سیاه حرکت کند این طور به نظر می‌آید در فارسی اسمش را کهکشانش گذاشته‌اند - کهکشانش مخفف از گاه‌کشانش است، اگر بار گاهی از ده بیابورند در شهر، در اثنای راه همینطور خاک گاه می‌ریزد بالای سر هم، یک عده ستارگان که عدد اینها را خدا می‌داند، در اثر اینکه نزدیک هم هستند از دور وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند مثل یک خطه گاهی است لذا به آن کهکشانش گویند.

هر کهکشانی میلیونها ستاره دارد کهکشانش ما یکصد و پنجاه میلیون ستاره دارد می‌گویند آنچه تا الان به توسط تلسکوپها کشف شده است دو هزار کهکشانش به دست آمده و به حدسی که زده می‌شود در آتیه ممکن است تا پانصد میلیون مجره برسد تازه ما دو هزار تایش را کشف کرده‌ایم هر مجره‌ای میلیونها کوکب که یکی از آن کهکشانشها، که کهکشانش ماست که این گوشه قشر خارجیش این آفتاب به چشم می‌خورد آفتاب هم یک کره معتدلی است نه خیلی بزرگ است و نه خیلی کوچک نسبت به کره‌های دیگر، لیکن در اثر پیری رو به ضعف و زرد رنگی رفته است می‌گویند آفتاب پیر است (195) قیامت نزدیک است آفتاب نورش تمام گردد، نزدیک است زمین از حرکت بیفتد.

کره زمین یک ستاره دور افتاده از یک منظومه شمسی که منظومه شمسی یک صد و پنجاه میلیونم یک کهکشانش است.

اتفاقاتی خدا به تمام عالم هستی

خدای ما، جود دائم، کرم ثابت، انفاق مستمر به تمام عالم هستی دارد، آن هم چه انفاقی! یکی از رشته‌های انفاقش خود آفتاب است. می‌گویند، سالیانه

چهارصد و پنجاه هزار میلیون تن این کره آفتاب از جرم و موادش، تبدیل به حرارت و نور می‌شود، سالیانه به کره زمین و چند کره دیگر که تحت عائله او هستند مستمراً می‌بخشد در روزنامه‌ای در سر مقاله‌اش نوشته بود: ولخرجی خورشید خنده‌ام گرفت که نویسنده خیال می‌کند خورشید از خودش است که ولخرجی کند، اینها انفاق دیگری است. خداست که این همه حرارت و نور می‌دهد تا از نورش بشر استفاده کند. از مقدار بخشش خورشید تنها مختصری انرژی به کرات منظومه شمسی می‌رسد و بقیه‌اش در فضای بی پایان پخش می‌گردد.

خوراک موجودات زمین از زمین

در سال، چند هزار میلیارد تن این کره خاک مواد غذایی به ریشه درختها می‌دهد اینها تمامی انفاق خداست از این خاک چقدر مواد غذایی، مواد رشد گیاهی اضافه می‌شود خدا داند در سال میلیاردها تن آب دریاها تبخیر می‌شود به صورت ابر در فضا و سپس باران می‌بارد و زمینهای مرده را سیراب می‌کند، درختهای خشکیده را شاداب می‌کند این هم انفاق دریایش.

اما انفاق گیاهی: در سال میلیاردها از برگ تا علف تا میوه‌هایی که تمام این نباتات به حیوانات می‌دهند این انفاق است.

انفاقهای خدا را که نمی‌شود شمرد. برای نمونه، به خاک، آب، گیاه اشاره کردم. روزانه میلیونها زنبور عسل از این سفره الهی می‌خورند عسل شیرین به بشر می‌رسانند این نمونه‌ای از انفاقهای خداست.

انفاق باقی خدا لایق بشر است

انفافی که لایق مقام ربوبیت باشد هیچکدام از اینها نیست چون تمامش فانی است هر چه آفتاب، زمین، گیاه، حیوان، دریا می‌دهند فانی است، مناسب مقام

الوهیت و ابدیتش انفاق ابدی است عطا‌های فناپذیر و بخشش‌هایی که نهایت نداشته باشد منحصراً لایق طایفه بشر است چون غیر از بشر، موجودات مادی همه فانی است فقط چیزی که باقی می‌ماند خدا و روح آدمی است (196) خدا شما را ابدی خلق کرده، برای همیشگی آفرید. من که می‌گویم آدمی مرگ و میر ندارد، غرضم مرگ و میر روحی است نه بدنی. از وقتی که در شکم مادر، سن چهار ماهگی، روح دمیده شد و بعد رو به تکامل رفت، دیگر مرگ ندارد. خلاصه روح آدمی باقی به بقاء الله است. ساعت مرگ به مؤمن خطاب می‌رسد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة (197) مرگ بدن، اول تکمیل حیات روح است. خواستم بگویم انفاق خدائی برای شما است که خدا گرامی‌تان داشته است. (198)

عطا‌های باقی پس از مرگ آمادگی می‌خواهد

انفاق‌های ابدی نهایت ندارد، روایت دارد هر کسی از ساعت مرگش عذابی نداشته باشد دیگر ندارد قربان آن کسی که از ساعت مرگش کارهایش درست باشد (199) از ساعت مرگ عطا‌های ابدی است اما رسیدن به این عطاها استعداد می‌خواهد، آمادگی می‌خواهد از ابتدا آدمی استعداد عطا‌های عظیمه باقیه ابدیه را ندارد.

پیدا شدن آمادگی به این است که آنچه که خدا به او داده، پول، سلامتی، آبرو تمامش را در حساب خدا بیاورد خیلی آسان است ولی کمی باید پا روی هوای نفس گذاشت که تمام کارهای مشکل آسان می‌شود اگر آمد در حساب خدا بزرگ می‌شود بزرگ که شد سعه روح پیدا می‌شود وجودش، هستیش بزرگ می‌شود عظمت کسب می‌کند از عظیم مطلق، کسی که با خدا معامله می‌کند بزرگ است بقدری بزرگ می‌شود که به عالم غیب سر و کار پیدا کند (200)

مردانگی می‌خواهد، مردانگی هم در اتفاق پیدا می‌شود یعنی قوائی که خدا به تو داده تا مالی که خدا به تو داده هر اندازه در حساب خدا گذاشتی رشدی در خودت پیدا می‌شود چون طرفت خداست آماده سلطنت ابدی الهی می‌گرددی عطا‌های ابدی پس از این است که تو با خدا سر و کار داشته باشی من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً هر که قرض خدا داد نه اینکه خدا احتیاج دارد! اگر می‌خواهی به عطا‌های الهی بررسی همین که داری، فانی بده، باقی بگیر فیضاعفه له اضعافاً مضاعفة.

از زبانتان بهره ببرید

مثال بزخم تا خسته نشوید: خدا یک تکه گوشت که زبان باشد به همه ما داده، این عاریه است بالاخره روزی می‌آید که با این زبان هر چه می‌خواهی بگوئی لا اله الا الله نمی‌توانی. ساعت مرگ نمی‌شود از آن استفاده کرد حالا که می‌شود از آن استفاده کرد پس بیا و حرفت را ببنداز در حساب خدا با این زبان نگو، مگر هر چه رضای خدا باشد معنی قرض با خدا همین است. رد می‌شوی دو نفر با هم نزاع دارند بایست اصلاحشان بده، زن و شوهری با هم نزاع دارند می‌خواهند بروند دادگاه تو نگذارشان، از زبان خدا دادگی بهره‌ای ببر.

با زبانت چیزی نگو، مگر خیر، رحمت، نگو، مگر حفظ اتحاد قلوب، وای به تو اگر با زبانت دلی را رنجیده کنی، لعنت به تو اگر زبانت را در حساب شیطان بگذاری و کسی را رسوا کنی، عیب کسی را آشکار کنی، چیزی که علم نداری بگوئی قرض شیطان دادی، معامله با شیطان کردی با این زبان بشر می‌تواند هم با خدا معامله کند هم می‌تواند با شیطان معامله بکند ولی من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً کیست که زبانش را بیاورد در حساب خدا بگذارد؟ چشم، ایها المؤمنون چشمتان را در حساب چه کسی گذاشته‌اید؟ من نمی‌دانم چشمت را

قرض رحمن داده‌ای یا شیطان؟ و همچنین همه اعضاء بدن تا برسد به قوه فکر و عقل. در آثار صنع خدا تفکر می‌کنی یا به اوهام می‌گذرانی. خواستم بگویم قرض به خدا منحصر به مال نیست بلکه رشته‌ای از آن مربوط به مال می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاً عفه له و له اجر كريم يوم تری
المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم بشراكم اليوم جنات
تجرى من تحتها الانهار خالدین³ فيها ابداء ذلك هو الفوز العظيم⁽²⁰¹⁾

غرض از آفرینش امر باقی است

از آنچه آدمی اطلاع یافته از این عوالم بی نهایت و این دستگاه عظیم خلقت
به عقل خودش می فهمد و یقین می کند که هدف و غرض امر باقی است نه این
اوضاع زود گذر و فانی، یعنی آفتاب با این عظمتش با تفصیلی که روز گذشته
ذکر گردید نمی شود برای امر مادی باشد. رب العالمین اعز و اعلی است که به
هدف فانی چنین دستگاهی درست کند واقعاً محال است به حکم عقل از خدائی
که این همه حکمت و علم در دستگاه خلقتش آشکار است. خداوند یک عضو
بی خاصیت نیافریده است آیا خاصیت کل هدف و نتیجه کل، می شود هیچ باشد
⁽²⁰²⁾ آیا گمان کردید ما شما را عبث، بیهوده، بیفایده آفریدیم؟ غرض عالم باقی
است تمام اشیاء برای آدمی و آدمی برای امر باقی. چند سالی در کره خاک باب
تجارت و معامله را باز کند، با خدای ابدی سر و کار داشته باشد تا ابدی بشود.
تا آدمی با بزرگ سر و کار نداشته باشد بزرگی نصیبش نمی شود. معامله با خدا
که دیروز گفتم، قرض با خداست که در قرآن چند جا ذکر شده است⁽²⁰³⁾
سعادتى که هیچوقت نحوست ندارد سلطان حقیقی می شوی اگر با ملک الملوک
معاملهات باشد دیروز مختصرش گفتم باز تکرار نکنم خواستم رشته مطلب به
دست بیاید.

در دلت حب خدا، آل محمد، آخرت باشد اعضائی که به تو داده همه را در بازار خدا به کار بینداز. به زبانت ذکر و یاد خدا، به چشمت آنچه رضای خداست، به گوشت معامله با خدا، دست و پا و اعضای دیگر بدنت همه در راه او. اگر پول و چیزی هم داری آن هم در راه خدا از نفقه‌ای که به خانواده‌ات می‌دهی تا برود بالا همه در حساب خدا و بعدش هم در وجوه خیریه، هر راه خیری که پیش آمد همه‌اش قرض به خداست ⁽²⁰⁴⁾ همین الان نور انفاق نصیبش می‌گردد وقت مردن هم همین نورهایی که قرض خدا داده است خدا به او پس می‌دهد و اجمالاً به بدنش و مالش با خدا معامله کند.

مخترع برق و کاشف میکروب...

مهم در اینجا کلمه حسناً است اگر کسی می‌خواهد معامله با خدا بکند، غیرت الهیه مانع است از اینکه شریک بپذیرد اگر به ما قرض می‌خواهی بدهی ریاء نکن هر قرضی می‌خواهد باشد خواه بیمارستان باشد خواه مدرسه علمیه، اگر منظورش این باشد مثلاً اسمش را در روزنامه بنویسند، باطل است مزدش گیرش آمد به قصد اینکه اسمش را بیاورند انجام داد، اسمش را هم آوردند دیگر از خداطلبی ندارد.

بعضی از جوانها می‌پرسند چگونه مخترع برق و کاشف میکروب جهنم بروند ولی آن شخصی که هیچ خیری کسی از او ندیده برود بهشت؟

پاسخ: آن کسی که این اختراع را کرده به چه غرضی کرده؟ هر غرضی که داشته به همان غرض می‌رسد. تو نگاه کارش نکن نگاه نیتش بکن. گفتند کسی دوائی اختراع کرده برای دردی. آنچه التماسش کردند بگو دوا از چیست نگفت تا آخر هم نگفته بود، مثلاً برای اینکه شاید کسی دیگر بفهمد دکان او تخته بشود به اسم دیگری تمام شود. عمل تابع نیت است آیا در حساب خلق است یا در

حساب خالق؟ بهترین کارهای خیر هم کرد بسیار خوب اما ببین در حساب کیست؟ می‌خواهد مردم ببینند یا می‌خواهد خدا ببیند والا اگر در حساب خدا باشد اگر خاری سر راهی برداری برای تو کافی است ایمان به خدا و آخرت. کارها هم برای خدا و آخرت باید باشد وگرنه قرض به خدا محسوب نمی‌شود.

بخشش بدون منت و اذیت

شرط دوم و سوم برای صحت قرض الحسنه برای خدا آن است که با منت و اذیت نباشد وای به آن بدبختی که قرض می‌دهد خرج می‌کند منتی هم می‌گذارد. تا منت گذاشت باطل شد ⁽²⁰⁵⁾ مؤمنین کارهای خیرتان را به منت گذاشتن باطل نکنید. مبادا منت بگذارید مبادا اذیت زبانی بکنید ⁽²⁰⁶⁾ هیچ چیز نده اما با زبان خوش بگو خدا ان شاء الله فرج کند نه اینکه بده و نیش هم بزن بگو مثلاً دعا می‌کنیم تا خدا فرج کند خلاصه طوری که آن فقیر از تو رنجیده نشود. نده اذیت هم نکن، نده منت هم نگذار، تو خرج می‌کنی دیگر مگر مرض داری که می‌روی و همه جا بازگو می‌کنی که بله من امروز مثلاً یک منزلی برای فلانی خریدم اینکه دادی و حالا می‌گوئی خرابش می‌کنی ⁽²⁰⁷⁾.

خاک بر سنگ و صاعقه در بوستان

خداوند مثلی شیرین و لطیف می‌زند ⁽²⁰⁸⁾ سنگ صاف کمی خاک رویش بریزند یک دفعه باران هم بیاید از خاکها چیزی نمی‌ماند مثلاً آقای حاجی یک میلیون پول می‌دهد اما با زبانش یا منت می‌گذارد یا اذیت می‌کند خرابش می‌کند هیچ چیز برایش نمی‌ماند.

مثال دیگری خداوند متعال ذکر می‌فرماید کسی که بوستانی دارد، درختها، میوه‌ها ⁽²⁰⁹⁾ یک دفعه نیمه شبی صاعقه‌ای بیاید و همه‌اش را آتش بزند.

برای منت گذاشتن یا اذیت کردن داستان لطیفی در داستانهای شگفت، بنده نقل کرده‌ام که آن مرد شریف فرمود در عالم رویا قصر مجلل و باشکوهی را دیدم گفتم: از کیست؟ گفت: مال فلان شخص نجار است بعد در همان حال یک وقت دیدم صاعقه‌ای آمد تمام قصر و باغ و درخت، آتش گرفت و خاکستر مطلق شد. از خواب بیدار شدم فردا رفتم در مغازه‌اش گفتم رفیق راستش بگو دیشب چکار کردی او را قسمش دادم خلاصه آخرش گفت نصف شب بین زخم و مادرم گفتگو شد من هم کمک زخم کردم مادرم را زدم. گفتم برو بدبخت که همه چیزت را آتش زد، هستتیت را سوزاندی، یک عمر زحمت کشیدی به سبب زدن یک چوب به مادرت، همه‌اش را به آتش کشیدی.

راستی سخت است آدمی قرضی که به خدا می‌دهد نگهش ندارد باطلش نکند به ریاء، اذیت، منت، آزار رسانی، ایکاش از همان اول نداده بودی، وای به کسی که زحمت بکشد بعد هم به دست خودش خراب بکند. خدایا تو خودت آنچه را که به ما عطا می‌فرمائی حفظش فرما. خدایا از ریاء به تو پناه می‌بریم در دعای ابوحمزه می‌خوانید: اعوذبک من الشک والشک والریاء والریاء نمایش به خلق، جلوه به مخلوق.

صدقه پنهانی بهتر است

لذا از کمالات صدقه خفاء است هر چه کار خیر می‌کنی، کسی نفهمد برای خودت بهتر است ⁽²¹⁰⁾ صدقه پنهانی که هیچکس نداند آتش قهر خدا را خاموش می‌کند اگر بزرگترین گناه از تو سر زده که قهر خدای را به هیجان آورده تا صدقه سر دادی، خاموشش می‌کند خاموش کردن آتش جهنم دست خودت است.

مثال بز نیم برای صدقه السر فرض کنید کسی ده هزار تومان قرض دارد موعدهش هم رسیده ندارد. شما تا شنیدید چکی می نویسد به اسم حامل که اسم خودت را هم نویسی بدون اینکه کسی بفهمد یا اینکه اگر چنانچه می خواهی از این پنهان تر باشد پول نقد برمی داری سر و صورتت را هم می پیچی که حتی همان شخص هم نفهمد، می روی به او می دهی و تا آخر عمر هم به احدی نمی گویی، چون اگر گفتی از حساب خدا بیرونش آوردی.

چند روز قبل گفتم که زهری گفت: امام سجاد را دید پشته ای بدوش داشت در خانه ها که می رفت نقابی به صورت می انداخت تا شناخته نشود در عین حالی که شب بود تا صاحب خانه نفهمد کیست، بعضی از بستگان امام، هر وقت اسم زین العابدین علیه السلام برده می شد جسارت می کردند می گفتند: آقا خودش می خورد و هیچ به یاد ما نیست. چه وقت فهمیدند؟ بیست و پنجم ماه محرم دیدند خبری از اطعام نشد. چون آقا دار فانی را وداع گفته بود.

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل

صدقه سری که علی علیه السلام داشته است همه شما سابقه دارید که وقتی حسنین علیهما السلام از تشییع جنازه بر می گردند می رسند به خرابه ای سری می بینند بیماری افتاده. سرش را در دامن می گیرند احوالش را می پرسند می گوید کسی به داد ما نمی رسد مگر یک نفر که اینجا می آمد و خوراک در دهن من می گذاشت. آقایان پرسیدند از او پرسیدی کیست؟ گفت من چشم نمی دید از او پرسیدم آقا اسم شما چیست؟ فرمود بنده خدا هستم. امامین فرمودند: آیا نشانه ای از او داری؟ گفت: در این خرابه که بود ذکر که می خواند تمام سنگ و کلوخ و دیوار اینجا همه تسبیح خدا می کردند. صدای گریه حسن مجتبی بلند شد فرمود: پدر ما علی علیه السلام بود که حالا ما از تشییع جنازه اش بر می گردیم. این بیچاره مریض

هم گریان شد التماس کرد گفت: آقازاده‌ها ممکن است مرا سر قبر پدرتان ببرید منت بر من بگذارید چنین گویند که او را آوردند به امر امام او را به سر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آنقدر نالید و گریه کرد تا مرد.

از بهترین مالتان صدقه بدهید

اگر می‌خواهی با خدا معامله بکنی اول باید سر باشد تا علوی در تو پیدا گردد از بزرگی حق، تراوشی در تو پیدا گردد دیگر آنکه چیزی که می‌خواهی بدهی از بهترین دارائیت باشد. وای از آن بی حیاهائی که آیه قرآن در مذمتشان نازل شد. خرماى خراب شده مى‌دهد در راه خدا حالا که آورده کاش می‌گذاشت گوشه‌ای جداگانه، آمده خرماى ترش کرده را به داخل خرماهای پاکیزه دیگران می‌ریزد که آیه شریفه می‌فرماید خودتان از این خرما نمی‌گیرید (211) نه فقط خوب بلکه بهترین را باید برای خدا بدهی (212).

انگور تازه‌ای برای امام زین العابدین علیه السلام هدیه آوردند حضرت خوشه انگور را گرفت تا میل کند سائلی رسید مقابل امام اظهار فقر کرد. حضرت هم همین انگوری که بود به او داد. راوی عرض کرد آقا این انگور نوبر را برای شما آورده‌اند به سائل پول بدهید انگور را خودتان میل کنید. فرمود نخواندی آیه قرآن را لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون من انگور را دوست می‌دارم این بهتر از پول است.

بهترین نخلستانها برای فقراء

باز روایت در این مقام بسیار است در وقت نزول آیه شریفه لن تنالوا البر... (مسلمانها اینجور قرآن بر آنها اثر می‌گذاشت) ابو طلحه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت من چند نخلستان دارم بهترینش که هم چشمه آب در آن است و هم نخلهایش چنین و چنان است این را در راه خدا می‌دهم. رسول خدا هم

دعا درباره اش کرد فرمود: وقفش کن بر ارحامت. قبول کرد وقف بر ارحامش کرد طبق دستور رسول خدا.

در تفسیر آیه شریفه دارد که حارثة بن اسامه اسب قیمتیش را داد دید از اسبش عزیزتر چیزی ندارد اسبش را آورد در منزل رسول الله که یا رسول الله من این اسب را خیلی دوست می دارم این را دادم در راه خدا که رسول خدا هم دعایش کرد.

اجمالاً هر کس هر چیزی را دوست می داشت همان را می داد.

زیبیده و قرآن زرین

بعضی از زنها هستند که روی مردها را سفید می کنند مثل زیبیده که گویند در باطن خدمت موسی بن جعفر علیه السلام ارادت داشته همسرش هارون، آن وقت ببین چنین خانمی از امتحان بیرون می آید اولاً تمکن و دارئیش عجیب بوده اموال نفیسه هم زیاد داشته است نفیس تر از همه سی جزء قرآن بود یعنی تمام سی جزء قرآن را در نود پاره داده بود نوشته بودند همه با طلا و زر در جلد و ورقش طلا کاری و زر باقی کرده بودند. اجمالاً وقتی این آیه شریفه را خواند خودش گفت: هر چه فکر می کنم در دارائیم از همه بیشتر نزد همین قرآن ها است خیلی برایم عزیز است من همین را در راه خدا می دهم. فرستاد استاد زرگر آمد زرهائی که در این قرآن مجید عمل شده است همه را بیرون آوردند و در راه خدا انفاق نمود. به این ترتیب دستور داد آب چشمه ای که در طائف بود به مکه معظمه آوردند که هنوز مردم بعد از هزار سال از آن بهره می برند. این زن نفیس ترین دارائیش که همان طلا کاریها و زربافیهای که کرده بود همه را داد تا این چشمه آب را جاری کردند.

صدقه در حال تندرستی و امید به زندگی

یکی دیگر از چیزهایی که موثر است در کمال صدقه آن که آدمی در حالی که سالم است و به زندگی امیدوار است صدقه دهد چنانچه از حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مروی است که از ایشان پرسیدند آقا بهترین صدقه‌ها چیست؟ فرمود ⁽²¹³⁾ بهترین مواردش آن است که در حالی بدهی که سالم باشی و امید داشته باشی زنده می‌مانی و به کارت می‌خورد.

و بهترین بیانش روایتی است که در لئالی الاخبار نقل کرده که در زمان خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرد جوانی بوده ظاهراً از این روایت هم معلوم می‌شود وارثی نداشته است. این مرد جوان در مدینه زحمت کشیده مال فراوانی تحصیل کرده بود بیمار شد به حال مرگ افتاد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عیادتش تشریف آوردند به پیغمبر التماس کرد یا رسول الله! من زحمت کشیده‌ام مالی جمع کرده‌ام حالا که مردم شما تمام دارائی مرا در راه خدا انفاق بفرمائید. در یک روایت دارد که رسول خدا پذیرفت پس از مرگش رسول خدا هم اموالش را انفاق فرمود.

راوی گوید در دلم چنین گذشت خوشا به حال بیولدارها که به مالشان بهشت را می‌خرند. تا در دلم این معنی گذشت که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خم شد یک دانه خرما که روی زمین افتاده بود برداشت آن را بلند کرد به طوری که زیر بغلش پیدا شد که همه ببینند آنگاه رو کرد به من فرمود این چیست؟ من گفتم دانه خرماست فرمود ⁽²¹⁴⁾ قسم به آن خدائی که جانم به دست او است، این شخصی که مرده اگر در حال حیاتش یک دانه خرما داده بود بهتر از این انبارهای مال است که من پس از مرگش دادم.

صدقه برای تهذیب نفس

غرض از انفاق نه این است که شکمی سیر بشود اصل غرض این است که تو آدم بشوی، تو بزرگ بشوی، پاک بشوی اینکه می‌گویند انفاق بکن برای خودت است، ظاهراً برای مدرسه علمیه و... می‌دهی ولی باطناً خانه خودت را درست می‌کنی حقیقتش به ذات خودت می‌دهی در خودت عطیه‌ای موجود می‌گردد، خودت اصلاح می‌گردد قرآن می‌فرماید فهو لکم این وقتی است که به دست خودت بدهی اما وقتی بعد از تو بدهند، چیزی از دل تو که کنده نمی‌شود، بدبخت آن کسی که منتظر باشد بعد از خودش کار خیری برایش بکنند⁽²¹⁵⁾ خودت وصی خودت باش، خدا همه را موفق بدارد تا زنده‌اید به دست خودتان بار سفرتان را ببندید.

شب قدر را برای شب قبر، قدر بدان

امشب شب نوزدهم ماه رمضان است چقدر خوب می‌گوید شیخ شوشتری علیکم باحیاء لیلۃ القدر لیلۃ الحیاة لیلۃ القبر می‌گوید ای مسلمانان شب قدر را قدر بدانید برای 9 شب اول قبرتان مقداری از آسایشتان را بدهید ناراحتی بکشید برای راحتی لیلۃ القبر تا آنجا هم اذکرونی اذکرکم. اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی الاخرة. شما در دنیا یاد ما باشید تا ما هم آنجا یاد شما باشیم مبادا به غفلت بگذرد اگر کسی گمان کند بدون معامله با خدا بزرگی برایش پیدا می‌شود اشتباه کرده است⁽²¹⁶⁾ یهود و نصارا از این حرفها خیلی می‌زنند شما مسلمانها هم خیلی از این حرفها می‌زنید ولی تا ایمان نباشد کار درست نمی‌شود⁽²¹⁷⁾ هر چند به سر خودت بزنی، علی علی هم بگوئی، من شیعه علی هستم زبان می‌گوید، اما در عمل شیعه معاویه است. ای شرابخوار تو پیرو معاویه هستی، هر

کسی رئیسی دارد که امامش می‌باشد و یا به تعبیر دیگر هر کس بزرگتری دارد بزرگتر شهداء کیست؟ بگو حسین علیه السلام بزرگتر مظلومها کیست بگو علی علیه السلام.

لیلة القدر خیر من الف شهر ایام لیلة القدر روزهای اجابت دعا است بیائید، امروز از خدا بخواهیم که به حرمت ماه رمضان فضیلت لیلة القدر را نصیب همه ما بگرداند. به مناسبت این شبها عرض کنم: احیاء به معنای نخوابیدن نیست، احیاء دل به ذکر خداست خواه نیم ساعت یا یک ساعت باشد خوشا به حالت! ای صد آفرین به تو که تا اذان صبح دلت بیدار باشد غفلتها کنار برود دل بیدار گردد یعنی متوجه به خدا و آخرت گردد متوجه پستی و کوچکی خود بشود.

بسم الله الرحمن الرحيم

يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم و بآيمانهم بشاركم اليوم جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فيها ذلك هو الفوز العظيم يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين آمنوا انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا ورائكم فالتمسوا نوراً فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ينادونهم ألم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منكم فدية ولا من الذين كفروا ماویکم النار هی مولاکم و بسّ المصیر (218) .

اخبار قرآن از سرای جاودان

به راستی احسن الحدیث قرآن است الله الذی انزل احسن الحدیث حدیث یعنی سخن، هر مطلبی که گفته شود بدانید حسن، سزاوار گوش دادن مثل کلام خدا نیست چرا؟ زیرا هر حرفی، هر خبری، حدیثی از رادیو، روزنامه، مجله، سخنرانی، بشنوی هر حرفی راجع به دنیاست، بر فرض اگر خبر خوشی هم باشد چون زودگذر است ارزشی ندارد چون نه خبر خوشش خیلی خوشی دارد و نه خبر ناخوشش خیلی ناراحتی دارد. همه اش خیال خام است در دنیا خبر خوشش سزاوار نیست که آدمی خوشحال شود تا چه رسد به خبرهای دیگرش. اما قرآن از عالم ثابت حق خبر می دهد الحاقه ما الحاقه دنیا تمامش از زودگذر خبر می دهد. عالم اعلی که خدا خبر از آن می دهد عالمی است که فناپذیر است محض خیر و خیر محض، مختلط نیست بهجتی مستمر آن هم نه بطور تکرار که ملال آورد در عالم طبیعت هر نوع زندگی به هر خوبی که باشد

تکرارش ملال می آورد اما بهشت تکرار ندارد (219) هر لحظه هر چه اختیار کند و هر چه اراده کند آنرا موجود می گردد.

بگذرم احسن الحدیث خبر قیامت است که سزاوار است آدمی گوش بگیرد، شادی کند، فرحناک شود خبر از وطن است ایها المؤمنون وطن یعنی ایستگاه، آرامگاه وطن همه دارالرحمة است سر قبرهای همه می نویسند آرامگاه ابدی یعنی وطن اینجاست پس قرآن دارد از وطنت می گوید. چقدر احسن الحدیث است که آدمی از وطنش بشنود چه خبر است. در دعای ابو حمزه بخوانید: ارحم فی هذا الدنیا عربتی من در دنیا غریبم یعنی وطنم اینجا نیست می رویم آسایشگاه ابدی ان شاء الله سر حوض کوثر در جوار اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام.

چرا از قرآن لذت نمی برند؟

اگر خبر قیامت و آخرت احسن الحدیث است لذیذترین و شیرین ترین سخنان است، دلنشین ترین کلمات است پس چرا مسلمانها از قرآن لذت نمی برند! کسی شوقی ندارد که ببیند خدا از آرامگاه ابدی چه می فرماید؟
جواب! مسلمانها کارشان به جائی رسیده است که در آخرت به شک افتاده اند، از بس حب دنیا دارند از هنگام بیداری تا موقعی که می خوابند همه اش در فکر است زندگی دنیایشان مرفه گردد تمام هم و غمشان همین است. نمی گویند عقب کسب نرو، نمی گویند زندگی نکن می گویند تمام همت همین نباشد الدنیا مزرعة الاخرة آیا در دارالرحمة بیشتر می مانی یا در خانه ای که داری؟ اینکه آشکار است پس فکر هر جا که بیشتر می مانی بیشتر باش. هر کس به خودش بگوید مثلاً اینجا نود سال می خواهی بمانی خوب! آنجا نود هزار سال... بلکه حساب ندارد باید بمانی پس بدون تردید فکر آنجا باید بیشتر

باشی. چقدر باید شبانه روز از عمرت استفاده ببری ای بیچاره مال دار که در دنیا نه روز آرام دارد و نه شب خواب و در آخرت هم وضعش چنین است، واقعاً خسرالدنیا والاخرة تا پهلوی هم می‌نشینید حرف دنیا می‌زنید. گاهی شده پهلوی هم که می‌نشینید از پس از مرگ صحبت کنید از هم بپرسید در قبر از چه سوال می‌کنند یا بروید پیش عالمی کارهایتان را درست کنید؟ یا مثلاً فشار قبر که هست آیا همین قبر جسمانی¹ است یا محل روح در برزخ است؟ غرض، آدمی باید در فکر سفرش باشد ببیند چه بسرش می‌آید. بیست و چهار ساعت می‌گذرد تمام هم و غم بر سر زندگی دنیاست اگر مثلاً کمی بدهکاری پیدا کرد چه بر سرش می‌آید؟ آیا فردای قیامت نمازهایت پذیرفته می‌شود، روزه هایت لایق این درگاه است؟

قبولی روزه با پرهیز از گناه

نشنیده‌اید این روایت را: یک نفر آمد خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد دختر من روزه بر او سخت گذشته است اذن بدهید امروز را افطار کند در اثر اینکه طاقت ندارد. رسول خدا ﷺ فرمود: او که روزه نیست، به او بگویی کند. البته به اعجاز رسول خدا صورت ملکوتی صورت ملکی پیدا کرد قی کرد تکه مرداری (عبارت روایت علقه یعنی قطره خون بسته شده) از دهان دختر روزه دار بیرون آمد رسول خدا فرمود: به او بگوئید ساعت قبل نشسته بودی پیش کسی آن وقت غیبت می‌کردید (220).

روزه‌اش را خراب می‌کند فردا که می‌بیند این روزه‌ای که این قدر، به آن دلخوش بود و اخورد جزء اعمال مقبوله نشد چه به سرش می‌آید. در تعقیب نماز می‌خوانیم اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من علم لا

ینفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا یسمع⁽²²¹⁾ وای، اگر نمازم پذیرفته نشود،
روزهام مقبول نشود وای اگر دعایم اجابت نشود.

چنین نفوسی که جز خود خواهی و دنیا دوستی چیزی ندارد هیچ وقت از
قرآن خوشش نمی آید، هیچ وقت راضی نیست از قیامت اطلاعی پیدا کند، هیچ
وقت نمی خواهد از وطنش خبردار گردد.

تا اینجا مقدمه بود. امروز می خواستم کلمه احسن الحدیث را قدری تشریح
کنم، شما را آماده کنم، گزارش عجیبی از گزارشات دلربا، شوق دهنده و هم
ترساننده. آیاتی که اول منبر بیان شد ترجمه می کنم:

نور افشانی هر کس به قدر دارائیش

یوم تری المومنین و المؤمنات یسعی نورهم.

آرامگاه ابدی چه اوضاعی است آن روز، روزی است که می بینی تمام مومنین
و زنهای مومنه هر کس با ایمان مرده باشد از خودش نور افشانی می کند نورهم
در آن دلی که حب خدا و محمد و آل محمد بوده است نور افشانشان از پیش
رو و سمت راست است بین ایدیهم جلوییشان و بایمانهم از طرف راستهایشان.
در اینجا بعضی² از مفسرین گفته اند: ایمان نه اینکه نفی شمال است، از جهت
اینکه مومن شمال ندارد، و تمام جهاتش یمین است بایمانهم به معنی بجهاتهم هر
طرفش نور بخش است یعنی مؤمن در اثر اعمال صالحه ای که کرده است تمام
جهاتش نور شده، دیروز گفتم تا چه اندازه کسب نور کرده باشد مراتب دارد تا
ایمان چه باشد، یا مدالبصر است تا چشم کار می کند یا اقلأ جلوی پایش را
می بیند.

نور ولایت برتر از عبادت

این آیه که یوم تری المومنین... در قیامت است در برزخ و محشر آن هم در روایات ذکر شده است، آنهایی که حسابشان تصفیه شده با توبه مرده‌اند. آنها از همان اول قبر و برزخشان نورافشانی می‌کنند.

حدیث مبارکی از خصال صدوق قده برایتان ذکر کنم: می‌فرماید مومن می‌بیند نوری از بالا، نوری طرف راست، طرف چپ، از پائین در قبرش نور افشانی می‌کند نوری هم جلوییش است مثل کوکب دری. آنها مثل ستاره عادی است اما این یکی مثل کوکب دری می‌درخشد. طرف بالا نور نماز است، طرف راست نور روزه‌های ماه رمضان است. از طرف چپ نور حج است. پائین پا نور زکات. بعد می‌گوید: این چه نوری است که جلوی من است و بر دیگر نورها غالب است؟ گویند نور ولایت محمد ﷺ و آل محمد است (222).

نوری که می‌گوییم غیر از نور آفتاب و برق است، طور دیگری است، دیدنی و درک کردنی است نه شنیدنی و گفتنی. علاوه بر برکاتی که به توسط نور می‌آید، خودش لذت بخش است، بهجت آور است.

مژده بوستانها و جویهای روان به بهشتیان

بشراکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار ملک مقابل مومن می‌آید می‌گوید ای مومنین امروز روز مژده است البشاره، بوستانهای الهی - که فناپذیر نیست تجری من تحتها الانهار از زیر این بوستانها جویها روان است، نهرها البته اسم نهر که آورده می‌شود نهرهای دنیوی را در نظر نیاورید وضع جور دیگر است اشتراک در لفظ و اختلاف در حقیقت است.

خداوند در سوره محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: در بهشت چهار نهر از زیر ساختمانهای مومنین جریان دارد نهری از غسل و نهری از شیر و نهری از شراب بهشتی و نهری از آب گوارا است (223).

احسن الحدیث همین است که دارم گزارشان و طنتان را می‌دهم. چقدر باید خوشحال شوید شراب بهشتی ضد شراب دنیوی است، هوش زیاد می‌گردد شراباً ظهوراً ظهور مبالغه در طاهر است نهری از آب خالص است که هیچ مخلوطی ندارد. اینجا پاکترین آبها باز خالص نیست این چهار نهر را خدا در بهشت قرار داده است.

ذلک هو الفوز العظیم رستگاری بزرگ این است، دست و پا بزن، زحمت بکش، خون دل بخور خودت را به بهشت برسان که اگر خودت را رساندی زهی سعادت.

بی‌نوری بی‌ایمانان در صراط

یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا وای از آنهایی که نور ایمان ندارند، هنگامی که دستشان را بیرون می‌آورند نمی‌توانند ببینند (224) نه از قلب که جای ایمان و کمالات و دوستی خدا باشد و نه از جوارح که نور عمل باشد نه عقائد حقه‌ای، نه محبت صادق الهیه‌ای، نه نماز و روزه و عبادت و کارهای خیری هیچ چیز نیست پس تاریک محض است حالا می‌خواهد رد هم بشود صراط هم سه هزار سال راه است، هزار سال سر بالائی، هزار سال سرازیری، هزار سال سنگلاخ که در تاریکی بدون نور از چنین راهی باید بگذرد وقتی می‌بیند فالانی را که در دنیا مسخره می‌کرد با چه سرعتی می‌رود اهل ایمان به سرعت رد می‌شوند این بدبختها صدا می‌زنند انظرونا نگاهی هم به ما بکنید

نقتبس من نورکم تا ما از نور شما جلوی پایمان را ببینیم اقتباسی از نور ولایت و عمل شما بکنیم.

قبل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً به آنها می گویند ای بدبختها نوری که ما داریم عاریه نمی شود داد البته این آیه آخری خطاب تعجیزی است به آنها می گویند از دوباره برگردید به دنیا از آنجا کسب نور کنید ماه رضانی بیاید، نور روزه ای کسب کنید یعنی گذشته است نمی شود.

تفسیر دیگر شده است ارجعوا فی اوائل الموقف (اینجا معلوم می شود که از اول حشر که سر از قبرها در می آورند، نورها تقسیم می گردد هر کس به اندازه عملش) اول صراط آن بیچاره های منافقین، بی دینها داد می زنند چکار کنیم؟ مؤمنین به آنها می گویند برگردید به اول موقف نوری پیدا کنید وقتی می آیند می بینند هیچ خبری نیست نه نوری است و نه کسی چیزی به کسی می دهد می گویند برگردیم از دوباره دست به دامن مؤمنین بزنیم وقتی بر می گردند:

دیواری از نور برای مؤمنین و آتش برای کفار

فضرب بینهم بسورله باب بین مؤمنین و آنان دیواری کشیده می شود و این دیوار هم شنیدنی است باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب خداوند اینطور وصف کرده دیواری که بین مؤمنین و منافقین زده می گردد باطنش که مؤمنین هستند روح و ریحان و نسیم خوش، این طرف دیوار که منافقین هستند، آتش، عذاب، حرارت و سختی، یک دیوار و دو وضع مختلف ینادونهم الم نکن معکم منافقین از پشت دیوار صدا می زند الم نکن معکم مگر ما با شما نبودیم؟ در دنیا همه با هم بودیم 4 چطور شد این قسم شد قالوا بلی و لکنکم فتنتم انفسکم بله همه مان در یک جا بودیم، با هم نشست و برخاست می کردیم اما فرقی داشت و آن:

آرزوهای واهی شما را فریفت

شما در دنیا تا اسم آخرت می آمد منکر می شدید و مسخره می کردید. شما در شک بودید اما ما وعده خدا را راست می دانستیم و غرتکم الامانی شما رفتید عقب هوسرانی، ما هم رفتیم عقب خداشناسی، شما رفتید دنبال رقص و خوشگذرانی، ما هم رفتیم عقب گریه و استغفار. بله فرق دارد، شما خوشیها را اختیار کردید ما هم این طرف را اختیار کردیم آیا مثل هم هستند (225) آیا کسی که همهاش دنبال شهوات است با کسی که تمامش عقب رضای خدا است (226) با کسی که تمامش ذکر خدا، یاد خدا با آن بدبختی که تمامش ذکر دنیا و شهوات باشد مثل هم هستند (227) غرور شما را فریفت هر کس به سببی، عدهای دنبال شهوات، عدهای هم در مسجد آیا هر دو مثل هم هستند؟ کجا به کجا.

اوقات فراغت در مسجد به یاد خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام شاید دیروز یا پریروز بوده در بازار ابن ملجم مرادی را دید حضرت به او فرمود کجا می روی؟ با اینکه می دانست این بدبخت تمام همتش در رضایت آن زن ملعونه بوده، امیرالمؤمنین فرمود: در بیکاری در مسجد برو، ای مسلمانها ساعتهای بی کاریتان را در مساجد به سر ببرید نه در بازار خصوصاً بازارهای این روزها، بروید در مساجد به یاد آخرت باشید همیشه بگو خدایا خانه آخرتم چه می شود، خدایا آنجا بی سرو سامان نباشم. دیشب چقدر مناجات کردید دیگران هم برای چیز دیگر گریه می کنند ما هم برای چیزی بالاخره اینجا می گذرد شب سمور گذشت و لب تنور گذشت با آن احسانهای علی علیه السلام مع الوصف چقدر او نمک به حرامی کرد، امیرالمؤمنین خیلی به او لطف کرد... تا آخر الامر عاشق زن زانیه ای شد و زن هم خواست سوارش بشود گفت مهر من سنگین است اول سه هزار

درهم نقد، یک غلام و یک کنیز و مهر دیگر من خون علی است اجمالاً حاضر شد، احسانهای علی علیه السلام را فراموش نمود، تو هم هرگاه گناه می‌کنی، در همین موقع احسانهای خدا را فراموش کرده‌ای.

مأموریت عقرب در گزیدن مار

ذوالنون مصری این مرد شریف روزی کنار رود نیل می‌رفت دید عقربی به سرعت به طرف رود نیل می‌رود گفت: معلوم می‌شود این عقرب مأموریت فوق العاده‌ای دارد. عقب سر عقرب آمد تا اول رود رسید دید قورباغه‌ای از آب بالا آمد خودش را به دیوار ساحل چسبانید و عقرب سوار بر قورباغه شد و عرض رود نیل را طی کرد. ذوالنون هم فوراً قایقی گرفت سوار شد به عرض رود رفت آن طرف وقتی او رسید، قورباغه هم رسید آن طرف رود خودش را چسباند به دیوار. جناب عقرب مأمور الهی پیاده شد بالا آن طرف رود نیل به راه افتاد ذوالنون هم عقب سرش آمد تا رسید به زیر درختی، جوانی مست کرده افتاده و مار عظیمی نزدیک او شده سرش را نزدیک سینه جوان آورده و این بدبخت دهانش باز بود آن لحظه‌ای که نزدیک بود افعی سرش را در دهان جوان کند، این عقرب مأمور، از پشت مار آمد بالا روی سر مار نیشی به او زد و مار را از کار انداخت و برگشت. ذوالنون از لطف خدا در حفظ جوان مست حیران شد لگدی به او زد و رهایش نکرد تا کمی به هوش آمد گفت بلند شو ببین چه خبر است آیا چطور تو با چنین خدائی طرف می‌شوی؟

نوشته‌اند که این جوان گریان شد و ذوالنون را رها نکرد گفت تو را به خدا سوگند مرا با خدایم آشتی بده، کاری بکن که خدا من را بیامزد او را همراه خود به شهر مصر آورد، بالاخره مدتها ماند و سرگرم توبه و انابه و تدارک گذشته‌ها شد تا از صلحاء و اخیار گردید ⁽²²⁸⁾.

فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ
يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَ
غَرَّكُمْ الْإِيمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغُرِّمَ بِاللَّهِ الْغُرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ
وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبئس المصير (229)

آشکار شدن باطنها در آخرت

تفسیر آیات شریفه روز گذشته به اینجا رسید: بعد از آنکه مؤمنین نور افشانی می‌کنند و رو به بهشت می‌روند، منافقین در تاریکی هستند یعنی کسانی که در دنیا ظاهراً مسلمان اما در دلشان ایمانی نیست، مؤمنین را مسخره می‌کردند آخرت غلبه معنی بر صورت است. در دنیا هر بشری ظاهری دارد و باطنی، مثلاً به حسب ظاهر گویند سلمان زمان است ولی در معنی کافر است اما در آخرت دو روئی نیست یعنی ظاهر و باطن یکی می‌شود یوم تبلی السرائر سریره‌ها و باطنها فردای قیامت آشکار می‌گردد اینجا می‌شود ریا بکنی ظاهرش اخلاص ولی مخلوق در نظر است آنجا این حرفها نیست، سرائر روز قیامت آشکار می‌گردد.

سه نعمت روحانی بالاتر از نعمتهای بهشت

بنابر خبری که در بحار الانوار است امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: در بهشت سه نعمت از نعم بهشتی است مال، حجت روح است که از همه نعمتهای بهشت بالاتر است اولین نعمت از نعمتهای روحانی که به مؤمن داده می‌گردد آن است که هر کس در بهشت است از خانه او اتصالی به خانه‌های محمد و آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است تا جائی که اصل درخت طوبا در خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام است در خانه‌های مؤمنین شاخه‌هایی از آن درخت است.

نعمت دوم رضوان من الله اکبر که ندا بلند می‌شود: رضی الله عنکم ای مؤمنین خدا از شما راضی است به قدری دل‌هایشان شاد می‌شود که از همه نعمت‌های بهشتی بالاتر است کار برسد به جائی که بنده از خدا راضی، خدا هم از تو راضی ⁽²³⁰⁾ تا کسی به مقام رضا نرسد نمی‌فهمد که چه مقامی است، چه بهجتی است که فوق آن تصور نمی‌شود.

سوم از نعم بهشتی می‌فرماید: بعد از آنکه بهشتیان را در بهشت و جهنمیان را در جهنم قرار دادند آنگاه مأمورین الهی مرگ را به صورت گوسفند ابلقی مثل می‌کنند. البته مرگ امر معنوی است مصورش می‌کنند به این صورت بین بهشت و جهنم که همه ببینند همانجا ذبحش می‌کنند یعنی ای بهشتیها دیگر این نعمتها را از شما نمی‌گیرند، دیگر لذت بهتر از این می‌شود؟ چرا عقلاء به دنیا بی‌اعتنائی می‌کنند؟ چون همه‌اش دلهره مرگ دارند بزرگترین بشارت برای بهشتیان و سخت‌ترین و موحش‌ترین خبرها برای جهنمیان نبود مرگ است ذلک هو الفوز العظیم رستگاری بزرگ این است. والله هر چه داری اگر بدهی در راه خدا و بهشت چیزی نیست ⁽²³¹⁾ مال و مقام دنیوی تمامش رها می‌شود خوشا به حال کسی که آنجا مقامی دارا شود فوز عظیم برای کسی است که به باقی برسد یعنی چیزی که فنا ندارد آن هم بهشت است. حالا که رشته سخن به اینجا رسید حدیثی که امروز مناسب است عرض کنم.

فضائل علی و کفاره گناهان

در روایت است که اگر کسی گوش بدهد فضیلتی از فضائل علی را، کفاره گناهان گوش اوست، کسی که بنویسد فضیلتی از فضائل علی را تا این نوشته هست برایش حسنه دارد. آیا معامله سودمندی از این بالاتر هست ⁽²³²⁾؟ ذلک هو الفوز العظیم.

در شب قدر تا اذان صبح، ملائکه پیوسته از آسمان به زمین⁽²³³⁾ و از زمین به آسمان می‌روند اینها حقائقی هست که دارای اسراری است یکی از حکمت‌هایی که اذن داده می‌شود ملائکه عالم اعلیٰ شب قدر به زمین بیایند این است که چیزهایی که در هیچ عالم دیگری نیست و آن صدای ناله توبه‌کنندگان است مشاهده کنند زاری به درگاه خدا هیچ جا نیست مگر روی کره خاک آن هم مادامی که زنده است اگر قدر عمرت را بدانی:

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست آن نفس سوی خدایت رهبریست

اسباب غفلت بسیار است

دیروز گفتم بین مؤمنین و منافقین دیواری حائل می‌شود فوراً بین دو دسته، مؤمن یک جا منافق هم یک طرف تا دیوار حائل شد آن طرفش باطنه فیه الرحمة طرف مؤمن، رحمت، لذت، بهجت ظاهره من قبله العذاب طرف منافق، سختی و ناراحتی، یک دفعه منافقین فریاد می‌زنند الم نکن معکم از پشت دیوار داد می‌زنند آخر مگر ما با شما نبودیم مثلاً همشهری نبودیم، هم مجلس و هم خوراک، هم معامله نبودیم قالوا بلی گویند آری اما کجا به کجا ولکنکم فتنتم انفسکم می‌گفتید این چیزها از بین می‌رود دین محمد ﷺ از بین می‌رود و ارتبتم در شک و شبهه و وسوسه خودتان را انداختید و غرتکم الامانی آرزوها و هوسرانیها و غیره شما را سرگرم نمود حتی جاء امرالله تا وقتی که امر خدا آمد یعنی همینطور سرگرم شدید تا وقتی که مرگتان آمد و غرکم بالله الغرور شیطان هم شما را فریب داد فریب دادنی.

امر خدا موت است ناگهان بانگی بر آمد خواجه رفت گاه می‌شود امر خدا که می‌آید شخص در گناه است، در طغیان است⁽²³⁴⁾ یک لحظه پس و پیش نخواهد گردید.

مرگ تعویض لباس و قالب است

به مناسبت حتی جاء امرالله کلمه حکمتی راجع به مرگ بگویم و این بحث را تمام کنم موت را بشر بی خبر و بی خرد امر عدمی خیال کرده است. معنای نیستی برای موت خلاف عقل و شرع است مرگ برای انسان لباس نو بر تن کردن است، بدن مرکب روح است مرگ آن است که مرکب جسمی که خیلی برایش زحمت داشت، عوضش می کند بدنی به تو می دهند که مثل بلور است، صاف و پاک، ترکیب مادی هیچ ندارد، به قدری لطیف است که به یک چشم زدنی یک مرتبه نجف، کربلا، خراسان می رود آن بدن لطیف به اراده بشر است آنآ هر جای از آسمان باشد حاضر می گردد البته تا قدرتی که خدا به او داده است چه اندازه باشد. همینقدر بدانید مرگ برای مؤمن بزرگترین سعادت است اول روح و راحت اوست، اول برداشت خرمن و نتیجه اعمال یک عمر زحمت کشیدن اوست. آیا به مرگ می شود گفت امر عدمی؟! لذا آیه شریفه می فرماید که جاء امرالله مرگ آمد نه یک چیز عدمی است.

ابراهیم و چگونگی جان گرفتن مؤمن و کافر

در روایت دارد یک روز جناب عزرائیل ملاقات ابراهیم آمد (حاصل روایت منقوله در حیوة القلوب) جناب ابراهیم فرمود آمده ای جانم را بگیری یا آمده ای برای دیدنم؟ گفت آمده ام برای دیدارتان فرمود: من میل دارم بینم چطور بالین محتضر مؤمن حاضر می گردی گفت: چشمت را ببند و باز کن همین کار را کرد یک وقت در شکفت شد از جمال عزرائیل و مبهوت شد آن وقت فرمود: ای عزرائیل اگر مؤمن نتیجه اعمالش هیچ نباشد مگر دیدن جمال تو همین اندازه برایش بس است دلم می خواهد موقعی که بالین کفار هم می آئی تو را بینم گفت طاقت نداری. ابراهیم گفت میل دارم بینم قبول کرد چشمش را روی هم

گذاشت و باز کرد دید هیولای زشتی که تاب دیدنش را ندارد، جناب ابراهیم غش کرد که بعد هم فرمود اگر کافر هیچ عذابی نداشته باشد مگر دیدن این منظره هولناک، بس است برای عقوبت بدیهایش در دنیا. غرضم هر چه هست از خود آدمی است والا مرگ ذاتاً برای تبدیل آدمی است. مثلاً یک عمر گفت علی، ساعت مرگ، باید علی علیه السلام را ببیند. هر کس ساعت مرگ به هر کس علاقه دارد او را می بیند نتیجه یک عمر محبت ورزی، وصال با اوست.

روایت برای این موضوع زیاد است که خصوص ساعت مرگ خود علی علیه السلام به حارث همدانی فرمود (مضمون روایت) وقتی جناب حارث پیر و فرتوت و ضعیف شده بود نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و اظهار عجز خود کرد. حضرت از او پرسید چه چیز تو را به اینجا کشانید (و از راه دور به ملاقات من آمد؟!) گفت دوستی تو.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او بشارت داد فرمود: من یمت یرنی بشارتت بدهم هر کس ساعت مرگ، علی را می بیند ⁽²³⁵⁾ منتهی هر کس به اندازه معرفتش، به مقدار پاکیش.

عیادت علی علیه السلام و توبه پیش از آن

کلمه لطیفی شیخ شوشتی ذکر کرده است می فرماید مستحب است کسی که عیادت مریض می رود، هدیه ای برای بیمار ببرد چون دلشاد می گردد. امروز هم علی علیه السلام سخت بیمار است، بیائید کاری کنید علی علیه السلام را شاد کنید. آن وقت شیخ می گوید: پیش از رفتن عیادت تا در مسجد هستیم توبه ای از گناهان بکنیم که با توبه برویم پیش علی علیه السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

اومن كان ميتاً فاحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى
الظلمات ليس بخارج منها⁽²³⁶⁾

علی علیه السلام رعایت حقوق را می‌فرماید

روز بیست و یکم ماه رمضان و روز شهادت علی علیه السلام است دوستان و اهل
محبت از راه‌های دور در خانه خدا جمع شده‌اند امروز سالگرد شهادت علی
است موقع جوش آمدن مهرهای اهل محبت است.

مرحوم نراقی در دارالسلام نقل کرده است (مختصر می‌گویم محل شاهد را)
راجع به شیعه‌ای که در ورود به عراق، شرطه بغداد خیلی اذیتش کرد به طوری
که بالاخره گفت: می‌روم نجف شکایتت را به علی علیه السلام می‌کنم. در نجف اشرف
بالای قبر علی علیه السلام متحصن شد حاجتش فقط این بود که این ظالم هلاک بشود.
نفرین کرد. شب در عالم رویا اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را دید.
حضرت فرمود او را به من ببخش رهایش کن، گفت آقا رهایش نمی‌کنم تا شما
تلافی نکنید من دوست شما هستم در راه دوستی شما اینطور به سرم آورده،
فرمود: او را به من ببخش من تلافی می‌کنم چون این شخص حقی بر من دارد
گفتم: آقا این شخص چه حقی به شما دارد؟ فرمود: وقتی همراه قشونش از
صحرای نجف می‌گذشت نظرش به گنبد قبر من افتاد پیاده شد ادب و خضوع
کرد بعد سوار شد و رفت آن ادب پیش ما محفوظ است، در عوض آن ادبی که
کرده من عفویش را از تو می‌خواهم.

بعد از اینکه بر می‌گردد آن رئیس شرطه به او می‌رسد می‌گوید رفتی چکار
کردی؟ گفت چه بگویم از فتوت علی علیه السلام کاری کرده بودی که علی علیه السلام

ملاحظه آن کارت را کرد و جریان را برایش گفت مبهوت شد گریه کرد توبه و انابه کرد کارهایش را اصلاح کرد بعد هم رفت نجف سر قبر علی علیه السلام گفت ای آقائی که شما کوچکترین عملی را فراموش نمی‌کنی خاک بر سر ما اگر به غیر از شما سر و کار داشته باشیم.

حفظ از شرور به برکت ولایت اهل بیت

در کتاب آثارالحجة مکاشفه علامه بزرگوار حکیم اسلامی فیلسوف بزرگ مرحوم مغفور حاج میرزا مهدی آشتیانی را نقل کرده است این عالم بزرگ برایش مکاشفه‌ای رخ داد که واقعاً شنیدنی است آدمی باید عبرت بگیرد. ایشان فرمود من مبتلا به مرض یرقان بودم وقتی مشرف شدم برای زیارت مشهد رضا علیه السلام به قصد اینکه از علی بن موسی الرضا علیه السلام سه حاجت بطلبم یک حاجتم اینکه این مرض خوب شود، حاجت دوم حاجت مخصوصی بود که ذکر نمی‌کنم، حاجت سوم نجات ایران از فتنه کمونیست بود موقع فتنه توده‌ای‌ها و گرفتن شمال ایران بود که همان فتنه پیشه‌وری باشد که در سی سال قبل واقع شد ایران در خطر بزرگی قرار گرفته بود. ایشان می‌فرماید: خیلی ناراحت بودم حرکت کردم برای مشهد مقدس در اثنای راه حالم به هم خورد بی هوش شدم همراهانم هم از سفر باز ماندند در آن حال اغماء مکاشفه‌ای به من دست داد یک وقت دیدم از آسمان متصل نور به زمین می‌آید متوجه شدم که صحرای عرفات است دیدم نورهایی که می‌آید در یک قسمت است که همه خلق هم متوجه آن قسمت هستند آن قسمت را نگاه کردم دیدم چهارده خیمه نورانی است که نور، از آسمان به این چهارده خیمه متصل در ایاب و ذهاب می‌باشد. پرسیدم چه خبر است گفتند: آنکه از همه بزرگتر است خیمه خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تا آخری آنها خیمه مهدی آل محمد امام ثانی عشر صلوات الله

علیهم اجمعین. دویدم خودم را رساندم به رسول الله مقابل رسول خدا عرض ادب و سلام کردم گفتم یا رسول الله! سه حاجت دارم رسول خدا فرمود که چون تو در راه زیارت فرزندم رضا علیه السلام هستی می خواهی به روی سر قبر حضرت رضا علیه السلام این حاجت هایت را هم از آقا بگیر از خیمه بیرون آمدم رفتم خیمه امام هشتم و اذن گرفتم وارد شدم سلام کردم خیلی به من رأفت و مهربانی کرد، گفتم یا مولا سه حاجت دارم آمده ام سر قبر شما برای این سه حاجت. یکی یکی سه حاجتم را گفتم اول خوب شدنم، دوم آن حاجت مخصوص، سوم رفع شر توده ایها از ایران.

امام فرمود: اما حاجت اولت موضوع بیماری یرقان صلاح تو این است تو باید تا آخر عمر بیمار باشی، قبول کردم (گاه می شود خدا برای مؤمن مقامی تدارک کرده که به آن مقام نمی رسد مگر به یک نوع گرفتاری در دنیا) حاجت دوم را فرمود: رواست و اما حاجت سوم که شاهد ما است به پیشه وری و توده ایها و فسادها که هست فرمود راحت باش به این زودی تمامشان را رد می کنیم. رفع شر تمامشان خواهد شد و این جمله را هم فرمود: که تمام عرایضم مقدمه این جمله بود فرمود شما ایرانیان مادامی که با قبور ما اهل بیت سر و کار و پناهندگی دارید و به مجالس مصیبت ما علاقمندید از هر شری در امانید. واقعاً همین است.

خواستم بگویم که هر چه بروز ارادتی که دادید اینها فراموش شدنی نیست.

ایمان و عمل نیک موجب زندگی روحانی

در جاهای متعدد قرآن مجید که از ایمان نام می برد در پی آن عمل صالح را نیز تذکر می فرماید شاید یکی از نکات آن این باشد که این دو، ایمان و عمل صالح باید با هم باشد تا شخص بهره مند گردد و حیات روحانی بیابد ان الذین

آمنوا و عملوا الصالحات این دو تا در هر کس پیدا شود خدای عالم حیات تازه‌ای به او می‌دهد دو سه آیه‌اش را می‌خوانم و به ترجمه اکتفا می‌نمایم.

در سوره انفال می‌فرماید **یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم** ⁽²³⁷⁾ ای کسانی که ایمان آوردید پاسخ دهید خدا و پیغمبرش را هنگامی که شما را به چیزی می‌خواند که شما را زنده می‌کند. ای مومنین وقتی خدا، محمد ﷺ به شما می‌گویند بیائید چیزی یادتان بدهیم که زنده بشوید (و آن ایمان و عمل صالح است) اگر این دو را پذیرفتید حیات پیدا می‌کنید و شما را زنده می‌نماید.

آیه شریفه دیگر **اومن کان میتا فاحییناه** آیا کسی که مرده بود پس او را زنده گردانیدیم، مرده‌ها! می‌خواهید زنده شوید؟ ایمان و عمل صالح کنید.

آیه شریفه دیگر می‌فرماید که **من عمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبه** ⁽²³⁸⁾ از این صریحتر نمی‌شود هر کس کار نیک کند از واجبات یا مستحبات هر چند خار از سر راهی بردارد، مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن باشد پس زنده می‌گردانیم او را زندگی نیکو. در ایمان و عمل صالح زن و مرد ندارد اگر ایمان و عمل صالح آمد، این ترقی، رشد و تکامل است، حیات طیبه خالصه، حیات پاکیزه به او می‌دهیم.

عزت، برای مومن صالح است

حیات که فارسیش زندگی است حقیقت حیات نیرو است منشأ آثار است یعنی چیزی است که از آن آثار تراوش می‌کند. منشأ اثر خدای عالم برای تو قرار داده که اگر ایمان و عمل صالح داشته باشی یک نیروی فوق العاده‌ای به تو می‌دهد اگر ایمان نباشد بشر ضعیف است، به قدری شخص بی ایمان ذلیل می‌شود، از در سینما که رد می‌شود چشمش به مناظر عکسهای مهیج شهوات که

می‌افتد نمی‌تواند رد شود جای خود خشک می‌شود، نیرو و عزت آن است که اگر خوشکلتترین زنها جلوی عریان شود می‌تواند خودش را بگیرد، نگاهش نمی‌کند چون قوی است، قوی که شد خود زن لخت هم ببیند نگاهش نمی‌کند آخرش را می‌خواند مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است می‌فهمد اگر نگاهش کرد به آن میل می‌کند دنبالش نمی‌کند در چه ذلت‌هایی که می‌افتد مگر هر کس دنبال هر هوسی رفت به آسانی به آن می‌رسد؟ نیروی ایمان که نباشد آدمی در برابر هر شهوتی زانو به زمین می‌زند العزة لله و لرسوله و للمؤمنین اگر حیات آمد خیانت نمی‌کند، خیانت مال آدم ضعیف و ذلیل است.

ابوذر نیرومند در ایمان

مؤمن عزیز و قوی است، مثل ابوذر که وقتی معاویه می‌خواست دینش را بخرد دویست اشرفی داد به دو غلامش گفت اگر توانستید این پول را به ابوذر بدهید و ابوذر را پولکی بکنید من شما را آزاد می‌کنم دو نفرشان آمدند پیش ابوذر و دویست اشرفی را گذاشتند جلوی ابوذر، ابوذر پرسید چیست؟ گفتند: دویست اشرفی است و معاویه داده فرمود از کجا آورده؟ معاویه مالش کجا بود گفتند از بیت المال است فرمود که بیت المال از همه مسلمانها است به چه مناسبت دویست اشرفی به من می‌دهد آیا به همه مسلمانها دویست اشرفی متقال طلا داده است؟ گفتند: نه برای شما خصوصی آورده شده، تا این را گفتند فرمود فوراً پولها را بردارید و به معاویه بدهید و بگوئید من احتیاج ندارم تا این دو گرده نان جو را دارم که یکی از آن برای امروز و یکی دیگر برای امشب - پس کیست از من بی‌نیازتر - اما بودند اشخاصی که پولها را گرفتند دست از علی برداشتند نوکر معاویه و معاویه صفتها شدند و ذلیل گردیدند. اگر حیات آمد

دیگر ذلیل پول و شهوت نمی‌شود بلکه بزرگ می‌شود هیچ وقت به دنیا اهمیت نمی‌دهد، دنیا چیزی نیست که به آن اهمیت داده شود.

اگر این نیرو پیدا شد آیا با همه تواضع می‌کند یا نه؟ کبری در کار نمی‌آید اگر رشد عقلی پیدا کرد هیچ وقت آدمی حرص نمی‌زند برای نهادن چه سنگ و چه زر غصه فردا برای چه می‌خوری؟ آیا یقین داری تا فردا زنده هستی؟ نباید آدمی بدون جهت و برای چیزهای فانی غصه بخورد لحنینهم حیاة طیبة غصه نداشته باش مگر برای آخرت و پس از مرگت.

تنها از گناهاتان بترسید

حضرت علی علیه السلام فرمود پنج کلمه یادتان می‌دهم و برای این پنج کلمه اگر شترسواریها کنید و شترها از کار بیفتند و بیابانها را طی کنید، بدانستن این چند کلمه می‌ارزد. من کلمه اولش را بگویم: لا یخافن احد الا ذنبه شیعیان علی! حق ندارید از چیزی بترسید مگر از گناه، هیچ چیزی را زشت ندانی مگر گناه، گناهت خوابت را بگیرد نه امور دنیوی ⁽²³⁹⁾.

در دنیا هر کس در راه ایمان و عمل صالح افتاد، زندگی خوشی و نیروی الهی به او داده می‌شود که از آثارش عفت، قدرت، نگهداری نفس است در برابر هر موضوع تکان دهنده‌ای، خودش را محکم می‌تواند بگیرد چون زنده است، اهل رضا و تسلیم است هیچ پیش آمدی تکانش نمی‌دهد به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست بهجتی نصیبش می‌گردد که زوال ندارد لذا من این جمله را امروز در این اجتماع عام بگویم:

توحش غرب در اخلاقیات

در ذهن بعضی از جوانها می‌آید شنیده‌اند یا خوانده‌اند که مثلاً آمریکا کشور پیشرفته است و ایران عقب مانده. من نمی‌دانم چه دستهایی در کار است که این

چیزها را در ذهن جوانهای ما می‌اندازند؟ به چه مناسبت این حرفها را می‌زنید؟ فقط مختصر بگویم من عددش در نظرم نیست روزانه بلکه ثانیه شماری شده است در آمریکا چه جنایات و خودکشیها و فسادهایی که می‌شود مثلاً دختر دزدی که تتمه‌اش به ایران سرایت کرده است آیا این پیش افتادن است؟! آیا خود کشی و دختر دزدی پیش افتادن است. آمریکا که این همه پول می‌ریزد برای اسلحه جمع کردن، آیا توانسته است امنیت کشورش را حفظ کند؟ بله اسلحه خوب است برای موقعی که جنگ بشود تنها حرفی که می‌توانم بزنم ای مسلمانها، ای کسانی که صدای مرا می‌شنوید، تنها چیزی که بدون اسلحه و مأمور برای امنیت کفایت است، ایمان است و بس و هر کس چیز دیگری خیال کند، خیال خام است.

یا مثلاً درباره سوئد، گویند: در جهان تنها کشوری که آرامش و راحتیش بهتر و بیشتر است سوئد است. فعلاً خود کشیهای که در کشور سوئد می‌شود نسبت به جمعیتش بیشتر است از خود کشیهای که در تمام ایالات آمریکا به قدر جمعیتش واقع می‌شود آیا این خود کشی‌های اهالی سوئد از چیست؟ از اصل آرامش که ایمان است بی‌خبرند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و
غرتمکم الامانی حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة
ولا من الدین کفروا ماویکم النار هی مولاکم و بئس المصیر ⁽²⁴⁰⁾

دیدار بهشتیان و دوزخیان و سخنانشان به یکدیگر

از موضوعاتی که در قرآن و روایات ذکر شده این است که جهنمیان یکدیگر
را می بینند. در سوره مبارکه اعراف دارد که مخاطبه می کنند اهل جهنم می گویند،
ای بهشتیان منت بر ما گذارید از این آبهای فراوان و روزیهای که خدا به شما
عطا فرموده به ما نیز بدهید ⁽²⁴¹⁾ بهشتیان پاسخ گویند خداوند این نعمتها را بر
کافران حرام فرموده است. غرض ملاقات و دیدن است نزدیک که نمی توانند
بشوند ولی می بینند البته این هم حکمتی دارد که مؤمنین جهنمیان را می بینند و
برعکس، مؤمنین جهنمیان را می بینند تا لذتشان بیشتر شود که شکر خدای را که
ما مبتلا نشدیم. جهنمیان هم بهشتیان را می بینند برای اینکه بر حسرتشان افزوده
گردد. در دعای کمیل می خوانید ⁽²⁴²⁾ خدایا گیرم بتوانم صبر کنم بر سختی گرمی
آتش جهنم، اما چطور صبر کنم بر محرومیت؟

وقتی که منافقین چشمشان به مؤمنین می افتد نور افشانی آنان را می بینند در
حالی که خودشان این قسم در تاریکی و ظلمت چه بر سرشان می آید؟ صدا
می زند ای مؤمنین مگر نه ما با شما در دنیا بودیم ینادونهم الم نکن معکم حالا
شما هم نگاهی به ما کنید تا از نور شما بهره مند شویم قالوا بلی آری، در دنیا
تمام ما در یک شهر زندگی می کردیم، با هم معاشرت، مصاحبت هم داشتیم لکن
با این تفاوت که ما از جان و دل وعده خدا را پذیرفتیم و عمل کردیم لکن شما

فنتتم انفسکم خودتان را در هلاکت انداختید و تربصتم همه منتظر بودید که چه وقت بلا بر سر مؤمن می‌آید، منتظر بودید وضعشان خراب بشود و ارتبتم تمام در شک بودید یا مثلاً می‌گفتید اینها را آخوندها در آوردند.

آرزوها پایان ندارد

و غرتکم الامانی آمال و آرزو مشغولتان کرد وای از آدمی، هیچ حجابی بین انسان با آخرت و خدا و ایمان مثل آمال و آرزوها نیست هوسها هم که مرز ندارد هل من مزید می‌کند، دیگر چه وقت به فکر مرگ می‌افتد وقتی مرد دیگر آنجا هر چه می‌خواهد بگوید رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً در تفسیر منهج ذیل آیه غرتکم الامانی حدیث لطیفی از خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل نموده است خلاصه آن را عرض کنم.

روزی پیغمبر در مسجد با انگشت یا با چوب جلوی روی اصحاب روی زمین نقشه‌ای کشید بعدش فرمود: نگاه کنید، خط دراز و درشتی روی آن از اول تا آخرش کشید فرمود: اصحاب دیدید چکار کردم؟ خطهایی که اول کشیدم آرزوها بود که ناگاه بانگی بر آمد خواجه رفت و این خطی که رویش کشیدم مرگ است، مرگ می‌آید تمامش را نیست می‌کند.

مانند مور و دانه خوراک گنجشک

به تعبیری که یکی از دانشمندان کرده است گوید روزی در بیرون صحرا نشسته بودم موری را دیدم که دانه گندمی زیر خار و خاشاک پیدا کرد به چه زحمت و مشقتی از زیر خار و خاشاک بیرون آورد و مقدار مسافتی را پیمود هر جا که پست و بلندی بود آن دانه گندم را به زحمت می‌برد. من هم عقب سرش رفتم بینم به کجا می‌رود. مسافت زیادی پیمود تا به لانه‌اش رسید. دیدم گنجشکی از بالا به پائین جست دانه گندم و خود مورچه را بلعید. به فکر رفتم

آدمی این همه زحمت می‌کشد ناگهان ملک الموت می‌آید او را می‌برد. آنچه زحمت کشیده تمامش به هدر می‌رود. مال و جاه را آورد تا سوراخ گور، اما آنجا از او گرفتند و بدنش را زیر خاک کردند نه فرش و نه چراغ، نه انیس و مونسى جز ایمان و عمل صالح هیچ چیز هم ندارد غرتکم الامانى آدمى بدبخت اینجور است که زحمت می‌کشد برای خوشی اما بیچاره نمی‌داند غیر از در دسر چیز دیگر نیست.

امام سجاد می‌فرماید: واكفنا طول الامل خدایا تو خودت ما را از شر آمال و آرزوها نگهدار.

حتی جاء امرالله مرگ هم آمد و گذشت و غرکم بالله الغرور شیطان شما را مغرور کرد، تا می‌گویند انفاق به فقراء بکن می‌گوید نباید چیزی به آنها داد چون اگر خدا می‌خواست خودش به آنها می‌داد اینها کفر است ⁽²⁴³⁾.

مؤمن، ظاهر و باطنش یکی است

فالیون لا یؤخذ منکم فدید ولا من الدین کفروا ما ویکم النار فرق بین منافق و کافر که در آیه اسم هر دو را یادآوری کرده، انسان ظاهر و باطنی دارد. ظاهرش زبان است، دست و پا و چشم و گوش است. باطن، درون و ناپیدا است که ایمان باشد گاهی آدمی در دلش ایمان هست به ظاهرش نیز آن را آشکار می‌کند، نماز و روزه و غیره را به جا می‌آورد، یاد خدا و تقوا و عمل صالح دارد هم برون و هم درون است، هم باطنش از خوف خدا می‌ترسد و ظاهر و بدنش از ترس خدا از گناه فرار می‌کند. در دلش شوق بهشت است و راستی آرزو دارد جمال علی علیه السلام را ببیند، آرزو دارد سر حوض کوثر باشد در ظاهرش هم آنچه هم جواری با بزرگان است پرهیز می‌کند یعنی از گناه فرار می‌کند.

اگر می‌خواهی با پیغمبر هم نشینی باشی...

ضمناً حدیث لطیفی بگویم: روزی اعرابی (بادیه نشین) که کمتر موفق می‌شدند خدمت پیغمبر برسند به مدینه خدمت خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد عرض کرد یا رسول الله من آنچه خدا واجب فرموده انجام می‌دهم یعنی روزه می‌گیرم فقط ماه رمضان که روزه‌اش واجب است و نماز هم می‌خوانم فقط نمازهای یومیه و خمس و زکات هم که فقیر هستم ندارم بدهم حال من چطور است؟ (حاصل روایت منقوله) پیغمبر هم فرمود انک فی الجنة تو در بهشت هستی (چون واجبات را انجام می‌دهی) تا فرمود بهشتی هستی، آن اعرابی زرنگ گفت حالا که بهشتی هستم معک با تو هستم؟ بودن با پیغمبر شوخی نیست. اجتماع با اولیاء عادی نیست.

حضرت تاملی کرد فرمود بودن با من شرط دارد باید خودت را از هر گناهی نگاه بداری، چشمت را از هر حرامی نگه بداری.

اگر می‌خواهی با پیغمبر باشی مناسبت می‌خواهد، با کثافت گناه نمی‌شود، بعین مثل کسی که از چاه مستراح آمده بیرون می‌خواهد برود پیش سلطان، در روایت دارد که شخص مثلاً دروغی می‌گوید و بوی گندش تا هفت آسمان بالا می‌رود که ملائکه‌های هفت آسمان لعنتش می‌کنند. ⁽²⁴⁴⁾

از کوزه برون همان تراود که در اوست در دلت اگر حب علی است در برون
هم از هر گناهی باید پرهیز بکنی.

منافق دو رو، و دو رنگ است

بعضی هستند ظاهرشان خوب هستند، اظهار ایمان و تقوا می‌کنند اما درونشان خبری نیست، منافق کسی است که ظاهرش ایمان و تقوا، نماز، روزه اما در دلش پارک و پول و زرق و برق و مال و جاه و ریاست است.

اما کافر آن است که این حقه و کلک را ندارد، ظاهر و باطنش کفر است وای از منافقین ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار⁽²⁴⁵⁾ منافق یک در که عذابش سخت تر از هر کافری است - باز کافر تکلیفش معین است یک طرفی است، اما منافق که لعنت خدا بر هر منافقی باد، نماز جماعت می آید برای منزلت و قرب پیش خلق یراؤن الناس برای اینکه تعریفش کنند یا می رود پای منبر می نشیند⁽²⁴⁶⁾ نماز می خواند برای اینکه نمایش بدهد که من نماز خوان هستم، امروز روزی است که لا یؤخذ منکم فدیة ای منافقها فدیة از هیچ کدامتان گرفته نمی شود در آخرت اصلاً از این حرفها نیست کسی نمی تواند حبسش را بخرد، کسی عذاب آنجا را نمی تواند بخرد چون چیزی ندارد لخت و عریان است ولا من الذین کفروا و نه از کسانی که کافرند فدیة گرفته می شود مأویکم النار جای تمامشان آتش است هی مولاکم مولا از اولویت است اولی و سزاوار برای شما جهنم است و بس المصیر و بد بازگشتی است.

شانزده معنی برای مولا

قریب شانزده معنی در لغت عرب برای مولا ذکر شده است هر جا بکار رفت باید مراعات مناسبت مقام را کرد اینجا رعایت مناسبت مولا، اولی است - اولی یعنی سزاوارتر، مناسبتی مثلاً در غدیر خم که رسول خدا ﷺ علی عليه السلام را بلند کرد فرمود من كنت مولا فلهذا علی مولا مولا آنجا از باب ولایت الهیه است و مولای اینجا انساب است مناسبتی، سزاوارتر یعنی ای کافرها مناسبت شما بهشت نیست بلکه جهنم است.

عدل خدا در همه عوالم وجود

بلاشک در تمام عوالم وجود عدل خدا مسلم است چه عوالم ملک یا ملکوت دنیا و آخرت از قطره آب تا برود عرش تا بالاتر همه جا با عدل است بالعدل

قامت السموات والارض عدل کدام است؟ وضع کل شیء فی محله هر چیزی را به جای خودش جای دادن است چنانکه ظلم در غیر محل است در قیامت عدل الهی کمال ظهور را دارد مثلاً اگر جهنمی را در بهشت بیاورند استفاده نمی‌کند بهره نمی‌برد زیرا کسی که ایمان ندارد چشم دلش کور است، کسی که اصلش با خدا سر و کار ندارد، کسی که با محمد ﷺ سر و کار ندارد حالا او را پیش محمد ﷺ ببرند چه استفاده‌ای می‌کند؟ کسی که چشمی ندارد که جمال محمد ﷺ را ببیند. صم بکم عمی فهم لا یعقلون کسی که عقل ندارد بهره نمی‌برد. مومن لطیف است بدنش هم در قیامت در نهایت لطافت است. کافر غلیظ است قلوبهم کالحجارة دل کافر از سنگ سخت‌تر است فردای قیامت بدنش از سنگ سخت‌تر است آنجا دیگر ظاهر و باطن یکی می‌شود آنکه شما شنیده‌اید زنجیر هفتاد زرعی ⁽²⁴⁷⁾ آتشین دور گردن کافر و ظالم می‌پیچند، کوه تکان می‌خورد اما دل کافر ذره‌ای تکان نمی‌خورد. غرض چنین نفوس شقیه‌ای، بدنشان هم سخت و غلیظ می‌شود و بعضی از کفار به قدری غلیظ می‌شوند که هر دندانی از آنان به قدر کوه احد است به همان اندازه مومنی که در دنیا دلش نازک و رقیق بود حالا در این عالم نیز لطافتش آشکار می‌شود.

قلبی که طاقت شنیدن آیه عذاب ندارد

تا یک آیه عذاب برایش بخوانند از کف می‌رود. در تذکرها نوشته‌اند وقتی که منصور عمار رد می‌شود می‌شنود از خانه‌ای صدای ناله‌ای می‌آید گوش می‌گیرد می‌فهمد جوانی است با خدا مناجات می‌کند. خوشش آمد دید دلش آتشینی دارد آتشی روی آتشش ریخت، از شکاف در، آیه عذابی برایش خواند یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم بالآخره یک وقت دید صدا نمی‌آید فردا آمد از همانجا رد شود دید صدای گریه می‌آید نگاه کرد دید پیر زنی گریان است،

پرسید چیست؟ گفت: جوانی داشتم دیشب در حال عبادت بود یک نفر از پشت در، آیه عذابی خواند که پسر م طاقا نیاورد صیحه‌ای زد و از دنیا رفت چقدر دلش رقیق و لطیف بوده اسا. این لطافا که حالا هست فردای قیاما سرایا در بدنها دارد. مومن به این لطیفی او را به خدا آیا می‌شود در کُند و زنجیرش کرد. قرآن می‌فرماید مومنین وقتی آیه قرآن برایش می‌خوانند می‌لرزند⁽²⁴⁸⁾ می‌ترسند لذا بهشتیان تمامشان لطیف هستند و جهنمیان همه غلیظ و سخت هستند. وای از قساوا دل⁽²⁴⁹⁾ (برای شرح قساوا دل به کتاب قلب سلیم مراجعه کنید) امروز روز کار اسا. فردا فدیة (حبس خریدن) نیست عدل این اسا که خوراک مناسب جهمی، حمیم اسا نه آب حوض کوثر. از آن طرف هم حمیم جهنم نمی‌شود نزدیک بهشتیان برد. در قرآن مجید می‌فرماید: بعد از آنکه بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم هر کس در جای خودش قرار گرفت، منادی ندا می‌کند الحمدلله، حمد خدائی را که هر کس جهمی بود به جهنم و هر که هم بهستی بود او را به بهشت برد⁽²⁵⁰⁾.

مسیح بر سر جنازه مادرش مریم

در مصابیح القلوب سبزواری این داستان را نقل کرده اسا جناب عیسی شهری نبوده بلکه بیابانی بوده اسا و از این قریه به آن قریه می‌رفته اسا. گاهی حضرت عیسی با حواریین می‌گشته اسا گاهی دو تا گاهی بیشتر تا بالاخره یک وقت تمام قوم را رها می‌کند فقط مادرش مخدره سیده زنان زمانش حضرت مریم و خودش رفتند کوه لبنان را اختیار کردند و آنجا هم روزها بعضی از اوقات مادرش را رها می‌کرد میوه و خوراکی از درختها جمع نموده برای مادرش می‌آورد و افطار می‌کردند. روزی جناب مسیح برای تهیه خوراک رفت، تصادفاً مرگ مریم رسید. در نبودن جناب عیسی، مریم از

دار دنیا رفت. مسیح وقتی می‌آید می‌بیند مادرش افتاده، اول خیال می‌کند خواب است به آرامی صدایش می‌زند متوجه می‌شود که نفس نمی‌کشد. خیلی به مسیح سخت گذشت، در کوه و غربت و تنهایی علاقه‌اش در کره خاک به مادرش بود. اجمالاً خیلی ناراحت شد چنین نوشته‌اند که خدای عالم برای انس مسیح در همان حال اجازه فرمود با روح مادرش اتصال پیدا کند و با مادرش انس بگیرد از جمله از مادرش پرسید گفت من که موقع مردنت نبودم تا از تو بیرسم دلت چه می‌خواهد حالا بگو. فرمود فرزندانم حالا که اینجا رسیدم آرزو دارم برگردم به دنیا شبهای طولانی زمستان در مکان تار و تاریکی با خدای خودم راز و نیازی داشته باشم و روز گرم تابستانی باشد آن روز را روزه بدارم. در روایت است کسی که نور سحر خیزی نداشته باشد در قیامت مفلس است. خدا همه را موفق بدارد.

یک شب قدر بهتر از هزار ماه

تا حال دو ثلث از ماه رمضان گذشته است و از ثلث آخرش هم دو روزش گذشته است یک امشب دیگری از قدر باقی مانده است. لیلة القدر - اگر لیلة القدر نصیب کسی شود خیر من الف شهر بهتر از هزار ماه عبادت است لذا امام صادق علیه السلام در شب بیست و سه ماه رمضان مریض بود فرمود بستم را ببرید در مسجد پناهنده به خانه خدا بشوم.

روایت است که فاطمه زهرا علیها السلام خودش و هر که در خانه بود سعی می‌کرد که خوابشان نبرد با خدا راز و نیازی داشته باشند. در شب بیست و سوم رسیده است که هر کس سوره روم و عنکبوت بخواند اهل بهشت است ضمناً مغرور هم نشوید این قضایا قضایای مطلقه است بیان بزرگی ثواب و کار است مثل گریه بر

حسین علیه السلام است که هر کس بر حسین علیه السلام گریه کند، بهشت برایش واجب است.

در یک روایت می‌فرماید کسی که امشب (شب بیست و سوم) سوره روم و عنکبوت را بخواند بهشت برایش واجب است. در روایت دیگری هم می‌فرماید شب قدر چهار طایفه هستند از هر فضلی محرومند یکی دائم الخمر، دیگر عاق والدین، سوم قاطع رحم، گاه می‌شود شخص تا پدر و مادرش زنده بودند از او راضی بودند وقتی مردند یادشان نمی‌کند ناراضی می‌شوند. خدایا به عزت و جلالت حیا و میتا پدر و مادر و ذوی الحقوق از ماها راضی بفرما.

خدایا ما که جاهلیم هیچ متوجه نیستیم تو نظر لطفی بفرما خدایا به حق این شب بزرگ پدر و مادر و بستگان ما و همه را غریق رحمت بفرما.

چهارم، مشاحن یعنی کسی که با مؤمنین دشمنی نماید ⁽²⁵¹⁾.

بسم الله الرحمن الرحيم

ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور فالיום لا يؤخذ منكم فديد ولا من الذين كفروا ماويكم النار هي مولاكم و بس المصير، الم بان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون (252).

نور ایمان کجا و تاریکی شک کجا؟!

منافقین به مومنین می گویند: شما چکار کردید که ما نکردیم؟ جواب می دهند، بله ما با هم در دنیا بودیم با این تفاوت که دعوت انبیاء در ما اثر گذاشت، آمادگی پیدا کردیم گفتند: بعد از مرگ نور ایمان می خواهید؟ ما هم دست و پا زدیم حرف شنیدیم ولکنکم فتنتم انفسکم و ارتبتم و تربصتم ولی شما به عکس حرفهای انبیاء را مسخره پنداشتید به مؤمنین به نظر حقارت نگاه کردید منتظر بودید کسانی که راه تقوا پیش می گرفتند محرومیتی ببینند و ذلت آنها را می خواستید دیگر آنکه شما در شک بودید می گفتید از کجا که اینها درست باشد. و غرتکم الامانی عرض کردم امانی جمع امنیه یعنی خواسته های نفس، آرزوها چه جهت جانی و چه مالی و چه شهواتی حتی جاء امر الله و غركم بالله الغرور غرور به معنای فریبنده چیزی که آدمی را گول می زند یعنی بیهوده ای که از حقیقتی انسان را باز می دارد.

دزد با دلسوزی مال را هدر می دهد

می گویند وقتی چند نفر دزد شب به در خانه ای آمدند بعد از آنکه چیزها را بیرون بردند، بیچاره صاحب منزل بیدار شد آنها را دنبال کرد یکی از آن

دزدهای زرنگ که اثاثیه را به دوش گرفته بود رد شد و یکی دیگر جلو صاحبخانه ایستاد تا نگذارد صاحبخانه به دزد و اثاثیه برسد، سر راهش ایستاد به عنوان اینکه من راهگذار هستم. تا صاحبخانه به او رسید پرسید کجا می خواهید بروید، چه چیزهایی برده اند؟ راه دنبال کردنش چنین و چنان است من هم کمک می کنم تو از این راه برو، من هم از آن راه پیدایش می کنیم. خیلی معطلش کرد صاحبخانه می دويد دنبال دزد پیدایش نکرد بعد متوجه شد چه کلاهی سرش رفته فهمید دزد حقیقی همان بود که بیچاره اش کرد سرگرم و مشغولش کرد برای اینکه وقت بگذرد مال از کفش برود.

تمام سرگرمی هائی که امروزه برای شما مردم درست کرده اند داستان این دزد است تا شما مشغول بشوید و به هدف نرسید، صبحگاهی در خیابان دیدم آگهی مفصلی زده بود، به خط درشت دعوت کرده بود و نوشته بود که امشب انواع سرگرمیها در فلان سینمای خراب شده آماده است. خنده ام گرفت، مردم نادان که این را می خوانند می فهمند یعنی چه، یا نه؟ اصل سرگرمی یعنی چه یعنی سرگمتان بکند و دینتان را بدزدد. مردم را سرگرم کرده اند و مردم جاهل هم مثل پشه هستند که به هر طرف باد بیايد می روند و آن زرنگهای بی ایمان از موقعیت استفاده کرده و ایمانشان را می برند و رهایشان می کنند. به فرموده قرآن: از خود باقی گذاردند نسلی که نماز را ضایع کردند و شهوات را پیروی کردند زود است که به دوزخ برسند ⁽²⁵³⁾ ای ناخلفها که واقعاً ناخلف نسل سابق هستید نسل سابق خیلی به نماز اهمیت می دادند اما حالا... سرگرمیها و غفلتها نمی گذارد به فکر خدا و آخرت بیفتند.

پول، حلال مشکلات نیست

خواستم کلمه غرور را ترجمه کنم الغرور از غار به معنی فریبنده می‌باشد. فریبنده چیست اول از همه جناب اسکناس است پول گول می‌زند، دلها را می‌رباید، می‌گوید مشکلی داری، اگر مریضی داری، خوشی عیش و نوش من به کارت می‌خورم، به قول عوام: پول حلال مشکلات است. بدبخت اگر خدا نخواهد، پول که کار کن نیست انبارها هم پر از پول داشته باش، چه فایده؟ خیال می‌کنی نان و ریاست و سلامتی در پول است؟ نه والله، اینقدر مالهای سنگین در دست کسانی بود که بندی از پای مرغی نخواستند باز کنند حسرت هم به گور بردند.

زن و ریاست هم می‌فریبند

دوم زن است هم در جهت شهوت طوری است که مرد را بدبخت می‌کند و فریب می‌دهد معمولاً زن از جهت شهوت خیلی ذلیل است چنان سرگرم کارش می‌شود که در آن حال همه چیز را فراموش می‌کند عذاب خدا، قهر خدا هیچ اعتنائی ندارد، حتی انتقام‌های ظاهری هم یادش می‌رود نمونه قطامه و ابن ملجم مرادی.

سوم از اسباب غرور، ریاست است که از همه بدتر است. وای از کرسی ریاست که از هر حقی باز می‌ماند. خدایا تو خودت ما را از هر غروری نگهدار: این موضوع هم بس است.

آیه بعد: الم یأْن... چون قبلاً تفسیر شده است دیگر تفصیل لزوم ندارد مختصری این آیه را امروز معنی می‌کنم الم یأْن للذین آمنوا آیا نرسیده وقتش برای آنهایی که ایمان آورده‌اند ان تخشع قلوبهم دلشان هم با خبر شود نه زبان تنها بگوید لا اله الا الله، دل هم یاد عظمت خدا کند معنی تخشع زاری است

وقتی که عبد ذلیل در محضر رب جلیل خود را غرق نعمت ببیند و در عین حال کفران کننده نعمت و اینکه اداء حق منعم نکرده است با یک عالم شرمساری و محبت به پروردگارش با آن حال بگوید الله اکبر.

با گفتن الله اکبر کلیسا را لرزانید

در خزائن نراقی نقل کرده است داستان لطیفی است. در سفر هند در کلیسای نصارا بعضی از کشیشهایشان به جناب میر، اشکال می‌کنند می‌گویند: نگاه کلیسای ما بکنید در هر شهری که بروید کلیساها نو و تمیز دیوارش یک شکاف هم ندارد اما هر چه مسجد مسلمانها است سالم نیست. میر، هم فرمود چه می‌گوئی بنده خدا: اگر آن عبادتهائی که در مسجد مسلمین می‌شود در کلیساها می‌شد، یک کلیسای سالم پیدا نمی‌شد برای امتحان، من آن نمازی که در مسجد خودمان می‌خوانم در کلیسای شما می‌خوانم اگر کلیسایتان سالم ماند؟ آنها باور نمی‌کردند، بالاخره قبول کردند جناب میر می‌ایستد رو به قبله در کلیسا تا می‌گوید الله اکبر خود محبت، خضوع و تذلل می‌آورد با خشوع تمام گفت: الله اکبر با همان الله اکبر اولی، طاق کلیسا فرو ریخت، کلیسا شکاف پیدا کرد قسمتی از آن منهدم شد. غرضم این است که بعد هم همه قبول کردند. چقدر لطیف فرمود: الله اکبرهائی که ما در مسجدهایمان می‌گوئیم، اگر در کلیساهای شما بگوئیم یک کلیسا سالم نمی‌ماند یعنی آن انکسارها، تاثرات مال روحیه مسلمین است مومن چنان دلش با خدایش قوی است که همه موجودات را تحت تاثر در می‌آورد بطوری که وقتی ذکر خدا می‌کند، مسجد و در و دیوار با او ذکر می‌کنند.

آیا هنگام خشوع دل نرسیده؟

الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله آیا نرسیده مؤمنین که چند سال است ایمان آورده‌اند بیایند دلشان خاضع شود دل از دنیا ببرند بع عقبی پیوند

کنند، خاضع شوند برای خدا و ما نزل من الحق خاضع شوند برای قرآن ولا یكونوا کالذین اتوا الكتاب مسلمانها مثل یهودیها نشوند مسلمانها باید حب دنیا را کنار بگذارند یهود پول پرست است، یهود حریص به دنیاست می خواهد هزار سال در دنیا بماند⁽²⁵⁴⁾ مبدا صفت یهودیت در شما پیدا شود مسلمان یعنی تسلیم حق، تو می گوئی شیعه علی علیه السلام هستم باید شیعه علی علیه السلام حب علی علیه السلام داشته باشد نه حب پول.

پول پرستی، مسلمانها را بیچاره کرده

ولا یكونوا کالذین اتوا الكتاب من قبل مغالطه می کنند همین حرفها را زدید که مسلمانها عقب افتادند، اف بر تو با مغالطهات آیا اسرائیل چون پول دارد جلو افتاده است؟ مال این است که مسلمانها دین ندارند بی دینی مسلمانها، آنها را جلو انداخته است، مسلمانها مثل اسرائیل پول پرست شده اند نه اینکه چون ثروت مسلمانها کمتر از ثروت آنها است. گفتم یک کشور عربی از مسلمانها ثروتش چند برابر اسرائیل است ولی وا اسفا تقوا نیست، خشوع برای حق نیست، آنچه در یهود است در مسلمانها هم هست، یهود پول می خواهد، مسلمانها نیز چنینند.

سرگرمیها با ایمان نمی سازد

دلها بعد از چند سال قساوت پیدا می کند فقست قلوبهم در اثر طول کشیدن آمال و آرزوها و غفلت از ذکر خدا دلها قساوت پیدا کرده کثیر منهم فاسقون چه مسلمان چه یهود چه نصارا در این جهت فرق نمی کند، وای اگر آدمی در اثر طول آمال و آرزوها تقوا را پشت سر اندازد غفلت را زیاد کند، به سرگرمیها مشغول گردد این اعلان خطر است ای مسلمانها والله ایمانتان در خطر، سعادتتان در خطر است، سرگرمیها ضد ایمان است، سرگرمی تو را از نماز باز می دارد

قدیم برای سرگرمی مردم میمون را تربیت می‌کردند و می‌آوردند در خیابانها که مشغولیاتی باشد برای مردم، اما حالا به جای میمون ستاره سینما می‌آورند می‌خواهند جیب مردم را خالی کنند: والله نگاه کردن به فیلمهای مهیج شهوات، تیری است که به دل خودتان می‌زنید - اول منبر، داستان دزد را برایتان گفتم چنان سرگرم می‌کند که دنبال دزد نروی وقت تلف شود عمر عزیزت از کف برود.

هر نفس ز انفاس عمرت گوهری است آن نفس سوی خدایت رهبری است
فیمة اعمارکم الجنة قیمت عمرتان بهشت است، عمر عزیز است در یک ساعت می‌توانی چقدر سعادت ببری، چقدر خودت به دست خودت عمر عزیز را هدر می‌دهی، ایکاش به باد فنا می‌دادی، تمام ساعات عمرت بعد از مرگ مورد پرسش است. وقتی مردی از اول تا آخر عمرت روز و ساعات و دقائقش بلکه اوضاع زمان جلویت صورت می‌بندد مثلاً شما بعد از مرگ همین ماه رمضان را می‌بینید همان ساعات بهجتها و سرورها را. همان وقتی که دستت را به در خانه خدا دراز می‌کردی تمام کارهایت حساب است.

چو عریان گردی از پیراهن تن تنت باشد ولیکن بی کدورت

شود عیب و هنر یکباره روشن نمایندت ولی چون آه و صورت

قرآن مجید این مطالب را صریح ذکر فرموده است ⁽²⁵⁵⁾ و ⁽²⁵⁶⁾ و ⁽²⁵⁷⁾ هر کس آنچه کرده نزدش حاضر شده می‌یابد، عمل محو نمی‌شود تا جائی که در روایت دارد کسی که با تار و تنبور سر و کار داشته است روز قیامت به دستش تار و تنبورش چسبیده است ⁽²⁵⁸⁾ بالا می‌رود به سرش می‌خورد بدون اختیار خودش. یا شرابخوار شیشه شراب دستش است و می‌خورد تو سرش و بالا می‌رود ⁽²⁵⁹⁾ تمام کتافت کاربهایتان ایها الناس ثبت است همه را خواهید دید و تمام نیکی

هایتان هم ضبط و ثبت است مگر اینکه در این ماه رمضان بدیهایتان را پاک
نمائید همینجا خودتان را اصلاح نمائید.

پا در خانه می گذاری یاد قبرت کن

ماه رمضان رو به اتمام است، نمی دانم کارهایتان یک طرفی شد یا نه. این
همه خودتان را سرگرم نکنید هر چه که شما را از خدا باز می دارد کنار بگذارید
مرگ را نزدیک ببینید. امام صادق علیه السلام می فرماید ⁽²⁶⁰⁾ در خانه که می روید، پا
که در منزل می گذارید یاد کن از منزل ابدی خودت. یاد کن وقتی که پایت را در
گور می گذارند. اینجا خودت با کیف خودت می روی، آنجا که بی اختیار تو را
می برند. امام می فرماید: به خانه که می روی تا یاد کن خانه گورت را، اگر کسی
این معنی را ملتزم شود، کجا دیگر در خانه با زنش نزاع می کند تمام نزاع و
جدالها از غفلت است.

اما موقعی که از خانه می آئی بیرون، امام می فرماید: در نظر بیاور وقتی که از
این خانه جنازهات را بیرون می آورند حالا خودت آمدی، یک روز هم تو را
می آورند. خدایا تو خودت قبل از مرگ هوشیاری بده.

یاد مرگ، چاره سختی دل

یاد مرگ، علاج قساوت است. ای کسی که از قساوت قلب می ترسی، علاج
قطعیش یاد مرگ است تا جائی که بعضی از بزرگان بودند در خانه، قبر
خودشان را درست می کردند که جلوی چشمشان باشد. مجله علویه نفسیه علیه السلام
که در مصر قبر شریفش می باشد علویه ای است که به چند واسطه به امام حسن
مجتبی علیه السلام می رسد. در حالات این مجله نوشته اند قبرش را آماده کرده بود
روزها در قبرش می رفت و قرآن می خواند. قربان آدمی که در گور خودش برای
خودش قرآن بخواند. شش هزار مرتبه قرآن را در گور خود ختم کرد ⁽²⁶¹⁾ زن

هم در عالم این جور پیدا می‌شود؟ بله، بعضی از زنها هستند صد شرف بر مردها دارند. کدام مرد است که این قسم مردانه میدان بیاید. غرضم قبرهایشان را آماده می‌کردند گاهی سر قبرشان می‌رفتند.

گوشه‌ای از سفرنامه ابن بطوطه

این بطوطه در سفرنامه‌اش می‌نویسد: در شیراز سه روز بودم و این سه روز در مسجد جامع عتیق شیراز ماندم. مردم در این مسجد اعتکاف می‌کردند که محل شاهدنم نیست. می‌گویند در جنب مسجد جامع عتیق شیراز (راجع به ششصد یا هفتصد سال قبل است) بازاری است که مثلش را ندیدم مگر در جنب مسجد جامع اموی که نامش سوق حمیدیه است غیر از شام چنین بازار زیبا و با شکوهی در تمام شهرهایی که رفته بودم ندیدم. در این بازار (شاید بازار حاجی فعلی شیراز باشد) چشمم به دکانی افتاد که یک نفر نورانی، اهل تقوا، ظاهر الصلاح در آن نشسته قرآن می‌خواند. رفتم نزدیک سلام کردم نشستم، او هم پذیرائی کرد گفتم: شما اینجا چه می‌کنید گفت من شغلم تجارت است. هرگاه مشتری نباشد قرآن می‌خوانم نگاه کن فرشها را عقب زد دیدم قبر است گفت این گور خودم است کنار گور خودم می‌نشینم برای خودم قرآن می‌خوانم. گورم را در مغازه‌ام قرار داده‌ام که گول دنیا را نخورم و وصیت هم کرده‌ام هر وقت مردم همینجا خاکم کنند که خودم آماده کرده‌ام.

بعد از خودت هر کس بیاید بالای گورت قرآن بخواند مثل یک آیه که خودت بخوانی نیست، خودت یک سوره‌ای بخوانی بهتر است از ختم قرآنی که قاریها بخوانند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون ان
المصدقين والمصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم⁽²⁶²⁾

تفکر در حیات، راه خداشناسی

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها مطلب اساسی مهمی را که در قرآن
مجید بیش از پنجاه جا در اثر اهمیتش تکرار کرده، اینجا نیز یادآوری می‌فرماید
بر عموم مسلمین لازم است فکر کنند، مبدأ و معاد خود را بشناسند و آن
موضوع حیات است، حیات یعنی زندگی، مقابل موت - ای بشر نفهم! تو، به چه
جرات به خدا کافر می‌شوی در حالی که مرده بودی تو را زندگی دادیم⁽²⁶³⁾ این
حیات از کجا آمد؟ آیا ماده می‌تواند مولد حیات بشود؟ نگاهی به کره خاک
بکن، خاک بیجان را چه کسی جان داد⁽²⁶⁴⁾؟ خدا است که جان به تو داد و بعد
هم می‌گیرد و دوباره زنده‌ات می‌کند⁽²⁶⁵⁾ یحیی و یمیت در قرآن زیاد به آن تکیه
شده است برای پیدایش ایمان، معرفت، شناسائی خدا و شناسائی حیات بعد از
مرگ تمام بر موضوع حیات تکیه شده است.

حقیقت حیات مانند وجود شناخته نشده

با اینکه معنی حیات بدیهی و آشکار است اما کنه و حقیقت آن از هر معمائی
پیچیده‌تر است و قابل درک نمی‌باشد بفرموده حاجی سبزواری:
مفهومه من اعرف الاشياء و کنهه فی غایة الخفاء
معنی حیات را هر عاقلی می‌فهمد که زنده دارای حیات است و بی رشد و
نمو مرده است و اما حقیقتش از حقائق مجهوله‌ای که از اول خلقت تا کنون هیچ
دانشمندی پیدا نشده که بفهمد حقیقت حیات چیست؟ چون حجیات غیر از ماده

است ماوراء حس است از عالم غیب از مقام غیب الغیوب تراوش کرده است حیاتی که در کره خاک در حیوانات، نباتات، جمادات هر چه که می بینی تمام رشحه ای است از حی مطلق، در اصطلاح گویند ضم معدوم به معدوم وجود نمی آورد - ضم بی شعور با بی شعور که شعور نمی آورد اگر صدها یا هزارها اتم جمع بشوند نمی توانند شعور بیاورند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش ماده بی شعور نمی تواند شعور دهنده بشود - دیگر آنکه چطور می توانی بگویی حیات معلول ماده است در حالتی که حیات، قاهر بر ماده و بالاتر از آن است و ماده را خورد می کند.

آثار حیات در بدن انسان

آثار حیات در بدن خودت را تامل کن، خوراکی که آدمی می خورد به هر جا که می رسد مناسب همانجا می شود از حیث کم و کیف مثلاً به سیاهی چشم می رسد سیاه می شود، به سفیدی چشم، سفید می شود، به قرمزی لب قرمز می شود صبغة الله دستگاه رنگرزی خدا، باید پی به معنویات بیری بینی چه خبر است، تو با حیوان فرق می کنی باید عاقل شوی، غرضم قاهریت جان است.

ریشه درخت، سنگ را می شکافد

مثال واضحتر بزمن، ریشه درخت را هرگاه از زمین بیرون بیاوری با یک فوتی تکان می خورد بلکه همین ریشه اگر جاندار باشد کوه را تکان می دهد، سنگ را می شکافد این قاهریت از کجاست؟ آیا از مناده است؟ اینجور ماده را می کوبد پس غیر از ماده است اینها رشحه ای از رشحات حی مطلق است الحی القیوم از حیاتش فیض بخشی کرد و به موجودات داد در کوهها تماشا بکن ببین حیات چه کرده است جان این قسم نفوذ دارد فانظر الی آثار رحمة الله به قول

یکی از محققین می‌فرماید ابواب فقه (نماز، روزه، خمس) قریب یک صد و پنجاه آیه است اما آیات معارف، آیات خدانشناسی هفتصد و پنجاه آیه قرآن است مثلاً اگر یک دفعه گفت نماز بخوان چندین مرتبه می‌فرماید تدبر، تفکر کن کیف یحیی الارض بعد موتها زمین مرده را چگونه زنده می‌گرداند، همان که این حیات را می‌دهد، همان هم آن را می‌گیرد یحیی و یمیت امروز تکیه حرف من حیات است خدای ما در قرآن مجید روی این موضوع زیاد تکیه فرموده باید مسلمانان حیات را در نظر بگیرند.

از آب بیرنگ صد هزاران رنگ

از عناصر پراکنده و خاکهای تیره گیاه می‌روید، با کم و زیادی اجزاء می‌بینی بوی گلها فرق می‌کند. مثلاً یکی گل سرخ، دیگری گل زرد، یکی نسترن، دیگری گل یاس، شب بو، گل محمدی، هر گلی بوئی می‌دهد. این اختلافات از چیست یک آب هم که بیشتر نیست که رنگهای مختلف، طعمهای متفاوت، مزه‌های گوناگون از آن پیدا می‌شود.

گیاههای نامرئی

اخیراً کشف کرده‌اند سبزیهایی در کره زمین خدا آفریده که از بس لطیف است چشمهای عادی آن را نمی‌بینند. گاه گاهی اول غروب روی آبها، پشت بامها گاهی خط سبزی بنظر می‌آید این درختها است، گیاهها است که دست قدرتش در هوا آفریده که بدانید خدا همه کار می‌تواند بکند.

در بزرگی می‌رسد به درخت مثل نارگیل نود قدم طول این درخت است. بعضی درختها است که پنج نفر دست به دست هم بدهند قطر آن را می‌گیرند.

درخت حیوان خوار

دیگر از مسائلی که عجیب است، مسأله حس و شعور است. شعور از حیات است البته شعور نباتی ضعیف‌تر از شعور حیوانی است مثالهائی ذکر شده، طنطاوی می‌گوید، درختی است که به عربی به آن النبات المفترس گویند. در فارسی اسمش نمی‌دانم چیست.

از خصوصیات این درخت آن است (همه حیوانات درخت می‌خورند) این درخت حیوان می‌خورد و کیفیتش این است که همینطور منتظر است حشره‌ای یا پرنده‌ای بیاید روی برگش بنشیند فوراً بالا و پائین برگ را جمع می‌کند، زود پنهانش می‌کند و مواد صمغی هم دارد آن وقت برگ درخت هم آن را می‌مکند آنقدر پرنده را می‌مکند تا خلاص شود. به زبان حال، این درخت می‌گوید: ان الله علی کل شیء قدیر.

چشم برای دیدن عجائب و شامه...

ربط و ارتباطها را ای انسان بدان که ناظم یکی است شاهدش این است همان که چشم به تو داد، درختها را خلق کرد که تو ببینی و بشناسی و بگوئی الله اکبر، چشمت ببیند، عقلت بفهمد، زبانت ترجمان دلت گردد، بگوید سبحان الله، اشهد ان لا اله الا هو الحي القيوم. باز مثال بزنم: این بوهائی که خدا در گیاهان خلق کرده، اگر حیوانی که شامه داشته باشد نیافریند چه فایده؟ بوی خوش خلق کردن چه فایده؟ مگر اینکه شامه‌ای هم بیافریند که ادراک کند بگوید سبحان الله.

مراتب حیات، نباتی و حیوانی

بلاشک حیات از خدا است هیچ عاقلی نمی‌تواند حیات را مستند به ماده کند و لذا در قرآن می‌فرماید: کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم⁽²⁶⁶⁾ ای کافرون چطور منکر خدا می‌شوید در حالتی که خدا به شما جان داد، علقه که بودی

جان داشتی، نطفه که بودی جان داشتی، این جان از کجا آمد، مگر تو یک مشت خاک بیشتر بودی؟ جان، آیت کبرای خدا است، آنگاه جان سه مرتبه دارد اول جان نباتی، یعنی خدا این حیات را که داد انواع روئیدنیهای زمین پیدا می‌گردد. دوم حیات حیوانی علاوه بر اینکه نمو و رشد دارد متحرک بالاراده هم هست و ادراکات زیادتری هم دارد، بینائی، شنوائی حس‌های دیگر متحرک بالاراده بودن، رفتن به جایی یا نرفتن به اختیار مثلاً گوسفند حیوان است اگر برایش آب نیاورند خودش می‌رود می‌خورد و درخت اینطور نیست چون متحرک بالاراده نیست.

علف، چشم و گوش ندارد، گوسفند چشم و گوش دارد این را حیات حیوانی گویند و آثارش به مراتب زیادتر از حیات نباتی است بالاتر از این هم داریم. امروز می‌خواهم حیات سوم را برایتان بگویم.

حیات آدمی روح الایمان است

حیات سوم، حیات آدمی است حیات آدمی یعنی جان زیادتری باید پیدا بشود غیر از جان حیوانی است. جان حیوانی یعنی خوراک خوردن، تولید نسل کردن، جنبش کردن، اینها همه‌اش حیوانی است قدرت دیگری باید پیدا بشود که اسمش را می‌گذاریم روح الایمان تمام سعادت همان است روح الایمان و عقل و عدل و علم یکی است آدمی برسد به جایی که تکیه به غیبت پیدا کند ⁽²⁶⁷⁾ علم ماده پیشش هیچ باشد. روایتی است که می‌فرماید: کسی به طعم ایمان نمی‌رسد تا تکیه‌اش به آنچه در خزینه خداست بیشتر باشد از آنچه در دست او است ⁽²⁶⁸⁾ مثلاً صد میلیون در بانک دارد یک ذره دل خوشی به آن ندارد، قوت قلبش آنچه پیشش خداست می‌باشد، رشدش به جایی می‌رسد که تمام زندگی دنیا پیشش کوچک می‌باشد می‌فهمد دنیا نیارزد آنکه پریشان کنی دلی برای عمر دو

روزه، این همه حرص، ولع فایده ندارد. رشد که پیدا شد می‌فهمد برای نهادن چه سنگ و چه زر عاقل چرا اسراف می‌کنی؟ اسراف ظلم است. من امروز دو سه مثال بزنم برای روح آدمی:

خرجهای بیهوده و دوری از ایمان

ثروتی که خدا داده برای رفع حاجت است بطور کلی هر چه پول جمع کند از حیوانیت تجاوز نکرده است کوچک، پست، رذل، ظالم، مسرف است یا روی هم بگذارد یا در غیر محل صرف بکند خلاف رضای خدا است، در مجله‌ای نوشته بود در آمریکا سالیانه سه میلیارد دلار خرج سگها می‌شود ملتها را لخت می‌کنند آن وقت خرج سگ می‌کنند، حتی ایرانیان هم تقلید از آمریکا کرده‌اند، در روزنامه‌ای نوشته بود خانواده‌ای سگشان دندان درد گرفته بود خانم گفته بود در ایران معالجه نمی‌شود باید بفرستیم لندن، اجمالاً بلیط هواپیما برای جناب سگ الدوله می‌خواستند بگیرند خودش تنها هم نمی‌شود باید نوکری هم داشته باشد، بدبخت، خدا سگ خلق کرده برای خدمت تو، نه تو را برای خدمت او! خدا سگ آفریده که پاسبان خانه تو باشد نه اینکه تو او را هم خوراک خودت بکنی.

شراب ضد ایمان

در کیهان نوشته بود که در ایران روزی ششصد هزار شیشه شراب زهرمار می‌کنند واقعاً⁽²⁶⁹⁾ فساد همه جا را گرفته است، خرپولهایی که پولهایشان را در بانک می‌گذارند مگر غیر از اسراف است حرام است می‌دانید چه اشخاصی در پائین همین شهر به چه سختی زندگی می‌کنند یا مثلاً مردک یک ماشین برای خودش یکی برای زنش، یکی برای پسرش، یکی برای نوکرش که فرمان ببرد، خریده است آیا ظلم نیست؟!

در برابر نعمت خدا خدمتی به دینش کنید

دو روز قبل روزنامه کیهان نوشته بود در کشور سعودی خطابه‌ای ملک ایراد کرده است که در تمام کشور سعودی زنهای خارجی که سرگرم کارند (قریب سی هزار زن آمریکائی در کشور سعودی مشغول کار هستند) هر زن خارجی که ساق و سمش باز باشد، مجرم است جریمه می‌شود آخرش هم نوشته بود خدا نفتی به کشور سعودی داده که در سال بیش از چهل میلیارد درآمد دارد. آیا ما در مقابل نعمتهایش نباید خدمتی هم به دینش بکنیم ما در برابر این همه نعمت نباید منکری را برداریم؟

کار اسراف در ایران به جایی می‌رسد که مرد باید دو تا شلوار بپوشد زن اگر هیچ نپوشد عیبی ندارد؟ وضع شیئی در غیر محل، اسراف است. دور شیطان نروید تا حیات طیبه نصیبتان گردد ⁽²⁷⁰⁾ حیات طیبه وقتی نصیب می‌شود که آدم شوید خدا چراغی به دستت می‌دهد که در تاریکی جلوی پایت می‌بینی ⁽²⁷¹⁾ و می‌روی. چراغ عبارت است از دین، تقوا، دانش حقیقی، خودشناسی، خداشناسی، عالم‌شناسی، هدف‌شناسی، که حقیقت همه، ایمان است.

زمین مرده به ظلم را به عدل زنده می‌کند

اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها آیه شریفه ظاهری دارد و باطنی، به زمین مرده خدا جان می‌دهد، گیاه، حیوان در آن به جنبش می‌آید. تاویل آیه هم بنا به روایتی که از امام پنجم باقرالعلوم رسیده، یعنی یحیی الارض بالعدل بعد الجور هر جا عدل است حیات است هر جا ظلم است موت است، هر فردی که عدل در او پیدا شد معلوم می‌شود زنده است تا عدل پیدا نشده در حکم مرده است نگاه این زرق و برقها نکن، اینها زندگی نیست که بشر امروز دارد، اینها مردگی است، تمام توحش، تمام اضطراب است، دست به دل

هر میلیونری بگذاری خون می‌چکد، یک نفر نیست که از خود و خدا و زندگی و دولت و وضع زمان راضی باشد. بشر امروزه از همدیگر کنار می‌گیرند محبت از بینشان برداشته شده است، به نظر بیگانه به هم نگاه می‌کنند حتی ارحام... زن و شوهرها کم و بیش اینطور شده‌اند، ظلم عالم را گرفته است، نشنیده‌ای که در روایات مسلم از خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ شیعه و سنی بالاتفاق روایت کرده‌اند لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیہ رجلا من ولدی یواطی اسمہ اسمی یملاء الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً⁽²⁷²⁾ اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد غیر از یک روز خدا آن یک روز را آنقدر طولانی می‌کند تا آشکار شود، یکی از فرزند زادگان من که اسمش اسم من است یعنی هم اسم محمد مصطفی ﷺ است پر می‌کند زمین را از عدل، ایمان، تقوا، تا اسم ظلم آورده می‌شود زود هوشتان به ظلم سلاطین نرود آن ظلمها هم یک رشته‌اش است، هر فردی که نگاه کنی ظلمهائی دارد که خدا می‌داند، کیست که ظالم نیست، دنیا پر است از ظلم، در هر خانه و در هر مغازه‌ای، در هر اداره‌ای بر وی ظلم است.

ایراد بی جا در ازدواج ظلم است

در موضوع ازدواج چه ظلمهائی می‌شود، خدا زن را قرار داده برای انس مرد لتسکنوا الیها آیا عدل است که دختر و پسر در سن بیست سالگی ازدواج کنند؟ دختر و پسر اول بلوغ حق ازدواج دارند قرآن می‌فرماید⁽²⁷³⁾ اگر تهیدست باشند خداوند آنان را از بخشش خود بی‌نیاز می‌فرماید. سابق هر جا که می‌رفتند برای عقد گفتگوئی که می‌شد عمده‌اش این بود آیا این جوان دین دارد یا نه؟ ایرادگیرها تمام غلط است فقط تکیه شما تقوا باشد المسلم کفوا المسلمة⁽²⁷⁴⁾.

فرمایش علی علیه السلام به علاء بن زیاد بصری

روایت کوتاهی بخوانم، علاء بن زیاد یکی از شیعیان خاص اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام در بصره بوده است، بیمار شد خبر به علی علیه السلام دادند در ایامی که حضرت در بصره تشریف داشت فرمود: برویم عیادتش آقا عیادت کرد از علاء بن زیاد وقتی تشریف آورد دید پارک و ساختمانی تهیه کرده است علی علیه السلام که مرید داری نمی خواهد بکند او حق می گوید نگاهی به علاء کرد، نگاهی به ساختمانی و دستگاه، فرمود: علاء تو برای بعد از مرگ به چنین خانه ای احتیاج داری نه اینجا آن هم خانه ملکوتی که به اعمال صالحه تدارک می شود خلاصه فرمود علاء این اسراف است، بعد حضرت هم قدری راه را نشان داد فرمود: اگر آنچه را که می گویم بکنی امید است که همین خانه هم وسیله آخرت شود اولاً حقوق الهی را بدهی، دوم اینکه به رحم خود کمک کنی، به فقراء اطعام نمائی آن وقت از اسراف بیرون می آید (275).

مهدی (عج) پرچمدار عدل

امروز جمعه آخر از ماه رمضان است، خوب جائی رسیدیم به مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پرچمدار عدل آقائی است که وقتی ظاهر گردید ظلم را ریشه کن می فرماید - امام زمان شخص خاص و آن پسر امام حسن عسکری است که در سنه دویست و پنجاه هجری که مطابق با کلمه نور است متولد گردیده تا الان یک هزار و یک صد و اندی از سن شریفش می گذرد مسأله طول عمر هم عقلاء گفته اند میزان قطعی ندارد بعضی بگویند محال است کسی هزار سال عمر کند اگر محال بود پس حضرت نوح چیست؟ و در سلسله غیر از انبیاء درباره جمشید نوشته اند هزار سال سلطنت کرد. ضحاک ماردوش هزار سال عمر کرد چند سال قبل در چین شخصی دیده شده است که سنش سیصد سال است،

دویست و هشتاد ساله مصر هم الان موجود است که پسرش دویست و چهل ساله است قدرت خدا است که اگر بخواهد نگاه بدارد.

دیگر آنکه مهدی (عج) کسی است که همه پیغمبران آدم تا خاتم به امتشان بشارت دادند که در آخر الزمان می آید زمانی که در آن زمان یک نفر هادی آشکار می گردد تمام کره زمین همه ایمان حقیقی می آورند بشر معنی زندگی را آن وقت می فهمد حالا توحش است آن زمان واقعا زندگی است خدایا به حق مهدی (عج) زمان ظهور مهدی آل محمد را جزء عمر ما قرار بده، در زبور داود خداوند صریحاً خبر داده الان هم موجود است عین همین مطلب هم در آن هست، کره زمین بالاخره عباد صالح وارثش می شود هر جا بروی صلاح است

(276)

جنگ و قحطی، آمادگی برای اصلاح

می برسی چطور می شود که یک نفر چهار میلیارد بشر ظالم را عادل بکند اول پیش از ظهور مهدی (عج) خدای تعالی دو بلا می فرستد در کره زمین بشر را ثلث می کند در روایت دارد موت احمر و موت ابیض دو موت واقع می شود در هر موتی ثلثی از بشر از بین می رود⁽²⁷⁷⁾ موت احمر یعنی کشتار شاید جنگ سوم جهانی باشد و قطعاً پیش خواهد آمد که در آن جنگ ثلث بشر از بین می روند و اما موت ابیض قحط و غلاء است آن هم پناه بر خدا قحط و غلایی می شود که ثلث دیگر بشر هم از بین می روند، ثلث باقی جنگ زده قحطی زده مصیبت و داغدیده خدا آنان را در فشار می اندازد که صدای مهدی (عج) که بلند می شود مصلح آسمانی آمد همه بدون و مطیع شوند⁽²⁷⁸⁾ دیگر احتیاجی به جنگ نیست.

صیحه آسمانی و نزول مسیح

از علائم قحطی که قابل تغییر نیست صیحه آسمانی است یعنی پیش از ظهور مهدی علیه السلام در آسمان صدای عظیمی بلند می‌شود و به گوش تمام جهان بشری می‌رسد و به هر بشری به لغت خودش به گوشش می‌رسد ای اهل عالم! آماده باشید، ظاهر شد، آمد مهدی آل محمد (عج) تکان دهنده است همه را حرکت می‌دهد. شوخی نیست سیصد و سیزده نفر به طی الارض خودشان را به مکه معظمه خدمت مولایشان می‌رسانند. دیگر از کارهای عظیمی که می‌شود، نزول مسیح عیسی بن مریم است. عیسی علیه السلام حاضر می‌شود پشت سر مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند نصارا که چنین می‌بینند همه مطیع می‌شوند ⁽²⁷⁹⁾.

در روایت است که حضرت مهدی علیه السلام به عیسی می‌فرماید، تو بایست جلو برای نماز، عرض می‌کند امروز پرچمدار الهی و هستی حضرت مهدی جلو، عیسی عقب سر، همه جا در رکاب ظفر امتالش حاضر است حتی موقعی که دجال را می‌کشد مباشرش مسیح ذکر گردیده است ⁽²⁸⁰⁾ این نشانه‌ها و جریانات از الطاف الهی به بشر است که به طوع و رغبت مطیع مهدی علیه السلام شوند نه به زور.

با تکامل عقل، مردم رو به مصلح می‌آورند.

کار مهم دیگری هم می‌شود. در اول اصول کافی در کتاب عقل روایت کرده است ⁽²⁸¹⁾ از کشاف حقائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام خدای عالم دست قدرت روی سرهای بشر می‌کشد تمام بشر عاقل کامل می‌شوند فتکمل عقولهم بشر امروزه کودک است اما آن وقت دست ولایت الهی به سرها کشیده می‌شود رشد عقلی پیدا می‌کنند، می‌فهمند پیروی حق برای خودشان خوب است، به صلاح دنیا و آخرتشان است.

دعا برای ظهور موثر است

روایت است که بشر دوره آخرالزمان دعا کنند، نگویند هر وقت مقدر است آقا می آید، دعا اثر دارد، اقل نفعش خودت را پاکتر می کند لذا در روایت دارد اگر کسی با انتظار بمیرد، مثل کسی است که در رکاب مهدی شمشیر می زند ⁽²⁸²⁾. در زمان ظهور مهدی علیه السلام خود خواهیها و خودپرستیها کنار می رود.

امام می فرماید: در آخرالزمان ایمانها در خطر است، دعا کنید بگوئید یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ⁽²⁸³⁾ خدایا دل ما را تو نگهدار به ایمانت تا نفس آخر.

البته دین باید مهمترین چیزها برای مؤمن باشد. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود ریشت را با خون سرت خضاب می کنند عرض کرد یا رسول الله آیا دینم سالم است ⁽²⁸⁴⁾؟

قمر بنی هاشم وقی دست راستش را قطع کردند، فرمود: دست بریده شد، بشود، دینم سالم باشد.

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون ان المصدقين و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم والدين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و تورهم والدين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم⁽²⁸⁵⁾.

خداشناسی عقلا واجب است

خلاصه آیه شریفه، اعلما بدانید (امر است) باید دانا شوید، خیلی به فکر دنیا نباشید، قدری هم خداشناس شوید واجب است که آدمی خداشناس شود همانطور که عبادات واجب است معرفت و شناسائی حق هم بیشتر و مهمتر واجب است فاعلم انه لا اله الا هو باید به علم برسید گمان فایده‌ای ندارد آدمی باید کاملاً برایش روشن شود که خدای عالم حیات بخش است. آنچه را که می‌بینید در کره خاک دست قدرتش چطور خاک تیره، عناصر پراکنده را مرکب کرد حیات به آن افاضه کرد. حیات که دیروز تفصیلش ذکر شد، حقیقتش زبر همه مجهول است همه می‌دانند هست و اما نمی‌دانند چطور است عرض شد که حیات، ماوراء طبیعت است و لذا حاکم و قاهر بر ماده است. هسته خرما با آن سختی که با سنگ بخواهیم هسته را خرد کنیم واقعاً زحمت دارد لکن این هسته خرما وقتی که خاک و آب و حرارت به آن می‌رسد، حیات به آن داده می‌شود که آن حیات، هسته را می‌شکافد هسته‌ای که با سنگ خرد نمی‌شد ولی حیات تا افاضه شد چنان قوی می‌گردد که خود به خود آن را نصف می‌کند، نصفش ریشه می‌شود رو به پائین و نصف دیگر سر از خاک در می‌آورد. این قدرت از حیات پیدا شد، حیات هم چاره‌ای نداری غیر از اینکه بگویی از خدا است

وگر نه ماده خودش مقهور است، محکوم به حیات است از مرده که زنده در نمی‌آید، از ماده بی جان، جان پیدا نمی‌شود جانی ندارد که بدهد، خدائی که عین جان است، خدائی که جان درست کن است او حیات بخش است الحی القیوم.

روز گذشته عرض شد که در این قرن تمام دانشمندان در مسأله حیات زانو به زمین زده‌اند و گفته‌اند چاره‌ای نیست غیر از ایمان به غیب زیرا حیات هیچ ربطی به ماده ندارد هر چه باشد می‌شود یک سبب مادی برایش درست کرد مگر حیات.

حرکت به مجرد اراده، قدرت جان

شیخ الرئیس می‌گوید: تا وقتی که آدمی زنده است تا اراده می‌کند بجنبد آنآ با سهولت، بدن به این سنگینی حرکت می‌کند با چه آسانی می‌جنبد ولی تا جان رفت یک نفر که نمی‌تواند او را حرکت دهد بلکه دو نفر هم مشکل است باید اقلأ چهار نفر پیدا بشوند او را وارد گور کنند این همان بدنی بود که تا جان داشت خودش را به نیم ساعت می‌رساند به دارالرحمة بدون هیچ زحمتی.

زیرکیها در حیوانات از روح حیوانی است

بعضی از شعورها و غریزه‌ها نیز هیچ ربطی به ماده ندارد غیر از اینکه مستند به حیات داده گردد حیوان را که می‌بینیم ماده‌اش از همین خاک است که گوشت و پوست... شده است، از آب و خاک است که این طور شده اما می‌بینید پیش از اینکه جان بیابد مثل خاک بود وقتی که جان آمد هوشها و زرنگیهائی بلکه چاره جوئیهای پیدا می‌کند، قصه بگویم:

موش و شیشه شربت نارنج

موش اصلش از خاک است تا خاک بود هیچ اذیتی نمی‌توانست بکند از وقتی که به شکل موش شد حیاتی پیدا کرد می‌بینی چه حقه هائی می‌زند. یکی از رفقا نقل می‌کرد شیشه شربتی (شربت نارنج) در خانه نگهداشته بود بعد از چندی که سراغ شیشه شربتی می‌رود که بخورد می‌بیند شیشه خالی است سر جایش پر از ریگ است اجماًلاً شیشه دیگری می‌گذارد و منتظر می‌ماند. معلوم شد موش می‌آمده و با زبانش می‌خورده وقتی شیشه خالی‌تر می‌شده دمش را داخل شیشه می‌کرد و می‌لیسیده بعد که کمتر می‌شد، نه دم می‌رسد نه دهن می‌رفته ریگ داخل شیشه می‌انداخته و شربت بالا می‌آمده و می‌خورده است.

میمون و بز با ظرف ماست

نقل کرده‌اند در خارجه یک نفر بوده میمونی داشته و بزی. روزها در خانه کسی نبوده در خانه را می‌بسته و می‌رفته و بعد بر می‌گشته روزی ظرف ماستی داشته برای اینکه این میمون و یا بز از ظرف ماست نخورند در دیوار طاقچه ماندی بوده ظرف ماست را آنجا گذاشته که در دسترس نباشد. بالاخره بیرون می‌رود وقتی که بر می‌گردد ظرف را پائین می‌آورد که بخورد می‌بیند تا آخرش را لیسیده‌اند نگاه می‌کند می‌بیند ریش بز ماستی است در حالی که بز نمی‌توانسته به آنجا برود. برای تحقیق فردایش ظرف ماست را همان جا می‌گذارد ولی وقتی که می‌خواهد بیرون برود اشتباه کاری می‌کند در را روی هم می‌اندازد و پنهان می‌شود که میمون و بز نفهمند که صاحب منزل در خانه است. بز و میمون مقداری که گذشت مطمئن شدند که صاحب خانه نیست میمون با تو سری به شکم بز می‌زند و بز را می‌راند و او را تا پای دیوار می‌آورد آن وقت روی بز می‌جهد و مشغول خوردن می‌شود وقتی که تمام می‌شود زبان می‌زند و بریش بز

می‌مالد تا بیندازد گردن بز بیچاره که ما نخوردیم بز خورده است گرگ دهن
آلوده یوسف ندیده.

جان دهنده و گیرنده خداست

غرض حيله‌ها و چاره جوئیها است. اینها عجائبی است که ربطی به خاک
ندارد اگر داشت چرا پیش از آنکه جان بیاید از این چیزها خبری نبود غیر از
اینکه بگوئی از جان است البته جان و آثارش هم از جان آفرین است.
خلاصه این آثار از حیات استو چشم و گوش تا جان هست می‌بیند و
می‌شنود تا جان رفت نه می‌بیند و نه می‌شنود پس بینائی و شنوائی از جان است
اگر از بدن است چشم که فرقی نکرد پس چرا نمی‌بیند؟ چون جان رفت. امر از
این آشکارتر که آدمی فکر کند تا یقین بکند هو الحی لا اله الا هو یحیی و
یمیت جان دادن و گرفتن همه از خدا است. هیچ کس نمی‌تواند این آثار را به
ماده بچسباند و اگر چنانچه اولین و آخرین دانشمندان عالم جمع شوند و پشت
به پشت هم بزنند نمی‌توانند به یک پشه‌ای جان بدهند چنانچه قرآن مجید
می‌فرماید نمی‌توانند پشه بیافرینند ⁽²⁸⁶⁾ هر جا که رو کنی می‌بینی عدل است، هر
کس به وظیفه خودش، عمل می‌کند، هر کس حق دیگری را اداء می‌کند با
خدای خودش عدل با خلق، عدل با زن و اولاد، عدل با طرف معامله.
خدایا تو خودت فرج مولا و سرور ما را نزدیک فرما، همه به انتظار او
هستیم، خدایا تو زمان ظهورش را جزء عمر ما قرار ده که چشمان به جمال
آقا روشن شود.

خداوند، زمین دلها را زنده می‌کند

مرتبه دیگر از حیات و موت در این آیه که بیشتر مفسرین اشاره کرده‌اند،
حیات دل است و اعلموا ان الله یحیی الارض چون آیه قبل راجع به مردن و

قساوت دل بود که فرمود در اثر طول کشیدن آرزوها دلها قساوت پیدا می‌کند و در حقیقت می‌میرد مثل دل‌های یهود می‌شود که غیر از پول و مال دنیا و جاه و جلال دنیا هیچ هدفی ندارند. شما مسلمانها هم کم کم دل‌هایتان قساوت پیدا کرده است. خلاصه چون این آیه را فرمود آنگاه ممکن است یأس خواننده را بگیرد. بشارت می‌دهد ای کسی که از مردن دلت بیمناکی، ای مسلمانی که از قساوت دلت می‌ترسی نا امید نباش بدان خدا می‌تواند این دل مرده تو را زنده کند، دل چرکین تو را پاک کند یحیی ارض القلوب به چه؟ به حیات علم، ایمان، خشوع، دل مرده یعنی غافل از خدا، دل زنده یعنی به یاد خدا.

خدا است آن خدائی که یحیی الارض زنده می‌کند دل مرده را چه بسا که زنده کرد چه اشخاصی و چه غافل‌هایی که یک مرتبه برق رحمت آمد زنده‌اش کرد. خدایا پیش از اینکه دل ما به آتش بسوزد، دلیل شود الان برای ایمان، دل ما را ذلیل کن ⁽²⁸⁷⁾.

با صدقه خود را از آتش برهانید

ان المصدقین و المصدقات مصدقین اصلش متصدقین است تاء قلب بصاد و در صاد ادغام شد، می‌شود مصدقین به تشدید صاد قبلاً راجع به صدقات فرمود حالا باز تاکید می‌فرماید: ان المصدقین هر آینه مردان صدقه دهنده و المصدقات و زنهای صدقه دهنده.

در تفسیر آیه و المصدقات که خدا می‌فرماید: زنهای صدقه دهنده در اینجا روایت چنین ذکر شده است که خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو کرد به زنهای صدر اسلام فرمود: تصدقن فان اکثر کن حسب جهنم شما زنهای خلی صدقه بدهید تا سپری بشود برای جهنمتان، چرا؟ زیرا که بیشتر شما جهنمی هستید. یکی از زنهای گفت یا رسول الله مگر ما زنهای چکار کرده‌ایم که بیش از

مردها جهنمی باشیم (البته مردهای سابق) دو جمله رسول خدا فرمود اول آنکه فرمود شما زنها خیلی از خدا ناراضی و شاکی هستید.

کدام زن است که شکر خدا بکند (یا مردهای زن صفت) خیلی از خدا غافل هستید این همه خدا نعمت داده است نمی بینید مثل حالت بچگی مثلاً بچه پنج شش ساله چقدر پدر برایش زحمت کشیده یک دفعه می گوید پول به من بده، مثلاً چاقو بخرم که شاید دعوایم بشود با بچه دیگر، پدر نصیحتش می کند اگر به او پول نداد ناراحت می شود.

در روایت دارد هرگاه زنی به شوهرش بگوید من در خانه تو خیری ندیدم، تمام کارهایش حبط می شود⁽²⁸⁸⁾ برای چه کفران نعمت می کنی؟ خدا به توسط شوهرت چه خیرها به تو رساند، دیگر قهر کردن و بچه ها را بی سرپرست گذاشتن برای چه؟

برگردیم به روایت: علت جهنمی شدن بیشتر زنها، اول، کفران نعمت و شکر خدا نکردن است، کفران از گناهان کبیره و در کتاب گناهان کبیره به تفصیل نوشته شده است برای شرح به آنجا مراجعه شود.

کوتاهی در شوهر داری موجب هلاکت است

دومین چیزی که برای زنها فرموده در این روایت انکن تکفرن الغشیر⁽²⁸⁹⁾ غشیر ترجمه به شهور شده است از معاشرت است شوهرهایتان به شما حق دارند، نسبت به شوهرهایتان اداء حق نمی کنید آن طوری که سزاوار است لذا مستحق عذاب هستید. مثلاً در غیاب شوهر، نگاه به مرد اجنبی کردن، لعنت خدا به زنی که دست به دست مرد اجنبی بدهد. فرمود هر زنی که چشمش را پر کند از غیر شوهرش، روز قیامت دو میخ آتشین در دو چشمش خواهند کرد اجمالاً باید حق شوهر را اداء کرد. مال شوهرتان زیر دستتان امانت است وای اگر یک

درهم بدون رضای شوهر تصرف کنی نعوذ بالله اگر زنی با اجنبی سر و کار پیدا کند که لعنت خدا بر او باد.

ان المصدقین و المصدقات خواستم بگویم زنهای متصدقه باید هوششان باشد که برای زن بیش از مرد صدقه دادن افضل است اگر داری می دهی، اگر نداری خدا به نیتت با تو معامله می فرماید البته شرط انفاق آن است که آدمی از مال طیب و حلالش بدهد (290).

سه شرط برای قرض حسن

و اقروضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم مردهای صدقه دهنده و زنهای صدقه دهنده و قرض دهنده به خدا هر کس صدقه می دهد در حقیقت قرض خدا می دهد، تکرارش به مناسبت قرضاً حسناً است نه هر صدقه ای بلکه صدقه حسن - اولین شرط حسن این است که آدمی از حلال به دست بیاورد و در راه خدا بدهد، اگر مالی را از حرام به دست آورد به راه خدا دادنش حرام است شرط دومش این است که برای خدا بدهد. شرط سومش این که باطلش نکند، به منت گذاشتن یا اذیت و آزار رساندن (291) بالاخره اقروضوا الله قرضاً حسناً چنین شد یضاعف لهم خدا دو چندان به او تلافی میکند و لهم اجر کریم چه کرمهائی که خدا در برابر بذل مال می فرماید کم و زیادیش تابع اشخاص است اگر کسی در راه خدا بذل مال کرد خدا وعده فرموده دو چندانش می کند تا هفت صد برابر مثل کسی که گندم بکارد هر دانه هفت خوشه می دهد، هر خوشه ای صد دانه روی هم رفته هر دانه هفتصد دانه می دهد و خدا برای هر که بخواهد دو چندانش می فرماید یعنی هزار و چهارصد دانه (292).

و اقروضوا الله قرضاً حسناً... اگر در راه خدا مال دادی خدا مالت می دهد، اگر سر دادی خدا سرت می دهد، اگر جان دادی خدا جانت می دهد. می خواهم

اشاره‌ای بکنم بینم دلها می‌شکنند یا نه؟ اگر هم دو دست دادی دو بالت می‌دهد
معامله با خدا زیان‌آور نیست.

وقتی که رسول الله ﷺ خبر داد جعفر بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در مویه کشته
شده به وضع فجیعی، اول کفار دو دستش را از بدنش جدا کردند بعد هم
شهیدش کردند، آنگاه پیغمبر گریه کرد و آمد در خانه دید دختر جعفر گریه
می‌کند پیغمبر آرامش کرد فرمود: پروردگار خبرم داد جعفر در عوض دو دست
بریده، دو بال به او عطاء گردید و در بهشت با ملائکه طیران می‌کند ⁽²⁹³⁾.

عین همین هم درباره قمر بنی هاشم است، قمر بنی هاشم هم دو دستش را
در کربلا داد، از حضرت زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ است خدا در عوض دو دست، دو
بال به قمر بنی هاشم داده است بال هم اشاره به قدرت است، خدا هم در
عوضش قدرتی به قمر بنی هاشم داده که قیامت می‌تواند شفاعت بکند.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان المصدقين و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعف لهم و لهم اجر كريم والدين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم⁽²⁹⁴⁾

چرا دعایمان مستجاب نمی‌شود؟

در کتاب الدعاء از اصول کافی روایتی نقل کرده که تذکرش بسیار نافع است: شخصی خدمت کشف حقائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرضه داشت⁽²⁹⁵⁾ گفت دو آیه در قرآن هست من آنها را می‌جویم ولی نمی‌یابم. فرمود کدام آیه است که تخلف شده است و تو، به نتیجه نرسیده‌ای؟ گفت اول اینکه خداوند در قرآن فرموده است و قال ربکم ادعونی استجب لکم مرا بخوانید تا استجابت کنم و من مکرر دعا کرده‌ام و نشده. امام فرمود: افتری الله عزوجل اخلف وعده آیا گمان می‌کنی خدا خلف وعده بکند؟ (خلف وعده قبیح است عقلاً و شرعاً مذموم است. خدا می‌فرماید: اوفوا بالعهد هر عهده‌ای که کردید وفا بکنید آن وقت خودش به وعده‌اش وفا نمی‌کند که دعا بکنند اجابت نشود) اظهار حیرت کرد گفت آقا البته هیچ وقت خدا خلف وعده نمی‌کند قال فمم پس علت چیست؟ قال لا ادري گفت آقا نمی‌دانم. می‌فرماید: ⁽²⁹⁶⁾ اینک فرمود دعا کنید تا من اجابت کنم، نه هر کس می‌خواهد باشد اگر تو حرف خدا را شنیدی، خدا هم حرف تو را می‌شنود.

آدمی اطاعت خدا را نمی‌کند آن وقت منتظر است خدا اطاعت او را بکند؟ در ضمن حدیث قدسی نسبت به ماه رجب دارد⁽²⁹⁷⁾ هر کس حرف مرا بشنود من حرفش را می‌شنوم، چقدر واجبات از تو فوت شده با چه روئی می‌گوئی یا الله

و حاجت می‌طلبی؟ اولین قدم اطاعت است اگر کسی واجبی از او فوت نشود حرامی هم از او سر نزند آن وقت بگوید یا الله به جا است. کسی که می‌خواهد دعا بکند آیا حق دعا دارد یا نه؟ مثلاً معصیت کننده حق دعا ندارد عقلاً، مگر اینکه توبه کند که بعداً هم امام می‌فرماید: ثم دعاه من جهة الدعاء عرض می‌کند آقا جهت دعا چیست؟ فرمود اینکه فتحمد الله و تذاکر نعمه عندک ثم تشکره کسی که از خدای خودش چیزی بخواهد اول داده‌هایش را بشمارد. بگو: ای خدای کریم که من در شکم مادر بودم تو شیر در پستان مادر برایم تهیه کردی لذا امام دستور می‌دهد موقعی که می‌خواهی حاجت بطلبی اول ثناء خدا کن آنگاه حمد خدای را کن بر نعمتهائی که به تو داده و شکر کن آن نعمتها را آنگاه صلوات بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرست و پس از صلوات ثم تذاکر ذنوبک فتقربها ثم تستعید منها گناهانت را بشمار و بگو: خدایا منم همان بنده کفران نعمت کننده، از تو پوزش می‌طلبم و استغفار می‌نمایم پس از اینکه فارغ شد بگوید: خدایا منت بر من بگذار مثلاً مریضم را شفا بده باید از جهت دعا وارد گردی.

سریع الاجابة برای بنده مطیع

در تذکرها هم نوشته‌اند وقتی بچه‌ای پشت بام بوده مادرش تعقیبش می‌کند که او را بگیرد بچه می‌رود روی لب بام نزدیک ناودان که می‌رسد بچه است نمی‌فهمد، افتادن و مردن است بالاخره مادر بیچاره از پشت بام داد می‌زند مسلمانها به فریادم برسید، کسانی که در کوچه رد می‌شوید به داد برسید خلاصه آن لحظه‌ای که موقع سقوط بچه بود از حسن اتفاق یک نفر از اخیار رد می‌شد دید ناودان زیر پای بچه شکست و افتاد آن بنده خدا گفت یا الله بگیر، بچه معلق در هوا ایستاد و سقوط نکرد. به اشاره مومنی خرق عادت می‌شود که بعد آن

مومن صالح بچه را می‌گیرد روی زمین می‌گذارد این طرف و آن طرف کوچه مردم تا این منظره را می‌بینند می‌آیند به دست بوسی او و لباسش را به تبرک بردن، آن بنده صالح گفت: مسلمانها چطور شده کسی که شصت سال فرمان خدا را برده اگر یک دفعه هم خدای عالم عرض این بنده را بشنود مگر مهم است؟ من شصت سال فرمان او را اطاعت می‌کنم یک دفعه اگر خدا حرف مرا بشنود که مهم نیست.

بالاخره غرضم همین کلمه بود انا مطیع من اطاعنی آدمی باید مطیع باشد تا وقتی حاجت می‌طلبد به او بدهند، تو چقدر لیبیک گفته‌ای به امر خدا تا خدا هم لیبیک به خواهش تو بگوید اگر تمام امرهای خدا را اطاعت کردی. اگر هیچ گناهی از تو سر نزد آن وقت حاجت طلبیدی و نشد گله کن ⁽²⁹⁸⁾ شما به عهد خدا وفا کنید خدا هم به عهد شما وفا می‌فرماید.

اجابت به تدریج و به وسیله اسباب

چون این بحث پیش آمد ناچارم این جمله را هم بگویم نسبت به اجابت دعا شرایط دارد و بعد از آن هم که شرایطش درست شد اجابت دعا دو قسم است گاهی صلاح در این است که فوراً بشود گاهی صلاح در تدریج است، اینکه فرمود استجب لکم نه اینکه بدون سبب اجابت شود؟

خدا فرمود دعا کن بگو خدایا این مریض را شفا بده آن وقت اگر اجابت شد اجابتش نه فوری و بدون اسباب است که مثلاً بدون دواء و جراحی خوب شود فرمود استجب لکم تو می‌خواهی که این مریض خوب شود خوبش می‌کنیم هر چند مثلاً ماه دیگر با دواء و جراحی نه اینکه آن خرق اسباب شود مگر معجزه می‌خواهی؟ آن هم مخصوص پیغمبر و امام است برای مصالح دیگری وگرنه اجابت لازمه‌اش خرق اسباب نیست.

خواستم بگویم بالاخره مستجاب است ولی به اسباب و به تدریج، نه اینکه خرق عادت و بدون اسباب، خدا مستجاب می‌کند با اسباب گاهی مثلاً یک سال طول می‌کشد.

در اصول کافی از عجله داشتن در استجابیت دعا نهی شده است هیچ وقت نگو طول کشید تا گفتمی چرا نشد کار خراب است، منتظر باش ببین چه وقت می‌شود دست آخر اگر اینجا نشد برای آخرت ذخیره فرموده است که راستی برایت بهتر است، خود شخص نمی‌فهمد خدای او که عالم الغیب است می‌داند و برایش خیر باقی را اختیار می‌فرماید همه دنیا چه ارزش دارد تا خواسته‌های جزئی آن چه باشد در هر حال می‌گذرد مثلاً از خداوند خانه و پارک و فرش خواسته آیا مدت استفاده از اینها با آن همه دردهایش چند سال است به این مناسبت داستان ابو میسر عابد را بگویم که در مفاتیح هم ذکر کرده است.

ازدواج عابد با دختر اشراف زاده

ابو میسر عابد در عبادت قوی بوده، در مسجد برائاً در این مکان مقدس شبانه روز می‌مانده و به عبادت سرگرم بوده، دختری از اشراف زاده‌ها عبورش از این مکان می‌افتد تا چشمش به وضع عابد می‌افتد منقلب می‌شود خیلی کیف می‌کند پیاده می‌شود نزد عابد می‌آید احوالپرسی می‌کند عابد به او می‌گوید من دیدم آخرش دنیا فانی است چه بهتر از همان اول رهایش کنم دختر گفت: ابو میسر ممکن است من را به همسری خودت در آوری، من زن تو بشوم گفت به یک شرط اگر می‌توانی با همین شرط زندگی بکنی و با همین حصیر بسازی آری وگرنه با این وضع اشرافی تو، ازدواج ما جور در نمی‌آید. دختر پذیرفت مراسم عقد به سادگی هر چه تمامتر برگزار شد وقتی وارد حجله شدند دختر دید زیر پای ابو میسر یک حصیر است گفت ابو میسر اگر می‌خواهیم با همدیگر

باشیم و برای خدا کار بکنیم بین بدنمان و خاک هیچ فاصله‌ای نباید باشد این حصیر را هم کنار بگذار، روی خاک مثل شب اول قبر عروسی کنیم. گاهی بعضی نفوس بیدار می‌شوند آنچه در قبر برایش پیدا می‌شود همین جا آگاه می‌شود.

گاهی مصلحت در تاخیر استجاب است

جوان عزیز تو دعا بکن بگو: خدایا برای حفظ دینم همسر صالحه‌ای نصیب فرما، مستجاب می‌شود اما به مرور و گاهی هم می‌شود که خود تاخیر مصالحی دارد یعنی ممکن است زود به او بدهند لکن مصلحت‌هایی زیر پرده است که کمی باید طول بکشد، مثلاً مصلحتی که در روایت ذکر شده است حبا لذكره⁽²⁹⁹⁾ گاه می‌شود مومنی حاجتی دارد با سوز دل به درگاه خدا ندبه می‌کند، ندا می‌رسد حاجتش رواست اما به این زودی به او ندهید زیرا که اگر زود به او دادید دیگر ما را از سوز دل نمی‌خواند، ما صدای ناله بنده مان را دوست داریم این بنده تا گرفتار است روی سوز دل ما را می‌خواند و با سوز دل یا الله گفتن هم دواي تمام دردهای باطنی اوست ولی همین که حاجتش را دادند، دیگر در مسجد پیدایش نمی‌شود. خدای نکرده اگر روزگاری یکی از شما مثلاً میلیونر شوید کجا در مسجد پیدایتان می‌شود؟

نزدیک‌ترین حالات بنده به پروردگارش وقتی است که سرش به سجده باشد⁽³⁰⁰⁾ دلش شکسته باشد، چشمش گریان باشد، این نزدیکترین حالات بنده به خداست - آن وقت چنین سعادت عظیمی به تو داده اگر مثلاً خدا یک میلیون پول به تو بدهد و این سعادت کنار برود آیا می‌ارزد؟ اگر پرده عقب برود می‌گوئی نه، کامیابی و رسیدن به مراد، نفس را گردن کلفت‌تر می‌کند، انسان را از خدا دور می‌کند، کامهای مادی غالب می‌شود، کام الهی، روحانی اخروی رها

می‌شود، اما در حاجات مادی صورتش ناکامی است باطنش رحمت، لطف، فضل کرم، ظاهرش گریه و انابه است اما باطنش خنده و شادمانی است.

آب و آتش و تعبیری شگفت

برای تایید عرض رویای صادقه‌ای بگویم - عالم رویا که نمونه‌ای از عالم ملکوت است عجائب دستگاه خلقت و حقائق را نمایش می‌دهد البته امر معنوی غیر از صورت است لذا علم تعبیر هم عطای خداست و یکی از کسانی که علم تعبیر به او عطا شده بود ابن سیرین است.

یک نفر نزد ابن سیرین آمد و گفت: من خواب عجیبی دیده‌ام در صحرا آنچه به چشم می‌آمد دو قسمت بود یک قسمت سمت راست آب فرح‌انگیز، شیرین و روان ولی از سمت چپش تمام آتش و دود طوری که نمی‌شد نفس کشید، شعله‌های آتش زبانه می‌کشید و مردمان دو دسته بودند. عده‌ای لخت می‌شدند در آب فرح‌انگیز و خنک می‌رفتند و قلبی به عکس یک دفعه در آتش می‌رفتند و کمی طول می‌کشید می‌دیدم سر در آب نشاط انگیز در می‌آوردند راحت می‌شدند و خنده و شادی می‌کردند، تعبیرش چیست؟

ابن سیرین هم خیلی خوب فهماند گفت: آب، تمام خوشیهای دنیاست، تمام شهوات دنیاست، تمام لذات نفسانی است که بشر نگاه ظاهرش می‌کند خودش را در آب می‌افکند اما آخرش را نمی‌بیند مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است آخرش آتش قهر خداست - سوال و جواب است ⁽³⁰¹⁾ رهایت که نمی‌کنند.

و اما آتشی که چند نفر قلبی در آن می‌رفتند و سپس از رحمت سر در می‌آوردند، اصحاب بلا بودند هر کس در دنیا بلا، سختی، گرفتاری به انواع مختلفه داشت یکی گرفتار یمالی، دیگری بدنی، خود اینها رحمت است، مدتش اندک و پاداشش باقی است، راستی می‌ارزد ⁽³⁰²⁾.

ابن ابی یعفر خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرضه داشت که آقا مریضم، از خدا شفای مرا بخواه (حاصل روایت شریفه) فرمود: خود من یک سال است تب دارم، پسر م اسماعیل شش ماه است که تب دارد. خواستم بگویم بالاخره حاجت رواست منتهی حاجتهائی که رواست اکثراً با اسباب و مرور زمان است و گاهی مصالح عالیلهای در کار است که رعایت آن مصلحت، اولی است.

چهل سال پس از اجابت واقع شد

پیغمبر اولوالعزم جناب موسی با وزیرش هارون این دو بزرگوار نفرینی کردند چون خیلی از دست فرعونیان شکنجه، آزار به موسی و بنی اسرائیل رسید گفتند: خدایا اینها را هلاک کن اموالشان را از بین ببر ⁽³⁰³⁾ از سوز دل و تمام شرائط در آنها موجود بود، ندا رسید اجیبت دعوتکما خیلی خوب حاجتتان رواست - طول کشید تا چهل سال که این دو بزرگوار چشم به راه بودند آن وقت هنگام استجابت رسید، اولاً تمام زینتهای ششصد هزار نفر لشکر فرعون نصیب موسی و بنی اسرائیل شد، ثانیاً چقدر آیات بینات که موجب زیادتی بصیرت و معرفت می شد مشاهده کردند و در ظرف این مدت چقدر پاداش صابرین را بردند.

آیات عظیم الهی در چگونگی از بین بردن فرعونیان همه شنیده اید. وقتی آمدند از رود نیل رد شوند فرعون که سوار اسبش بود اسب نزدیک نمی آید جبرئیل سوار بر مادیانی می شود و جلو اسب فرعون به راه می افتد اسب فرعون نیز حرکت می کند دوازده کوچه در رود نیل پیدا شد. آخرین نفر از لشکر فرعون پشت سر لشکریان موسی بودند که رسید، یک دفعه تمام دیوارهای آبی ریخت روی سر تمامشان همه را غرق کرد یک نفر زنده نماند اما بعد از چهل سال از دعای موسی و هارون که همان وقت اجابت شد ولی زمان وقوعش

چهل سال بعد بود. موضوع این آیه بس است بقیه روایت راجع به آیه دوم را بگویم:

چرا عوض انفاق در دنیا نیامد

دومین آیه که در آن اشکال داشت و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه (304) خدا در قرآن وعده داده هر چیزی دادی ما جایش پر می‌کنیم هر چه دادی خدا عوضش می‌دهد در همین دنیا، ثواب آخرت که سر جایش فهو یخلفه ثواب آخرت و جبران در دنیا گفت آقا من خودم مکرر پول داده‌ام در راه خدا انفاق کرده‌ام خبری هم نشده جایش پر نشده است. امام علیه السلام فرمود: آیا گمان می‌کنی خدا خلف وعده می‌کند؟ گفت نه ولی نمی‌دانم. فرمود: لو ان احدکم اکتسب المال من حله و انفق فی حله لم ینفق درهما الا اخلف علیه کسی که از راه حلال پول در آورد چه اشخاصی که انفاق می‌کنند از پول حرام در حالی که هم اکنون باید حقوق واجبه‌اش را بدهد یا الان واجب شده بود آن را خرج کند و نکرد چطور می‌تواند از این مال انفاق کند؟ یا مثلاً فرض کنید زن بدون اذن شوهرش از مال شوهرش بخواهد انفاق بکند یا اولاد بدون اذن پدر، همین که حلال نباشد هیچ فایده‌ای ندارد تا برسید به کلاه سر مشتری گذاشتن یا غش در معامله کردن تا برسد به جائی که کسب و کارش خراب باشد مثلاً ماهی بی فلس فروختن اصل معامله حرام است یا حرمت عرضی مثل دزدی کردن.

انفقه فی حله محلی که می‌دهی آن هم حلال باشد، هر انفاقی که آدمی در راه نفس و هوی کرد غلط است هر چند صورت³ بهترین کارها است همین که ربیاء کرد به قصد انمایش یا شهرت کرد عوضی ندارد که خدا بخواهد عوضش بدهد، تو دادی که مرحبا به تو بگویند، مرحبا که گفتند مزدت را گرفتی. اگر برای خدا

داده باشی لم ینفق درهماً الا اخلف علیه یک درهم نمی‌دهی مگر اینکه خدا جایش را می‌دهد (305).

حاجی نوری چهل داستان در این باره نقل کرده است. اگر بخواهم شواهد این معنی را ذکر کنم خیلی طول می‌کشد ولی همینقدر بدانید هر کس مال حلال به دست بیاورد و در راه حلال هم صرف کند یعنی برای خدا بدهد با مورد بدهد، اسراف نکند، بلاشک عوضش را می‌بیند هر چه بدهد معامله با خدا زیان ندارد اگر می‌بینی چیزی گیرت نیامده بدانکه انفاقت از جهتی خراب بوده یا برای خدا نبوده یا به کسی که دادی موردش نبوده یا اصل پول خرابی داشته است و الا هر چه دادی خدا در این دنیا هم عوض می‌دهد.

عوض صدقه گاهی جلوگیری از بلا است

نکته دیگر آنکه گاهی عوضی که خدا می‌دهد مطابق با آنچه شخص داده است و گاهی بدل آن است مثلاً صد تومان داد عوضش جلوگیری از پیش آمد بدی شد یا مثلاً تصادفی می‌خواست بشود که برود بیمارستان ده پانزده هزار تومان خرج بکند آخرش هم با پای شل از بیمارستان بیرون بیاید خدا همین جا پیش از تصادف، او را نگهداشت چون صد تومان در راه خدا داد. خواستم بگویم عوضش هم گاهی رفع بلا از او می‌گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم اعلموا انما الحيوۃ الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر في الاموال و الاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاماً و في الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوۃ الدنيا الا متاع الغرور⁽³⁰⁶⁾.

ایمان راستی از عمل جدا نیست

مراد به ایمان در این آیه البته ایمان حقیقی است نه ایمان زبانی که در ظاهر است ایمان قلبی که خشوع قلب همراه آن است، بلاشک ایمان راستی بدون انقیاد و تسلیم نمی‌شود، یک واجبی را که انجام ندهد به همان اندازه در ایمان ناقص است، یک حرامی را که ترک نکند به همان اندازه ایمان ناقص است ایمان کامل تصدیق بالجنان و عمل بالارکان است ایمان بدون عمل اصلش متحقق نمی‌شود، دروغ است کسی ایمان به خدا و قیامت و به سوال و جواب داشته باشد آن وقت مثلاً ماه رمضان روزه نگیرد چنین چیزی نمی‌شود اگر کسی خدای را بشناسد لزوم اطاعت پیغمبر و قرآن را بشناسد و ایمانی داشته باشد به چه جرأت بدون عذر روزه نگیرد معلوم می‌شود اصل ایمان خراب است، ضعیف است. غرض ایمان حقیقی بدون عمل متحقق نخواهد شد به هر اندازه که باشد لذا اینجا که می‌فرماید والذین آمنوا (یعنی آمنوا تحقیقاً، صادقاً، خالصاً، مخلصاً) هر کس ایمان به خدا و رسولش در دل او جای گرفت به ایمان راست و درست اولئك هم الصديقون بنابر مشهور، مراد آن است که ایشان ملحق به صدیقین و

شهداء می‌شوند لهم اجر الصديقين و الشهداء از برای آنها است پاداشی که خدا به صدیقین و شهداء داده و می‌دهد.

صدیق بسیار راستگو و درست کردار است

معنی صدیق و شهداء کدام است؟ صدیق مبالغه در صدق است، صادق یعنی راست البته راستی در گفتار و کردار یعنی دروغ نگوید خلاف واقع و خلاف حقیقت نگوید صادق باشد و از آن بدتر دروغ در کردار است و از صدق در کلام مهمتر صدق در کردار است که آدمی علاوه بر اینکه بر زبانش دروغ نگوید مطابق با واقع بگوید کردارش هم مطابق گفتارش باشد من صدق فعله قولی یعنی هر طوری که قول او بوده عملش، راه و روشش هم مطابق آن باشد مثلاً وعده‌ای می‌دهد اگر تخلف در عمل کند دروغ محسوب می‌شود، باید عملش گفتارش را تصدیق کند، در امور دینی که صدق در آنجا خیلی مهم است به زبانش می‌گوید الله اکبر، خدای عالم از همه چیز بزرگتر است، باید عملاً بفهماند ظاهر کند، خدا از پول و زن و اولاد و از هر چه تصور شود بزرگتر است باید در راه و روشش هم این قسم باشد.

برای پول بیشتر خاضع است

سید بن طاووس می‌فرماید: گاهی آدمی رسوا می‌شود در چه؟ مثلاً با یک نفر گفتگو دارد از او خواهش می‌کند برای خدا رهایش کن قبول نمی‌کند اما اگر مثلاً یک هزار تومانی کنار دستش بگذاری و بگوئی ندیده قرار بده می‌گوید: چشم، برای پول فوراً تسلیم می‌شود اما برای خدا اعتناء نمی‌کند. غرض مثال است برای الله اکبر، آیا خدا بزرگتر از پول نیست؟! بی مروت، گاه می‌شود ترس پای طرف می‌گذاری زود تسلیم می‌شود از خدا باید بیشتر بترسی یا فلان مخلوق؟!!

در بیم و امید از غیر خدا رسوا می‌شود

اگر خوف و رجاء در کار بیاید آنجا صدق خیلی سخت است آدمی خیال می‌کند می‌گوید از عذاب خدا می‌ترسم اما از عذاب خدا بیشتر می‌ترسی یا از فقر؟ بسیاری از تاجرها هستند به آنها می‌گوئی این معامله حرام است. می‌گوید چاره ندارم، خوف دیگر کدام است؟ رجاء و امید صادق نیست هر کس دنبال هر چه می‌رود از این است که امید به آن دارد کسی که دنبال نماز و روزه نمی‌رود چون امید به خدا ندارد کسی که کار خیر نمی‌کند چون امید به بهشت ندارد، دروغ می‌گوید، زارع اگر امید داشته باشد که اگر در این زمین تخم بپاشد یک دانه صد برابر بهره‌اش می‌برد، اگر زیر زمین باشد تخم پیدا می‌کند و می‌کارد. کسی که امید داشته باشد یک درهم اگر در راه خدا داد خدا هفتصد برابر به او می‌دهد چقدر با خدا معامله می‌کند؟ پس آن کسی که در راه خدا انفاق نمی‌کند امید ندارد، دروغ می‌گوید.

غرض مسأله رجاء صادق است اگر در دلی پیدا شد از عمل برای خدا جدا نیست، اگر گاهی یاد بهشت بکند هوس است. اگر راست می‌گوئی چرا دنبال بهشت نمی‌روی؟ چرا برای بهشت خودت را آماده نمی‌کنی؟

رسول خدا ﷺ فرمود: خدا بهشت را حرام فرموده بر هر لغو گوئی بر هر هرزه‌ای، بر هر بد زبانی، فحش دهنده‌ای که باک ندارد از هر چه با زبانش بگوید یا بشنود ⁽³⁰⁷⁾ بهشت حرام است برای چنین اشخاصی مگر اصلاح شوند. لعنت به مردی که جلوی روی بیچه به زنش فحش دهد علاوه آنچه گذشت بیچه‌اش را هم فحش دهنده می‌کند.

با رئیس صدیقین علی علیه السلام محشور می شود

اولئک هم الصدیقون صدق لعله قوله به زبانت اقرار می کنی من بنده خدا هستم در عملت کبر نکنی ⁽³⁰⁸⁾ به خودت مغرور نباشی، در اعمالت کبر از تو سر نزند، آدمی که می گوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین تنها خدا را می پرستم و تنها از خدا یاری می جویم اجمالاً مومن در کارهایش صدق می ورزد تا به صدیقین ملحق بشود که در راس آنها اسدالله الغالب علی بن ابی طالب است. یکی از القاب آقا الصدیق است. صدیق لقب علی است نه دیگران، صدق مطلق در علی علیه السلام است. کدام صدق می رسد به صدق علی علیه السلام از اول تا آخرش، گفت: بنده خدایم قولش، فعلش راه و روشش یک لحظه از طریق بندگی تجاوز نکرد یوم ینفع الصادقین صدقم ای شیعه علی علیه السلام تو هم اگر به مقدار خودت در صدق سعی کردی ان شاء الله ملحق می شوی به امیرالمؤمنین سیدالموحدین الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام.

یک نفر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت: یا رسول الله فاصله من تا مدینه بسیار است جمله جامعی به من بفرمائید تا سرمشقی باشد فرمود احفظ لسانک زبانت را دریاب، باز پرسید دیگر چه، فرمود احفظ لسانک مرتبه سوم فرمود: احفظ لسانک عرب پرسید سه سوال کردم فرمودید: احفظ لسانک فرمود ⁽³⁰⁹⁾ مگر آدمی را در آتش جهنم می اندازد غیر از خرمن گفتارهای او؟!

خرمن یک عمر زبانت آتش شده خیلی مواظبت کنید گاه می شود به همین زبان کفر می گوید، به این زبانش دلی را می رنجاند، سری را فاش می کند، به وسیله یک کلمه، آتشی روشن می کند غرضم صدق است ان شاء الله شیعیان علی علیه السلام شما می خواهید برسید به خدمت صدیق اکبر، بیائید ایمان صادقی که

با عمل همراه باشد پیدا کنیم، به مقدار قوه سعی در صدق کنیم راست بگو با خدا، با محمد، با علی، با خلق راست بگو.

برای آشتی دادن دروغ مانعی ندارد

البته چند مورد است دروغ شرعاً اذن داده شده یکی مورد اصلاح است، اصلاح بده هر چند به وسیله دروغ باشد، میان زن و شوهری یا همسایه، یا دو نفر مسلمان، اصلاح بده هر چند به دروغ باشد، دروغ که از گناهان کبیره است، در مورد آشتی دادن بسیار خوب است برای شرح بیشتر و موارد استثنای دروغ، به کتاب گناهان کبیره مراجعه شود.

امامان گواهان امتند

شهداء جمع شاهد و در اینجا بسیاری از مفسرین گفته‌اند به معنی گواه است نه شهداء باصطلاح متاخرین یعنی کسانی که کشته شده‌اند در راه خدا، بلکه مراد در اینجا شاهد و گواه است گواهها، شاهد‌های خدا و ملائکه و کسانی که به مقام علم رسیدند به یکتائی خدا⁽³¹⁰⁾ این گواهی خیلی مهم است در قیامت هر امامی گواه بر اعمال اهل زمان خودش است⁽³¹¹⁾.

گواهان این امت دوازده نور پاک، دودمان طاهره آل محمد ﷺ هستند.

والذین آمنوا کسانی که ایمان حقیقی پیدا کردند اینها هستند که ملحق می‌شوند به صدیقین و شهداء لهم اجرهم یعنی لهم کاجرهم البته نه عین آن مقام که هر کس موحد شد در درجه سیدالموحدین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام باشد بلکه اجر آنها نیز به او داده می‌شود وگرنه توحید علی علیه السلام مختص به خود او است⁽³¹²⁾ لهم، یعنی برای مومنین است اجری که برای شهدا و صدیقین است.

آنگاه نقطه مقابل مومن یعنی وضع کافر را هم ذکر می‌کند.

کافران ملازم دوزخند

والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم آنهایی که کافر شدند ایمان به خدا نداشته، آخرت را تکذیب می‌کردند آیات قرآن را، آیات تکوینیه الهیه را که انبیاء و آل محمدند، تکذیب می‌نمودند، هر کافری اهل آتش است، اصحاب نار، عبارت است از ملازم آتش یعنی همیشه با آتش است، از جای خودش تکان نمی‌خورد که جهنم باشد چون در جهنم رفتن دو قسم است یک وقت زندان و محل پاک شدن از گناه است که گناهکار را یک ماه یا یک سال یا بیشتر آنجا می‌برند برای پاک شدن بعد بیرونش می‌آورند ولی اگر بی ایمان مرد دیگر علاجی ندارد، در جهنم نمی‌ماند مگر کسی که منکر خدا و رسول است کسی که تکذیب می‌کند حرفهای خدا و امام را ⁽³¹³⁾ دیگر علاجی ندارد بلی امید است آنهایی که این طور نیستند امثال من و شماها، خدایا تو شاهدی ما مکذب نیستیم، مصدقیم. منتهی گناه هم از ما سر می‌زند، صدقی هم نداریم لذا امیدواریم که خلود برای ما و امثال ما نباشد ان شاء الله، لکن یک ساعتش هم سخت است بلکه یک لحظه هم سخت است.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید ⁽³¹⁴⁾ خدا بنده‌ای را که دوست دارد فردای قیامت نمی‌گذارد نعره جهنم هم به گوشش بخورد ⁽³¹⁵⁾ از راه دور تا جهنم گنهکار را می‌بیند از همان دور شعله آتش که او را می‌بیند نعره عاشقانه‌ای برای گنهکاران و کافران از جهنم بلند می‌شود که پرده‌های گوش را پاره می‌کند، مگر اهل تقوا آنهایی که با خدا سر و کار داشتند، خدا آنها را دوست می‌دارد نمی‌گذارد نعره جهنم بگوششان برسد.

ای مومنی که در دنیا خصوصاً ماههای رمضان العفوها گفتی پناه به او بردی، التماسها و تضرعهای تو بی اثر نیست در عوضش هم خدا نمی‌گذارد حتی

صدای جهنم را هم بشنوی خداوند چشمهایشان را نگه می‌دارد که به منظره‌های هولناک نیفتند، وقتی که شعله بالا می‌رود شاید دیده باشید جرقه‌هایی هم پیدا می‌شود، شعله‌های جهنم هم جرقه‌هایش مثل قطعات کوه است چه بهشتش و چه جهنمش قابل توصیف نیست نمی‌شود از بهشت صرفنظر کرد و نه به جهنم می‌شود تن در داد اگر آدمی در عمر چهل پنجاه ساله‌اش از اول تا آخرش تمام به سختی و ناراحتی بگذراند به امید اینکه ساعت مرگ وعده‌های خدا نصیبش گردد می‌ارزد هر ناکامی سهل است ولکن به خدا، محرومیت از بهشت سهل نیست (316).

مکاشفه بهشت برزخی و ناله از فراق آن

مرحوم شیخ محمود عراقی اعلی الله مقامه از اجله تلامذه شیخ انصاری است در آخر کتاب دارالسلام نوشته است شبی پشت بام مدرسه صدر در کربلا بودم بعد مقداری خوابم برد در آن عالم در برزخ واردم کردند و جایی که بعد از مرگ باید بروم نشانم دادند انواع نعمتها، پذیرائیهها، دلربائیهها خلاصه وضع طوری بود که من در همان حال عرض کردم پروردگارا، دیگر دنیا را نمی‌خواهم به من گفتند نمی‌شود هنوز زود است بعد که بیدار شدم به خودم آمدم از فراق آن عالم گریه می‌کردم.

یک نفر دیگر از اخیار بوده است بعد از اینکه برزخ را می‌بیند باز بر می‌گردد به دنیا تا دو ماه گریه می‌کرده از فراق بهشت برزخی و آن دستگاهی که مؤمن بعد از مرگ دارد بعد از دو ماه از دار دنیا می‌رود.

من و تو چون آن بهجت‌ها را ندیده‌ایم نمی‌دانیم چه خبر است، وصفهائی که خدا در قرآن برای بهشت ذکر فرموده اذا رأیت ثم رأیت نعماً و ملکاً کبیراً هفت اقلیم کره زمین را خدا در قرآن بازیکه گرفته است چون چیزی نیست، تمام

دارائی کره زمین و حکومتش جز در دسر چیزی نیست. لهو و لعب، بازی و سرگرمی بیهوده است اما ملک می خواهی؟ بعد از مرگ است خدا بگوید بزرگ است آن درست است. بی خود نیست که سرورهای ما، بزرگان دین ما، ائمه ما چه ناله‌ها داشتند چون پی به آن عالم برده بودند.

در دعای ابو حمزه است: خدایا ادخلنی الجنة برحمتک و زوجنی من الحور العین بفضلك آنجا وضع دیگری است. آدمی در اینجا نمی تواند حقیقت بهشت را بفهمد، هر کس در هر عالمی است ادراکش از آن عالم تجاوز نمی کند. بچه در رحم مادر، بیرون رحم را ادراک نمی کند کسانی که روی خاک هستند بیرون پوسته عالم ماده را محال است ادراک کنند غیر از تصدیق خدا و محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجمالاً بهشت صرف نظر کردنی نیست، به اشک چشمت، به انفاق کردنت، آن قدر باید پشیمان شوی از گناهانت تا بهشت برایت درست شود، کثافتها پاک شود، هر کثافت گناهی، احتیاج به پاک کردن دارد ⁽³¹⁷⁾ دیروز گفتم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: زنها بیشتر جهنمی هستند مگر به انفاق و بذل مال، خودت را برهانی، هر چه داری در راه رضای خدا بدهی تا خدا هم تلافی کند. بگذرم هر کس باید به فکر خودش باشد.

همه از عاقبت کار باید بترسیم

تو نگو من شیعه هستم، میزان قلب است و ایمان و تقوا هیچ کس نمی تواند به خودش اطمینان پیدا بکند که من با ایمان می میرم، چه دانی؟ به قول شیخ شوشتری روی منبر می فرموده: من بدبخت می ترسم ساعت آخر عمرم بدترین ساعتام باشد، می ترسم وقتی که می میرم تابوتی که برایم می آورند آتش باشد، کفنم، غسلم، قبرم، زمینم، آسمانم، خوراکم، لباسم، از هر طرف رو کنم، آتش باشد. کسی چه داند که آخر کار چه شود، چه اشخاصی که مدتها در راه تقوا و

صلاح بودند آن را رها کردند در راه فساد و فسق و فجور و کفر افتادند تا به درک واصل شدند. گاهی به عکس است چه اشخاصی که مدت‌ها از خدا غافل بودند، یک دفعه به یاد خدا افتادند و به راه اصلی ادامه دادند تا مردند. هیچ کس نمی‌داند که آخر کار چه می‌شود لذا باید مثل بید از ایمان خود بترسند، بلرزند، تمام پناه به خدا ببرند یک لحظه هم در آتش جهنم سخت است، دیدنش هم سخت است. در روایت دارد کمترین کسی که معذب می‌شود نعلینی از آتش پایش می‌کنند ولی تا پایش را در نعلینی می‌کند، مغز سرش جوش می‌آید⁽³¹⁸⁾ با این ضعف چطور طاقت داری؟ ای زنها! چرا پایتان را باز می‌گذارید؟ آیا نمی‌ترسید که یک جفت نعلین آتش پای شما کنند. عریان رفتن به خیابان آتش است. داری خودت و جوانها را آتش می‌زنی، آتش فتنه بر پا می‌کنی هیچ ترس هم نداری؟ چقدر بی‌باک. سابقین از عباداتشان ترسشان بیشتر بوده تا مردمان کنونی از گناه. بشر امروزه از گناه ترسی ندارد، ترسها به کلی از بین رفته، از همه چیز می‌ترسند مگر از گناه.

اولئک اصحاب النار خالدین فیها راجع به کسانی است که بی‌ایمان مرده‌اند اما آنهایی که با ایمان مردند ولی از گناه پاک نشده‌اند، همیشه در آتش نیستند البته گناه هم مراتب دارد.

در روایت دارد در دنیا پیش از مرگ بلاهایی به مؤمن می‌دهند تا کفاره گناهانش بشود⁽³¹⁹⁾ وقتی می‌میرد کمی بارش سبکتر گردد اگر به این پاک نمی‌شود در جان‌کندش معطلش می‌کنند تا بارش کمتر شود اگر هم به این نشد از حضرت زین العابدین علیه السلام است می‌فرماید در برزخ می‌ماند خدا داند تا هر چه گناه داشته پاک و پاکیزه شود. وارد محشر که شود دیگر پاک وارد گردد⁽³²⁰⁾ و بعضی هستند گناهشان زیاد است که در برزخ پاک نمی‌شوند می‌افتد به قیامت

و آنجا هم به عقبات که پنجاه موقف، هر موقفی هزار سال معطل می‌شود در هر موقفی مقداری اصلاح می‌گردد.

ندانم اینها اشاره به چه نوع گناهان است مگر بگویم گناهان قلبی مثل کبریا حقد یا حسد یا اینطور گناهان، باید سالها بگذرد تا اصلاح گردد اگر چنانچه در مواقف هم نشد می‌رسد به جهنم، آنجا که رسید مقدار وقوفش در جهنم به مقدار پاکی از گناهش است وقتی که پاک شد از جهنم بیرونش می‌آورند.

این مطالب روی قاعده است، لکن تبصره‌ای دارد مگر اینکه شفاعتی هم به او برسد شفاعت هم بسته به فضل خداست، از ساعت مرگ تا آخر کار. تا چه وقت حسین علیه السلام نظر لطفی کند تا چه وقت خدا این بزرگان را به فریادرسی برساند و لکن امید هم زیاد است. امام رضا علیه السلام فرمود کسی که زیارت کند قبر مرا، سه جا زیارتش می‌کنم، نزد میزان و سنجش اعمال، موقعی که نامه‌های عمل پراکنده می‌شود و نزد صراط ⁽³²¹⁾.

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلموا انما الحیود الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال
والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما و
فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا الامتاع
الغرور (322)

شناسائی حقیقت ویژه انسان

از خصوصیات قرآن مجید آشکار ساختن حقائق و نشان دادن واقعیات یعنی
دانش حقیقی است. در دانستن ظاهر اشیاء انسان با حیوان شریک است لکن
حقیقتش را دانستن از خصائص انسان است حقیقت و ذات اشیاء آنچه که واقع
اوست دانستن آن مهم است خدای عالم در این آیه مبارکه که تلاوت شد
می خواهد عالم دنیا و آخرت را برای شما مسلمانان معرفی کند، بشناساند، دنیا
چیست و آخرت کدام است؟ اولاً دنیا زندگی روی خاک است تا ساعت مرگ
از هنگام تولد تا ساعت مرگ را دنیا می نامند. عقبی و آخرت از ساعت مرگ
الی الابد است این را هم آخرت گویند متصل به هم است، آخر دنیا، اول آخرت
می گردد من مات فقد قامت قیامته طلعه قیامت از ساعت مرگ آدمی است، چرا
این مقدار را دنیا گویند؟

دنیا به معنی نزدیکتر یا پست تر

دنیا بر وزن صغری، معنای نزدیکتر دارد یا اینکه دنیا، از دنائت یعنی پستی
باشد، دنیاست یعنی پست تر است. نسبت به عالم عقبی که حقیقت است، اینجا
پست و رذل است البته دنیا یعنی منهای آخرت زندگی مادی قطع نظر از
کارهای آخرتی در پنج عنوان پروردگار ذکر فرموده که آدمی در این عمر کوتاه

اشتغالش به این پنج چیز است، اول لعب، دوم لهو، سوم زینت، چهارم تفاخر، پنجم تکاثر، زندگی آدمی منهای آخرت یکی از این امور است.

لعب، کار پر رنج ولی بیهوده است

لعب فارسیش بازی است، یعنی زحمت و مشقت می‌کشد، رنج می‌برد بیهوده بدون نتیجه، این را لعب گویند مثل دو تا بچه کوچک که با هم کشتی می‌گیرند که یکی دیگری را به زمین بزند با این کار که چیزی به ذات طرفین وارد نمی‌شود، ذات تو که رشدی نکرد کمالی نیست اگر چنانچه زورمندی کمال است جناب گاو از ورزشکار بهتر است بلاشک گرگ و فیل و شتر زورشان از جناب ورزشکار بیشتر است، زورمندی که کمال نیست پس بازی یعنی کار پر رنج بی‌ثمر.

کسی می‌گفت برای فیلمهای ورزشی، بچه‌ها زیاد به تماشا می‌روند!! هر کاری را بخواهید بفهمید کار درست و عقلانی است یا نه اگر مشتری زن و بچه شد بدانید بازیچه است در بچگی دکان درست می‌کردی، از صبح زحمت می‌کشیدی، شب که می‌خواستی بروی خانه تمام را خراب می‌کردی حالا هم هفتاد، هشتاد هزار آجر یا بیم آهن یا سیمان فرقی نمی‌کند آقای حاجی زحمت کشید زاید از حد زحمت کشید برای یک سر و سایه، این همه خون جگر می‌خورد که آخر کارش به تیمارستان بیفتد آخر برای چه؟! مگر تو چقدر خانه می‌خواهی تمام زیادیها بازی است، تمام لعب است، ساختمانهای زائد بر حد، بیهوده است یا کارهای دیگر...

مرگ و پایان بازی

لعب عبارت شد از کار با رنج و محنتی که ثمره عقلی نداشته باشد، چه موقع همه دست از بازی بر می‌دارند؟ ساعت مرگ، آفتاب عمر که غروب می‌کند

آنگاه متوجه می‌شوند مثل بچه‌هایی می‌مانند که گرم بازی می‌شوند و از هر کاری باز می‌مانند، لباسهایشان را هم بیرون می‌آورند گوشه‌ای می‌ریزند دزد می‌آید لباسهایشان را می‌برد و نمی‌فهمند، تا وقتی که هوا تاریک می‌شود، خواهی نخواهی باید بروند متوجه می‌شوند لباس و اسبابشان را دزد برده است با این وضع چطور پیش پدر و مادر بروند.

ای کسی که سرگرم بازیهای دنیا هستی، تا ساعت مرگ از این بازیهای متوجه نمی‌شوی، آفتاب عمر که غروب کرد فهمیدی باید به سراغ گور بروی، لباس تقوا را چه کرده‌ای (323).

لهو سرگرمی و باز ماندن از هدف

اما لهو در فارسی به معنای سرگرمی است، آدمی کار و مقصد مهمی در پیش دارد آنگاه به یک کار جزئی که نفع بیهوده‌ای برایش دارد مشغول می‌شود که از کار مهم باز می‌ماند این را لهو گویند، لهو یعنی کار جزئی که آدمی را مشغول کند و از کار بزرگ باز دارد، بچه شغل مهمش آن است که موقع درس باید مدرسه برود رفیقش می‌آید او را مشغول می‌کند به مورچه شمردن، تا وقتی که متوجه می‌شود وقت کلاس گذشته است، مثال مورچه‌ای که گفتم برای بچه کوچک بود اما برای بچه‌های چهل یا پنجاه ساله داخل سینماها باید سر در آورند تمام لهو است مناظر خلاف عفتی که در سینماها است یا عکسها و روزنامه‌ها و ورق پاره‌ها سرگرمی از ذکر و یاد خداست یعنی مشغولت می‌کنند که اصلاً به فکر گورت نیفتی. آیا کسی که در راه فساد است دیگر نگاه قرآن می‌کند؟ به یاد قبر و برزخش می‌افتد؟ اشتباه می‌کند؟ صورتش بجهت و لذت است باطنش تمام آتش و بدبختی است، دنبال ناموس مردم می‌افتد آن وقت

مگر راحتی دارد؟ چه فسادهایی پشت سر دارد که هر روز در روزنامه‌ها می‌خوانیم.

بر من واجب است بگویم، بر شما هم واجب است بدانید اعلما حقیقت و زندگی دنیا را بدانید که خدا آن را رسوا کرده حقائق را آشکار فرموده که کسی هلاک نشود.

زینت دلربائی است

سوم وزینة جمالی که زائد بر معمول و موجب دلربائی باشد این را زینت گویند یعنی چیزی که آدمی به آن علاقه پیدا می‌کند هر چیزی که دل بشر را ربود خواه زینت در لباس باشد یا در مسکن و شکل می‌شود زینة وای از زینت در لباس خصوصاً این دوره که تقلیدی شده است و ایکاش تقلیدهای صحیح بود یا تقلید از آمریکا یا تقلید از کشورهای دیگر است.

یادم افتاد به زمان جاهلیت، می‌گویند دو هزار سال قبل اعیان عرب پس بردار داشتند، قبائی که می‌پوشیدند باید یک وجب خاک بلند کن داشته باشد مثل حالا آن وقت غلام مخصوص داشتند که دمشان را بالا بگیرد تا خاک بلند نکند زینت برای مرد بر خلاف عقل است بلکه زینت مخصوص زن آن هم برای همسرش می‌باشد، مرد بزرگتر از آن است که بخواهد دلربائی کند، زینت زن هم اگر برای شوهرش شد ثمره آخرتش می‌شود و اگر برای دنیا شد لعنت خدا بر زنی که زینت کند و در خیابان بیاید نمایش دهد.

دو سه جمله‌ای گفته می‌شود یادتان نرود، حاضرین به غائبین برسانید، این روایت از خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است هر زنی که عطر بزند از خانه بیرون آید تا برگردد متصل لعنت ملائکه بر او است تا برگردد ⁽³²⁴⁾ هر چند عطر بزند بخواهد بیاید در مسجد نماز بخواند باید زن عطر بزند موقعی که می‌خواهد

نزد شوهرش برود. تو که می‌گوئی و القرآن کتابی قرآن می‌فرماید: لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن حرام است زن زینتش را آشکار کند مگر برای شوهر و جلوی محرم.

روایتی دارد که دوره آخرالزمان زنانی می‌آیند که چند صفت برایشان ذکر شده: یکی سرهایشان و موهایشان مثل کوهان شتر است آن وقت کاشفات عاریات لباس پوشیده‌اند اما مثل اینکه نبوشیده‌اند نازک است فی الفتن داخلات به شهوات مایلند، در فتنه‌ها سر در می‌آورند آخرش هم فی جهنم خالدات در دوزخ ماندگانند (325).

زینت خوب است اگر جهت الهی باشد که چنین امر شده است زن هر چه بتواند زینت کند برای شوهرش. خانمها واجب است بر شما با شوهرانتان آنقدر دلربائی بکنید که هیچ زنی نتواند دل او را ببرد. لعنت خدا به زنی که شوهرش را برنجاند تا رنجید کسی دیگر دلش را می‌برد. زینت تو برای شوهرت مثل زینتهای منحوسه نیست تمام ثواب اخروی برای تو نوشته می‌گردد که خودت را زینت کرده‌ای برای شوهرت که مبادا شوهرت در حرام بیفتد از آن طرف هم مستحب است هر مردی هم زن جوانی گرفت، او هم زینت بکند چون هدف صحیح است به غرض صحیح است که زنش میل به مرد دیگر نکند. از اجنبی تا بتوانی خودت را نگهدار.

دوام زناشوئی به واسطه حجاب

سابق وقتی دختری را شوهر می‌دادند، مادر این حرف را بگوشش می‌خواند، زن با چادر عروسی می‌آید، با کفن از خانه شوهرش بیرون می‌رود حالا چطور؟ چند روز قبل گفتم، در آمریکا ازدواجها به سال کشیده نمی‌شود اگر کسی آنچه در روزنامه‌ها نوشته می‌شود جمع کند درباره حوادث زنان، تا سر سال یک

کتاب قطور هزار صفحه‌ای می‌شود فقط کتابی بنویسند که امسال چند تا زن مورد جنایت شده، چندین خانواده از هم جدا شده‌اند.

زینت در مسکن

مسکن چیست؟ یعنی جائی می‌خواهی که از سرما و گرما محفوظ باشی این هم حدی دارد اسراف هم حرام است. این همه پول ریختن آخر به چه هدف و غرض؟ مگر غرض عقلائی در کار بیاید وگرنه ساختمانهای کاخ مانند و تشریفات زائد مسؤولیت خدائی دارد.

چهارم تفاخر بینکم وای از تفاخر نوعاً هم فخر به مسکن است مثلاً خانه‌ای جان می‌کند درست می‌کند که فخر بکند ما هم بله، میهمانی مفصل می‌دهد تا باغچه‌اش را نشان بدهد.

فخر به نسبت در محضر پیغمبر ﷺ

یا فخر به نسبت است فامیل ما، قبیله و طایفه ما. می‌گوید در مجلس خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ یک نفر کافر، مشرک پیش رسول خدا ﷺ آمد فخر می‌کند شروع به تعریف کردن اجدادش کرد، پدرش تا هشت جدش را شمرد که پدرانمان چنین و چنان بوده‌اند. رسول خدا ﷺ هم یک کلمه جوابش را داد فرمود: انک عاشرهم فی النار⁽³²⁶⁾. خودت با پدرانانت با هم در قعر جهنم جمعید، فخر به کافر می‌کنی؟ اگر پدرت کافر بوده اسمش را نیاوری بهتر است و اگر هم اهل علم و تقوا بوده است فخرش غلط است، خوبی پدر چه ربطی به تو دارد؟ پدرت زاهدترین روزگار بوده تو خودت چکاره هستی؟ خوبی پدر سبب فخر فرزند نمی‌گردد. خلاصه تفاخر به نسبت، تفاخر به حسب، تفاخر به کسب و کار غلط است. آخرش و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی زیاد کردن مال و ثروت اندوزی کردن صد فریاد از مال جمع کنی، این جهل و

نکبت است هم در دنیا و هم در آخرت خسر الدنيا و الاخرة است غرض از پول، استفاده است. بخور، بیوش، بده، اگر بگذاری روی هم این نکبت است چه اشخاصی که مال روی هم گذاشتند هنوز استفاده نکرده، رفتند. دیگر آنکه اگر خدا بخواهد پول بکارت می خورد والا مثلاً اگر میلیون ها بدهی سرطانی بگیری که علاج نداشته باشد دلت را به چه خوش می کنی؟ پس پول جمع کردن کمال نیست، اگر پول جمع کن شدی به مقام موش و مورچه رسیده ای اینها ثروت اندوزی دارند همه اش دلشان می خواهد چیزی جمع کنند.

موش و هفده سکه اشرفی

سید جزائری نقل کرده است طلبه ای در حجره اش مشغول مطالعه بود بچه موشی می آید و اذیت می کند، روی کتاب طلبه می پرد. آقای طلبه هم مجبور می شود شب کلاهش را بر می دارد روی آن می گذارد چیزی نمی گذرد مادر بچه موش آمد دید بچه اش در حبس است، هر چه رفت و آمد کرد علاجی نداشت. در لانه اش رفت و یک سکه اشرفی آورد جلوی طلبه گذاشت ولی آزادش نکرد. نوشته است هفده مرتبه رفت و هفده سکه اشرفی آورد باز آزادش نکرد تا اینکه مادر بیچاره رفت کیسه خالی را آورد جلوی روی شیخ انداخت که ببین تمام شده است آن وقت بچه اش را رها کرد. چون جمع کردن شأن حیوان است. تکاثر چنان بیچارهات می کند که دنیایت خراب و بهره ای نمی بری. آخرت هم اول عذاب توست، همین مالهایی که اینجا روی هم گذاشتی قرآن می فرماید: آتش می شوند پشت و پهلو و پیشانی هایتان را سرخ می کنند (327).

یا فخر و تکیه به اولاد کند که اینها عصاکش و کمکم هستند تمام غلط است نمی گویند مالت را دور بریز یا بچه ات را طرد و رها کن، می گویند به اینها تکیه نکن، ذخیره نکن، تکیه دلت پولها و بچه هایت نباشد، تکیه ات خدا باشد یا ذخر

من لا ذخر له گنج نکن، پولت را گنج ندان، یا کنز من لا کنز له ⁽³²⁸⁾ نمی گویند پولت را دور بریز، دنبالش برو اما در دلت خدا باشد، برو دنبال مال برای رفع حاجت، اطاعت امر بکن اما هر چه خدا برایت خواست.

پروردگارا حالت توکل به همه ما خودت عنایت فرما. قرآن مجید تین معنی را مکرر تأکید می فرماید بلکه مسلمانها هوشیار شوند. هدف از عمر و خلقت را بدانند، حیات دنیا را رسوا می فرماید ⁽³²⁹⁾ غرور است، اشتباه است چیزی که دردسر است و خوشی پنداشته می شود، پولی که جمع می کنی دردسر است. آخرش را حساب بکن مرد آخر بین مبارک بنده ای است پس آقایان سعی کنید از قرآن دستور بگیریم و عمل کنیم خدا هم کمک خواهد کرد انشاء الله.

بسم الله الرحمن الرحيم

نماز جماعت بزرگترین شعار اسلام

ماه رمضان بزرگترین نعمتی است که الان نصیب ما شده است و باید از آن بهره‌برداری شود و حداکثر استفاده از ماه رمضان را شرح دهم.

اولین استفاده اقامه بزرگترین شعار اسلام، نماز جماعت است اولاً نماز در اسلام بطور جماعت تشریح شده است. خدای عالم که به پیغمبر مکرّمش امر به نماز کرد به طور جماعت امر کرد. مردش علی عليه السلام، زنش خدیجه، تا شش ماه نماز جماعت منحصرأً از این سه نفر تشکیل می‌شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز فرادی نمی‌خواند، مسلمانان هم باید اینطور باشند اگر دو نفر یک جا هستند یک نفر باید امام و دیگری مأموم شود باید صفوف اسلام را پر کنند ⁽³³⁰⁾. خداوند دوست دارد صف جهاد مرتب و منظم شود از جمله صفوف جهاد، صفوف نماز جماعت است فضیلت نماز جماعت را که می‌دانید اگر از ده نفر بیشتر باشند، اگر آسمان و زمین کاغذ شود و درختان قلم گردند و دریاها مرکب شوند و جن و انس و ملک نویسنده گردند نمی‌توانند ثواب چنین نماز جماعت را بنویسند. بدبخت کسی است که خودش را محروم کند و یا به قول صاحب عروة الوثقی گرفتار وسوسه شیطان، در عدالت امام جماعت گردد تا از فیض نماز جماعت محروم گردد.

بهره‌برداری از زبان، نعمت خدا

دومین استفاده: باید از زبانان در این ماه خیلی بهره ببرید، نماز، قرآن، ذکر، دعاهای ماه رمضان در زادالمعاد و مفاتیح ذکر شده است. از زبانان تا می‌توانید کشت کنید، هر کلمه‌ای که از زبان خارج می‌شود، کشت و زرع است که بعد

انشاءالله، بهره بر می‌داری هر چیزی بهاری دارد، بهار تلاوت قرآن مجید هم ماه مبارک رمضان است که ابرار و اخیار مواظب بودند در سی روز، سی ختم قرآن می‌خواندند.

شخصی از حضرت رضا علیه السلام می‌پرسد سوره‌های قرآن را از حفظ هستم، از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن بخوانم؟ فرمود از روی قرآن نگاه بکن و بخوان که چشمت هم بهره‌ای برده باشد ⁽³³¹⁾.

اگر منکری دیدید از زبانتان استفاده نمائید و نهی کنید، خصوصاً روزه خوری، اگر با چشمتان دیدید کسی آشکار روزه می‌خورد مبادا اعتنا نکنید، ترسید ترس از شیطان است. با کمال لطافت در سخن، به او بگو: اگر مریض هستی، داخل خانه در پنهانی بخور تا هتک ماه خدا نشود. اگر کسی آشکار در ملاء عام روزه ماه رمضان روزه بخورد باید او را پیش حاکم شرع بیاورند بسته به نظر او است بیست و پنج تازیانه به او بزند چون این شخص احترام ماه خدا را نگاه نداشت.

با این زبانتان برای رفیقتان خیرخواهی کنید، او را به ترک گناه وادارید. جوان عزیز اگر دیدی رفیقت می‌خواهد سینما برود جلوییش را بگیر. نصیحتش کن، با زبانت برای رضای خدا خیرخواهش کن او را به مسجد بیاور، در این ماه رمضان اگر کسی بدهکار است دینش را ادا کن، مخارج یومیه‌اش را ندارد به او افطاری و سحری بده هر چه بتوانی، آدمی باید حریص در بهره‌برداری از عمر باشد ابواب خیر مفتوح است تا چه کسی زرنگ باشد.

فکر در امور معنوی، عبادت قلبی است

قسمت دوم از عبادت را بگویم و آن رشته تفکر و عبادت قلب است ⁽³³²⁾.
یک ساعت فکر، بهتر از یک سال عبادت است یعنی آدمی هوشیار گردد چیز

بفهمد از روح و روحانیت، امور باقیه، خودشناسی و خداشناسی، معادشناسی، سعادت‌شناسی و سر در بیاور در رشته‌های تفکر در اموری که تضمین‌کننده دنیا و آخرت بشر است. بسر امروزه تفکرش فقط در مادیات است. فضاوردی که چقدر زحمت دارد و چقدر پولها که خرج می‌شود برای اینکه به کره ماه برود ببیند آنجا معدنی هست استفاده ببرد یا مثلاً برود در فضا پایگاه درست کند، اگر جنگی پیش آمد کاری بکند که فاتح بشود. تفکری که سعادت بشر است این نیست، دانشهای مادی منتهای دانش‌های روحی و روحانی غیر از زبان و نکبت برای بشر چیز دیگری نیست.

در مجله مکتب اسلام نوشته بود: بزرگترین رقم مصرف قرصها در اروپا و آمریکا قرص مسکن است. در نتیجه فشار زندگی بشر امروز حیات را حیات مادی خیال کرده است، شرافت را در ثروتمندی خیال کرده، هدف زندگی را گم کرده است. خیال کرده از صبح که بلند می‌شود برود پول جمع کند و خوراک خوبی، همسر زیبایی، پارک خوبی، اتومبیل آخرین سیستم را پیدا کند یا مثلاً شرافت را در ریاست می‌داند.

روزه عبادتی بزرگ برای تکامل

آدمی مرکب از دو چیز است: بدنی دارد و روحی، ظاهری و باطنی، یک جهت مادی یک جهت روحانی، آدمی غیر از حیوانات است که یک جهت بیشتر ندارند که ماده است و با مرگ نیست می‌شود. بشر، به اعتبار روحش موجود ابدی است بدن برای او مرکب است اتومبیل است وظیفه اتومبیل این است که صاحبش را به مقصد برساند خود ماشین شأنی ندارد غیر از اینکه راکب را به منزل برساند بدن من و تو هم شأنش همین است که روح من و تو به برکت این بدن به سعادت‌هایی برسد، به برکت شنیدن، رفتن، دیدن، برکتی نصیب روح گردد،

روح به برکت دست و پا، زبان و گوش برتر از ملک می‌شود، خیر محض می‌گردد، طوری می‌شود ساعتی که می‌خواهد بمیرد در ف ملائکه وارد می‌شود⁽³³³⁾ بدن فقط آلت و وسیله و ابراز روح است که به وسیله این قوا بار سفر ببندد باقی به بقاء الله شود. بدانید روزه ماه رمضان که اسلام واجب فرموده نه اینکه اختصاص به اسلام دارد، خدا هیچ پیغمبری نفرستاد مگر به وجوب نماز و روزه، روزه برای تربیت بشر و تقویت روح بشر، داروئی مؤثر است یعنی اگر بشری بخواهد روزه نگیرد هیچ وقت آدم نمی‌شود. آدمی اگر در شهوت شکم فرو رفت گاو می‌شود، اگر در شهوت جنسی زیاد افراط کرد خوک می‌شود یعنی با او، حد وجودیش یکی می‌گردد. فردای قیامت بسیاری از بشرها به شکلهائی وارد محشر می‌شوند که خوک و میمون پیش آنها خیلی زیباست⁽³³⁴⁾.

بگذرم، روزه یعنی تقویت روح و تضعیف جهت حیوانی، خوردن و آشامیدن برای انسان باید دوا باشد، جلوگیری از انحلال جسم باشد نه مطلوب بالذات، خوراک مطلوب بالذات حیوانات است آدمی خوراکش روی اضطراب و ناچاری است چون بدل مایتحلل می‌خواهد مثل بنزین برای ماشین، اتومبیل بدون بنزین نمی‌شود، ناچار باید در آن بنزین کرد شکمت هم همین ایت تا چیزی به آن ندهی کار نمی‌شود قوه‌ای نیست نه دیگر زیاده‌روی کنی لذا اطباء گفته‌اند روزه برای صحت بدن نافع است زیرا که یازده ماه زیاده‌رویها کرده است غیر از روزه هیچ علاجش نمی‌کند یعنی یک وعده غذا ترک شود پیش از ماه رمضان سه مرتبه خوراک می‌خوری اما ماه رمضان که روزه می‌گیری ثلثش را ترک کن، نه اینکه افطار اضافه‌اش کنی باز این غلط است اگر چنین کردی یقین بدان روزه که فایده‌ای ندارد بدتر هم می‌شود باعث سوء هاضمه می‌شود.

روزه یعنی از خوراک مادی کم کردن و به خوراک روحانی افزودن هر چه را که نیست می‌شود مادی، و هر چه نیست نمی‌شود و باقی است روحانی می‌باشد. ماه رمضان باید خیلی زبانتان را کنترل کنید یک کلمه دروغ نگوئید، غیبتی نکنید، ماه رمضان خوشی نفست را کنار بگذار تا بلکه به صراط آدمیت بیائی، اصطلاحی بین علماء است ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل به کتاب خواندن آدم ملا می‌شود و اما برای آدم شدن جان‌کندن دارد، زحمت کشیدن دارد نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود یک ماه رمضان حق نداری به نفست، خوراک بدهی با چشمت، حق نداری نگاه به حرام بکنی، حق نداری جاسوسی بکنی، که لعنت خدا بر هر جاسوسی، چشم تو این ماه باید قرآن ببیند، به گوشت حق نداری کلمه حرامی، دروغی، غیبتی بشنوی، بجایش تا بتوانی خوراک روح، شنیدن قرآن، تفسیر، مواعظ، فضائل اهل بیت بشنو که تقویت کننده روح است حیات و قوت قلب انسانی به یاد خداست ⁽³³⁵⁾. ضمناً همسایه آزاری هم در این ماه باید موقوف شود خواه صدای قرآن باشد یا صدای دیگری که گاهی اتفاق می‌افتد برای تظاهر کردن به دینداری، این هم غلط است.

روزه عام و خاص و خاص الخاص

صوم عام، یعنی مبطلات روزه را انجام ندهی، صوم خاص نفست را از هر گناهی مطلقاً نگهداری و صوم خاص الخاص که می‌شود تقویت قلب، جوانان عزیز سحرهای رمضان بلند شوید جای پنهانی خواه به عربی، یا به فارسی، یا زبان هم در کار نباشد در دلت با خدای خودت راز و نیازی داشته باش، یعنی مثل مریضی که پیش طبیب حاذق یکی یکی درد دل‌هایش را می‌گوید، درد تو با خدای خودت دردهای باطنی است، هر موقع که متوجه به حضرت نورالانوار می‌گرددی نوری به دلت افاضه می‌گردد، گرفتاری مادی هم داری، بگو یا مولای!

گرفتارم کجا بروم من لی غیرک خدای کریم امروز روز اول است اگر تو یار ما باشی می‌توانیم روزه بگیریم ولی اگر ما را بخودمان واگذار کردی می‌ترسیم از هر چیزی محروم بشویم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً خدایا ما را یک آن به خودمان وامگذار، جوانان عزیز محاسبه داشته باشید با خدای خودتان، اگر روز، گناهی از شما سر زد نگذارید برای شب دیگر، همان شب گناهتان را در نظر بیاورید و خجل بشوید استغفار و جبران کنید.

گناهان ثبت شده پاک می‌شود

داستان کوتاهی بگویم: در کتاب لوامع البینات نوشته است که جوانی تائب رو به خدا آمد تا جائی که یک دفتر جیبی در بغلش گذاشته بود اگر روزها توسط زبان یا چشم یا دست و پایش، گناهی از او سر می‌زد آن را ثبت می‌کرد سحرها در خانه خدا، آن گناه را به یاد می‌آورد از صمیم قلب می‌گفت: الهی! العفو، عادت این جوان صالح چندی این بود، یک وقت گناهی از او سر زد دفتر را از بغلش درآورد که بنویسد دید تمام صفحه هائی که گناهانش را در آن نوشته بود پاک است سرجایش نوشته آیه قرآن اولئک یدل الله سیئاتهم حسنات هر کس توبه کند نه فقط خدا پاکش می‌کند بلکه علاوه سر جایش ثواب ثبت می‌شود بشارت از این بالاتر نمی‌دانم! رسول خدا ﷺ فرمود بعد از نمازهای یومیه (336) دستها را به دعا بلند کنید، بگوئید: بک یا الله.

بسم الله الرحمن الرحيم

ان في خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآيات لاولى الالباب
الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و
الارض (337)

لذت ادراك ذكر خدا در حال روزه

روز گذشته عرض شد ماه رمضان مختص به عبادت است. عبادات بدن و عبادات قلبی. عبادات بدنی ذکر شد (آنچه با زبان، چشم، دست و پا و با اعضاء و جوارح انجام داده شود). عبادات قلبی هم یکی از رشته هایش تفکر است، این رشته عبادت قلبی، مخصوصاً در ماه مبارک ارزش دارد.

آدمی، حقیقت عبادت است. از اندیشه، ادراک و فهم، تا وقتی ادراک درست کار می کند که جهات معده ای و شهوانی بر او غالب نشده باشد خصوصاً دستگاه هاضمه اگر گرفتار خوراک زیاد باشد، وضع ادراک آدمی خراب می گردد. گاهی ادراک از کار می افتد و خفه اش می کند: خلاصه خوراک زیاد با ادراک صحیح جور در نمی آید، خوراک جهت حیوانی و ادراک جهت انسانی است با یکدیگر تضاد دارد. روزی که آدمی روزه است قوه ادراکیه اش آماده است که مطالب عقلیه را ادراک کند. هر چه معده خالی تر باشد قوه ادراک بیشتر است تا برسد به ادراک لذت ذکر خدا که با شکم پر، محال است فعلاً در حد گاو هست کجا از ذکر خدا لذت می برد و در صف ملک در حال روزه می رود؟! هر چه روز بلندتر باشد، هر چه هوا گرمتر باشد و هر چه سحر کمتر خورده باشد روحش از ذکر خدا بیشتر لذت می برد یا من ذکره حلو همان لذت ذکرش، خالی بودن معده را جبران می کند.

موسی چهل روز نخورد و نیشامید

جناب موسی بن عمران⁽³³⁸⁾ چهل شبانه روز در کوه طور هیچ نخورد و نیشامید. چهل شبانه روز یک لقمه نان از گلویش پائین نرفت یک جرعه آب هم ننوشید. تعجبی ندارد قوت روح جسد را نگه می‌دارد. روح اگر قوی شد جسد را تازه و حتی جسد زیر خاک را هم نگه می‌دارد.

جسد تازه هزار ساله ابن بابویه

در کتاب روح و ریحان ذکر کرده است که در زمان ناصر الدین شاه قاجار، قبر شریف علی بن بابویه قمی که در ری است نیاز به تعمیر پیدا کرد چون در اثر آمدن سیل منهدم شده بود به شاه خبر دادند مبلغی معین گردید برای بناء و تعمیر، وقتی می‌خواستند شالوده بریزند قبری آشکار شد بدن ابن بابویه قمی پس از هزار سال تازه بود حتی ناخنهای شیخ که حنا بسته بود، رنگ حنای ناخن هم از بین نرفته بود است که می‌نویسند بعد هم خبر به شاه دادند گفته بود خودم مایلم بیایم این منظره را ببینم، می‌آید و بعد بناء را تعمیر می‌کنند که همین تعمیر هم هنوز باقی است، مثل شیخ صدوق، که نظائرش زیاد است قوت روح است ماده محکوم روح است.

جناب احمد بن موسی (شاه چراغ) نوشته‌اند که پیدایش قبر شریفش در اثر انگشتی بوده که در دست مبارکش بوده است که بر آن نوشته بود: احمد بن موسی الکاظم علیه السلام که شناخته گردید آقا پسر موسی بن جعفر علیه السلام است جسد پس از مدتها تر و تازه بود.

سعی کنید در این ماه رمضان خوراکیهای روحانی نصیبتان گردد، یک ماه از کارهای حیوانی فاصله می‌گیرید پس بیایید در عوضش به کارهای روحانی بچسبید و آن علم است⁽³³⁹⁾ دوش به دوش ملک شویم، صاحبان علم شو

یم حالا که به برکت ماه رمضان معده‌ها خالی است خوب میتوانید چیز بفهمید و علم یاد بگیرید پس من هم مضایقه نکنم در علومی که باید بدانید.

صنایع بدن خودشناسی کم فایده است

اولین دانشی که باید بشر نصیبش گردد، خودشناسی است ⁽³⁴⁰⁾ که دیروز اشاره‌ای شد بشر امروزه که در امور مادی بسیار ترقی پیدا کرده چون از خودشناسی بی‌خبر است فایده حقیقی ندارد تمام اختراعات غیر از وبال و نکبت چیز دیگر ندارد بشر امروز خودش را نشناخته است هنوز خیالش حیوان است و به مرگ نیست می‌شود عالم دیگری ندارد! بشر امروزه نفهمیده که غیر از حیوان است، حیوان مقدمه و برای خلفت انسان است ⁽³⁴¹⁾ برای شما آفریده شده‌اند و شما هم برای خدا ⁽³⁴²⁾، شناخت، خود، شوونی دارد از آن جمله: هر عاقلی در مدت عمرش صدها بار برایش پیش آمده دو اقتضاء ضد در وجودش هست در هستیش دو اقتضاء است مثلاً هر کاری که می‌خواهد بکند یکی می‌گوید بکن، دیگری می‌گوید نکن و اکثراً می‌شود حالت تحیر و دو دلی پیدا می‌کند چه خوب و چه بد.

فرض کنید می‌خواهد در راه خدا خرج کند، درونش یکی صدا می‌زند بده، خدا عوضش می‌دهد، دیگری می‌گوید ای بابا پیری، کوری در پیش است، همیشه دو اقتضاء متضاد در تمام شوون هست یکی می‌گوید بکن، دیگری می‌گوید نکن، هر فردی در هستی خودش این معنی را ادراک می‌کند که امر به ضدین یا نقیضین دارد.

کشمکش روحانیت و حیوانیت در آدمی

بشر دو جنبه دارد، جنبه حیوانیت و روحانیت خصوصیت آدمی در بین موجودات همین است، هر موجودی مقامی دارد ⁽³⁴³⁾ مگر آدمی که بین دو جنبه

گرفتار است نفس و هوی و شهوات حیوانیه از آن طرف عقلش، روحش دعوتش می‌کند به عالم باقی که به ابرار و اخیار ملحق گردد، این کشمکش در وجود آدمی است بشر سر دو راهی عجیبی است هر قدمی که بردارد بین الامرین است اینجا آدمی مختار است خواسته نفس را بشنود یا روح را، اگر تابع نفس شد عاقبة الامر حیوانی از حیوانات عالم آخرت می‌گردد که برای او ملکی است، شخص گنهکار بعد از مرگ مالک دارد مالک جهنم، مالک حیوانات دو پا، در برزخ است هر کس ذلیل نفس و هوی شد فردا باید ذلیل مالک جهنم باشد تا می‌خواهد صدایشان بیرون آید همه را تو سری می‌زند⁽³⁴⁴⁾ صدایتان بگیرد، در دنیا چقدر به شما التماس کردند بیائید آدم شوید راه حیوانات را طی نکنید اگر بشری شد حر، ذلیل نفس و هوی نشد، آن ندای رحمانی را ادامه داد که دعوت به باقی می‌کند بشارت برای چنین افراد است⁽³⁴⁵⁾ آن جوان قوی که تا زن اجنبه‌ای جلویش رد می‌شود روح لطیفش می‌گوید نگاه نکن، به وسوسه نفس هیچ اعتنائی ندارد آیا مساوی است با آن جوانی که تا چشمش می‌افتد چنان ذلیل می‌شود تا جائی که دنبالش می‌افتد، بدانید در پیروی از فرمان خدا عزت و خلاصی از اسارت است و در پیروی از نفس و هوی ذلیل شد و توسری خوردن از نفس و هوی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید اگر سلطنت هفت اقلیم را به من بدهند که در برابرش پر کاهی از دهن موری به ستم بگرم نخواهم پذیرفت⁽³⁴⁶⁾ علی علیه السلام عزیز است اقتضائات نفس و هوی هیچ اثری در او نمی‌گذارد، قیاس کن با آن بدبختی‌هایی که برای مقام ریاستشان چه ظلمها می‌کنند، این ذلت است.

تو بنده بنده من هستی

در سابق سلطانی با طمطراق می‌گذشت به عالمی رسید که نشسته بود، عالم از جایش حرکت نکرد، سلطان ناراحت شد و نزدیک آمد باز هم آن عالم از جایش بلند نشد، گفت مگر مرا نمی‌شناسی؟ گفت: چرا شما را خوب می‌شناسم شما غلام کسی هستی که من سلطان او هستم یعنی تو اسیر ریاست و شهوتی در حالی که شهوت و ریاست مغلوب من است، تو ذلیل پول هستی من که پول نمی‌خواهم.

پول عثمان نمی‌تواند ابوذر را بفریبد

یا مانند داستان ابوذر وقتی که در شام تبلیغات ضد اموی را بدون ترس پیاده کرد، هر چه می‌تواند مقام علی علیه السلام و بطلان عثمان را آشکار می‌کند از جلوی کاخ عثمان گذشت متحیر می‌شود فریاد می‌زند و اعتراض می‌کند، این است راه و روش انسان؟! عثمان هرچه کرد بتواند ابوذر را ساکت کند نتوانست، دو غلام زرنگ داشت که خیلی هوشیار بودند، دو بیست اشرفی به این دو غلام داد و گفت: اگر توانستید به ابوذر بقبولانید من شما را آزاد می‌کنم آنها هم کیسه اشرفی را برداشتند آمدند خدمت ابوذر وقتی نشستند پولها را جلوی ابوذر گذاشتند ابوذر گفت از کجاست گفتند از بیت المال است گفت به همه این اندازه دادید؟ گفتند خیر برای شما است گفت من که احتیاجی ندارم اشاره به تغار کرد گفت تا این هست احتیاجی ندارم غلامها به خیالشان این تغار پر از اشرفی است آمدند سر تغار را برداشتند دیدند دو قرص نان جوین است گفتند چیزی که نیست فرمود یکی برای ظهر و دیگری برای شب فردا هم که معلوم نیست جزء عمرم باشد غلامها به التماس افتادند راستش را گفتند که عثمان به ما گذرانده

اگر بتوانیم این پول را به تو بدهیم که اگر اسم علی علیه السلام را نبری شما را آزاد می‌کنم، بشنو از جواب این مرد فقیه.

گفت: ان کان فیه عتقکما ففیه رقی من این پول را بگیرم که شما آزاد شوید آن وقت خودم بنده او شوم ⁽³⁴⁷⁾.

توقف و احتیاط در موارد مشتبه

قربان کسی که هوشیار باشد هر وقت سر دو راهی راه خدا را رها نکند همیشه حواستان به خودتان باشد اگر تشخیص نمی‌دهید عند الشبهه بایستید تا ثابت نشود که رحمانی است انجام ندهید که اگر در راه شیطانی افتادید سقوطی می‌کند که دیگر علاج ندارد.

تزکیه نفس یعنی مخالف هوی، روح را تقویت، و هوی و هوس را تضعیف کن که به نفع خودت است روزه ماه رمضان اگر بر کسی گران باشد از روی نادانی است، اگر پرده عقب رو و حقیقتش را ببینی که خدا چه منتی بر خلق گذاشته از شوق روز شماری می‌کردی که چه وقت ماه رمضان بیاید، باید ماه رمضان عیدت بشود السلام علیک یا عید الاولیاء شرافتمند می‌شوی، از حیوان جدا می‌شوی، تا آدم نشوی که در عالم اعلی راه نداری، فرض کنید نوشته‌اند کسی که گریه بر حسین علیه السلام کند بهشت برایش واجب است بدانید ثوابها فرع بر این است که آدم شود، بشود بهشت برود آن وقت بهشت برایش واجب است اگر کسی ایمانی ندارد به بهشت هم راهی ندارد.

علی علیه السلام اسیر نفس نمی‌شود

و لقد امر علی اللئیم یسبني فمضیت ثمة قلت لا یعنینی این شعر نسبت به علی علیه السلام است خود علی علیه السلام می‌فرماید خودم به گوش خودم شنیدم کسی به

من دشمنام می‌داد من روی خودم نیاوردم گفتم لابد به علی دیگری بد می‌گفته است.

تو حد وجودیت آن قدر ناچیز است که تحمل اینکه از حرفی بگذری نداری به قدری ذلیل هستی که یک خیالی رهایت نمی‌کند آیا می‌شود در بهشت نزد اولیا خدا باشی. مرد کسی است که از خدا غافل نشود⁽³⁴⁸⁾ ریاست گوشش نزنند، هر کس ذلیل اینها است بهشت جایش نیست⁽³⁴⁹⁾ اینها مریضند. بهشت دارالاسلام است نه بیمارستان⁽³⁵⁰⁾ عزت و سعادت برای کسی هست که آن اقتضاء رحمانیش را پیروی کند و بس. اقتضائات شیطانیش را پیروی نکند.

راه و چاه معلوم، و جبر هم نیست

عرض ما در معرفة النفس بود یک رشته از معرفت اینکه نفس آدمی همیشه بین دو اقتضاء ضد است که اختیار یکی از آن دو به دست خودت است و جبر هم غلط است. کسی را به زور به بهشت نمی‌برند. هر کس مایل باشد به پای خودش می‌رود، هر که جهنمی می‌شود با پای خودش جهنم می‌رود. بدانید هر کس اول وقت رو به خانه خدا می‌آید به پای خودش رو به بهشت می‌رود هر کس هم رو به سینما رفت، به پای خودش رو به جهنم می‌رود. شاعر چقدر خوب گفته:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم
هر کاری که خواستی بکنی آخرش را ببین مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است
فرض کنید سینما همان یک ساعتش کیف دارد و اما آخرش هرگاه از سینما
بیرون آمدی یک پارچه آتش هستی که بی‌اختیار می‌خواهی به زن مردم
بچسبی. بالآخره دلیل می‌شوی. سینما مرکز اسارت است، از حریت می‌افتد. هر

ریاست طلبی، هر پول دوستی ترسو است. هر خداطلبی از هیچ کس ترسی ندارد.

کسانی که به آنها می گویند عده‌ای در کمین هستند که چنین و چنان کنند می گویند ما خدا داریم و خدا بس است ما را (351).

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

آخرش را بیائید نتیجه را ببینید. استفاده‌ای که می خواهی دنبالش بروی اگر پولت بیشتر می شود حمالت بیشتر می شود، دردسرت بیشتر می شود لذا می فرماید که عقل مؤمن همیشه جلوی کارش است. اول رجوع به قلبش می کند ببیند آیا غذای روح است یا عذاب روح است آیا تقویت روح است یا تقویت نفس و هوا است، آیا نتیجه باقیه است یا نتیجه فانیه است.

شریح قاضی اسیر بدره زر

حکایت شریح قاضی است که ابن زیاد به او گفت نظرت در کشتن حسین علیه السلام چیست؟ دفعه اول قلمدانش را بسرش زد که سرش شکست آیا من فتوی بدهم به قتل حسین علیه السلام؟! حسین علیه السلام بی گناه است. ابن زیاد شب که شد دو یا سه بدره زر که یک بدره به قدر صد اشرفی ارزش داشته برای شریح فرستاد. وای از این مال. شریحی که روز قبلش چنان عزتی داشت می گفت: آیا من فتوی به قتل حسین علیه السلام بدهم؟! سه بدره زر چنان ذلیلش کرد که فردا در مجلس که حاضر شد ابن زیاد گفت درباره حسین علیه السلام چه فکری کردی، این خبیث با کمال جرأت گفت: هر چه فکرش کردم، می بینم کشتن حسین علیه السلام لازم است چرا؟ زیرا می خواهد فساد بکند. کشتن حسین علیه السلام آسان نبود. ابن زیاد ولدالزنا می دانست چطور مردم را تهییج کند که شمشیر روی حسین علیه السلام بکشند. تا این فتوی را داد ابن زیاد حرامزاده گفت بگوئید فتوی را در مسجد

روی منبر برای همه بخوانند مسلمانها که آمدند گوش کردند همه گفتند سمعنا واطعنا بعد گفت هر کس می خواهد برای رای خدا کار کند، آماده شود برای جنگ با حسین علیه السلام. از آن طرف در بیت المال را هم باز کرد.

آیا کسی هم به یاری حسین آمد؟ بلی دو پیرمرد سراغ دارم هر کدامشان مرد هزار مرد بودند یکی حبیب بن مظاهر و دیگر مسلم بن عوسجه. این دو بزرگوار شبها حرکت می کردند روزها پنهان می شدند که مبادا آنها را بگیرند. چه مردانی هر چند عددشان کم بود ولکن به حسب ایمان و حقیقت مردان بزرگی بودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

وجود مدرکات دلیل بر تجرد روح

هر چه به اعضاء و جوارح درک می‌شود، در نفس باقی است، آنچه گفته‌ای در حافظهات هست، اگر کسی بخواهد بشمارد عدد کلماتی که از اول عمرش تا حالا شنیده به حساب نمی‌آید. یک ساعت که اعضاء در حرکت است تمام در ذات منعکس می‌شود اگر بخواهند روی کاغذ بیاورند نمی‌شود. اجمالاً لوحه مادی برای همه ادراکات در عالم ممکن نیست. اگر یک لوحی باشد از مشرق تا مغرب بخواهند در آن لوح آنچه را که شما دیدید و شنیدید، گفتید و خوردید، حس کردید در این لوح ثبت کنند باز هم جایش نمی‌شود ولی روح چیست؟ که تمام این نقوش در آن هست بدون تراحم. آیا این مطلب برهان نمی‌شود بر اینکه آدمی ذاتش ماده نیست بلکه حقیقت آدمی که نفس ناطقه باشد و این همه مدرکات در آن جای گرفته مجرد است. دو داستان برای شناخت روح و قدرت روح و فهمیدن اینکه روح حاکم بر بدن است ذکر می‌شود:

معالجه خوارزمشاه به کمک قوه روح

خوارزمشاه مبتلا به فلج شده بود. طبائی که در دسترس بودند معاینه کردند گفتند: فایده‌ای ندارد، متخصص در آن زمان استاد کل در طب محمد بن زکریای رازی بوده، خوارزمشاه احضارش می‌کند بعد از اینکه معاینه‌اش می‌کند، متوجه می‌شود که این درد به دواهای عادی علاج شدنی نیست مگر اینکه از قوه روح استمداد بشود. خواست مداوای روحی کند رو کرد به سلطان گفت قول بده آنچه را که در مداوای تو عمل کنم در امان باشم. بعد امر کرد حمام را گرم کنند و درجه حرارتش در اختیار طبیب باشد و سلطان را برهنه کنند، وسط حمام یک

قطعه سنگ باشد و سلطان را روی سنگ داغ بنشانند و داخل حمام هیچ کس نباشد تا وقتی که من خودم بروم برای مداوایش. محمد بن زکریا گفت آتش حمام را زیاد کنید (تا بخار زیاد شود و مفاصلش را نرم کند) هنگامی که عرق کرده مفصل‌ها همه رطوبتش زیاد شده آن وقت شمشیر برهنه‌ای به دست گرفت (هیكلش هم قدری موحش بوده است) در حمام را که بسته بودند یکدفعه در را محکم زد و چند فحش به شاه داد شمشیر کشیده رو به مریض آمد شاه هم از ترسش خودش را در خزینه انداخت. بالأخره بلند شد طیب چنان مرعوبش کرد که روح به میدان آمد قوه واهمه بکار افتاد و بدن را بلند کرد خلاصه وقتی که شاه خودش برخاست و به خزینه رفت محمد بن زکریا هم برگشت و لباسش را پوشید، اسبش را سوار شد و فرار کرد سلطان متوجه شده صدا زد لباسم را بیاورید و آن وقت گفت محمد بن زکریا را بیاورید تا خلعتش بدهم، غرض مسأله قدرت روح است.

واهمه محکوم به اعدام او را می‌کشد

نظیر آن دو نفر مقصر که محکوم به اعدام بودند چشم یکی را می‌بندند در مقابل دیگری که چشمش باز بوده، رگش را می‌زنند خونش را می‌گیرند، آنقدر خون می‌آید که می‌افتد و می‌میرد، دومی را می‌آورند چشمش را می‌بندند، اما رگش را نمی‌زنند، تنها اشاره‌ای به بدنش می‌کنند چون چشمش بسته بود به خیالش رگش را زده‌اند از وضع رفیقش دقیقه شماری می‌کرد اجمالاً همان موعدی که آن رفیقش افتاده بود او هم افتاد و مرد الی غیر ذلک.

اطبای جدید هم گفته‌اند تلقین مؤثر است اگر کسی تلقین مرض به خودش کند بالأخره از پای می‌افتد چنانچه تلقین اسلامی نیز مؤثر است حتی گفته شده مار گزیده، تا نفهمیده مار او را گزیده است امید خوب شدنش هست ولی تا

فهمید کار مشکل است سرش این است که در اثر هول و هراس جریان سریعتر و زود سم به قلب می‌رسد و از کار می‌افتد.

کاری روان را از کار دیگر باز نمی‌دارد.

می‌خواهم به برهان و داستان بفهمانم که شما این بدن نیستید این بدن مرکب شماست اگر گفتم نشانم بده می‌پرسم می‌شود عقلت را نشان من بدهی موجود غیر مادی دیدنی نیست بلکه آثارش را می‌توان دید آثار روح جنبش بدن است کارهای روح در این بدنت نظیر قوه حافظه که عرض شد ای برهان‌های روح لا یشغله شأن عن شأن لقمه گذاشته در دهنش ذائقه درک می‌کند شیرین است، در همان آن زبان مشغول حرف زدن است دندان هم می‌جود و زبان هم حرف می‌زند و در همان حال چشمش هم می‌بیند، گوشش هم می‌شنود در عین حالی که حافظه‌اش کار می‌کند، سراسر بدنش در کار است حتی دست و پا هم در همان آن در حرکت است بدون اینکه دستگاهی مزاحم دستگاه دیگری بشود قوای باطنیش در کار است در عین حال نفس هم می‌کشد. خداوند برای نفس کشیدن آدمی مجرای دیگری جز دهان قرار داده است و آن بینی است یکی از اسرانش آن است که وقتی دهنت را پر کردی از لقمه، نفس راهی ندارد، دو سوراخ دماغ یدکی است که اگر دهنت لقمه داخلش هست، از راه بینی نفس بکشی و دو تا سوراخ برای این است که اگر یکی بود خطر داشت ممکن است بند بیاید. اجمالاً لا یشغله شأن عن شأن⁽³⁵²⁾ تا بشر خدای را بشناسد.

توانائی خدا در حال مرگ، آشکار می‌شود

دعای جوشن کبیر نامهای نیک پروردگار است که همیشه خوب است خوانده شود بالأخص ماه رمضان و شبهای احیاء به یک جمله از دعای جوشن التفات کنید یا من فی الممات قدرته هر که بخواهد قدرت خدا را بفهمد ساعت مرگ

کسی حاضر شود. این همان بشری بود که چندین کیلو بلند می‌کرد، همان بشری بود که با زبانش چقدر ذکرها می‌خواند حالا یک کلمه می‌خواهد بگوید زبانش نمی‌جنبند.

آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند رو به گورستان دمی خاموش
آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟ آن سخن گویان خاموش را ببین
ساعت مرگ هر چه بخواهد کاری بکند نمی‌تواند، بر خلاف ساعتهای
دیگرش، قدرت دیگری نیست، ساعت مرگ می‌فهمد قدرت مال دیگری بود.

جنازه اسکندر و دستهای باز و خالی

گویند اسکندر ذوالقرنین در بین سلاطین مشهور است، حکیم بوده است
موقعی که خواست بمیرد، وصیت کرد گفت: جنازه من را نپوشانید یعنی در
تابوت پوشش نمی‌خواهد آشکار بگذارید و دو دستم را هم آشکار بگذارید
کسی هم نفهمید منظورش چیست. بعد از اینکه جنازه را حرکت دادند علماء و
دانشمندان جملاتی گفتند. مادرش رو کرد به جنازه اسکندر گفت: پسر جانم در
حال حیات خیلی خلق را موعظه کردی لکن موعظه امروزت از تمامش بالاتر
است اینکه گفתי دست خالیم را نشان مردم بدهید تا خلق ببینند با دست خالی
می‌خواهم زیر خاک بروم. آدمی باید شعور پیدا کند، شعور هم ساعت مرگ پیدا
می‌شود می‌فهمد تمام اشتباه بود (353).

حکمتی از بهلول در گورستان

روزی وزیر هارون الرشید کنار قبرستان رد شد دید جناب بهلول تنها در
قبرستان استخوانها را جابجا می‌کند، عقب چیزی می‌گردد، گفت بهلول اینجا
چکار می‌کنی؟ گفت امروز آمده‌ام میان اینها از هم جداشان کنم فرق بگذارم
بین وزیر، دبیر، سرهنگ، سرتیپ، تاجر، حمال، من می‌خواهم بینم داخل اینها

کدامشان وزیر هستند هرچه نگاه می‌کنم می‌بینم تمام مثل هم هستند اینها بی‌خود در دنیا توی سر هم می‌زدند (مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است) گفت خوب، بهلول تو چرا شهر را رها کردی آمده‌ای اینجا ماندنی شدی گفت حقیقتش این است که در شهر اذیت می‌کنند، اینجا کسی کارم ندارد گفت آیا گفتگو با مرده‌ها هم داری؟ گفت بلی! گفت آیا جوابت می‌دهند گفت: همه یک جواب می‌دهند، من به آنها می‌گویم ای قافله بار انداخته متی ترحلون چه وقت از اینجا حرکت می‌کنید: آنها هم می‌گویند حتی تجیئون ما اینجا بار انداخته‌ایم منتظر شما زنده‌ها هستیم که با هم وارد صحرای محشر شویم (354).

از اثر پی به مؤثر می‌بریم

کلام در بیان خودشناسی و خداشناسی بود و برای حدیث مشهور از رسول اکرم ﷺ من عرف نفسه فقد عرف ربه (355) تطبیقهائی ذکر گردید چشم آدمی خدای را نمی‌بیند و چون نمی‌تواند ببیند نباید گفت خدای نادیده را چگونه باور کنم این خلاف عقل است چشم حیوانی می‌تواند جسم سایه اندازی را ببیند، پس اگر جسم لطیفی باشد مثل هوا، چشم آن را نمی‌بیند تا چه رسد که اصلاً مادی نباشد خلاصه اگر چیزی لطیف شد چشم آدمی نمی‌تواند آن را ببیند نه اینکه آن جسم نیست.

رجوع به نفس خودت کن آیا کسی می‌تواند منکر هستی خودش بشود؟ آیا خودت را هم می‌توانی ببینی، اینکه می‌بینی خودت نیستی این آلت و مرکب است، روح تو، مجرد است جسم نیست، به چشم دیده نمی‌شود، خدای عالم هم به چشم دیده نمی‌شود چنانکه از آثار روح می‌فهمیم موجود است از آثار و مراتب آفرینش خداوند یقین به هستی او پیدا می‌گردد.

روح آدمی جائی ندارد

دیگر از وجوهی که برای این روایت است بعضی گفته‌اند اشاره به این است که خدا مکان ندارد جائی که جسم در آن باشد به حکم عقل نمی‌شود گفت خدا کجا هست آیا می‌شود گفت؟ در آسمان، زمین، عرش زیر زمین است، این حرفها غلط است زیرا جسم مکان می‌خواهد، نه خالق جسم.

امام علیه السلام می‌فرماید: این الاین خدای ما مکان خلق کن است ⁽³⁵⁶⁾ آسمان آفرین است نه اینکه جایش در آسمان است، اجمالاً خدای عالم مکان ندارد، شاهدش نفس خودت است، روح من و تو هست، پس کجا هست؟

اگر کسی بپرسد جان تو کجاست اصل سؤال غلط است.

از مغز سر تا انگشت پا، هر کجا دست بگذاری بگوئی اینجا روح است غلط است، اینجا روح نیست، جان موجود مجرد منوری است که محیط به بدن است، ظاهر و باطن بدن را گرفته است نه اینکه حال و محل است، نه اینکه جان چیزی باشد که داخل سرت رفته باشد روح انسان سایه انداز نیست که مکان بخواهد، می‌شود در بدن زنده‌ای که جان نباشد! یا من لا یحویه مکان ولا یخلوا عنه مکان ای خدائی که جا نداری جائی هم نیست که نباشی الا انه بکل شیء محیط خدای عالم محیط به تمام عوالم است، اما جائی ندارد جا خلق کن است، مثل روحت از سر تا پایت جائی نیست که جان نباشد، اگر جان نداشته باشد فلج یا مرده است، تمام اجزاء عالم هستی نه جای خداست و نه از خدا خالی است، هر کجا بروید خدا حاضر است، هو معکم اینما کنتم هر کجا باشی خدا با توست در عین حالی که مکان هم ندارد مثل جانت.

حقیقت خدای را چون حقیقت روح ندانیم

دیگر از وجوهی که ذکر کرده‌اند چنانکه روح فقط از آثار و نشانه‌هایش آدمی یقین به آن دارد اما فهمیدن حقیقتش محال هیچ بشری کنه روح را ندانسته است ⁽³⁵⁷⁾ با اینکه شکی در بودن آن و آثارش نیست بلکه شرف بدن، روح است.

تن آدمی شریف به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت ولی حقیقت جان آدمی را هیچ کس نمی‌داند، کسی هنوز از جان خودش سر در نیاورده که حقیقتش چیست فقط کارهایش را می‌بیند چنانکه پی به ذات خدا نمی‌تواند ببرد. ای بشر، تو که جان خودت را نمی‌دانی چگونه می‌توانی ذات خدا را بشناسی.

کار عزرائیل حیرت آور است

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید ⁽³⁵⁸⁾ مخلوقی از مخلوقهای خدا جناب عزرائیل است تو در کار عزرائیل حیرانی، توی اطاق در بسته که سر سوزنی وزنه‌ای نیست آیا حس می‌کنی وقتی عزرائیل از در بسته جانش را گرفت، وقتی ملک جان کسی را می‌گیرد آیا تو می‌بینی از این بالاتر بچه در شکم مادر، ملک الموت جانش را می‌گیرد آیا ملک الموت در شکم مادر می‌رود و جان بچه را می‌گیرد یا اینکه تا اشاره کرد قوه جاذبه الهیه که به ملک الموت داده است جان بچه را حذب می‌کند. اجمالاً ای انسان تو در کار یک ملک حیرانی، کارش را می‌بینی خودش را نمی‌بینی.

در لیلۃ المعراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ملک الموت فرمود در آن واحد اگر بشری مشرق و دیگری مغرب باشد و عمرش تمام شده باشد چه می‌کنی؟ گفت

یا رسول الله خدای عالم تمام دنیا را برای من مثل سفره‌ای قرار داده که در اختیار من است در آن واحد هر نقطه‌ای از زمین تحت قدرت من است.

روح هزار کار می‌کند و یکی است

تو که در این ملک حیرانی آیا می‌توانی در خدا فکر کنی؟ حرام است کسی در ذات خدا فکر کند که خدا چگونه است، غیر از اینکه از آثارش یقین کنی که خدا همه جا حاضر و ناظر است هر کجا رو می‌کنی می‌بینی صنع خداست، هر گیاهی که از زمین روید وحده لاشربیک له گوید از وحدت فعل پی می‌بری به وحدت فاعل، یعنی تمام دستگاه یکی است یک مدبر دارد، صدها، هزارها، میلیونها، میلیاردها مراتب خلقت است تمام برگشتش به یکی است لا اله الا الله. روح تو صدها کار می‌کند ولی یکی است وحدت روح در بدن گواه است بر وحدت ذات بی‌زوال احدیت در بن عالم وجود جزئی و کلی کارها به دست خداست مثل بدنت از سر تا پایت زیر نظر روح توست که یک مرتبه احساس می‌کند دندانش درد می‌کند، خاری به پایش خلیده زود آن را بیرون می‌آورد. غرضم تدبیر است چنان که مدبر بدن با صدها کار یکی است. مدبر عالم وجود میلیاردها مراتب هستی، یکی است لا اله الا الله. این بحث مهمی است از معرفه النفس که در آن معرفت رب است. خدا را نمی‌بینی کارهایش را که می‌بینی گواهی می‌دهی شاهد آن لا اله الا الله مثل جانت آن را نمی‌بینی ولی کارهایش را می‌بینی پس من جان دارم چون کارهایش را می‌بینم.

کارهای روح به وسیله بدن

یک قسمت کارهای روح در بدن و با این آلت است یک قسمت کارهای روح دارد که آن جدای از بدن است بالاستقلال بدون آلت کارهایی انجام داده می‌شود آنچه به توسط این بدن است بینائی، شنوائی، بویائی، غذا خوردن،

تغذیه، تنیمه، دستگاه هاضمه، دستگاه جهاز تنفس این کارهای جان است در بدن.

ساعتی که جان از بدن فاصله گرفت تمام دستگاهها از کار می افتد، یک لحظه پیش از مرگ چشم می دید، گوش می شنید، زبان حرف می زد یک دفعه خاموش شد این چه نوری بود؟ معلوم می شود این چشم نبود که می دید ساعت مرگ با لحظه قبلش گواه است بر وجود روح گوش پیش از مرگ خیلی تیز بود که اگر کسی کوچکترین صدائی می کرد می شنوید، جان که رفت هیچ نمی شنود. پس معلوم می شود شنوائی مال این گوش نبود، این زبانی که حالا می جنبد پیش از مرگ و بعد از مرگ یکی است، هیچ تفاوتی نکرده چطور شد تا مرگ آمد زبان گنگ شد، پس معلوم شد گویائی مال این تکه گوشت نبود و هکذا تمام این افعالی که در این بدن ظهور دارد گواه است بر اینکه جانی هست هر چند حقیقتش را نمی شناسند.

خواب نشانه‌ای از تجرد روح

دلیل دیگری برای وجود روح کارهائی است که به غیر این آلت بدن انجام می دهد مستفاد از کلمات درربار کشف حقائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در حدیث مشهوری که برای آن مرد هندی می خواست تجرد روح را ثابت کند ما دین به خیالشان همین گوشت و پوست است، ملین برایشان روشن است که این گوشت یک آلت بیش نیست، اصل ادراک مال روح است چند مثال امام می زند از جمله می فرماید: گاهی در خواب متوجه شده‌ای که می خندی یا گریه می کنی گفت: فراوان. فرمود: آیا در خواب دیده‌ای صورتهای لذت بخش را و صورتهای وحشت‌انگیز را گفت: فراوان فرمود: آیا در خواب دیده‌ای خوراک می خوری و می آشامی لذت می ببری گفت بله، فرمود: این کیست که می خورد

دهان روی هم است امام می‌بینی می‌خوری پس جان تو غیر از این پوست و گوشت است، معلوم می‌شود ذات تو غیر از پوست و گوشت است که بعد از اینکه بیدار شدی برای رفقاییت نقل می‌کنی بعد سؤال کودکانه‌ای می‌کند حضرت هم جواب خوبی به او می‌دهد، می‌گوید: خوابهائی که آدم می‌بیند تمام سراب است وقتی بیدار می‌شود خبری نیست حضرت می‌فرماید:

گاهی در خواب دیده‌ای که عروسی کرده‌ای گفت: بله فرمود هرگاه بلند شدی خبری بود یا نه؟! معلوم می‌شود حقیقتی در کار است و هم ادراک کننده‌ای موجود است، ماده شعور ندارد صد هزارها بلکه میلیاردها اتم متصل کنند یک ذره شعور پیدا نمی‌شود، روح آدمی چیزهائی درک می‌کند که هیچ ربطی به ماده ندارد مجلس را به داستانی ختم کنم.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

ترا تیشه دادند هیزم کنی

نوشته‌اند وقتی که نادرشاه شب آخر عمرش بود خوابش نمی‌برد و وحشت داشت، آخر عمرش خیلی کثافتکاری داشته، یک نفر حسن علی معین الممالک نسبت به او خیلی خصوصی بود، همیشه اسرارش را به او می‌گفته آن شب معین الممالک پرسید که چه خبر است و نادر هم گفت به شرطی که به هیچ کس نگوئی حقیقتش این است که قبل از سلطنت یک شب در خواب دیدم دو نفر مأمور با احترام من را آوردند در محلی که در آن امامان هستند، آقائی که بزرگ آنها بود تا نزدیک شدم فرمود: شمشیر را آوردند به کمر من بست فرمود: تو را فرستادم برای اصلاح ایران، به شرط آنکه با بندگان خدا خوش سلوکی کنی، این را فرمود من هم از خواب بیدار شدم از فردا زمینه پیشرفت من پیش آمد تا حالا که می‌بینی که هند را هم فتح کردم و ایران را از شر افغان نجات دادم (ولی

والسفا در آخر چه اشخاصی که چشمشان را بیرون آورد و چه بیگناهی را که کشت).

گفت: شب گذشته تا خوابم برد در خواب دیدم آن دو مأموری که آن سال مرا احضار کردند همانها هستند در مرتبه اول با لطف و مهر من را بردند حالا با تو سری مرا بردند حضور همان آقائی که شمشیر به کمر من بسته بود، تا حضور رسیدم به من نهیب کرد فرمود: آیا باید چنین سلوک کنی؟ شمشیرش را باز کردند و با تو سری بیرونش کردند.

شبی که این خواب را دید فهمید آنکه او را بالا برده بود پائینش آورد، سحر تا خواب رفت یک دفعه کودتا شد⁽³⁵⁹⁾ و نادرشاه را خلاص کردند شاعر هم شعری می گوید:

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
ضمناً این را بدانید اگر سلطنت و مال به کسی داده می شود نه اینکه آن
شخص آدم خوبی است و اهلیت دارد اصلاً مال و جاه برای امتحان است به هر
فردی که داده شود بعداً کشف می شود خیر بوده یا شر. اگر از سلطنتش عدل و
حسن سلوک و فریاد رسی دیده شد معلوم می شود به خیرش تمام شده اگر به
سلطنت و مالش ملت را پایمال کرد نقش بر آبی بیشتر نبوده است. غرضم
خواب دیده نادرشاه است که مربوط به روح و ادراک آن است نه ماده.

پس روح خودت را مواظبت کن

حالا که چنین است جان شما گوهر دیگری است که بدن را اداره می کند و
آن همه ادراکات و عوالم را سیر می کند به خودت بررسی از امروز ذاتت را
خوشگل کن تا فردا نزد خوشگلهای عالم وجود راه پیدا کنی.

نوعاً خانم‌ها رودرواسی دارند افسوس که پیش خانمهایی مثل خودشان رودرواسی دارند کدام زن است که پیش فاطمه زهرا علیها السلام رودرواسی داشته باشد، فاطمه زهرا علیها السلام نگاه اعمالت می‌کند نه ظاهر، شکلت شکل حیوانی است، طاووس هم قشنگ است، نمی‌خواهد که تو به خودت بنازی، حقیقت تو شکل روح تو است، گاه می‌شود حیوان موحشی می‌باشد که اهل عقل بعضی کشف کرده‌اند عفن‌ترین بوها در تو پیدا می‌گردد هزار مثقال عطر هم به گورت بزنی فایده ندارد می‌فرماید گاه می‌شود کسی دروغی می‌گوید بوی گندی از او بالا می‌رود که تا عرش ملائکه را اذیت می‌کند، ملائکه لعنتش می‌کنند هر چند ظاهر بدنش قشنگ باشد، پس هر چه زودتر ذات را صفا بده، نگاه خوشگلی بدنت نکن بیا جمال حقیقی را به دست آور، جمال محمدی و هر کس محمدی شد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنجا جمال روح به کارت می‌خورد، روح تو لباس می‌خواهد اگر لباس تو ⁽³⁶⁰⁾ آتش باشد، اگر چنانچه باطن ستمکاران را بینی پارچه آتش آنها را پوشانده است، خوراکش، لباسش، خوابش، بالا، پائین، فرش، مکان، تمام آتش است، جمیع شؤونش این قسم است پس آدمی باید به خودش برسد پیش از اینکه جاننش از بدن جدا شود و زن و حسابی روی خودش بگذارد.

دنیا شما را از یاد خدا باز ندارد

قرآن می‌فرماید ⁽³⁶¹⁾ دنیا سرگرمتان نکند، ای پولدارها دنیا سرگرمتان نکند ⁽³⁶²⁾ که از خود غافل بشوی، سرگرم زیاد کردن ثروت باشی تا مرگ برسد ⁽³⁶³⁾ دنیا فریبتان ندهد، به ایمانتان برسید.

شما که روزه هستید و آنها که روزه نیستند چه فرقی کردید شما مرده‌اید یا آنها؟ می‌ترسد روزه بگیرد که شعیف بشود گول و فریب شیطانی است.

بدانید در قیامت سرگرمی هیچ نیست این اوضاع مال دنیاست پس از مرگ،
خودت هستی و عملت.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: هر چه نامه عملم را زیر و رو می کنم
عملی از خودم سراغ ندارم غیر از یک راه مانده و آن فضل و کرم تو است، غیر
از آنکه دست گدائی بلند کنم و بگویم یا کریم العفو*.

بسم الله الرحمن الرحيم

توحید اسلامی، در صفات و افعال خدا (364)

اساس دین، کمال و سعادت آدمی، تأمین حیات دنیوی و اخرویش، توحید است قولوا لا اله الا الله تفلحوا اگر چنانچه همه بشر این قول را می پذیرفتند، همه می شدند اهل لا اله الا الله دنیا و آخرتشان تضمین می شد از هر رذیله ای لا اله الا الله پاک می کند، کسی که اهل توحید شد حیات طیبه اخرویه اش را تضمین کرده است.

لکن مراد از توحید، در مقام ذات نیست، توحید در مقام مبدأ قولی است که جملگی بر آنند جمیع ملیین آدم مبدأ عالم را یکی می دانند حتی بت پرستها هم عقیده شان بر آن است که این بتها خدای کوچک است ولکن خدای بزرگ الله است (365) یا مثلاً مظاهری که برای بت پرستی است تعبیر به خداهای کوچک می کنند و اما خدای بزرگ یعنی مبدأ آفرینش یکی است. مگر طایفه ثنویه که خدا را قبول ندارند آنچه که اسلام زیادتی دارد و به آن می خواند و توضیح زیاد در قرآن مجید برای آن ذکر فرموده، توحید در الوهیت و ربوبیت است. اهل لا اله الا الله شدن یعنی ای انسان، عاقل و هوشیار باش چنانچه اصل ایجادت و پیدا شدن از خداست، پرورش هم از پروردگار عالم است. جمیع شوون زندگی چه در دنیا و چه در آخرت از خداست، از یک نفس کشیدن تا گفتار و کارهایت، از موقعی که در شکم مادر متولدت کرد همه چیز به تو عنایت کرد، روز به روز یک آن به خودت واگذار نکرد اگر یک لحظه به خودت واگذار می کرد، هلاک می شدی، دستگاههای بدنت را آفرید.

رازقیت خدا نسبت به جنین

در شکم مادر بودی که خدا رزقت را آماده کرد، رزقی که غیر از آن نمی‌شد، بچه وقتی که متولد می‌شود لطیف است، معده بچه کوچک، طاقت خوراک و مرکبات ندارد، معده لطیف خوراکی هم لطیف‌تر از شیر تصور نمی‌گردد. ثقلی در معده ندارد، آن هم مبدأش از خون است، خون رنگش سرخ است بدل به سفیدی شد، طعمش را چگونه گوارا کرد و آن وقت از چه مجرائی، پستان تا بچه در دهنش بگذارد، به اختیار خودش بخورد؟ سر پستان سوراخ است اما از آن نمی‌چکد تبارک الله احسن الخالقین و اگر به اختیار خودش نبود، بچه خفه می‌شد، غرضم رزق تو، ای انسان! از خدا است.

این شیری که در بدن بچه می‌رود، بدل به مایتحلل می‌شود، مبدل می‌شود به خون و پخش می‌شود به تمام اجزاء به هر جرئی اضافه بر آن جزء می‌گردد تا می‌رسد به جائی که زیادیش به صورت موی بدن و ناخن و به وسیله مدفوع خارج می‌گردد. دستکاه عظیم بدن در هر آنی مشغول کار است این رزق از کیست؟ آن وقت هر گاه بزرگ شدی خوراکیهای مرکبه، چه کسی جزء بدن تو می‌کند و هکذا. همه چیزت از خدا است، باید این معنی را یقین کرد.

همه نعمت‌ها از خدا است

قرآن تمامش توحید است، توحید در ربوبیت است آبا پرونده تو غیر از آن است که تو را خلق کرده؟ لباس تنت هم از خدا است، در سابق از پنبه و پشم بوده حالا که می‌گویند از ماده نفتی است. آیا نفت از کیست؟ چه کسی این خاصیتها را در نفت قرار داد؟ چه کسی هوش به این بشر داد که نفت را استخراج و تصفیه کند و به این صورت درآورد؟ رسیدنش به دست من و تو هم، از خدا است هر چه حسابش کنی از خدا است از هر طرف رو کنی آیا غیر از

خدا چه کسی به تو چیزی رسانده است؟ هر کسی می بینی، آفریده شده اوست؟ این هندوانه ای که اول افطار می خوری و شکر خدا می کنی، ساخته کیست و کی به دست تو رسانده است؟ کی شیرینی را در میوه ها قرار داده؟ توحید در ربوبیت یعنی، بر تو واجب است یقین کنی لا اله الا الله پرورش دهنده خدا است و بس. روزی دهنده خدا است و بس، تا جائی که جان دادن از خدا و گرفتنش هم از خدا است یحیی و یمیت تعقیبی که بعد از هر نمازی می خوانید با التفات بخوانید لا اله الا الله سه مرتبه وحده وحده وحده برای تکرار است سه تا توحید یعنی توحید ذات و صفات و افعال. هر صفات کمالیه ای از خداست، نعمت دهنده، نجات دهنده، فریادرس، آورنده، برنده، حیات ده، جان گیرنده، تمام از خدا است

(366)

کتاب قلب سلیم قسمت اولش که باب توحید است، این مطالب مشروحاً نوشته شده است. واجب است بر هر مسلمانی که توحیدش را درست کند، اصل کار توحید است، دین یعنی توحید به این معنی که بدانی کارت به دست یکی بوده و هست و خواهد بود، خلاصه یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله رئیس جمهور تا رفتگر.

واجب است بر هر مسلمانی که بداند لا اله الا الله وحده وحده وحده ملک مالک مطلق، حاکم مطلق و به حق، همه خدا، خدا. تمام شؤون به پروردگار بر می گردد، واجب است بر هر مسلمانی که به خودش گوشزد کند که یک مرتبه مبتلا به شرک نگردد. اگر خدای نکرده روزیت را از پول در بانک دانستی، آن را که پول به تو می دهد، رازقت گرفتی او را خدا قرار دادی مشرک می شوی، گاه می شود این بشر نفهم خودش را مسلمان می داند آنگاه برای حقوقی که می گیرد به او فرمان می دهند برو فلانجا را کشتار یا غارت کن، فلان ملت را

بکش، می گوید چشم، چرا؟ چون ربش است، ربش را این شخص دانسته است، ای مشرک! برای حقوقی که می گیری اطاعت ظالم می کنی؟ ظالم را عدل خدا قرار دادی، تو هم ظالمی، همین که آدمی غیر خدا را، کار کن دست بالاستقلال، غیر خدای را مؤثر شناخت، این مشرک است حتی اگر دکتر را مؤثر دانستی مشرک می شوی، اگر طبیب را بر خوب شدن مستقل دانستی مشرکی. شفای خداست نمی گویم دوا اثر ندارد اما اگر خدا بخواهد، اگر خدا نخواهد حاذق ترین دکترها تشخیص نمی دهد بهترین دواها را وقتی خدا نخواست اثر نمی کند، تا شخص به مرتبه توحید نرسد از اسلام خیلی کم بهره است مگر وقتی که برسد به جائی که یقین کند تمام شؤون عالم هستی از خدا است و بس. خدا سیری می دهد نه نان.

شکم معاویه و هاویه جهنم

درباره چند نفر نوشته اند که سیر نمی شدند یکی از آنها معاویه است بدبخت معاویه در اثر نفرینی که رسول خدا ﷺ به او کرد برای نوشتن نامه دنبالش فرستاد گفت: خوراک می خورم، رسول خدا ﷺ فرمود: خدا شکمش را سیر نکند (367). به این کلمه پیغمبر، تا آخر عمر معاویه در سفره اش فراوان خوراک می گذاشتند، خود مردک آن قدر می خورد که آه می کشید و می گفت: خسته شدم و سیر نشدم، هیچ وقت سیر نمی شد همیشه گرسنه بود، عرض می کنم اگر خدای نخواهد خوراک مؤثر نیست.

بدتر از او سلیمان بن عبدالملک است می گویند که به مکه آمده بود برای نهار خاص خلیفه چندین مرغ بریان می کردند، زهر مار می کرد آخرش هم می گفت آه سیر نشدم، روزی هنگام صبح از حمام آمده بود ناشتا کرده بود، گرسنگی به او فشار می آورد به آشپز گفت خوراکی چه دارید؟ گفت برای ظهرتان سه

گوسفند آماده است! گفت: تا ظهر اگر نخورم می‌میرم، فکری برای حالا بکن، آشپز رفت و دل و قلوه و روده گوسفندها را به سیخ کشید، روی آتش گذاشت، خودش بلند شد و داد کشید بیاورید که مردم، نیخته و داغ، نوشته‌اند که این بدبخت یکجا فشار گرسنگی و یک جا هم داغ بودن خوراک تا دست می‌گذاشت دستش می‌سوخت آستین جبه سلطنتی را پائین می‌کشید با آستین گوشت را می‌کند که دستش نسوزد، می‌گویند بعد از آنکه بنی امیه نابود شدند در زمان هارون روزی برای تماشا به خزینه اموی آمد جبه‌ای دید که آستین چرب است به این نشانه فهمید که جبه سلطنتی سلیمان بن عبدالملک مروان است، نظائر اینها در تاریخ بی شمار است.

باید یقین کنی سیری و سیرآبی هم از خداست، یعنی تشنه‌ای آب که می‌خوری یقین بدان اگر خدا خواست آب رفع عطش می‌کند اگر خدا نخواست نه یک لیوان، صدها لیوان هم بخوری رفع عطش نمی‌شود، همچنین گرسنگی، خیال نکن خوراک سیرکننده است اگر خدا بخواهد از گلو پائین برود، در شکم هضم بشود بدل ما یتحلل بشود، رفع گرسنگی خواهد شد والا اگر خدا نخواهد نمی‌شود چنانکه مثالهایی زده شد ⁽³⁶⁸⁾.

تا می‌توانید با دقت قرآن بخوانید که در آن تمام توحید است شناساندن خدا به خلق است، تا بشر خداشناس گردد، مشرک نشود که اگر مشرک شد نکبت دنیا و آخرت برای او است هر کس مشرک شد بدانند هم در دنیا و هم در آخرت محروم است، مشرک ابواب رحمت به روی او باز نمی‌گردد ⁽³⁶⁹⁾ همین که مشرک نباشد چیزهای دیگر قابل مغفرت است ⁽³⁷⁰⁾ خداوند غافر الذنب است، شرک اگر در کار آمد بطور کلی اصل کار خراب می‌شود ان الشرک لظلم عظیم.

توحید توبه از شرک است

هیچ چیز شرک را پاک نمی‌کند مگر توحید، یعنی هر گناهی آدمی می‌کند اگر استغفار کند آمرزیده می‌شود ولی شرک گناهی است که هیچ چیز پاکش نمی‌کند مگر توحید، ظلماتی است که نور توحید آن را پاک می‌نماید، تا کارش برسد به جائی که فهمیده همه شؤننش از خدا است آنگاه خوف و رجائش هم یکی می‌شود امید در خوف و رجاء لازمه توحید افعالی خدا است وقتی که اهل توحید یقین کرد تمام کارها به دست خدا است، دیگر امید به غیر خدا پیدا نخواهد کرد، هر کس به غیر خدا امید دارد برای این است که کار را از خدا نمی‌بیند. در مورد خوف هم اگر کسی یقین کرد هر چیزی به اذن خدا است می‌ترسد نکند خدا به خودم من را واگذار کند. نکند خدا جلوی فلان بلا را نگیرد. تمام از خدا می‌ترسد، از غیر خدا از هیچ چیز نمی‌ترسد.

تنها امید به رحمت خدا و ترس از گناه

علی علیه السلام می‌فرماید: شش کلمه است که اگر شما سفرها بروید که مرکب زیر پایتان از بین برود، برای دانستن این حکمتها سزاوار است: تنها اول و دومش را بگویم لا یرجون احد منکم الا ربه و لا یخافن الا ذنبه ⁽³⁷¹⁾ موحد، اهل توحید، کسی است که غیر از خدا از کسی نترسد ⁽³⁷²⁾ نه از فقر و نه از بلا، نه از صاحب قدرت نه از صاحب مقامی... خوفی نداشته باشند کارش برسد به جائی که عوض شود، امیدش ز غیر خدا بریده شود کسی که مدح ظالم کند مشرک است، اهل توحید نیست، کسی که طمع به مخلوق دارد از خدا بریده برای اینکه ظالم پولش بدهد، مدحش کند، مشرک شده است. باید طمع و تملق فقط از خدا باشد که نشانه توحید است اگر کسی اهل توحید شد، خوف و ترسش فقط مختص به خدا می‌گردد، نمی‌ترسد و باک ندارد مگر از گناه، لرزان نمی‌شود مگر از

گناهِش امید و طمعی ندارد مگر به پروردگارش، به غیر خدا به احدی امید ندارد و از غیر خدا هم هیچ توقعی ندارد. این نشانه توحید است.

موحد جان را فدای دوست می‌کند

ضمناً بدانید توحید هم به آسانی نصیب شخص نمی‌گردد مثل دستگاه رنگرزی نیست که پارچه در خم رنگی بزنند و بیرون بیاورند زحمتها و مشقتها دارد با بی بند و باری به دست نمی‌آید.

موحد خوف و رجائش به جائی می‌رسد که از بذل جان هم برای خدا مضایقه ندارد و از مرگ هم نمی‌ترسد مگر مرگی که برای خدا نباشد. در رشته رجائش آن قدر طمع به خدا دارد که می‌خواهد همه چیزش را با خدا معامله کند حتی جانش را ⁽³⁷³⁾.

مثلی بزنم، اگر کسی گوهری دارد، مشتریهای هم دارد، دستگاه سلطنتی هم مشتریست هست. آیا سلطان را رها می‌کند با فلان تاجر یا کاسب معامله کند. هیئات چون هر کس هر چه بدهد در حد خودش می‌دهد، سلطانی که رحیم و کریم است خواستار گوهر رعیتش شده بدبخت باشد کسی که با غیر او معامله کند.

خدای عالم مشتری جان مؤمن است لذا مؤمن هم با امید به او معامله با او می‌کند: حاضر نیست با غیر خدا معامله کند هر چند به نفس کشیدنی باشد. دریغ ندارد از معامله با خدا حتی به بذل نفس باشد، جانش را می‌دهد شاد است التماس هم می‌کند.

کسی که به صدائی می‌ترسد، حاضر نیست زخمی به بدنش بخورد در راه خدا، مثل کاه است ارزشی ندارد، خوف و رجائش روی هوا و هوس خودش

است، طرف معامله رجاء و امیدش خدا نیست خصوصاً امروزه خیلی اسلام نیاز به یاور دارد، حداقل معامله امروز برای مسلمین حضور در جماعت است. بالاترین برها شهادت است ⁽³⁷⁴⁾ هر بری، هر خیری بالاتری دارد تا کشته شدن در راه دین خدا. مسلمان آرزو دارد تا کشته در راه خدا گردد تا بهشتی گردد.

چگونه سرزخجالت برآوردم بردوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عمل صالحاً من ذكر او ائتي و هو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة و لنجزينهم
اجرهم باحسن ما كانوا يعلمون (375).

یقین به تربیت کردن از طرف خداوند

بحث راجع به توحید است، راجع به شرافت توحید، روز گذشته بیاناتی شد
امروز هم در تأیید عرائض گذشته از توحید بگویم. توحید در الوهیت و ربوبیت
با مراتبش - الله اسم جامع جمیع اوصاف کمالیه است یعنی وقتی می گوئی الله
ربی، خدا پروردگار من است به این معنی است که هستی من و پرورش من از
اوست به تفصیلی که دیروز گفتم جان من در قبضه قدرت اوست. حیات من و
مرگ من هم از اوست مرض و شفاء من از اوست، سیری و گرسنگی من از
اوست، هر شأنی از وجود من، تمام اجزاء بدنم از اوست، لباس و زن و اولاد
(376) ایمان به خدا یعنی خدای منعم، خدائی که قیوم است الحی القیوم یعنی قوام
همه به خداست، هستی همه بستگی به خدا دارد (377).

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هر عاقلی رجوع به هستی خودش که می کند، می فهمد که هست، هستی
خودش را که نمی تواند منکر شود. این هستی یک قرن قبل که نبود چطور شد
که پیدا شد؟ آیا آنکه به تو هستی داد، مستقلت کرد؟ اگر مستقلی! پس نگذار که
مرگت بیاید، معلوم می شود از خودت نیست. لقمه نانی که در دهنانت گذاشتی
پائین رفت، آیا خودت این کارخانه های عظیم را به کار می اندازی، از قبیل
معهده، روده، کبد، قلب. خودت این خون را در 360 رگ به حرکت می آوری، و

به هر عضوی می‌رسد؟ یا دیگری این کارها را می‌کند؟ دیگری روح و بدنت را پرورش می‌دهد خلاصه هر عاقلی می‌فهمد مه هستیش مال خودش نیست.

یقین به همراهی خداوند

دیگر آنکه واجب است انسان یقین کند که پروردگارش همیشه و همه جا با اوست، اینکه می‌فرماید قرآن بخوانید برنامه اسلام تلاوت مقداری از قرآن در شبانه روز است دو جای از قرآن می‌فرماید ⁽³⁷⁸⁾ مسلمانان! شبانه روزی قدری قرآن بخوانید منتهی برای اینکه عسر و حرج پیش نیاید نفرمود یک جزو یا بیشتر بلکه هر چه می‌توانی، هر مقدار توانائی داشته باشی چرا. برای اینکه توحیدش، ایمانش را یادآوری کند شبانه روز قرآن بخواند، اقلاً این آیه را و هو معک اینما کنتم اینها یادآوری قرآن مجید است، اس مسلمان باید بدانی هر کجا بروی خدا با تو است، در آیه دیگر می‌فرماید: اگر سه نفر در یک اطاق در بسته‌ای هستند خدا، چهارمین آنها است ⁽³⁷⁹⁾ اگر یک جا پنج نفرند خدا ششمی آنها است نه کمتر از این و نه بیشتر از این خدا با آنها است علم او اشیاء را فرا گرفته ⁽³⁸⁰⁾ و نزد هر چیزی حاضر است ⁽³⁸¹⁾ این معنای توحید است، معنای مسلمان تنها این نیست که بگویند خدا یکی است.

مسلمان کسی است که خدا را همه جا حاضر و پاسدار خود ببیند قیوم، قسیم، رب، رازق، مربی خود بداند و لمن خاف مقام ربه جنتان اگر مسلمان شدی و خدا را همه جا حاضر و ناظر دیدی در مواردی که پیش آمد ملاحظه حضور خدا کردی و گناه نکردی خدا دو بوستان در بهشت به تو می‌دهد، یکی در برابر عقائدت دیگری در برابر اعمالت اگر کسی مسلمان شد، حیات دیگری پیدا می‌کند. لئحیینه حیوة طیبة در چند جای قرآن این حیات را ذکر کرده است. بشر بی‌ایمان در همان حد حیوانی است اگر نور ایمان حیات دیگری و آثار دیگری

دارد که در قرآن می‌فرماید: به ریسمان محکم چنگ زده است (382) قدرت دیگری پیدا می‌کند، آنکه ایمان ندارد در برابر کوچکترین شهوتی ذلیل می‌شود در برابر پول و خصوصاً ریاست ذلیل می‌شود زیر بار هر خیانتی هم می‌رود (383) مؤمن است که به عزت خدائی عزیز است ایمان باشد و آنگاه با برنامه‌های اسلامی آن را تقویت نماید یعنی شبانه روزی ترک نگردد، تلاوت قرآن مجید ترک نگردد تا خوب ایمان در قلب جا کند.

ایمان یک ساعته از فحشاء باز می‌دارد

برایتان شاهد بیاورم در اوائل بعثت رسول خدا ﷺ یک نفر به نام فضیل بن عمیر مردی دانا بود ولکن کثافتکاری داشت از ابتداء نسبت به رسول خدا هم خیلی بدبین بود تا جائی که تصمیم گرفت به ناگهانی رسول خدا را در مسجد الحرام بکشد تا با پیغمبر در مسجد برخورد کرد رسول خدا ﷺ فرمود انت فضاله، فان، نعم فرمود: ماذا قصدت در چه خیالی هستی؟ چه تصمیمی داری خواست به او بفهماند که خیال کشتن من را داری آنچه را داشت وارونه‌اش کرد گفت: بله آمده‌ام طواف بکنم، رسول خدا ﷺ تبسمی کرد فرمود: استغفرالله، توبه کن، چه خیال شیطانی است، کشتن، کار وحشی است، این را که فرمود دلش لرزید، خود رسول خدا دست مبارکش را روی قلبش گذاشت از تپش افتاد فوراً گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ایمان حقیقی آورد.

این است حقیقت ایمان و مؤمن، نه آنهایی که می‌گویند ما مسلمانیم آنگاه مسلمان می‌کشند... اگر کسی گفت لا اله الا الله یعنی از حال دیگری بی‌بند و باز نیستم انا لله و انا علیه راجعون من مسئولم من اگر گناهی بکنم پیش خدای خودم شرمسارم، تو خیال کردی با گفتن یک کلمه لا اله الا الله کار تمام است؟ همه چیز در لا اله الا الله است بسیاری از ظاهر مسلمانها خودش را به بندگی

نشناخته است، مسؤولیتی برای خودش قائل نیست که یک مقام بالاتری هم هست، خدا.

غرض این مرد شریف از روی صدق ایمان آورد بعد از اسلامش در کوچه‌های مکه که می‌رفت رفیقه‌ای داشت یکی از فاحشه‌های مکه که با این فضاله سابقه رفاقت داشت یک دفعه در راه به آن معشوقه رسید فضاله رویش را برگرداند، نظر را تکرار نکرد، زن صدایش زد، ای فضاله چه بر سرت آمده؟ مگر تو رفیق قبلی نیستی؟ گفت حالا دیگر نه به راهی رفتم که ملاقات من با تو، با آن راه منافات دارد.

گفت چکار کرده‌ای؟ گفت من تابع محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده‌ام اگر کسی پیرو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد دیگر با فاحشه سر و کار ندارد ⁽³⁸⁴⁾ اگر ایمان آمد قدرت فوق را باور می‌کند ⁽³⁸⁵⁾.

رفتار مهاجرین در برابر نجاشی

اول اسلام، مسلمان گرفتار مشرکین بودند ناچار شدند هجرت کردند، به حبشه پناهنده شدند و نجاشی که پادشاه مهربانی بود مسلمین را پناه داد، اهل مکه هم عمروعاص و عماره را پیش نجاشی فرستادند که مسلمانها را تحویل آنها بدهد این دو نفر به نمایندگی از طرف مشرکین آمدند حبشه پیش نجاشی، عمروعاص راست نشست و عماره هم طرف چپ از جمله آداب سلطنتی حبشه این بود که هر کس که وارد مجلس می‌شد باید سجده بکند، عمروعاص و عماره مقابل سلطان سجده کردند و نشستند.

جناب جعفر بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به اتفاق مسلمانها وارد شدند فقط گفتند السلام علی من اتبع الهدی ⁽³⁸⁶⁾ بدون اینکه ذره‌ای خم شوند رفتند گوشه‌ای که جا بود نشستند.

عمر و عاص شیطان گفت: جناب نجاشی به شما عرض نکردم که مسلمانها با شما بد هستند، دیدید سجده نکردند اینها را یا بکشید یا تحویل ما بدهید تا بکشیم، نجاشی هم گفت از این چند مسلمان پرسید شما چرا رعایت ادب ملوکانه را نکردید؟ از جعفر پرسیدند چرا رعایت ادب ملوکانه نکردی؟

گفت ما مسلمانیم، مسلمان حق ندارد برای غیر خدایش سجده کند ⁽³⁸⁷⁾ سلطان کوچکتر از آن است که ما برای او سجده کنیم چکاره است آن هم بشر عاجزی است مثل ما، هر دو از خاکیم، هر دو محکوم احکام هستی هستیم و هر دو آخرش در محکمه عدل الهی حاضر خواهیم شد، حرام است بر مسلمان که سجده کند در برابر غیر خدا، هر کس ملاحظه خدا کرد هم ملاحظه او را می‌کند، نجاشی را مرعوب کرد، فی المجلس منقلب گردید، اسلامی که اینها می‌گویند دین راستین است حقیقت از اینجا آشکار است بعد هم اظهار اسلام کرد، هر چه آن دو ملعون کوشیدند مسلمانان را ببرند نگذاشت بلکه علاوه بر نگهداری برایشان خانه تدارک کرد معیشتشان را تأمین نمود ⁽³⁸⁸⁾.

حبات طیبه ایمان، قدرت است مؤمن در برابر هیچ چیزی نمی‌لرزد نه در برابر خوشی تعظیم می‌کند و نه برای فرار از زحمت، از زیر بار حق بیرون می‌رود هر چه به او فشار بیاید حق را رها نمی‌کند از زن و پول و ریاست، شهرت، خوشگذرانی از همه می‌گذرد برای خدا، کتک می‌خورد تا پای جاننش هم حاضر است.

سحره فرعون و قدرت ایمان

سحره فرعون هفتاد نفر بودند شغلشان سحر بود فرعون هم به آنها قول داده بود اگر بر موسی غلبه پیدا کردند، شما را منصب‌ها می‌دهم، تا روز موعده که شد، موسی که عصایش را انداخت و تمام سحرها را بلعید، فهمیدند حق با

موسی است ⁽³⁸⁹⁾ فرعون بدبختی که منتظر است موسی را مغلوب کنند و از بین ببرند، یک دفعه به عکس شد، عزت موسی ظاهر شد فرعون هم ذلیل و بدبخت گردید و همه ساحران ایمان آوردند. آنها را احضار کرد و گفت: چرا بدون اذن من ایمان به خدای موسی آوردید؟ من غیر از خودم خدائی برای شما سراغ ندارم ⁽³⁹⁰⁾ گفتند حق بر ایمان آشکار شد کاری هم به تو نداریم دید وعده هائی که داده بود در آنها اثر نگذاشته از راه تهدید وارد شد گفت ⁽³⁹¹⁾ اگر گفتید خدا، اگر غیر از من اسم خدائی آورید، شما را به دار می‌زنم تا متلاشی شوید آنها هم گفتند ⁽³⁹²⁾ تو چه می‌گوئی؟ ما را از کشتن می‌ترسانی؟ کشتن در راه خدا زهی سعادت، هر کاری می‌خواهی بکن که ما آماده‌ایم. استقامت در برابر امر الهی، به اصطلاح نه به لذت و نه به نفقت، زیر بار تو نمی‌رویم، نه وعده و نه وعید در ما اثر ندارد.

چگونه مؤمنین را می‌سوزاندند؟

در سوره بروج ⁽³⁹³⁾ داستان اصحاب اخدود را ذکر می‌فرماید در حبشه بودند، پیغمبری بر آنها مبعوث می‌شود عده‌ای به او ایمان می‌آورند، سلطان وقت با عده‌ای که مسلمان شده‌اند می‌جنگد. کیفیت مبارزه این بود که اولاً پیغمبر را می‌گیرند و می‌کشند پس از کشتن پیغمبر امر می‌کند عده مأمورین (اخدود، خدد یعنی گودالها) گودالهایی درست کردند آتش زیاد در آن روشن نمودند که خدا می‌فرماید: النار ذات الوقود

آنگاه اطراف آن آتش برافروخته نشستند مؤمنین بیچاره را می‌آوردند نه اینکه آنها را یک دفعه می‌انداختند در گودال آتشین بلکه به یکی یکی می‌گفت سلطان خدا است یا خدای عالم؟ اگر می‌گفت خدای عالم خداست که باید در گودال بیفتد و اگر می‌گفت سلطان خدا است، او را آزاد می‌گذاشتند به خانه‌اش

برود. آنهایی که مسلمان بودند با کمال قوت ایمان و قدرت توحید با پای خودشان به آتش می‌رفتند. در روایتی دیدم بیست هزار نفر مسلمان را به آتش انداختند.

در تفسیر دارد که زنی پسر دو ساله‌ای داشت، این زن بیچاره را هم مخیر کردند گفتند: یا شاه پرست باش و آزاد شو - و یا خداپرست و در گودال آتش بسوز. اول تصمیم گرفت به آتش برود اما نگاه بچه‌اش کرد تا صورت بچه شیر خوارش را دید قدری ایستاد (چند طفلند که در گهواره سخن گفتند یکی حضرت مسیح علیه السلام که ویکلم الناس فی المهد ⁽³⁹⁴⁾ دیگری همین بچه از اصحاب اخدود است) تا مادر خواست سستی کند یک دفعه بچه به سخن آمد گفت ⁽³⁹⁵⁾:
مادر برو در آتش و من را هم ببر، در راه خدا چیزی نیست. جان چه باشد. کاش انسان از جان چیز عزیزتری داشت، به قول بعضی از شهدای کربلا گفتند ای حسین عزیز، کاش کشته می‌شدم زنده می‌شدم تا هفتاد دفعه ولی چه حیف که یک جان بیشتر نیست.

چگونه سرزخجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم ⁽³⁹⁶⁾

بسم الله الرحمن الرحيم

اعملوا انما الحيوۃ الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينکم و تکاثر فی الاموال
کمثل غيث اعجب الکفار نباته ثم يهيج فتراه مصفراً ثم يكون حطاماً و فی الاخره
عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحيوۃ الدنيا الا متاع الغرور⁽³⁹⁷⁾

مظاهر تمدن در راه توحش

حیات دنیا یعنی زندگی روی خاک از ساعت ولادت تا ساعت مرگ منهای
دین، منهای کارهای الهی که از بشر سر بزند، کارهای دنیائی را در تحت پنج
عنوان ذکر فرموده لعب یعنی بازی، لهو یعنی بیهوده، و زینت و تفاخر یعنی
فخریه نسبها، جسمها، کارها است. پنجمین تکاثر در اموال و اولاد است یعنی
بشر احمق می خواهد پول جمع کند می خواهد اولادش زیاد گردد، سر و
سامانش مفصل تر گردد دامنه زندگی مادی و دنیویش وسیعتر گردد.

جوانی دیروز سؤال کرد شاید در ذهن بعضی هم باشد جوابش بالای منبر
داده شود. می پرسید لهو و لعب را مثال زدید مانند توپ بازی، ورزش، بوکس،
سینما، تلویزیون، بنابراین تمام مظاهر تمدن را رد کردید.

جوان است نمی داند مطلب چیست ظاهرش تمدن است ولی در حقیقت در
راه توحش است خیال می کنی سینماهای مهیج شهوات، مظاهر تمدن است،
توحش از این بدتر، مکرر این تعبیر را کرده ام که آدم می رود، یک حیوان
وحشی بیرون می آید که کارش دنبال شهوات رفتن است، زن مردم، دختر مردم
ووو، و هر کثافتکاری و علاوه چیزی است که در مجله ها نوشته اند نه چیزی
است که من بخواهم تهمت بزنم، خودتان هم مکرر شنیده اید بسیاری از
جنایتهائی که مردم امروز می کنند، برنامه سینماها و تلویزیون یادشان داده است

که حتی در محاکمه در کلانتری در دادگاه آن جنایتکار را که خواستند بازجوئی کنند که از کجا تحریک شده است برای چه برادرت، مادرت، زنت را کشتی اصل منشأش معلوم شد که آقا دیشب تحت تأثیر نمایش تلویزیون واقع شده و این جنایتها را کرده است ⁽³⁹⁸⁾ آنچه را که دیگر نمی‌نویسند جزئی از هزارهائی است - یا مثلاً بازی بوکس، وحشی‌گری است، این تمدن نیست بلکه توحش است از آدمیت دور است اولاً تعبیر از اینها به مظاهر تمدن غلط است، کلمه‌ای است بر خلاف واقع و حقیقت و اما مسأله حکم شرعی، بنده نگفتم تمام اینها حرام است من مثال برای لهو و لعب زدم و اما حکم فقیهش فرق می‌کند اگر عنوان خاصی پیدا کرد از عناوین محرمه حرام می‌گردد.

حکم لعب بسته به عنوان ثانوی است

مثلاً لعبها گاهی با قمار است اگر به آلات قمار است بلاشک حرام است هر نوع قماری باشد اگر برد و باخت هم نباشد حرام است و اما غیر از آلات قمار را اگر برد و باخت بر سر مال باشد آن هم حرام است مثلاً اگر دوچرخه سواری می‌کنند و می‌گویند سر فلان دقیقه هر کس زودتر به آنجا رسید اینقدر، از طرفی که دیرتر رسیده بگیرد مسابقه می‌گذارند، با عوض لا سبق الا فی خوف او نصل او حافر ⁽³⁹⁹⁾ گروبندها تمام حرام است چندی قبل شرط بسته بودند که هر کس یک من بستنی بخورد صد تومان بگیرد، یک نفر خورد صد تومان را گرفت و فی المجلس هم مرد، عیبی ندارد می‌ارزد!!

دیگر از عناوین محرمه، هرگاه چنانچه آن بازی که می‌کند نه آلات قمار است و نه برد و باخت است لکن عنوان دیگری برای حرمتش پیدا می‌شود مثلاً ایداء به غیر، اذیت به دیگری شد، این بازی حرام است، اذیت به خود یا غیر، فرقی نمی‌کند روی آن عنوان، باز، حرام می‌گردد، مثل کشتی گرفتن یا بوکس،

بالاخره یا دست تو می‌شکند یا دست او، یا اعضای بدن تو عیب دار می‌شود یا او، بالاخره بلائی به سرتان می‌آید همدیگر را زدن حیوانی است عرضم بازیهائی که در آن اضرار است برای خودش یا برای طرف یا دیگری آن هم حرام می‌گردد، اما توپ بازی کردن اگر چنانچه ضرری نداشته باشد مانعی ندارد ولی اگر زیان و ضرری به خودش یا به دیگری برساند باز هم عنوان حرمت دارد من عرض می‌کنم اگر موجب زیان و ضرر شد برای خود یا دیگری حرام است و اگر زیان و ضرری نداشت عیبی ندارد اگر چنانچه به غرض عقلائی باشد که خوب است مثلاً برای صحت مزاجش ورزش می‌کند.

و اما سینما: خودش یعنی توی ساختمان حرمت ذاتی ندارد یعنی اگر کسی آنجا کار دارد عیبی ندارد اما هنگامی که برنامه‌های حرام در آن رفتنش بلاشک حرام است، نشستن حرام، تماشا کردنش حرام، اگر داخلش چنین است که ما بیرونش رد می‌شویم تبلیغش کرده است که لعنت خدا به مؤسسش، عکس زن لخت که آدمی شمرش می‌شود که تکرار نظر به عکسش کند، وقتی که چنین فحشا گریهائی باشد. لعنت خدا به کسی که برود برنامه هایش را تماشا کند، یک مرتبه کسی نگوید پس کسانی که به سینمای رکس آبادان رفته بودند چون کارشان حرام است پس کشتنشان عیبی نداشته، کجا را به کجا می‌زنی اولاً باید دید فیلمی که نشان می‌دادند چگونه فیلمی بوده اگر مسلم شد از آن قبیل لعبهای حرام بوده، رفتنش حرام است ولی هر کس هر حرامی به جا آورد که خودش حلال نمی‌شود، این عمل که خونشان را حلال نمی‌کند، باید آنها را به توبه واداشت، لعنت خدا به دستگাহائی که این بیچاره‌ها را آتش زد.

مؤمن از کار خدا به شگفت می آید

این پنج عنوان حیات دنیوییه آدمی است و آن وقت این حیات دنیوییه آدمی که به این پنج چیز می گذرد یعنی بدون دین، بشری که اعتقاد به دین ندارد، حیاتش این پنج عنوان است آن وقت چه می شود؟

کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفراً غیث یعنی باران بهاری که وقتی می آید دانه بزرگ، زرع را چگونه رشد می دهد؟ هنوز سه روز نشده تمام سبزیها رشد کرده که وقتی صحرا می روی چشم خیره می شود. اعجب الکفار در اینجا، کفار دو معنی دارد احتمال اول این است که معنای زراع باشد، علت این است که به زارع کافر می گویند چون کفر به معنی بستر است، زارعهها بذر را زیر زمین نهان می کنند لکن وجه دیگر بهتر است، مراد به کفار همان کافران خارجی است، یعنی آنکه منکر خدا است، وقتی کافر زارع می آید سر زراعتش خود زراعت به شگفتش می آورد. مؤمن زارع وقتی می بیند زراعتش خوب شده خدای را به نظر می آورد، زراعتکار کافر نشانه اش این است که وقتی زراعتش را می بیند به خودش می بالد. ولی اگر مؤمن به خدا باشد تا چشمش به زراعتش افتاد می گوید الله اکبر، خدا پیشش بزرگ می آید: چه خدائی اعجب الکفار نباته کفارند که متعجبند ولی اعجب المؤمنین خالقه و رازقه نسبت به مؤمنین نفس زرع به شگفتش نمی آورد قدرت بی نهایت پروردگارش، کرامت حق آنها را بشگفت می آرد ثم یهیج سپس خشک می شود فتراه مصفراً پس آن را زرد می بینی پس از زرد شدن ثم یکون حطاماً سپس خرد می گردد مثل اینکه نبود بعد از خشکی چطور ریزه ریزه گردید از بین رفت آدمی بدبخت هم همین است. زندگی دنیایش چند صباحی: سن جوانی و زینت - آرایش زندگی مرفه. نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فرو ریزد پر و بال

پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار چه هفتاد آمد آلت افتد از کار
ثم یکون حطاماً - خشک می شوی، نگاه به پیرها بکن چطور شده اند تو هم
همینطور خواهی شد! زینت کجا؟ هر گاه سر قبر من و تو را بردارند، می بینند
جز مشتی استخوان پوسیده چیز دیگری نیست. این بود زندگی دنیا اول تا
آخرش همه لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر بود آخرش هم حطام است.
اولش مصفر بود بعد حطام گردید.

اگر کسی بگوید بنابراین خدای تعالی چرا آدمی را خلق کرد؟ پس این
خوشیها را برای چه کسی خلق کرده؟

خدا تو را آفرید که حیات آدمی داشته باشی نه حیات مادی گفتم منهای این،
حیات توحش است و فی الاخره عذاب شدید ولی اگر حیات تو، ای انسان،
حیات عقلانی شد، روحانی، دینی، آسمانی شد، هم اینجا خوب و هم آنجا و
مغفره من الله و رضوان دست خودت است حرکت حیوان از روی خیال و هوس
مادی است تمام دنبال نتیجه زود گذر است. صبح که از طویله بیرون می آید تا
غروب دنبال چیزی می گردد که داخل شکمش بکند. تو ای آدم، اگر چنین شدی
که دنبال پیدا کردن پول و خوراک رفتی و بعد هم از آن طرف خالی کنی، چه
فرقی با حیوان کردی؟ حرکت عقلانی آن است که امر باقی تو را بجنابند و آن
هم خداست آقای کاسب حیاتی نصیب شود که صبح از خانه که بیرون می آئی
برای این باشد که خدای من امر فرموده است فانتشروا فی الارض وابتغوا من
فضل الله بروید عقب کسب، خدا امر کرده است. زن بگوید خدا بچه را به من
سپرده است، امر خداست، قدم به قدم چنین اشخاصی باقی است، بهترین عبادتها
است. کی که مشقت بکشد برای معیشت عیالش، مانند مجاهد در راه خدا است

(400) در حالات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نوشته‌اند هنگامی که در خانه وارد می‌شد تا وقتی که در خانه بود، در امر خانه داری با زنها کمک می‌فرمود، خانه را جاروب می‌کرد و از گوسفند به دست خودش شیر می‌دوشید (401).

اگر لهُو و لعب و زینت، جنبه الهی پیدا کند، مثلاً لعب، با همسر شرعی هر نوع ملاعیه مطلوب است. با اولادش خصوص دختر که مستحب است که هر گاه انسان وارد خانه می‌شود، اولاً دست خالی نرود و بعد دخترش را ترجیح بر پرسش دهد اولادش را ببوسد چون اینها همه امانت خدا است.

تکاثر، پول روی هم انباشتن

و اما تکاثرش، پول جمع کردن دو قسم است، یک وقت کسی می‌خواهد پول بیاید روی پول بماند، خود پول را دوست می‌دارد، خاک بر سر چنین افرادی، یک وقت کسی پول دوست می‌دارد برای اینکه تا اعلام کردند برای مدرسه علمیه چند می‌دهی؟ فوراً چک بکشد.

پول جمع کردن اگر چنانچه به فرض رحمانی شد بسیار خوب است که آدمی پول به دست بیاورد که خرج کند نه روی هم بگذارد. معنای تکاثر، پول جمع کردن و خرج نکردن است، بخل کردن است. بلاشک بعضی از تکاثر، حرام است مثال بزمن: اول - کسی که پول جمع بکند خمس واجبش را ندهد، دوم - کسی که پول جمع بکند و در اثنای سال در بین بستگانش یک نفر پیدا شود که احتیاج به قرض و کمک داشته باشد و این شخص قطع رحم کند و ندهد، حرام است، سوم - در جائی که انفاق واجب می‌گردد قطع نظر از حقوق واجبه آن وقت تکاثر، حرام می‌گردد. اگر غیر از رحم، آدمی احتیاج به پول داشت مثلاً آدمی چشم لازم دارد که هیچ پول ندارد و بی پول هم نمی‌شود ولی تو میلیون‌ها مال داری، بر تو واجب است که کمکش کنی.

در لثالی الاخبار مروی است که وقتی خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسافرت با اصحاب بودند رسیدند به گله گوسفندی که زیاد بود فرستادند نزد صاحب گله که مقداری شیر بخرند برای خود پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چند نفر اصحاب که تشنه و گرسنه بودند رفتند به آن بدبخت گفتند. صاحب گله نداد عذر آورد. به رسول خدا گفتند، رسول خدا نفرینش کرد گفت خدایا مالش را زیاد کن. رفتند بعد رسیدند به خیمه‌ای، زنی بود و گوسفندی در خیمه‌اش بود. تا گفتند رسول خدا هست شیر می‌خواهد، زد توی سرش و رفت: گوسفندی که شیر زیاد داشت آورد رسول خدا هم شاد شد آن وقت گفت خدایا به مقدار کفاف به او عنایت کن (بقدری که محتاج به مخلوق نشود) گفتند: یا رسول الله آنکه نداد گفתי زیادش کن آنکه داد گفתי خدایا به قدر کفایت. فرمود: (مضمون روایت) مال زیاد، بلا هم می‌شود کسانی که مال را، ذخیره می‌کنند، روی هم می‌گذارند و انفاق هم نمی‌کنند بشارتشان بده به عذاب دردناک ⁽⁴⁰²⁾ مال را در آتش جهنم سرخ می‌کنند و پیشانی، پشت و پهلوهایشان را می‌سوزانند ⁽⁴⁰³⁾.

دیدید که چه کرد اشرف خرد او مظلومه برد و دیگری زر در کتاب زینه المجالس نقل شده است: سلطان محمود غزنوی مرد فاتحی بوده است چند مرتبه به هند لشکر کشید و فتح نمود، عاشق جواهر بود، نوشته‌اند از کشوری که فتح کرده بود چیزی بر نمی‌داشت مگر خزینه جواهراتیش را.

هر کس به هر چه دلبسته باشد ساعت مرگش جلویش ظاهر می‌شود این بدبختی که یک عمر جواهر دوست بود، جواهر جمع کن بود الان می‌خواهد بمیرد گفت: بروید جعبه جواهراتم را بیاورید، جعبه‌های جواهر را می‌آوردند باز می‌کردند جلوی چشمش، نگاه می‌کرد اشک می‌ریخت که صاحب کتاب

می‌گوید: من در تعجبم واقعاً از عاقبت به شری این مردک، می‌بیند می‌خواهد بمیرد و این جواهرات هم دیگر به دردش نمی‌خورد، اما دستور انفاق آن را به فقراء نمی‌دهد.

احتضار مأمون و رژه لشکر

وقتی که مأمون از خراسان تجدید جایش کرد لشکر کشید به سمت یرموک، به حدود طراسوس رسید هوا گرم بود. به او خبر می‌دهند چشمه آبی هست مأمون آمد دید عجب جائی است دستور داد روی همان چشمه خیمه بزنند بالاخره بعد موقع طعام خوردن شد مأمون نگاهی به آب کرد دید آب در نهایت صفاست و یک ماهی در نهایت جلا و دلربائی در این چشمه است گفت: کسی هست که این ماهی را بگیرد و آب هم خیلی سرد بود، یک نفر داوطلب پیدا شد و جایزه هم معین کرد که اگر این ماهی را بگیری چنین جایزه‌ای به تو خواهم داد، بالاخره برهنه شد و غوص کرد و ماهی را گرفت و آورد جلوی مأمون یک دفعه ماهی از دستش پرید و رفت در آب تا افتاد آب جنیید و لباسهای مأمون را خیس کرد فی المجلس تب کرد ندانم همان روز یا فردایش طبیب مخصوص همراهش بود و گفت علاج ندارد نزدیک است قلب از کار بیفتد تا فهمید می‌خواهد برود گفت: آرزو دارم قشونم را ببینم، پنج هزار لشکر داشت، بالاخره گویند امر به لشکر کرد که همه مسلح سوار شدند و رژه بروند همانطور که رژه می‌رفتند این بدبخت آه می‌کشید.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل

آدمی هر کاری می‌کند باید برای خدا باشد، مثل علی علیه السلام که پانصد دانه خرما جمع کرده به دوشش کشیده می‌رود دانه دانه می‌کارد برای خدا بعدها که

درخت خرما شد وقفش می‌کند، در هوای گرم حضرت علی علیه السلام در ینبوع با دست خودش چاه حفر کرد تا به آب رسید دو رکعت نماز خواند و گفت خدایا تو شاهد باش این آب را وقف کردم بر تمام عبور کنندگان و تشنگان که سبب شود تو هم فردای قیامت مرا از حمیم جهنم نجات دهی. این تکاثر، روحانی است، حتی نان خوردن هم باید برای خدا باشد مستحب است سحری خوردن هر چند یک دانه خرما باشد، چون امر است سحری می‌خورد.

زفاف و سپاس خدا در حجله

و همچنین پهلوی زنت که می‌روی برای خدا باشد، در فقه نوشته شده است هنگام جماع اول بگو بسم الله الرحمن الرحیم، جوانها دیگر از ما گذشته است، نوبت شما است، هر کدامتان زن نگرفتید، شب عروسیتان خیلی کار می‌شود کرد، عروس مستحب است با وضو باشد، داماد باید با وضو برود در حجله، نه به عنوان دو حیوان نر و ماده به هم بچسبند، پیش از واقعه مستحب است سجاده بگذارند که داماد او دو رکعت نماز بخواند، نماز شکر نعمت، این زن نعمت است که خدا به تو داده است جعل بینکم مودة و رحمة خدای تعالی قرار داده است برای انس تو، برای بقای نسل تو، حفظ دین تو، اگر زن حلال نبود چکار می‌کردی؟

نماز ليله زفاف را بخوان که یکی از مواقف اجابت دعا است دعا مستجاب است.

خلاصه بحث امروز ما: حیات دو قسم است حیات دنیوی و حیات اخروی. حیات دنیائی همین پنج چیز بود که فرمود و این دو روز مفصل صحبت شد.

حیات رحمانی به غرض عقلائی

اما حیات رحمانی: لعب یعنی اصلاً بیهوده کاری ندارد هر کاری می‌کند به غرض عقلائی می‌کند، آدم عاقل سرگرمی غافل کننده ندارد، آدم عاقل زینت ندارد، دنبال زینت حقیقی می‌گردد که عبارت از تقوا می‌باشد.

آدم عاقل تفاخر ندارد، تفاخر از جهل است، مؤمن به عکسش تذلل دارد هر چه ایمان بیشتر شود ذلت آدمی در خودش بیشتر است، هر چه عزت ظاهریش بیشتر شود ایمانش کمتر می‌گردد.

در عیون اخبار الرضا دارد که یک نفر به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد یابن رسول الله روی کره زمین اشرف از تو و اعلائی از تو یافت نمی‌گردد حضرت فرمود: من یکون اتقی منی افضل منی هر کس روی کره زمین تقوایش از من بیشتر باشد از من افضل است یعنی میزان فضیلت، تقوا است، میزان فضیلت نسبت نیست ان اکرمکم عندالله اتقیکم.

تکاثر - اهل جهل می‌خواهد مادیاتش زیاد شود، اهل عقل می‌خواهد خیراتش زیاد شود، اهل عقل تکاثر فی الاعمال می‌خواهد اما اهل جهل تکاثر فی الاموال واولاد می‌خواهد اهل دنیا می‌رود عقب پول، اهل عقل و حقیقت کاری می‌کند که رضای خدایش در آن باشد. علی علیه السلام فرمود: تا درهم آخر، در بیت المال است و من نمی‌روم و برای فردا نمی‌گذارمش، شاید فردا علی زنده نباشد باید عجله در کار خیر کرد سابقوا سبقت بگیرید پیش از آنکه وقت بگذرد، عمر اعتبار ندارد به عکس اهل دنیا. و فی الاخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنيا الا متاع الغرور این است سرانجام زندگی دنیا منهای عقبی در آخرت مثل دنیا نیست که اسبابهای سرگرمی باشد در آنجا یا ثواب است یا عقاب.

بدانید زندگی دنیا برای اهل دنیا جز غرور چیزی نیست، غرور یعنی خلاف واقع.

دل به جهان میند که این بی‌وفا عروس با هیچ کس شبی به محبت سحر نکرد
ثلث آخر ماه مبارک رمضان است، دعا کنید که حیاتتان حیات روحانی شود.
شبهای ماه رمضان روی پا بایست. آنقدر پیغمبر ما، روی پاهایش رو به
درگاه خدا ایستاد که پاهایش ورم کرد. گفتند: یا رسول الله چرا خودت را در
مشقت می‌اندازی فرمود: افلا اکون عبداً شکوراً⁽⁴⁰⁴⁾ آیا من بنده سپاسگزار
پروردگارم نباشم؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنه عرضها كعرض السماء و الارض اعدت
 للدين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم⁽⁴⁰⁵⁾
 کلام در این آیات مبارکه دو حیاتی است که برای آدمی است. حیوان یک
 حیات بیشتر ندارد و آن هم حیات مادی است آدمی حیات دیگری هم دارد و
 آن حیات ابدی و روحانی است خلقتم للبقاء لا للفناء حیوان برای روی خاک
 آفریده شده ولی آدمی بدنش از خاک است بعد هم زیر خاک می رود اما حانش
 از عالم اعلی است⁽⁴⁰⁶⁾ روح آدمی⁽⁴⁰⁷⁾ شریف است و از عالم امر خداست، به
 شرطی که کثیفش نکند، اگر شر ورزید به ملکوت سفلی می پیوندد که در باطن
 این عالم است، ظهور قهر الهیه است.

شان آدمی موقعی است که به هیچ مخلوقی توجهی نداشته باشد همه را کنار
 بگذارد نبیند غیر از خدا را⁽⁴⁰⁸⁾ خودش را بنگرد به بندگی و حقارت تمام عالمی
 هستی را به فنا و خدای را به دوام و بقاء بشناسد.

هوای سلطنتم بود بندگی تو کردم خیال خواجگیم بود خدمت تو گزیدم
 سلطان حقیقی کسی است که خود را بنده خدا شناخته، حقیقت شناس شده
 است، هر کس از خدا غافل است، مرده است، حیات آدمی ندارد، حیات حیوانی
 دارد.

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت
 خشم، مال گرگ است، سگ خشم می کند، کسی که اسیر خشم است آدم
 نمی شود، شاید پس از مرگش آدم شود و یا آدمش کنند، مرگ که آمد دفتر

بسته می‌شود هر چه التماس کند برگردم به دنیا بلکه آدم شوم پاسخش منفی است (409).

امروز راجع به حیات آدمی بگویم: ایهاالناس به قرآن گوش فرا دهید. سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة بشتایید به سوی آمرزش از طرف پروردگارتان و بهشت. سارعوا سرعت کنید بروید، اول وقت نماز که می‌شود معامله را رها کنید، صفوف جماعت را پر کنید دنبال چیزی بدوید که در گور با خود می‌برید تا آدم نشوی که نمی‌شود به جوار اولیاء برسی، تو برای رسیدن به خانه هزار متری قصرالدشت چقدر زحمت می‌کشی آن وقت با این همه زحمت چقدر می‌خواهی در آن بمانی؟!

فرق است بین بهشت و خانه‌های اینجا اگر تمام دنیا را به تو بدهند فایده‌ای ندارد زیرا فانی است ولی در بهشت جای یک تازیانه هم ارزش دارد زیرا الی الابد است اصلش فنا ندارد.

سبب آمرزش در اطاعت و توبه

سابقوا بشتایید مسامحه نکنید الی مغفره یعنی سبب المغفرة آمرزش خدا، رحمت خدا، پاک کردن، اسباب دارد، سرعت کنید در اسباب مغفرت، تمام واجبات و مستحبات اسباب مغفرت خداست تمام کارهای خیر که برای خدا شد سببی است از اسباب مغفرت، هر چند خاری سر راهی برای خدا برداری، اگر آدمی کار خیر کند و برای خدا کند. در تعقیبات می‌خوانید: اللهم انی اسلک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک عزائم یعنی حتمیات، یعنی خدایا موفقم بدار به اعمالی که حتماً بیامرزم، کارهایی که نتیجه‌اش آمرزش قطعی تو باشد، بعضی از اعمال مظنون است لکن بعضی از آن عزیمت است و آن توبه است اگر از در توبه کسی وارد شود قطعاً آمرزیده می‌شود ولی توبه هر گناهی مناسب همان

گناه است، اگر مظلومی را زدی توبه آن که بخواهی آمرزیده شوی، اول باید بروی جنبه خلقتش را درست کنی، البته طرف هم اگر عفو کند برای خودش بهتر است قرآن مجید در باب قصاص می‌فرماید: و ان تعفوا اقرب للتقوی برای خدا عفو کن چون خدا عفو را دوست دارد.

گفتگوی حضرت سجاد علیه السلام با زهری

امام چهارم زین العابدین علیه السلام در وقتی که می‌خواست مکه برود در اثنای راه در دامنه کوهی ماندند خیمه زدند یک نفر گفت: در این کوه زهری هست، زهری قاضی مدینه بود و نسبت به زین العابدین علیه السلام ارادتمند بود مکرر مشرف می‌شد خدمت امام وقتی خواست مقصری را تنبیه کند طرف مرد، این قتل او را بیچاره کرد به طوری که به کوههای مدینه رفت، اهل و عیال را رها کرد، به زین العابدین خبر دادند آقا، زهری را یأس گرفته، دیوانه وار در کوهها ناله‌ها دارد، میل دارید از او ملاقاتی بفرمائید چون جلوتر با امام آشنا و ارادتمند بود حضرت فرمود: بله، برای هدایتش از کوه بالا آمد زهری را دید موهای سر و صورتش ریخته بدنش برهنه و از بس گریه کرده رمقی برایش نمانده (حاصل روایت شریفه) فرمود یأس تو از رحمت خدا بدتر از گناهت هست پس چرا علاج نمی‌کنی؟ گفت آقا آیا علاج هم دارد، آدمکشی هم علاج دارد؟! تا این را گفت آقا فرمود: دیه قتل را به بستگان مقتول بپرداز به کار دین و دنیا برس ⁽⁴¹⁰⁾ مگر درد بی درمان در این دنیا هست؟

غرض از غزائم مغفرت الهیه که بلاشک موجب مغفرت است سرعت به توبه هست، پس الان تصمیم بگیریم از هر گناهی توبه بکنیم خدا می‌فرماید شتاب بکن چون اطمینانی به عمر نیست، شتاب کنید به مغفرت، خصوصاً غزائم مغفرت که اهمش توبه هست.

وسعت بهشت به اندازه همه آسمانها و زمین

وجنة - سرعت کنید به سوی بهشت عرضها عرض السماء اولاً، عرض هر چند اکثراً در برابر طول استعمال می‌گردد لکن در این آیه شریفه چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند به مناسبت موضوع و مقام عرض به معنی وسعت است، بهشت می‌داند چقدر بزرگ است، كعرض السماء و الارض مثل وسعت آسمان و زمین است اخیراً توسط آلات عجیبی که درست کرده‌اند گویند چندین متر قطر آینه و شیشه این تلسکوپها هست توسط این آلات کوبی در فضا کشف کرده‌اند فاصله‌اش از زمین هزار میلیون سال نوری است، سرعت نور هر ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر می‌باشد، شصت ثانیه یک دقیقه است و شصت دقیقه یک ساعت است بیست و چهار ساعت یک شبانه روز است، سی شبانه روز یک ماه است، دوازده ماه یک سال است، خدا می‌فرماید: وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمین است.

مسابقه در خیرات نتیجه ایمان

سابقوا، برای کار خیر روی دست هم بروید، تو زودتر چک بکش، تا اسم کار خیری بوده شد بیا جلو، اما این مسلمانها برای هر کاری خودشان را جلو می‌اندازند مگر برای کار خیر که خودشان را عقب می‌کشند احتیاطاً ماه رمضان توی مسجد هم نمی‌آید چون اهل قرآن نیستند، قرآن می‌فرماید: سبقت بگیرید مثل مسابقه در توپ بازی، اسب دوانی، در تیراندازی در کار خیر هم خودتان را جلو بیندازید بشوی درجه یک در کار خیر.

نماز جماعت هم یکی از مراتب جهاد است، سبقت بگیرید برای نماز، چطور اهل دنیا در معاملاتشان سبقت می‌گیرند شما در کارهای خیرتان برای بهشت رفتنتان سبقت بگیرید، و جنة عرضها كعرض السماء و الارض اعدت للدين

آمنوا بالله، ورسله برای بهشتی که آماده شده است برای اهل ایمان، هر کس دور دنیا می‌گردد رذل است، شأنش هم همان است کسی که اهل آخرت شد گروشش به خدا است او هم آنجا حاضر است ورسله گروشش به رسول خدا ﷺ و اهل بیت است چون می‌خواهم مطلب دیگری هم بگویم تتمه آیه شریفه برای فردا (411).

بسم الله الرحمن الرحيم

سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض اعدت
للذين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يوتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ما
اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها ان
ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله يحب كل
مختال فخور (412)

شتاب در کار آخرت خوب است

روز گذشته کلام درباره این آیه مبارکه سابقوا الى مغفرة من ربكم بود ذکر
فرق بین سابقوا با سارعوا که در جای دیگر است سرعت کنید، شتاب کنید،
العجلة من الشيطان این برای امر دنیا است اما شتابزدگی در امر آخرت، رحمانی
است. قرآن می فرماید: کار خیر را زود انجام دهید نه اینکه اگر کسی بگوید
جای لازمتری هست زود بایستد و انجام ندهید سابقوا سبقت به معنی این است
که چند نفری شتاب می کنند تا از دیگران جلو بیفتند. می بینی مؤمنینی را چطور
به طور شتابزدگی به هر خیری دست می اندازد تو کاری بکن از آنها پیش بیفتی
سابقوا یعنی شتاب کنید تنبها را رها کنید، آنهایی که تنبل هستند در امر آخرت
محرومند، آنهایی که زرنگ و سرعت می کنند، تو هم در بین آنها زرنکتر بشو.

بهشت هم اکنون موجود است

جمله دوم که در این آیه شریفه است می فرماید: اعدت کلمه اعدت یعنی
بهشت آماده شده است اشاره به این است که بهشت، موجود فعلی است (لا
سیوجد) نه اینکه بهشت و جنهم بعد موجود می گردد. بنابر قول تحقیق الان
بهشت در ملکوت عالم که در غیب این عالم است موجود است، هیچ کس مکان

بهشت و جهنم را نتواند پیدا کند چون ملک نیست، ملکوت است، بلاشک هر وقت در برزخ رفتی، تو هم می بینی عالم، عالم دیگری است ولی این را بدان که هست اعدت بهشت زینت کرده شده، مهیا برای اهل ایمان شده است در لیلۃ المعراج هم خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ مشاهده فرمود بسیاری از بزرگان از اهل ایمان و عمل بهشت برزخی را در عالم خواب یا مکاشفه یا بین النوم و الیقظه دیده اند و از بهشت برزخی هم بهره هائی برده اند.

مجلسی و شفاء به برکت طعام بهشتی

از آن جمله مرحوم مجلسی اول است، در اول شرح من لایحضره الفقیه می نویسد که مریض شده بود به مرض موت بطوری که همه مأیوس شدند. در آن ساعات آخرش خمسه طیبه، پنج نور پاک اصحاب کساء تشریف می آورند. رسول خدا سیخ کبابی که از طلا بوده است به او می دهند می فرمایند: میل کن او هم می خورد. خود مجلسی عرض می کند یا رسول الله! این همان طعام بهشتی است که فرمودی یک صد هزار مزه در آن واحد می دهد؟ فرمود همان است و بعد هم بشارت شفا به ایشان دادند به برکت خوردن خوراک بهشتی و بعد هم سفارش فرمود که شرح کلمات اهل بیتش را بنویسد که همان کتاب من لایحضره الفقیه باشد که به قلم مبارک خودش نوشته است.

منظورم کلمه اعدت است که بهشت موجود است نقد و آماده است، هیچ فاصله ای بین مؤمن و بهشت نیست مگر اینکه نفس برود و برنگردد چنان که جهنم هم برای کافران آماده است، افروخته شده است هیچ فاصله ای نیست مگر نفسش قطع شود.

ثواب باقی، تنها از فضل خداست

جمله سوم ذلک فضل الله اشاره به این است که این بهشت و ثوابها و مغفرتهاى الهی است که به هر مؤمنی داده می‌شود استحقاق نیست، صرف فضل خداست استحقاق یعنی مزد. خدا بهشت را نه به عنوان مزد می‌دهد چون اولاً مزد باید مقابل با جنس آن کار باشد مثل خیاط لباسی بدوزد مزدی بگیرد. عبادتهای بشر خودش مزدش چیست؟ فرض کنید این بشر پنجاه سال عبادت کرد حال بخواهند مزدش بدهند باید پنجاه سال در خوشی و ثواب باشد. مزد عبادت پنجاه سال چقدر است؟ بگو پنجاه سال در خوشی نه پنجاه سال، یک روزش باشد اصلش بی‌نهایت است، بی‌نهایت دادن مزد کار محدود نیست ذلک فضل الله، اینکه به اهل تقوا بهشت می‌دهم از روی فضل‌مان است نه مزدشان. مثلاً سی روز یک عده خوراک نخورده مزدش سی روز عوضش مرغهای بهشتی به او بدهند که هزار مزه بدهد اگر مزد بخواهند بدهند مزد یک ماه گرسنگی یک ماه هم پذیرایی عالی به تمام معنی نه الی الابد. اما پاداش الهی که حساب ندارد بی‌نهایت است چه در برزخ و چه در قیامت و چه بهشت هیچ کدام نهایت ندارد.

روزی یک انار و هفتاد سال عبادت

در روایت دارد عابدی بوده است هفتاد سال در گوشه‌ای مشغول عبادت بود درختی نزد صومعه‌اش بود آن درخت روزی یک میوه می‌داده است و آن عابد افطار می‌کرده است تا فردایش. بعد از هفتاد سال حاجتی برایش پیش آمد هر چه گفت دید خبری نشد، قدری ناراحت شد که ما هفتاد سال عبادت کردیم ولی یک حاجت خواستیم اعتنائی به ما نشد. شب به حسابش رسیدند در عالم واقعه دید دو ملک آمدند و گفتند آمده‌ایم به حسابت برسیم، تمام این نمازها و روزه‌ها و ذکرهایش در برابر روزی یک انار مفتی که به او می‌دادند نشد⁽⁴¹³⁾.

ای انسان! اگر بخواهند مزدت بدهند ببین در برابرش چه چیزها داده‌اند اگر تو یک وعده نخوردی، عوضش اول افطار خدا هندوانه و انواع میوه‌ها برایت آماده کرده است. در این صحراهای خشک تخمی کاشته شود، نصفش ریشه شود نصف دیگرش لاله بیندازد آن وقت هندوانه پوست ضخیمی داشته باشد که ضایع نگردد وسطش مایعی به صورت منجمد روزه‌های تو در برابر حق، یک هندوانه نمی‌شود همچنین میوه‌های دیگرش.

یک عمر عبادت در برابر نعمت چشم

عابد دیگری است که پانصد سال عمر کرده بود در عبادت، تقریباً هزار یا دو هزار سال قبل عمر بشر غیر از حالا بوده است بلکه لقمان حکیم سه هزار سال عمر کرده است، عمر بشر در آن زمانها زیاد بوده است آن عابد که پانصد سال عمر کرده بود جریانش همین بوده است، از دامه کوه آب شیرین و گوارائی داشت و خوارکش هم از درختی بود که از میوه آن استفاده می‌کرد، بعد از پانصد سال در هنگام موازنه بین عملش و نعمتهائی که خدا به او داده بود اول آمدند روی بدنش (موازنه آخرتی طوری است که خود شخص هم یقین می‌کند همینطور است) موازنه بعد از مرگ که برایش کردند تمام پانصد سال عبادتش در برابر چشمی که خدا به او داده بود نشد⁽⁴¹⁴⁾ وای اگر چشم درد بگیری و خدای نکرده چشمت آب سیاه بیاورد و چشمت را از دست بدهی آن وقت می‌فهمی چه نعمتی بوده است این چشم حافظ تو از دشمن است، چشم اگر نبیند عصا را به دست می‌گیری، توی چاه می‌افتی بشر سر تا پا غرق نعمت است، ای خدائی که چشم به من دادی الله اکبر در عوض این نعمت بایستی چند رکعت نماز بخوانی؟ باز هم نمی‌شود و کم می‌آوری برای یک نعمت چشمی از عهده بر نمی‌آئی، الله اکبر از نعمتهای دیگر.

از دست و زبان که برآید بنده همان به که ز تقصیر خویش ورنه سزاوار
خداوندیش کز عهده شکرش به درآید عذر به درگاه خدا آورد کس
نتواند که به جا آورد

اگر بنا به مزد شد با نعمت موازنه بیندازند نعمتی که خدا به تو داده است و
عبادتی که تو کردی مثلاً این خمسی که شما می‌دهید در برابر آنچه که خدا تنها
از حیث پول عطا فرمود آیا شکرش را کرده‌ای؟ یک سال خدا به تو داد
خوردی و پوشیدی و و آخر سال می‌گویند هر چه زیاد آوردی یک پنجمش را
بده تمام اعضای بدنت چنین است یا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير.

پس هر که بهشت می‌رود به فضل خداست، عمل بشر محدود است متناهی
است با ثواب لایتناهی برابر نخواهد شد فضل است، بشر به عمر کوتاهش
بندگی می‌کند، خدای عالم هم به مقدار عظمتش و بی‌نهایتش پذیرائی می‌فرماید:
والله ذوالفضل العظيم - الهی عاملنا بفضلک پروردگارا به حق محمد ﷺ به
فضلت با ما معامله فرما.

در کتاب الهی، همه حوادث ثبت است

آیه بعد - ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من
قبل ان نبراهن ان ذلک علی الله یسیر لیکیلا تا سوا (415)

بحث اعتقادی که دانستن و اثرش بسیار مهم است آسایش حقیقی برای کسی
است که این بحث اعتقادی را بفهمد و همین قسم هم بشود.

هر حادثه‌ای که در عالم واقع می‌گردد چه در آفاق و چه در انفس در کره
زمین حادثه آفاتی از قبیل حادثه‌ای که در زمین واقع می‌شود مثل زلزله، سیل،
قحط و غلاها یا بلاهای انفس، آنچه در نفوس بشری پیدا می‌گردد مانند انواع
مرضاها، بیماریها، سختیها تا برسد به مرگ. هر روز حادثه‌ای است تمام این

حوادث با کثرت و بیشماری که دارد تماشای در لوح، کتاب، مرتبه‌ای از عالم وجود، علم الهی ثبت قبل از حدوث موجود است.

عقیده ما مسلمانان آن است که تمام حوادث پیش از حدوث و وقوعش در علم خدا گذشته، مثلاً کسی شصت سال عمر کرده حوادث هر روزش حتماً در کتاب پروردگار نوشته شده، مثلاً فردا کجا می‌رود و چه معامله‌ای می‌کند، تمام اینها قبلاً نوشته شده است ولی نوشتنش نه به وسیله قلم و مرکب جسمی است نه روی کاغذ و لوح جسمی است بلکه ملکوتی است، پس نگو این همه مطالب را اگر می‌خواستند روی این کاغذها بنویسد چطور می‌شد؟ لوحی است از عالم ملکوت، مسلمانی که می‌گوید محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیغمبر است. ما ينطق عن الهوى ⁽⁴¹⁶⁾ است پیش خود حرف نمی‌زند. حسین عَلَيْهِ السَّلَام خبری داد ما یقین داریم درست است خدا در قرآن می‌فرماید: ما اصاب من مصيبة فى الارض هيچ مصیبتی در زمین واقع نمی‌شود و لا فى انفسكم یعنی سختی در نفوس شما تا برسد به مرگ و میر الا فى كتاب من قبل ان نبرأها پیش از اینکه ما به مرحله ظهور بیاوریم جلوتر در لوح ثبت شده است.

تقدیرات الهی با حفظ اختیار

نگو این جبر است، جبر نیست بلکه با اختیار یعنی مقدر چنین شده است که مثلاً فلان کس در فلان تاریخ بلند می‌شود و ماشین خودش را آماده می‌کند در فلان جا می‌رود، سرعت می‌گیرد و واژگون شده و می‌میرد. جبر نیست تقدیر با حفظ اختیار است هر چه پیش می‌آید همینطور تقدیر شده است یعنی خودش برای شکمش می‌خورد و این بلاها بر سرش خواهد آمد. انواع مرضهائی که پیش می‌آید الا فى كتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک على الله یسیر مقدرات هر فردی قبلاً در لوح نقش باشد چیز سهلی است.

تا بر گذشته اندوه نخورید

چرا مقدرات قبلاً معین شد؟ لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم اینکه شما اهل عقل و ایمانید. این مطلب امروز را از خدا و رسول شنیدید یعنی یقین کردید درست است دیگر از امروز که از مسجد جامع بیرون رفتید، هیچ وقت غصه به خودتان راه ندهید لکیلا تاسوا علی مافاتکم اگر چنانچه عزیزترین مالتان گم شد، هیچ باکی ندارید زیرا می‌گوئید مقدم بود عزیزترین افرادت مرد، خدا مقدر کرده است. آیه قرآن باورت بشود مثلاً اشخاصی هستند که می‌گویند مسلمانیم و اما قضا و قدر خدا اعتراض دارند. اگر کسی از افرادش بمیرد چه اوضاعی در می‌آورد، می‌گوید کاش نرفته بود این کاشکیهای شما کفر است، در سوره آل عمران می‌فرماید ⁽⁴¹⁷⁾: شما کافرهای بی‌خبر نباشید. می‌گوید: اگر پیش ما مانده بود کشته نمی‌شد، اگر در میدان نبرد نرفته بود کشته نمی‌شد، تقدیرش چنین کرده است، تقدیر با حفظ اختیار است فراموش نکنید، تقدیر پسر من این بود که در سن 24 سالگی برود دیگر من چکاره هستم، عالم صاحب دارد، مدیر دارد. مدیر دارد، رب دارد، خودت هم مربوبی، خودت هم مقدر داری، بالاخره این قلدریها مال استقلال است، تو چه استقلالی داری که قلدری می‌کنی، مگر چیزی دست تو هست لو کانوا عندنا ماماتوا اگر پهلوی ما بودند نمی‌مردند، تو اگر پهلوی کسی باشی نمی‌میری؟! در هر آنی در خطر هستی نفس برود پائین و برنگردد.

شادی بر امر مادی نیز غلط است

لکیلا تاسوا علی مافاتکم - اسی ⁽⁴¹⁸⁾ یعنی حسرت کش شدن، خودتان را حسرت کش نکنید، از اینکه ماتی پیش آمد مالک عالم خودش می‌داند و آنچه را که تقدیر فرموده است. لکیلا تاسوا مسلمان نباید غصه بخورد، از آنچه از او

فوت شود، خواه امر عالی باشد یا جسمی یا روحی فرقی نمی‌کند، چنانچه هرگاه به ناز و نعمتی رسیدی ولا تفرحوا بما آتاکم یک دفعه غرور نکنی، رئیس جمهوری با رفتگری چه فرقی می‌کند؟! غرض فرح، غلط است چه اشخاصی که مال و ثروت به دستشان آمد ولی بهره‌ای از آن نبردند، پسری گیرشان می‌آید شادی می‌کنند مغرور نشو، چه اشخاصی که پسرشان برایشان بلا شد، اگر می‌خواهی شادی کنی به نعمت و امانت خدا ⁽⁴¹⁹⁾ خیلی خوب است نه به خودت و به نفس نعمت معجب گردی.

ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب هر چه می‌بینید اینجا پیدا می‌شود زیر پرده جلو جلو نقش بوده.

رؤیای صادقانه دلیل مقدرات

یکی از شواهد این قاعده که قرآن فرموده است خوابهای صادقانه است. شاید خود شماها هم در عمرتان برایتان پیش آمده باشد، مکرر اشخاص نقل کرده‌اند مثلاً یک سال جلوتر در خواب می‌بینند که به مکه معظمه مشرف شده، چنین و چنان یک سال بعدش به مکه می‌رود این حوادثی است که تمامش ثبت است در عالم رؤیا ممکن است آدمی اتصال پیدا کند به آن لوح و حوادث آتیه رافی الجمله درک نماید گاهی خواب به همان ظرافتش در ذهن می‌ماند و بیدار می‌گردد و گاهی به مثلش و گاهی به سندش و گاهی هم سخنش در خیال می‌ماند، مثلاً گاهی خواب می‌بیند رفته است در مسجدی و آن عالم به او شیر می‌دهد، شیر که همان علم باشد یادش می‌دهد، چنانکه شیر کثیر النفع است ماده طبیعی غذائی آدمی است، علم هم، غذای روح است.

داماد مرده و زیارت قبر حسین علیه السلام

کسی آمد پیش امام صادق علیه السلام گریه کرد عرض کرد آقا خواب وحشتناکی دیدم، دامادی داشتم مرده است دیشب در خواب دیدم میت آمده عقب من، می خواهد من را ببرد بعد من هم او را در بغل گرفتم حضرت تبسم کرد فرمود لیس حیث تذهب اینطوری که تو خیال می کنی نیست بلکه تعبیرش این است که امسال تو زیارت قبر حسین علیه السلام نصیبت می شود روی میزان اسم یعنی حقیقت آنچه بوده است در لوح که قبر حسین در بغل گرفتن بوده قوه خیاله این شخص به مناسبت اسم دامادش که حسین بوده صورت دامادش در نظر می آید و بیدار می گردد ⁽⁴²⁰⁾ تا چه کسی رمز آن را بفهمد که صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

می گویند کسی آمد پیش ابن سیرین گفت: من دیشب در خواب دیدم که مهر می زنم بر دهنهای خلق، فکری کرد گفت: جنابعالی مؤذن هستی؟
گفت بله پرسید از کجا می گوئی؟ گفت مؤذن در فجر مه رمضان تا گفت الله اکبر دهنهای مردم را می بندد چطور به مناسبت چیزی که زیر پرده است باید به رمز پیدایش کند.

ملکوت مال یتیم و ربا خواری

خواستم بگویم حقایق را اگر کسی بخواهد می تواند پیدا کند ولی مشکل است ظاهری دارد، باطنش چیز دیگری است مثل خوابهایی که مثال زدیم، هر کاری که آدمی می کند یک صورت دیگری دارد بعد از مرگ آن صورت کشف می شود اگر کسی مال یتیم بخورد این صورتش است ملکوتی دارد که آتش مطلق است ⁽⁴²¹⁾

مثال دیگری بزنم، اینهایی که ربا خورند صورتش دسته‌های اسکناس است اما ملکوتش خودش را سنگین تر کردن است به قدری شکمش می‌آید بالا که از سنگینی نمی‌تواند راه برود ⁽⁴²²⁾ دیده‌اید بعضی جن زده‌ها وقتی بلند می‌شود دو قدم که می‌رود یک دفعه می‌افتد این بدبخت رباخوارچین طوری به سرش می‌آید.

روزه ماه رمضان صورتش امساک است ولی حقیقتش از طعامهای روحانی خوردن است الان شما در حال افطارید، افطار در معنی چیز دیگر است. در حال روزه هزار ملک، صورت روزه دار را مس می‌کنند به او مرحبا می‌گویند.

از تعبیر خواب گفتم، عاشورا بود حسین علیه السلام سر به زانو گذاشت، خوابی عارضش شد و برخاست، خبر شهادت خودش را داد.

زینب گفت: برادر چه دیدی؟ فرمود: دیدم سگهایی به من حمله می‌کنند ولی یک سگ ابلقی در بین آنها بیشتر به من حمله می‌کند.

گفت: برادر تعبیرش چیست؟ فرمود تعبیرش این است که قاتل من پیس است (شمر صورتش آدم بود، باطنش سگ بلکه کمتر از سگ بود)

صورتش چون گور کافر پر حلال باطنش قهر خدا عزوجل

بسم الله الرحمن الرحيم

ما اصاب من مصيبه في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان
نبرها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله
لا يحب كل مختال فخور الذين يبخلون و يامرون الناس بالبخل و من يتول فان
الله هو الغني الحميد (423)

دیروز عرض شد که در این آیه مبارکه پروردگار عالم خبر می‌دهد از
حقیقتی از حقائق عالم وجود آنچه به چشم می‌خورد نسبت به آنچه چشم
نمی‌بیند، قطره و دریاست، آنچه به چشم دیده می‌شود عالم ملک است آنچه را
که ماوراء حس است، عالم ملکوت است، مجردات ماوراء حس و جسم و
طبیعت خدای تعالی مرتبه‌ای از مراتب هستی قرار داده که گاهی به مرتبه علم
تعبیر می‌گردد گاهی لوح گفته می‌شود و گاهی هم کتاب و در این مرتبه از
هستی، تمام حوادثی که در عالم ما واقع می‌گردد، قبلاً در آن لوح نقش است
جزئی و کلی. مثلاً الان چهار میلیارد بشر است تمام آتیه این افراد پیش آمدشان
تا مرگشان بر لوحی نقش است مسلمانان! بدانید این حقیقت است تعجب نکنید
تو خیال می‌کنی جسم است که محدود باشد، می‌گویی: چطور می‌شود این همه
حوادث را در آن بنویسند اینکه می‌فرماید: الا فی کتاب ثبت است نه مثل ثبت
در کتاب کاغذی و جسمی هست بلکه ماوراء جسم و عالم ملکوت است چطور
است؟ الان از ادراک من و تو دور است، آنها پس از مرگ معلوم خواهد شد ان
کتاب الابرا لفی علیین فقط بدان قرآن درست می‌فرماید، قرآن کلام خدا است و
خدا هم حق می‌فرماید ما اصاب من مصیبه نمی‌رسد، مصیبتی به شما در زمین
فی الارض یعنی زلزله، طوفان، بلاها، سختیها، قحط و غلاها... و لا فی انفسکم و

نه در خودتان انواع مرضها، هول و هراسها، تا مرگ و میرها تمام این مصیبتها
الا فی کتاب من قبل ان نبراهن پیش از آنکه این مصیبتها را در عالم طبیعت
آشکارش سازید، قبلاً در کتابی که در عالم ملکوت و مجردات است تمام ثبت و
ضبط است.

تعلیم قرآن، راحتی دنیا و آخرت

نتیجه این خبر، لکیلا تاسوا تا تأسف نخورید بر آنچه از دست دادید، دین به
نفع دنیا و آخرت هر فردی است هم دنیایت و هم آخرت تأمین خواهد شد،
خبرت دادیم و فهمیدی که مقدراتی داری و مقدرات واقع می‌گردد نسبت به
آنچه ناراحت کننده است غصه کش نمی‌شوی حسرت نمی‌خوری زیرا می‌گویی:
خدا فرموده قبلاً مقدر شده بود لابد خیر است. دیروز مثالش را گفتم معنی
تأسوا که از اسی است این نیست که اصلاً غصه نمی‌خوری ممکن است غصه
بخورد ولی غصه کش نمی‌شود اعتراض پیدا نمی‌کند، دیگر آنکه اگر به عکسش
نعمتی به تو رسید معامله‌ای کردی یک میلیون استفاده کردی یا پسری خدا به تو
داد طغیان نمی‌کنی زیرا طغیان و غرور از کفر است فرح شدید به نعمت کفر به
منعم است، فعالیت خودت را می‌بینی زرنگی خودت، اقبال خودت، بخت
خودت، تمام نقل شخص خود است، این کفر می‌شود. اما اگر چنانچه مسلمان
شدی از این معامله‌ای که استفاده برده‌ای فی کتاب خدا در کتابش برایت مقدر
فرموده بود این پولی که به دست آمد مقدر خدا خواهد بود آن وقت می‌گویی
الهی شکر. نمی‌گویی من، غرور پیدا نمی‌کنی اگر فرح شدید آمد فخر می‌کند و
مبغوض خدا می‌گردد و تمام اینها کفر و نکبت و حسرت و بدبختی است.

چه اشخاصی که مال زیاد نصیبشان شد و بعد که از کفشان رفت غصه کش
شدند و مردند، سراغ هم دارم، مال آمدنش چه بود که رفتنش چه باشد، آمدنش

با فخر هلاکت است و رفتنش هم هلاکت است شهید راه پول و مال دنیا گشته، اگر از اول می دانست پول مال خداست، عطای خدا است، خیلی دلبندهش نمی شد حیاتش رابسته به او نمی دید. مال را رب خودش قرار نمی داد و لذا اگر وقتی صبح کرد و گفتند تمام مالت از بین رفت می گوید رفت که رفت.

بیابانی، ولی دل روشن

در تفسیر مقتنیات گوید: در مسافرتم در وادی نجل به صحرای وسیعی رسیدم از اول صحرا که وارد شدم مرده شترها را دیدم، در آن نزدیکی عربی روی تلی نشسته، به دستش پشم می ریسید نزدیک رفتم سلام کرده احوال پرسیدم گفتم: این شترها مال چه کسی بوده؟ گفت مال بنده بوده و تمامش از بین رفته گفتم عجب! مثل اینکه ناراحت نیستی گفت من آن وقتی که داشتم دل به آن نبسته بودم حالا که ندارم هم غم از آن ندارم.

اگر آدمی خدا را فراموش کرد، به مال و نعمت و ملک مغرور شد، فخر کرد، تکبر کرد وقتی که از کفش می رود سخت ناراحت و آخرش غصه کش می شود لکیلا تأسوا علی ما فاتکم.

مرده پسرش را می پیچد ولی خودش...

از خیرات حسان زنان نمونه عالم اسلام ام طلحه است این مجلله پسری داشت یگانه و پدر هم کمال علاقه را به پسر یگانه داشت پس از چندی این پسر مریض شد پدر خیلی ناراحت بود مرتب احوالش را می پرسید، در غیاب پدر، پسر مرد. این مجلله مؤمنه تا دید پسرش مرد بدون هول و هراس پسرش را پیچید و لحافی رویش کشید به عنوانی که خوابیده است و رفت خودش را زینت کرد و آنچه دلربائی اثر داشت انجام داد، منتظر است که پدر طلحه بیاید تا از در وارد شد و در همان دروازه در رهایش نکرد و با او انس گرفت پیش از

آنکه اسم طلحه را بیاورد، ایمان مادر داغدیده چه می‌کند؟ بالاخره مرد را به بستر کشانید پرسید طلحه چطور است؟ گفت طلحه خواب است بعد گفت چطور است که طلحه بیدار نمی‌شود؟ کم کم مشکل است که بگوید خواب است باید حقیقت را بگوید یک دفعه هم نگفت چقدر لطیف گفت صدا زد: ابوظلحه یک نفر امانتی داده است به دست همسایه ما چندی هم نزدش بوده و از آن بهره می‌برده حالا صاحبش آمده است امانتش را برده است صاحبخانه می‌گوید چرا امانتت را بردی؟ ابوظلحه گفت غلط می‌کند مال خودش بود و برد حق اعتراض ندارد، زن مجلله گفت نکند نقل من و تو باشد، در دو سال قبل خدا به ما پسری امانت داد پیش از تشریف آوردنتان در خانه جناب عزرائیل را فرستاد، امانتش را برد جرات داری اعتراض بکنی؟

تتمه حدیث چنین است که فردا صبح ابوظلحه پیش رسول خدا ﷺ بشارتش می‌دهد که شب گذشته خدا به برکت این زن تو را هم آمرزید و به برکت صبر این زن خدا همان دیشب برکتی داد در نسل تو که الان در نظرم نیست، همان پسر که همان شب نطفه‌اش بسته گردید یکی از بزرگان عالم اسلام گردید تمام به برکت صبوری که ام طلحه کرد صبرش هم به برکت ایمان بود، ایمان به اینکه تمام کارها به دست خدا است (424).

مروری است از مولی الموالی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید که خدای تعالی زهد را روزگار است لیکلا تا سوا علی ما فاتکم صحبت امروز من سرمشقی برای یک عمر است ای جوانان عزیز این آیه امروز را فراموش نکنید.

مرگ برای مرده و بازماندگان خیر است

در غسل خانه گاهی رفته‌اید بعضی از زنها چقدر وحشیگری می‌کنند کسی از آنها که مرده مثل اینکه تمام چیزها از کفش رفته اصلاً نه یادخدائی نه تقدیراتی گویا بزرگترین بلا بر سرش آمده در حالی که طوری نشده است کسی که الآن مرد، مرگ نه برای او بلا هست نه برای تو بلا هست. ای بازماندگان، برای خودش بلا نیست زیرا جوانی که مرده یا اهل تقوا بوده یا اهل معصیت، اگر اهل تقوا بوده زودتر به سعادت رسید این جوان صالح حیف است که در میان جانوران دو پا در مشقت باشد زودتر به وصال مرد تو نمی‌دانی که خدا از تو و پدرش به او مهربانتر است. جوان صالح اگر می‌ماند، صلاحش در خطر بود، محیط فاسد است و اگر نعوذ بالله کسی که مرده جوان بی بند و بار و گناهکاری بود تبهتر که زودتر مرد گنااهش کمتر، آتش گورش کمتر. پس بالأخره آنکه مرده برای خودش خیلی خوب شد که مرد. اگر برای او گریه می‌کنی خیلی غلط می‌کنی، اگر برای خودت بوده آیا برای چه گریه می‌کنی؟

می‌گوئی امید داشتیم عصا کشم باشد. این کفر است و... و... و...

والله یرزق من یشاء بغیر حساب آیا فرزند، نان به تو می‌دهی؟ چه فرزندهائی که والدینشان را کشند این شدت حزن با اعتراض است، چون و چرا کردن است، این قسم شدت حزن که اعتراض به قضا و قدر است، کفر به خدا است، فرح شدید هم غلط ولا تفرحوا بما آتاکم ای میلیونر اگر به مالت فرحناک شدی، به فرح شدید متکبر شدی این کفر است.

خدا دوست نمی‌دارد هر متکبری را ⁽⁴²⁵⁾ آئی متکبر تو مبعوض خدائی، ای فخور، خدا بنده‌ای را که فخر می‌کند بد می‌داند. مال من، پیشرفت من، مکتب

من، بچه من، لشکر من، رعیت من، فامیل من ووو تمام کفر و خلاف قرآن است - اسم فامیل را که آوردم به این مناسبت روایت را بخوانم.

روی منبر رسول خدا ﷺ شریفترین قبائل عرب که قریش است و شریفترین طبقات قریش بنی هاشمی است که یکی از آنها دختر عمه رسول الله هست، روی منبر او را عقد کرد برای مقداد که غلام سیاهی بیش نبود که فردا کسی نگوید فامیل من، ما سفید پوستیم او سیاه پوست است، حرف خرافاتی آقایان آمریکاییها است آنها جاهلند، مسلمان اهل علم است، می فهمد.

الناس من جهة التمثال اكفاه آنکه را خوابگه آخر زد و مشتى خاک است

ابوهم آدم والام حواء گوچه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را

از خاک آفریدتان و آخرش هم توی خاکتان می کند (426).

الذین بیخلون و یامرون الناس بالبخل (427) وای از بخل آدم فخور متکبری که بخیل هم باشد یعنی نمی تواند از آنچه دارد به دیگری بدهد ربطی به دارائی هم ندارد ممکن است یک نان بیشتر ندارد، ولی باز بخیل است، اگر گربه ای جلویش بیاید راضی نیست لقمه ای به آن بدهد از آنچه دارد بخیل است نمی تواند نفعی به دیگری برساند اگر چنانچه کسی به صفت بخل مبتلا شد بدانید بهشت برایش حرام است که نمی تواند ببیند، کسی از او نفعی ببرد چطور به بهشت راهش می دهند؟

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: البخیل من برى ما انفقہ تالفاً و ما امسکه مشرفاً (428) بخیل کسی است که چیزی را که در راه خدا می دهد به نظرش دور ریخته است لذا می بیند از هر خیری فرار می کند چون خیر را تلف می بیند ولی اگر به سود و ربا داد زیاد می شود این کفر است، آنچه را که در بانک گذاشته شرف می پندارد و آنچه می دهد تلف می پندارد.

الذین بیخلون و یامرون الناس بالبخل کسانی که بخیلند و از آن بدتر مردم را به بخل وا می‌دارند.

یکی هست که نمی‌تواند مالش را به کسی بدهد، دیگری هست که نمی‌تواند ببیند کسی مالش را به دیگری می‌دهد. الهی مسلمان بخیل گم شود و کم شود، مسلمان بخیل که نمی‌تواند خیری از کسی ببیند نه از ناحیه خودش و نه از ناحیه دیگری به کلی بهشت برایش حرام است.

به عکسش فرمود اگر جوانی گنه‌کار باشد اما سخی است پیش خدا عزیزتر است از پیر عابد روزگار ولی بخیل. خدایا ما هم از هر چه پیغمبر، از آن به تو پناه می‌برد، به تو پناه می‌بریم ⁽⁴²⁹⁾.

می‌فرماید: رسول خدا ﷺ هر روز از چند چیز پناه به خدا می‌برد: اللهم انی اعوذ بک من الشک و الشرك والحسد و البخل بخل چیزی است که رسول خدا از آن پناه به خدا می‌برد.

ای کسی که می‌خواهی خدا به تو ببخشد، تا خودت جودی نداشته باشی خدا چطور به تو ببخشد؟ تو می‌خواهی خدا به تو سخاوت کند تا در خودت سخائی نباشد، خدا به چه چیز تو سخاوت کند؟ منتهی تو در حد خودت، خدا هم در حد خودش.

یا ذا الجود و السخاء یا ذا العفو و الرضاء، یا ذا العز و البقاء یا ذا الفضل و القضاء یا ذالالاء و النعماء تا با خدای خودت از در سخا پیش نیائی - سخا یعنی هر چه داری مضایقه نکنی از مال و بدن توقع سخاوت از خدا را نداشته باش.

روایتی دارد که می‌فرماید: بخیل کسی است که اسم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بشنود و صلوات را نفرستد ⁽⁴³⁰⁾ این مصداقش است. یکی دیگر از مراتب بخل این است که به مسلمانی برسد و ابتدا سلام نکند ⁽⁴³¹⁾ آن هم بخل به زبان است.

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط
و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله
بالغيب ان الله قوى عزيز (432).

عدل در کرات آسمانی

پس از توحید، دومین اصل از اصول عقاید که اعتقاد به آن واجب است عدل است، عدل، یعنی خدای عالم تمام دستگاه هستی را روی میزان قرار داده، هر چیزی را جای خودش قرار داده است تمام کارهای خدا روی عدل است چه کارهایی که در تکوین انجام می‌دهد، چه کارهایی که در افعال بشری انجام می‌گردد. قرآن مجید چند جا این معنی را ذکر فرموده و السماء رفعها و وضع المیزان ای خردمندان! عدل را می‌خواهی ببینی، بالای سرت را نگاه بکن بین چه نظمی دارد؟ گفتند ممکن است بیش از این باشد. هزارها هزار میلیون ستاره کشف کرده‌اند باز هم می‌گویند تمامش کشف نشده میلیونها کهکشان، هر کهکشانی میلیونها کره و ستاره و آفتاب در آن موجود است دو عدد از کره‌های به این بزرگی تا به حال به هم نخورده است میزان، در مدار و در حرکت آنها الان همین کره زمین ما نسبت به کره آفتاب نود میلیون را دور است که اگر یک میلیونش کمتر باشد یعنی هشتاد و نه میلیون میل فاصله باشد کره زمین را کثرت حرارت قابل حیات نیست یا اگر یک میلیون میل دورتر بود نود و میلیون بود برودت و سردی به قدری زیاد بود که باز نمی‌شد در آن زندگی کرد. زندگی روی کره زمین متوقف است بر همین نظمی که خدا قرار داده است.

کمر بند زمین، مظهر عدل خدا

نگاه بالای سرتان بکنید که اهل هیئت گفته‌اند در هر ساعتی میلیونها سنگ‌های آسمانی رو به کره زمین می‌آید تا به کمر بند زمین که صد، کیلومتری است می‌رسد این جایی است که خدای تعالی به قدرت قاهره‌اش مخزن قرار داده برای نور آفتاب که تعدیل و تقسیم گردد نه یک دفعه نور آفتاب بتابد و کره زمین را بسوزاند، بلکه در این قسمت تعدیل می‌گردد و چون حرارت اینجا شدید است هر یک از سنگهای آسمانی که بخواهد به کره زمین برسد در اینجا ذوب می‌شود. بزرگترین بمبهای اتمی این قسم مخرب نخواهد بود، خداوند این چنین نظم عالم را برقرار کرده است که مبادا از این سنگهایی که می‌آید به کره زمین برسد زمین را متلاشی کند، بلکه همانجا حل می‌شود، این بالای سرت.

به هر حیوانی آنچه لازم دارد داده است

پائین: ای خردمندان از کرم خاکی تا فیل، می‌بینی عدل، آنها را فرا گرفته است روی نظم است، تمام وحوش، پرنده‌ها، انواع حیوانات، هر حیوانی هر چه لازم داشته باشد به آن داده است آنکه علفخوار است دندان علف خواری، آنکه گوشتخوار است، دندان گوشتخواری، آنکه استخوان خوار است، دندان استخوان نرم کنی، و معده‌اش باید طوری باشد که استخوان حل کن باشد و علف خوار باید طوری باشد که حرارت علف را تحمل کند.

اما نسبت به اعضاء بدن، همین بدن خودت را ای انسان! متوجه باش میزان عدل، در همه اعضاء بدن نفوذ دارد، بعضی از اعضائی که بسیار مؤثر و مهم است در زندگی آدمی، خدا جفت قرار داد که اگر یکی از آن دو خراب شود یکی دیگر باشد، مثل کلیه، چشم، دست و پا اینها باید یدکی داشته باشد.

نظم در جاهای اعضاء: چشم همین جائی که هست اگر برود بالاتر یا پائین تر درست نیست، علاوه برای چشم چهار حرکت توسط چهار عصب قرار داده که خود تخم چشم حرکت کند بدون اینکه سر حرکت کند. بالا، پائین می آید نه خود سر، یا مثلاً دماغ راهش رو به پائین است اگر بالا بود چطور می شد؟! دوتا باشد که اگر یکی گرفت دیگرش باز باشد - گوش همچنین، میزان خدا را در ابرو بنگر، علاوه بر زینتش که قوسی مانند قرارش داد، سر یا پیشانی که عرق می کند توی چشم نیاید مثل ناودان از گوشه صورت عرق پایین برود نه اینکه در چشم بیاید از اینکه موی آن را سیاه قرار داد، چون نور چشم را تقویت می کند زیرا رنگ سیاه قابض نور و برای چشم مفید است، موی سیاه نمی گذارد نور چشم پخش شود.

مژگان چشم و فوائد بسیار

اما پلک و مژگان چشم، بین میزان عدل چه می کند، اگر این مژه نباشد اولاً بینائی ناقص است روی همان میزانی که گفتم - علاوه بر آن اگر مژه نباشد وقتی که پلک چشم، روی هم می آید نمی شود روزنه نداشته باشد کثافت توی چشمت می رود، هر چند چشمت را روی هم بگذاری اگر مژگان چشم نباشد خواهی نخواهی روزنه هائی است که خاک داخل می شود، بنابراین باید مژه هائی باشد آن هم چطور؟ اولاً داخل. مبادا یک وقتی مو توی تخم چشم بخورد، چون اگر موی مژه به تخم چشم بخورد ناراحت می کند نمی تواند زندگی کند.

موقع جفت شدنش که از سر سوزن کمتر هم روزنه پیدا نگردد در جفت کردنش یک وسط دوتاست. اجمالاً من بخواهم بساط عدل خدای را ذکر کنم نمی رسیم. امروز حرفها داریم مقدماً خواستم بگویم اصل اعتقادی ما، موحدین، مسلمانان، مؤمنین، شیعیان اهل بیت، اول توحید، دوم عدل است، خدای عالم

عادل است کارهایش روی میزان است هر چیزی به جای خویش قرار دادن است و از شوون عدل اوست، بشر را مجبور نکرده است، بشر را بخود وانگذاشته است.

برای این معنی که بشر را به خود وانگذاشته ناچارم شرح بیشتری دهم.

قوانین الهی برای عدل بشر

خدای عالم که همه چیز را در این منظومه برای بشر آفریده، بشر را هم برای یک هدف کلی و حیات طیبه‌ای آفریده آیا نباید برای زندگی‌اش نظمی هم قرار بدهد؟ خدائی که در دستگاه خلقت تمام چیزهایش منظم است باید برای بشر قوانین تنظیم جعل کند که زندگی بشر هم منظم باشد، زندگی اختیارش منظم باشد چنانی که زندگی تکوینی منظم است افعال اختیاری بشر هم منظم باشد، زندگی هرج و مرج اگر باشد نه دنیا و نه آخرت تأمین نمی‌شود - واجب است بر پروردگار عالم به حکم عقل که برای این بشر مقرراتی تنظیم کند، برای نظم امورش عدل در تمام شوونش چه امور انفرادی چه امور اجتماعی، بر خدا است قانونگذاری، چنانکه در دستگاه تکوینش کوچکترین بی نظمی نیست، تمام روی نظم و عدل است، افعال بشر هم باید کاملاً تحت مراقبت عدل الهی باشد.

قانون گذاری شأن خدا است

زیرا قانون بشری که واجب الاطاعه است در وقتی است که قانون گذارش علم ازلی و ابدی داشته باشد کسی که می‌خواهد قانون برای بشر درست کند کسی باشد که مصلحتهای نسل آخر بشر را هم بداند تا قانون کلی اختصاص به دوره‌ای نداشته باشد یک قانون کلی که برای تمام دوره‌ها به کار بخورد یعنی الان کشورها، قانونهایی که درست می‌کنند هیچ کدام فایده کامل ندارد، قابل اطاعت نیست، زیرا علمشان کم هست مصالح و مفاسد را نمی‌فهمند، مگر جلوی

پایش را می‌فهمد؟ قانونگذار باید شرایطی را دارا باشد، اول اینکه باید به تمام مصالح و مفاسد آگاه باشد تا قیام قیامت. دوم اینکه مهربان باشد.

سوم آنکه قانونگذار باید کسی باشد که به حکم عقل اطاعتش واجب باشد و به حکم عقل اطاعت هیچ بشری واجب نیست زیرا همه مثل هم هستند در عرض هم هستند به چه مناسبت کودتائی بکند و بگوید شاه مملکت، می‌گویم چنین بکنید شاه مملکت یار رئیس جمهور یا نمایندگان مجلس بشر حق قانون گذاری ندارد فرمان دهنده نباید باشد چون بشرها همه در عرض هم هستیم، هر بشری به هر قدر که مهم باشد حق قانونگذاری برای بشری دیگر ندارد چون با دیگران فرقی نمی‌کند.

قانونگذار باید کسی باشد که اطاعتش واجب باشد و آن هم ذات اقدس احدیت است.

لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه ما غير از اطاعت رب العالمين اطاعت هیچ مقام و بشری کائناً من کان را نمی‌کنیم. اطاعت پیغمبر و امام و نایب امام در این دوره که امام خمینی باشد چون امر خدا است والا اطاعت آنها را هم نمی‌کنیم. خودش فرمود: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم⁽⁴³³⁾ امام اولی الامر است چون خدای ما فرموده. تا بنگردد به خدا هیچ قانونی، قانونیت ندارد، هیچ حکمی نفوذ ندارد، هیچ حکمی قابل اجرا نیست؟

بگذرم - میزان خدای حکیم، عادل، بشر را مهمل نگذاشت به حکمت بالغه‌اش به عدلش، قانونهائی برای بشر در دسترس او قرار داد، در تمام شؤون زندگی این بشر چه معامله‌اش با خدایش چه با خانواده و بستگانش و چه با سایر مردم قانونها معین فرموده نه اینکه مهمل باشد.

عبادات روی میزان معینی است

معامله با خدا - نماز، روزه، خمس، زکات تا آخر تمام قانون برایش معین فرموده است تمام اینها معاملات با خداست مثلاً میزان نماز نه اینکه هر کس هر طوری دلش خواست نماز بخواند هر کس هر سمت دلش خواست بایستد هرج و مرج نباشد میزان دارد همه رو به یک سمت. تمام فرق اسلام باید شبانه روز هفده رکعت نماز واجب بخوانند با کیفیتی که ذکر شده است. جهاد که معامله با خدا است و جان را در راه خدا دادن است چقدر قانون در قرآن و سنت پیغمبر در باب جهاد ذکر شده است.

فقه اسلامی جامعترین قوانین

معامله با خلق: چه معاملات انفرادی، چه معاملات اجتماعی تمام میزانها قانونها در باب معاملات از کتاب بیع و متفرعات بیع و شراء، تجارت، رهن، جعاله، عاریه و دیعه تا برسد به ابواب عقود تمام اینها در قرآن و سنت این پیغمبر، میزان و قانون بیان فرموده در باب نکاح میزانها و قانونها دارد و در باب ارث احکامی مقرر داشته، احکام جزائی اسلام - حدود، قصاص در قرآن میزان و قواعد و قانون دارد یک قانونی برخلاف عقل فطری بشری در این میزانها پیدا نمی‌شود است معین فرموده است و ارسلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط تا زندگی بشر زندگی میزان وار باشد و با عدل باشد تا اینجا مطلب چنین شد که قانون برای زندگی بشری چه در معامله با خالق و چه معامله با مخلوق، خدا باید برای معین کند و خدا هم معین کرده است. نیست موضوعی از موضوعات مگر اینکه در قرآن یا به عنوان خاص یا در تحت یک عنوان کلی حکمش را فرموده است. هیچ نقصی ندارد، در تمام این چهارده قرن، فقهای اسلام تنها این قواعد الهی، موازین آسمانی را مشروحاً در کتب فقیهه از طریق

سنت و قرآن و اخبار اهل بیت همه را منقح بیان فرموده‌اند، آن وقت چه می‌خواهد؟ یک زمامداری می‌خواهد که این موازین الهیه را پیاده کند این عدل‌های خدای را گسترش دهد به مرحله عمل درآورد اینکه ما داد می‌زینم حکومت اسلامی، الان چند سال است در ایران مسلمانان غیور خصوصاً نسل جوان به رهبری اعلام بالاخص آیت الله العظمی امام خمینی قیام کرده‌اند و هدف واحد دارند.

حکومت اسلامی یعنی: ما فردی می‌خواهیم که برنامه‌های اسلامی را پیاده کند، این قواعدی که در باب نظم زندگی بشر است قواعد قضائی قرآن در دادگسرتیها پیاده شود ووو.

غرض این نهضت و قیام است که تا به حال بحمدالله مستمر و این چند ماه اخیر هم به اوج خود رسیده در تمام شهرهای ایران ⁽⁴³⁴⁾.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعزيبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و تجعلنا بها من الدعاة الي طاعتك و القادة الي سبيلك و ترزقنا بها كرامه الدنيا و الاخرة ⁽⁴³⁵⁾.

دعاء افتتاح در ماه رمضان

جمعه آخر ماه رمضان و روز مزد است، از اصول مسلمه ما است هر چیزی که از عالم اعلاء به زمین برسد به وساطت ولی عصر (عج) است هر عملی که قبول گردد به وساطت ولی عصر (عج) می‌باشد اگر کسی می‌خواهد روزه‌اش قبول بشود امروز دست به دامن امام زمان (عج) بزند. اگر کسی مشکلاتی دارد دست به دامن امام زمان بزند تا مشکلاتش حل گردد.

تشریف مقدس اردبیلی خدمت ولی عصر (عج)

شنیده‌اید داستان مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه که واقعاً از سابقین والاحقین مثلش کم پیدا گردیده است جناب محدث جزائری از جانب فاضل محترم میرعلام این داستان را نقل کرده خیلی اسباب عبرت است.

میر علام از فضلاء و تلامیذ اردبیلی است در حجره‌ای داخل صحن امیرالمؤمنین سرگرم تحصیل بوده است شب درهای حرم را بستند، درهای صحن هم بسته شد چراغها خاموش گردید. گوید مقداری از شب گذشت برای انجام حاجتی از حجره‌ام بیرون آمدم دیدم یک نفر از در قبله صحن مقدس وارد شد، رفتم نزدیک دیدم استاد بزرگوار جناب ملا احمد اردبیلی است محقق روزگار، مقدس بی نظیر از دری که قفل بود و باز شد آمد من هم عقب سرش رفتم. در اول رواق که رسید دست به در زد در باز شد من هم حیران عقب رفتم در دوم هم باز شد. رفت توی حرم ایستاد مقابل قبر امیرالمؤمنین زمزمه کرد من نفهمیدم چه گفت و چه شنید خودم را پنهان کردم دیدم پس از لحظاتی برگشت. عقب سرش بودم آمدم توی صحن. دیدم این دفعه از در شرقی صحن مقدس بیرون آمد تا رسید به دروازه، دروازه که قفل بود باز شد رفتش، من هم عقب سرش رفتم رو به کوفه تا کوفه پیاده رفت تا رسید مسجد کوفه من هم عقب سرش رهایش نکردم دیدم مستقیم به محراب علی علیه السلام رفت آنجا زمزمه هائی داشت من هم گوشه‌ای خزیدم تا برگشت در برگشتنش عقب سرش بودم و نمی فهمیدم تا نزدیک دروازه نجف، سرفه‌ام گرفت. یک دفعه مقدس اردبیلی متوجه من شد از من پرسش کرد اینجا چه می‌کنی؟ من هم صریحاً برایش گفتم امشب از ورود به صحن تا کنون با شما بوده‌ام آقا می‌شود منت بر من بگذاری و بگوئی با علی علیه السلام چکار داشتی؟

اجمالاً اردبیلی خیلی متستر بوده ولی دید گذشته است. از میرعلام قول می‌گیرد که تا زنده هست به کسی نگوید بعد فرمود: حقیقتش آن است که مشکلی داشتم رفتم با حلال مشکلات در میان گذارم به امیرالمؤمنین عرضه داشتم حضرت فرمود (منظور من این جمله بود) آیا نمی‌دانی امام هر زمانی مرجع اهل آن زمان است. (ای کسی که در زمان مهدی علیه السلام هستی، مشکلات را باید پیش مهدی (عج) بیاوری. امام زمان است هر کس در هر دوره‌ای به امام زمان خودش باید مراجعه کند.) عرض کردم آقا امام زمان را کجا ببینم، به من فرمود الان در مسجد کوفه است این بود که خودم را در مسجد کوفه به مهدی علیه السلام رساندم مشکلم را عرضه داشتم، آقا مشکلم را حل فرمود ⁽⁴³⁶⁾.

این را گفتم که شما را آماده کنم، امروز دست به دامان امام زمان بشوید. مشکلاتتان را از امام زمان بخواهید که نزد خدا واسطه شود خدائی که هر مشکلی را حل می‌کند، مشکلات فردی و مشکلات اجتماعی فعلیتان، یابن العسکری می‌بینی که شیعیانان در چه گرفتاری هستند؟

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط
و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله
بالغيب ان الله قوی عزیز (437)

معجزه پیغمبران دلیل صدق آنها است

هر آینه فرستادیم پیغمبران خود را با بینات یعنی گواه آشکار، دلیل واضح، پیغمبر یعنی کسی که از طرف رب العالمین قیام می‌کند می‌گوید من رسول خدایم از نزد رب العالمین. اینها همه رشحه‌ای است از قدرت بینهایت خدای تعالی. آنگاه این بشر ضعیف ادعا می‌کند که من از طرف خدای شما پیغام آور هستم. صرف ادعا که بگوید من پیغمبر از طرف خدا هستم، عقل نمی‌تواند بپذیرد. این شخص و سایر افراد از حیث بشر بودن مثل هم هستند وقتی مثل هم شدند ترجیح بلامرجع غلط است - تا بینات، گواهیهای حق نباشد علم آور که آدمی یقین کند او بپذیرد. از جمله شواهدی که دلالت می‌کند بر اینکه این شخص از طرف رب العالمین است. یکی آنکه رشته‌ای از رشته‌های قدرت وقتی که ادعا می‌کند از او بخواهند دلیل کجاست؟ آن قدرت حق که خرق عادت است یعنی آنچه را که بر سبیل عادت محال است، اسباب عادی تا نباشد نمی‌شود بدون اسباب عادی خرق نوامیس طبیعت کند از قبیل شق القمر به انگشت مبارکش. خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ (438) ماه را دو نیم کرد که از این پیغمبر مکرم مطالبه کردند معجزات نمی‌خواهیم، آسمانی باید باشد لذا رسول خدا در شب چهارده در وقتی که ماه بالا آمده بود، با انگشت مبارک اشاره کرده ماه شکافته شد و بین دو قطعه‌اش فاصله‌اش افتاد بعد هم به اشاره کرد ماه شکافته شد و بین دو قطعه‌اش فاصله افتاد بعد هم به اشاره حضرتش متصل

شد. شق القمر از معجزات مشهور و متواتر رسول خدا است. رشته قدرت الهیه است که آشکار کند این محمد ﷺ بشر هست، اما بشری که متصل به عالم اعلا است دلیلش اینکه قدرتی از قدرتهای بی نهایت حق به دست او آشکار می‌گردد. هر پیغمبری معجزه‌ای داشته است یعنی رشته‌ای از قدرت خدا که جناب موسی عصا بیندازد ازدها شود. این خرق عادت است آن هم چه ازدهائی. عصا وقتی انداخت فرعون که ادعای خدائی می‌کرد و به مصریها می‌گفت شما باید بنده دلیلش این است که ملک مصر مال من است (439) این فرعون کذائی که موسی در لباس چوپانی را راه نمی‌داد که موسی بیاید نزدیکش به این اندازه دیکتاتور (440) و بی حیا بود، جناب موسی کاری که کرد که عصا را در قصر فرعون انداخت ازدهای عظیمی شد که یک لب پایین قصر و لب دیگرش را بالا قصر گذاشت که یک دفعه فرعون دید از دهان ازدها التهاب مثل شعله‌های آتش به طرفض پرتاب می‌شود همین قدر بدانید در زیر جامه‌اش کاری کرد که رسوائی بار آورد فریاد کرد از موسی بخواهید که از من بگذرد. این خرق عادت است، اهل کار، یعنی ساحرهای روزگار آنها خوب می‌فهمیدند که خرق عادت است این سحر نیست.

خدای موسی بیدار است

حتی نوشته‌اند شبی که فردایش بنا بود سحره فرعون با موسی مبارزه کنند بزرگترشان گفت ما می‌خواهیم ببینیم آیا این موسی از خودمان است یعنی ساحر است یا نه، بلکه قدرت خدا است گفت: من یک نشانه‌ای برایتان می‌گویم همین امشب دو نفر بروند آهسته بدون اینکه موسی خبر شود وقتی که خواب است عصایش را بردارند و بیاورند اگر توانستند عصا را بیاورند یقین کنید که موسی مثل خودمان است و اگر نه پیغمبر است.

بالاخره دو سه نفر از ساحرها آنجائی که موسی خوابیده بود و عصایش هم بالای سرش بود آمدند که عصا را بدزدند تا نزدیک شدند دیدند اژدهای عظیمی شد که اینها همه ترسیدند فرار کردند رفتند به رئیسشان گفتند اگر موسی خواب است خدای موسی بیدار است معلوم می شود که این عصا نقل موسی نیست نقل خداست - آنکه صاحب است بیدار است و آن خداوندگار است، اوست که قدرت خود را آشکار می فرماید.

غرض معنی معجزه است که رشته ای از قدرت حق را آشکار فرماید تا اینکه حجت آشکار شود فرق بین معجزه و سحر هم زیاد است یکی همین تمیزی بود که خود ساحرها دادند.

دیگر از تفاوت های سحر و معجزه، آن است که ساحر مادی است نفس کتیفش کافی است بر بطلاش هر طور کار غریب و عجیبی بنماید در اثر اینکه آدمی می داند برای پول است ربطی به خدا ندارند، معجزه راه خدا است، سحر، راه شیطان است.

دیگر آن است که سحر، روی زمین باید واقع شود، ولی در بالای زمین کار کن نیست بر خلاف معجزه که مثال شق القمر زده شد.

تقاضا و پیشنهادهای مشرکین به پیغمبر ﷺ

مروی است که وقتی رسول خدا دو سه سال آشکار بتها را سرزنش می کرد بت پرستها و مشرکین و رؤسای قریش شکایت کردند به ابوطالب که برادرزاده ات محمد کارش رسیده است به اینجا که بت های ما را آشکارا سب می کند، برادرزاده ات را نصیحت کن، از او بپرس اگر پول می خواهی ما تمام مالداران مکه (در آن زمان مکه مرکز پولداران عرب در جزیره العرب بوده در جزیره العرب تنها شهری که قدری متمدن بوده مکه بوده است) آن قدر اموالمان

را روی هم می‌ریزیم و به محمد می‌دهیم که ثروتمندترین اهالی جزیره‌العرب گردد اگر پول می‌خواهد.

اگر ریاست می‌خواهد ما حاضریم او را رئیس مکه کنیم، سلطان مکه شود و اگر زن می‌خواهد خوشگل‌ترین زنان را برایش می‌آوریم و اگر اینها را قبول نکرد معلوم می‌شود دیوانه هست پس او را تحویل ما بدهید تا مداوایش کنیم. ابوطالب رسید خدمت رسول خدا گفت یا محمد اینها چنین می‌گویند (حاصل روایت شریفه) آنگاه فرمود: اگر آفتاب را در دست راستم، مهتاب را در دست چپم قرار دهند و بگویند دست بردار از ذکر لا اله الا الله، محال است، من دست از دعوتم برنخواهم داشت (441). غرض ساحر عقب پول می‌گردد پیغمبر عقب بندگی خدا می‌گردد.

شیاد با معجزه خریزه سه روزه

گویند، در زمان یکی از خلفای عباسی، ساحری پیدا شد سحرهایی می‌کرد فهمید که مردم عوامند و می‌پذیرند، کم کم دعوی پیغمبری هم کرد عده‌ای از آنهائی که سحرش را دیده بودند باورشان شده بود اطرافش جمع شدند خبر دادند به خلیفه که شیادی پیدا شده دعوی پیغمبری می‌کند ممکن است فساد شود، خلیفه او را طلبید از او پرسید شنیده‌ام تو ادعای پیغمبری می‌کنی گفت: بله من پیغمبرم. گفت: مگر تو نمی‌دانی هر کس پیغمبر باشد معجزه دارد؟ (اولاً حرف خلیفه غلط بود جوابش کشتن است نه مطالبه سند چون بالضرورة القطعیه نبوت به محمد ﷺ تمام شد پس اگر کسی پیدا شد صدها سحر کرد و گفت من پیغمبرم، اصلاً سؤال دلیل، از او غلط است یقیناً دروغ می‌گوید چون قرآن فرمود: نبوت ختم شد ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (442) و همچنین آیات شریفه دیگری که می‌فرماید: الیوم اکملت لکم

دینکم (443) - ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه (444)، هر کس غیر از اسلام خواست دینی بپذیرد از او پذیرفته نمی‌شود حکمش کشتن است لکن خلیفه شاید می‌خواست سر بسرش بگذارد).

بدون اینکه حکم قتلش را صادر کند گفت: پیغمبران معجزه داشتند؟ گفت من هم معجزه دارم، گفت هر چیز دلت بخواهد برایت می‌آورم. همان موقع هوا بسیار سرد بود خلیفه گفت خربزه می‌خواهم ساحر گفت: چشم، سه روز به ما مهلت بدهید، گفت این معجزه نشد اگر معجزه می‌خواهی بکنی همین الان بیاور، گفت این معجزه نشد اگر معجزه می‌خواهی بکنی همین الان بیاور، گفت جناب خلیفه بگو خدایا خربزه به من بده شش ماه دیگر به تو می‌دهد، من یک پیغمبر ضعیفی که بیشتر نیستم سه روز از شما مهلت خواستم زیاد است؟ خلیفه خنده‌اش گرفت فهمید از آن حقه بازهای روزگار است گفت او را ببرید در آشپزخانه سلطنتی از او پذیرائی کنید. بعد حاضرش کردند و گفتند: چطوری؟ گفت از سایه مبارک بسیار خوش گذشت گفت این دو سه روز وحی هم بر تو نازل شد گفت: بله جبرئیل مکرر وحی آورد که از اینجا تکان نخور.

غرض ساحرها بود که بینه ندارند حالشان گواه بر بطلانشان هست.

معجزه پیغمبر اسلام همیشگی است

ارسلنا رسلنا بالبینات هر پیغمبری بینه‌اش مختص به زمان خودش بود مگر خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون نبوتش به قیامت متصل و پس از خودش زمان فتره‌ای نیست نبوتش همیشگی است، خدای عالم هم معجزه او را باقی قرار داد تا قیامت باشد و آن هم قرآن است قرآنی که معجزه باقیه این پیغمبر است، پیغمبری که به نص قرآن و به اتفاق و ضرورت تاریخ اسلام، محمد مکتب و استاد ندیده یعنی مکتب و استاد یا به قول و امروز ما دانشگاه و

دبیرستان نبوده و اگر کسانی می‌خواستند اولادشان باسواد شود افرادی انگشت شمار را که سواد داشتند اجیر می‌کردند که به بچه هایشان سواد یاد دهند تا سن چهل سالگی، نه معلم استاد از خط نوشتن تا علوم فلاسفه هیچ از این خبرها نبود.

یک دفعه وحی‌هایی بر او نازل گردید خدای تعالی آیات قرآن مجیدی که علوم اولین و آخرین در آن باشد هر چه پیش رو به علم و دانش می‌رود قرآن پیشش عظیم‌تر می‌شود. چه بسا در این مجلس شاید کسانی باشند که بدانند قرآن در این زمان ما چه در جهت علم هیئت و راجع به علم جغرافی و راجع به علم طب و خواص اشیاء و او که از هر یک از اینها در قرآن مجید بیاناتی شده است که تا پیش از زمان ما مجهول بوده حالا کاملاً روشن و آشکار گردیده.

نگارمن که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد صدها تفسیر از علماء و محققین بر آن نوشته شده است و تعجب اینجا است که همه هم اقرار دارند که هنوز این دریای بی پایان الهی کسی به عمق آن نرسیده هر کس در حد خودش برداشت کرده است.

غرض کلمه بینات بود شواهد نبوت این پیغمبر مکرم معجزات بدنی و معجزات خارجی را صاحب کتاب انیس الاعلام جمع کرده چهار هزار معجزه برای شخص پیغمبر مکرم ضبط نموده است ولی تمام یک طرف، قرآن هم یک طرف. آن معجزات در زمان خودش بود قرآنش در دسترس جمیع مسلمین است تا قیام هر وقت قرآن را بر می‌داری معجزه پیغمبر را برداشته‌ای اگر بخواهم کلمه کلمه توضیح بدهم ماه رمضان تمام می‌شود و این آیه تمام نمی‌شود، مختصر کنم.

کتاب الهی با پیغمبران

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان رسل خود را فرستادیم برای آنها کتاب هم فرستادیم.

کتاب: مراد بالقوه هست نه کتاب بالفعل یعنی اوراقی که روی آن نوشته شده باشد و از آسمان بیفتد در دست پیغمبر. نه، قطعاً این طور نیست بلکه آیات قرآن وحی‌های الهی که قابل کتابت است در قوه اینکه نوشته گردد کتاب بشود، بر قلب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل گردید ⁽⁴⁴⁵⁾ انزلنا معهم الکتاب یعنی بالقوه وحی‌های الهی که صلاحیت برای کتاب شدن دارد چنانکه همینطور هم شد بر قلب پیغمبر نازل و از قلب پیغمبر به زبانش جاری شد و اصحاب هم ثبت می‌کردند آیات قرآن را تا کتاب شد و در دست مسلمین قرار گرفت.

والمیزان: میزان نازل کردیم کلمه میزان هر چند بسیاری از مفسرین میزان را به معنای ظاهرش گرفته‌اند گفته‌اند یعنی ترازو و لکن محققینی از مفسرین این معنی را انکار کرده‌اند و می‌گویند کلمه المیزان در سوره الحديد که ذکر فرموده مراد میزان مادی نیست آن میزانی که عدل کتاب است او را باید پیدا کرد. میزانی که با کتاب است که تفسیر کتاب است همراه کتاب است آن چیست؟

دیروز ما شرحی دادیم فرمانهای خدا است، قانونهای الهی که همان دین باشد میزان برای بشر فرستادیم که هرج و مرج نباشد میزان دستش باشد در رابطه با خدایش - و معاملات بشر با یکدیگر میزان قرار دادیم در قرآن مجید و در قلب این پیغمبر مکرم و بر زبان اولی الامر میزان در معاملات که بشر سرگردان نباشد بدانند در معاملات چکار بکند که دیروز مثال زدیم قرآن می‌فرماید: مواظب باشید در تمام حدود میزان داشته باشید باید در تمام معاملات حدود و میزان باشد تا برسد به قصاص و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب باید یک فرد

فدای اجتماع گردد مفسد را باید کشت که هرج و مرج نگردد اما در کشور ما در چند ماه یادتان است ریختند اولین شهری را که قتل عام کردند قم بود. همان موقع من بالای منبر داد زدم همان شخص که قتل عام کرده باید قصاص شود. نمی‌توانی بگوئی المأمور، معذور گوینده‌اش غلط است، امر شیطان را نباید گوش کرد و اگر گفتی من اگر نکشم، خودم را می‌کشند از تو پذیرفته نیست. حکم اسلام که در دماء تقیه‌ای نیست هر چند کشته شوی.

لشکر اسلام باید بداند، کشتن مسلمان برای جلوگیری از کشته شدن خود حرام است نمی‌تواند چنین کاری بکند.

غرض، اگر چند ماه قبل، در قم حمله وحشیانه‌ای که شد تمام این مباشرین را گرفته بودند و دانه دانه به حکم قصاص شرعی با حضور اولیاء دم، صاحبان خون، افسرها را تیرباران کرده بودند دیگر این کشتارها پیش نمی‌آمد (446).

میزان برای بسط عدل است

بعضی گفته‌اند میزان، عدل است. بعضی گفته‌اند مراد میزان عقل است لکن آنچه به نظر می‌رسد که جامع بین همه اقوال و شاید واقعاً هم همین قسم باشد. مراد از کتاب، بیان معارف است. کتاب فرستادیم بعضی دانش هائی که سزاوار است و آمادگی برای کتاب شدن دارد از معارف الهیه.

مراد از میزان به معنای آنچه با او سنجیده می‌گردد حد و بسط هر شیء، عدل در هر چیزی را میزان گویند، برای سعادت بشر معامله‌اش با خدا نمونه عبادات، معامله بشر با یکدیگر تا برسد به سیاسات، حدود، دیات، ابقاعات، تمام اینها میزان می‌خواهد تا هرج و مرج نباشد تا ليقوم الناس بالقسط تا اینکه زندگی این بشر، زندگی عادلانه باشد.

این دو سه روز گذشته مفصل گفته‌ایم که در دین اسلام یک موضوعی که حکمش بیان نشده باشد نداریم، یا به عنوان خاص، یا در تحت یک عنوان کلی، به تعبیر دیگر اگر حکومت اسلامی ان شاء الله برقرار شود، به احکام اسلام عمل شود کمبودی ندارند که بخواهند دست دراز کنند و از قانونهای شرق و غرب اقتباس کند، آنها محتاجند و اما حکومت اسلامی چیزی که می‌خواهد مجری است که این قانون را اجرا کنند یعنی فرد زمامدار صالح بیاید این قوانین را به مرحله اجرا درآورد.

پس اجرای حکومت اسلامی زور لازم دارد، ببیند قرآن چگونه جواب می‌فرماید:

بهره برداری و دفع دشمن به وسیله آهن

لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط - و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب.

برای اینکه نظام عالم موقوف است به اجرای قوانین عدل الهی و اجرای قوانین الهی بدون زور و اعمال قدرت نمی‌شود. بنابراین خدا می‌فرماید ما آهن را آفریدیم که بعضی گفته‌اند یعنی خلقنا الحديد آفریدیم معدن آهن را. بعضی گفته‌اند اگر ظاهر انزلنا را بگیریم یعنی از عالم غیب به عالم شهادت با اینکه حیر، همان علو ظاهری بگیریم که البته مفسر مصری طنطاوی می‌گوید: که ممکن است همان انزال ظاهری باشد و به این ترتیب که در ابتدای خلقت تمام این معدن هائی که الان جوف زمین است. آهن، فیروزه، مس و... و... و... به صورت گازهای متفرق در هوا بوده است که در وقتی که باران در زمین می‌ریخته آن ذراتی که ماده پیدایش آهن و سایر معادن بوده به جوف زمین

رسیده جمع و با یکدیگر ترکیب گردید تا اینکه خدای تعالی آهن را در دسترس بشر قرار داد.

علی ای حال، آهن موجود عظیمی است برای دو منفعت، پروردگار برای بشر آفریده است هم وسیله طلب و هم وسیله حرب هم وسیله بهره برداری و هم وسیله دفاع از دشمن. انتفاع از آهن و منافع للناس چقدر زندگی بشر موقوف به آهن است از سوزن خیاطی تا بیمهای بالای سرتان بگویم یا قطعات آهن هواپیما و قطار تمام از آهن است و منافع للناس بشر بدون آهن نمی‌تواند زندگی کند، زندگی آدمی حتی زراعت تا آهن می‌خواهد، منافع زندگی آدمی به آهن است و علاوه فیه بأس شدید چنانکه آدمی در دفاع از دشمن اعم از چهار پا یا دوپا که می‌خواهد او را بکشد، اسلحه داشته باشد و اسلحه‌های سابق شمشیر و نیزه و تیر بوده اسلحه‌های حالا تفنگ و توپ و تانک است بالاخره این آهن هم قرار دادیم بأس شدید سخت تلافی کننده است و دشمن را بین برنده است برای چه چنین کردیم؟ نتیجتاً لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب.

مبارزه با اسلحه بر علیه دشمنان دین

یکی از منافع عظیمه آهن و اسلحه آن است که خدای تعالی ببیند ملت اسلام کدامشان انصارالله می‌شوند، کمک می‌کنند، قانون عدل خدا را پیا می‌دارند، ملت اسلام کدامشان هستند که آماده می‌گردند برای یاری کردن دین خدا، چون خدا گفته کمک کنید، اسلحه دست بگیرید در برابر کفر، در برابر ظلم، در برابر ستمگر سکوت حرام است. ما میزان دادیم، باید به میزان خدا عمل گردد، ای ستمگر باید مسلمان اسلحه دست بگیرد و در برابر ستمگری که قانون عدل خدای را زیر پا گذاشته خونی که خدای عالم ریختش را حرام کرده می‌گوید حلال است باید با او مبارزه کرد، سکوت در برابر ستمگر خلاف است خدای

عالم آهن را آفرید تا مسلمانان از این آهن استفاده کنند، اسلحه به دست بگیرند آن وقت یاری کنند دین خدا را.

این آیه در سوره حدید است، گوشها باز باشد باید قرآن را بفهمیم لیعلم الله من ینصره و رسله این اسلحه باید باشد تا خدا بداند کیست یار و یاور محمد مصطفی ﷺ رسله کیست دشمن اسلام، دشمن قوانین اسلام اگر شناخته گردید با اسلحه مقابلش بایستد جلوی ستمگری که می‌گوید قانون اسلام را قبول نداریم، قوانین اسلام را پشت پا می‌زنند باید نصرت کنید دین خدای را، دین خدا همان عدل است، دین خدا معنایش نماز تنها نیست، آن نماز رابطه‌ای است بین بنده و پروردگار.

قسمت مهم دین موازین عدل خدا است در معاملات بشر با یکدیگر به اشارتی که مکرر بیان کردم، نصرت خدا یعنی عدل را به پا کند، قانونهای خدای را به پا کند، نصرت پیغمبر یعنی آنچه این پیغمبر قانون معین کرده است قانون محمدی را بلند کند، هر کس خواست در قبال این قانون عرض اندام کند مسلمین با اسلحه با او بجنگند.

می‌گوئی اگر صدا درآوریم ما را می‌کشند پس اسلام یعنی چه؟ دین یعنی چه؟ اگر چنانچه قرآن بخوانیم ما را می‌کشند، مسلمان حقیقی یعنی کسی که مال و جانش را در راه خدا بدهد پس به خیالت اسلام یعنی ختم امن یجیب بخواند، دین یعنی مال و جان در راه خدا دادن، دین یعنی بندگی، یعنی لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موماً ولا حیوه ولا نشوراً بنده خدایم از خودم هیچ ندارم، هر چه هست از خدا است، و در راه خدا هم باید صرف بشود یقاتلون فی سبیل الله قیقتلون و یقتلون.

دینا به مراد خواهی و دین درست این هر دو نخواهد شدنه فلک بنده دوست

در دنیا خوشگذرانی بکنی، راحت طلبی بکنی، یک ذره تقصی نه به مالت، نه بدنت، نه بستگان، نرسد و فردا صاف بروی توی بهشت.

راه بهشت با زحمات همراه است

روایتی بگویم: در وقتی که خدای تعالی بهشت را آفرید امر شد به جبرئیل که مهمانخانه ما را تماشا کن، جبرئیل گفت: پروردگارا این مهمانخانه تو گمان نمی‌کنم بشری باشد که اینجا نیاید از بس بزرگ و دلربا است آیا می‌شود بشری نیاید؟

ندا رسید جبرئیل نگاه راهش بکن، نگاه جاده بهشت بکن، جبرئیل نگاه کرد دید جاده‌اش خیلی خراب است، راه بهشت - زحمت، مشقت، گرسنگی، روزه ماه رمضان، بیداری شب، بهشت نقل تنبلیها نیست، راه بهشت سخا است، جاده بهشت پول خرج کردن می‌خواهد، از منفعت گذشتن می‌خواهد، اگر معامله‌اش حرام است صد میلیون استفاده هم داشته باشد نپذیرد، تا برسد به اینکه جانش را هم بدهد ⁽⁴⁴⁷⁾ دید نمی‌شود گفت خدایا اگر این راه بهشت است من گمان نمی‌کنم مردش پیدا شود.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد در صدر اسلام چقدر مسلمانها دست و پای می‌زدند، هر چه داشتند می‌دادند جانشان را به التماس می‌دادند، تو می‌گریزی، آنها استقبال می‌کردند به امید بهشت می‌آمدند اجازه می‌گرفتند یا رسول الله ما هم جزء قشون اسلام بشویم، شواهدش زیاد است که مکرر ذکر شده است، خواستم بگویم بهشت اینطور است.

جهنم هم وقتی جبرئیل دید گفت: خدایا اگر این عذاب است گمان نمی‌کنم هیچ کس نزدیکش بیاید ندا رسید راهش را نگاه کن جاده جهنم یک جاده

آسفالت و صاف عجیبی است زیرا تمام مطابق با نفس و هوی است، مطابق میل است تمام گناهان و تمام شهوات جاده جهنم است.

گفت خدایا اگر این جاده جهنم است با این صافی گمان نمی‌کنم کسی نباید، می‌ترسم تمام از این راه بیابند مرد آخرین مبارک بنده‌ای است معمولاً کسی آخرش را نمی‌یابد، اولش را نگاه می‌کند می‌بیند خوشی است.

راه جهنم چیست؟ سینما و مناظر مهیج شهوت است، خواندن مجله‌های گمراه کننده است، شراب، قمار، زنا، مال حرام جمع کردن، ظلم کردن، حقوق دیگران پایمال کردن است.

وليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب والله قوي عزيز

تا اینجا مطلب آشکار گردید که خدا واجب فرمود بر عده‌ای از مسلمانان که اینها اسلحه تدارک کنند و در برابر ظلم و ستمگری قیام کنند و عدل خدای را به پا دارند، قوانین عدل اسلام را جاری نمایند حالا بیائیم بر سر اوضاع زمانمان، تدارک اسلحه در زمان ما ⁽⁴⁴⁸⁾...

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوى عزيز (449)

خلاصه آیه مبارکه این شد که فرمود: کتاب و میزان - قرآن وحی الهی، کتاب آسمانی با میزان عدل، عقل که وجود خارجیش امام است. قرآن برای بسط عدل است ليقوم الناس بالقسط به تفصیلی که ذکر گردید اگر تمام مسلمانان کتاب و میزان را از دست ندهند، قرآن و امام و نایب امام که شرائط امامت در او جمع باشد قسط همه جا را می‌گیرد در خانواده یا در اجتماع یا در ادارات دولتی فرقی نیست. بالاخره در اجتماع کسانی هستند که نمی‌خواهند قسط یعنی عدل را میزان خود قرار دهند لذا خدا چنین می‌فرماید: و انزلنا الحديد که در این زمانها توپ و تفنگ و بمب است.

آنهائی که ضد انقلاب اسلامیند، آنهائی که قسط را قبول ندارند، زیر بار عدل نمی‌خواهند بروند، با اینها باید با آهن معامله کرد فیه بأس شدید در آهن نیروی سختی خدا قرار داده است برای دفع دشمن عدل.

به هر چه بیشتر نیاز است، بیشتر آفریده

و منافع للناس خدا در این آهن هم منفعتهای بسیاری قرار داده برای زندگی بشر - از حیث خوراک، پوشاک و مسکن، آهن مدخلیت دارد، لذا خداوند آهن بیشتر آفرید، اگر دقت کنید در دستگاه خلقت هر چه مورد نیاز بیشتر است، سعه آن هم بیشتر است، در دسترس نزدیکتر است. مثلاً همین آهن در مقابل معدنهای دیگر احتیاج به آن بیشتر است، خدا هم به آن برکت داده

است، از آنجمله آذوقه و آب است، چون عطش بدتر از گرسنگی است، لذا آب را بیشتر آفرید. آب شیرین، باران می‌فرستد حتی به آن هم اکتفا نکرده، زیر زمین هم آب قرار داد - از آنجمله هوا است. احتیاج به هوا چندین برابر آب است. آب شبانه روزی دو سه مرتبه بیشتر لازم نیست ولی در هر دقیقه‌ای باید چند مرتبه نفس پائین برود و برگردد، خون تصفیه بشود اگر چنانچه چند دقیقه راه نفس گرفته شود، می‌میرد، خفه می‌شود چون به هوا بیش از آب احتیاج است، آن را از آب فراوانتر کرد، نگذاشت جائی از کره زمین مگر اینکه هوا آنجا است. درخت هم تنفس دارد ولی کمتر از حیوان زیرا حیوان چند قسم تنفس دارد نه فقط تنفس معمولی، بلکه پوست بدن هم تنفس دارد، هوا را به خودش جذب می‌کند که اگر تنفس جلدی رها بشود آدمی مریض می‌شود مثل کسانی که بدنشان چرک بسیار گرفته، حمام نمی‌روند، روزنه‌های بدن بند می‌آید در اثر عرق ممکن است مریضش کند و لذا امر شده است که اقلماً هفته‌ای یک روز جمعه تا جمعه، مسلمانها غسل جمعه کنند.

امر تکوینی خدا به هوا این است که برای بقای بشر، حیوان، گیاه، هر جا کمبود است به قوت خودش راه به آنجا برساند.

توفیق شکر هم از تو است

هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است چون برمی‌گردد مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم. در هر نفسی دو الحمد لله باید بگوئی، شبانه روز چند هزار مرتبه نفس می‌کشی، کدامتان می‌توانید شکر نعمت بکنید؟ پس بگو:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

خدا سریع الرضا است فقط بنده‌اش اقرار کند بگوید: خدایا من نمی‌توانم شکر کنم نعمت نفس کشیدن را و نعمت‌های دیگری را آنگاه خدا از تو راضی می‌شود الحمد لله علی کل نعمته به طور کلی به عدد نفس کشیدنهای ما، حرکات چشم ما، و زبان ما حمد خدای را لازم است.

پروردگارا ما همه عاجزیم از ادای شکر نعمت تو، به عزت و جلالت تو خودت را موفق به شکرگزاری بدار.

یاری خدا درباره اسلام

ولیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب یکی دیگر از هدف‌های آفریدن آهن که فیه بأس شدید است آهن را آفریدیم که از آن اسلحه درست گردد و با دشمن عدل جنگ شود، کارزار گردد لیلعم الله من ینصره تا خدا بداند چه کسانی یاری خدا می‌کنند. اینجا لیلعم نه مراد علم بعد از جهل است. خدا پیش از خلقت هر فردی، تمام گزارشاتش را می‌داند منتهی چیزی که هست او را در این عالم می‌آورد تا آنچه دانسته شده در مرحله ظهور بیاید، استحقاق حاصل گردد.

لیعلم الله یعنی لیمیز الله تا تمیز داده شود کیست که اسلحه دست بگیرد بزند بر سر کسی که منکر اسلام است دین خدا را یاری کند. نصرت خدا منظور نصرت دین خدا است، خدا احتیاجی به نصرت دینش ندارد ولکن حکمتش چنین اقتضاء کرده است که این بشر به اختیارش دین خدا را نصرت بکند تا مستحق ثواب گردد خدا نخواسته که دینش را به جبر پیش ببرد. باید بشر خودش قیام کند. خدا نمی‌خواهد به ماوراء طبیعت دست بزند و دشمنان اسلام را نابود کند هیچ وقت چنین نبوده است بلکه باید هر کس می‌گوید من مسلمانم، با دشمنان اسلام جنگ کند، نصرت کند، یاری کند و الا اگر دین خدا را یاری نکند، این راه و رسم بندگی نمی‌شود. کسی که دفاع نکند از حریم اسلام، پس چطور پیرو

پیغمبر اسلام می‌شود؟ عجب! به محمد علاقه داری با نصارا که با محمد می‌جنگد هم علاقه داری؟!

غیب مطلق خدا است

این آیه یک کلمه دارد که بالغیب است بالغیب یعنی چه؟ غیب یعنی نهان. دو وجه برایش ذکر شده است: یکی اینکه متعلق باشد به فاعل ینصره که الله است یا مفعول که ضمیر است که دیگران مراد باشد یعنی لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب و هو غائب عنهم یا اینکه بگوئیم: وهم غائبین عنه یا بگوئیم با اینکه خدا از آنها غائب است یا اینها از خدا غائب. در هر دو صورت مراد به غیب یعنی خدا. مسلمانان، خدا صرف شمشیر زدن یا توپ و تفنگ دست گرفتن صرف این کارها را نمی‌خواهد بلکه خدا نصرت دینش را می‌خواهد، خدا نیت خالص تو را می‌خواهد، خدا می‌خواهد تو برای نصرت اسلام بگوئی جمهوری اسلامی، خدا از تو می‌خواهد که فقط از برای خدا برای عزت اسلام و پیشرفت اسلام بگوئی رهبر امام خمینی. غرض دیگری نباشد اگر به غرض دیگر شد توسری می‌خوری.

ای کسانی که پاسدارید شما باید هدفتان پاسداری اسلام باشد حفظ امنیت کشور اسلام باشد اگر خدای نکرده غرض در کار آمد، تمامتان هلاکید. حال که حرف اینجا رسید، حدیث کوتاهی برایتان بگویم:

در راه الاغی جان باخت

در سابق اکثراً مرکبشان شتر و عده‌ای نیز اسب بوده است در یکی از جنگها یکی از مشرکین الاغ سفیدی داشت با آن به جنگ آمده بود. از این طرف در میان مسلمین یک نفر نگاه کرد دید یکی از مشرکین خر قشنگی دارد دلباخته او شد، گفت: عجب خر قشنگی است الان می‌روم صاحبش را می‌کشم و خرش را

برمی‌دارم من قتل قتیلا له سلبه اجمع هر کس کافری را بکشد لباس و مرکبش برای قاتل او است، لذا رفت که مشرک را بکشد تا شمیرش را بلند کرد کافر زرنگی کرد، آن مسلمان بدبخت را از پای درآورد، لذا به خر نرسید رفت آن جائی که آن خر باید برود و مشهور شده بود به قتیل الحمار، بدبخت، تو باید بروی دشمن اسلام را بکشی نه بروی خرش را برداری.

ای کسی که در انقلاب بودی تو باید برای خدا نصرت دین خدا کنی بالغیب نه برای مادیات و مال دنیا.

خدا نیازی به یاری شما ندارد

ان الله قوی عزیز خدای قوی است نه اینکه ما که می‌گوئیم نصرت کنید از روی احتیاج است خدائی که کمترین ملکش منظومه شمسی است این کره به عظمت، منظومه شمسی یکی از عائله هایش کره خاک است که این کره خاک در بین سایر کرات مثل ریگی در بیابانی است مع الوصف در وسط هوا چه قدرت قاهره‌ای این کره را نگه داشته در هر دقیقه‌ای چهار فرسخ حرکت می‌کند و در هر ثانیه‌ای چهار فرسخ دور خودش می‌چرخد، خدا قوی است.

قدرت خدا را می‌خواهی ببینی؟ بالای سرت را نگاه کن چه کسی این کره‌های به این سنگینی را نگهداشته بدون اینکه متزلزل گردد بدون اینکه یک لحظه سقوطی، هبوطی داشته باشد.

یا من فی الممات قدرته می‌خواهی قدرت خدا را بدانی ساعت مرگ یکی از قدرتهای خدا است مرگ معلوم می‌شد قوی کیست پس بفهم خدا است، پس عزیز یعنی غالب هرکه را در عالم تصور کنی غالب است آخرش باید با توست توی سوراخ گور برود، عزیز و قوی خدا است و بس، در این جمله آخر آیه ذکر می‌کند که وقتی می‌فرماید مسلمانان نصرت کنید خدا را، یاری کنید دین

خدا را، بدانید خدا محتاج شما نیست، خدا می‌خواهد شما بهره ببرید یعنی شما اگر پای بند به دینتان شدید و کمک دینتان کردید کمک خودتان کردید و الله یثبت اقدامکم به خدا قسم مسلمانی که کمک دینش نمی‌کند امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند اسلامش ضعیف است و مردنش با اسلام مشکوک است، هر چند مکرر قرآن بخواند، اگر نصرت دین نکند و شمشیر و اسلحه دست نگیرد در موقعش و در مواقع دیگرش به تطق آتشینش خرمن کفر را آتش بزند.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: میت الاحیاء هست کسی که کمک دین نمی‌کند مرده است هر چند فقیه روزگار هم باشد اگر سپردین نشد دیگر یثبت اقدامکم ندارد خدا هم یاریش نمی‌کند، وسوسه‌های شیطان ساعت مرگ مختصر ایمانی که داشت از او می‌گیرد.

ان الله قوی عزیز - لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قوه از خدا است ان القوة لله جميعاً عزت هم از خدا است ⁽⁴⁵⁰⁾ غیر از خدا همه ذلیل و ضعیف‌اند. این شبها در مناجات می‌خوانید مولای مولای انت القوی و انا الضعیف همه و همه ضعیف هستیم مولای مولای انت العزیز و انا الذلیل.

سخن ابراهیم ادهم زیر چوب

ابراهیم ادهم که از سلطنت فرار کرده و زهد را اختیار نموده بود وقتی در مسیرش در خارج شهری تنها حرکت می‌کرد سرهنگ متکبری رسید به ابراهیم گفت آبادی از کدام راه هست؟ ابراهیم اشاره کرد که به قبرستان، تا قبرستان را نشان داد با چوبی که در دستش بود توی سر ابراهیم زد اینجا نوشته شده است ابراهیم کتک می‌خورد: بزن که سر من خیلی گنهکار است در این اثناء ثالثی رسید ابراهیم را شناخت فریاد کرد آقای سرهنگ می‌فهمی به چه کسی داری می‌زنی این سلطان بلخ بوده است تا شناخت از اسب پائین آمد عذر

خواهی کرد ابراهیم گفت چیزی نشده است من مدت‌ها گنه‌کار بودم توستی نخورده بودم به دست تو قدری تو سری خوردم سرهنگ گفت چرا وقتی پرسیدم آبادی کجاست؟ تو، قبرستان را نشانم دادی گفت: آبادی جائی است که تمام اقشار مردم باشند.

رو، به گورستان دمی خاموش نشین آن سخن گویان خاموش را ببین مستحب است هفته‌ای دو روز، دوشنبه، پنجشنبه، جمعه، هم خوب است بروند قبرستان عبرتی بگیرند، متنبه بشوند بدانند قوت و عزت کجاست، قوت و عزت نه در قبرستان است نه در شهرستان قدرت فقط از خدا است.

لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون - ثم قفینا علی آثارهم برسلنا و قفینا بعیسی ابن مریم و آتیناه الانجیل و جعلنا فی قلوب الدین اتبعوه رافة و رحمة و رهانیة ابتدعوها ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها فاتینا الدین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون (451).

نوح، شیخ الانبیاء و مدت عمرش

در آیه قبل بیان فرمود لقد ارسلنا رسلاً بالبینات هر آینه فرستادیم پیغمبرانمان را با بینات و نشانه‌ها.

به طور آشکار و برای جلوگیری از ضد دین: آهن را آفریدیم که از برش آهن استفاده شود و دشمنان دین و اسلام و پیغمبران به آهن جواب داده شوند و به وسیله اسلحه آنها را برطرف کنند تا بسط عدل شود، تا دین خدا روی زمین برافراشته گردد یکون الدین کله لله

و در این آیه نام بعضی از پیغمبران را می‌برد سه نفر از پیغمبران اولوالعزم که سرچشمه نبوتند، اول نوح که در بین پیغمبران امتیازاتی دارد، یکی آنکه نبوتش

بیش از پیغمبران دیگر بوده است، نبوتش عمومیت داشته است و سن شریفش در رسالت قبل از طوفان 950 سال بوده است⁽⁴⁵²⁾ و اما مدت عمرش که چقدر در بین امتش باقی ماند اختلاف است از هزار سال دارد تا 1300، 3000 تا 3500 سال عمر شریفش ذکر گردیده است.

دیگر آنکه نوح پس از آنکه مایوس شد که قوم دعوت او را بپذیرد و همان بت پرستیشان را ترک نکردند نفرینشان کرد.

چرا بت پرستی دوام یافته

البته مسأله بت پرستی که در بشر خیلی شیوع داشته است، سری دارد، چوبی که به دست تراشیده می شود هر عاقلی می فهمد که کاری از آن بر نمی آید ولی مع الوصف با اینکه تراشیده دست خودش است⁽⁴⁵³⁾ از همان اول تا الان بشر بت پرستی را از دست نداده است، پیش از نوح جمعیت بت پرستها عددشان از مسلمانان بیشتر است بلکه از نصارا هم بیشتر است عددشان خیلی زیاد است و بتهایشان هم زیاد است برای خودشان بتکده هائی دارند.

یکی از رفقا که خودش رفته بود در بتخانه ای در هند می گفت وقتی رفتم موقع دعاشان بود، بت درست کرده بودند به شکل دختر خوشگلی و تمام آنهائی که می آمدند هفت ساعت دستشان را به سوی بت دراز می کردند می گفت من حیران شدم (ولی من و تو اگر پنج دقیقه قنوت را طول دهیم حوصله مان سر می رود).

خلاصه بت پرستی بوده و هست و خواهد بود چرا تعدادشان زیاد است؟ و دوام آورده اند.

سری دارد، ظاهری و باطنی دارد. سر ظاهریش آن است که آدمی تا به رشد عقلی برسد معطلی دارد بیشتر مردم عقلشان در چشمشان است، ادراک ماوراء

طبیعت، عقلی لازم دارد که آدمی رشد پیدا کند و سیر وجودی پیدا کند بگوید که بتها مقهور است، خود بشر که سازنده‌اش مخلوق است، کسی که کره زمین را آفریده نمی‌شود از جنس خودتان باشد، آفریدگار دیدنی نیست، اگر با چشم حیوانی دیده شود آفریدگار نیست، ظاهر نمی‌تواند بشود، باید محیط بر ماده باشد، بشر که به رشد عقلی برسد بفهمد جسمی که می‌بینی همه مقهور و مخلوق غیند، یعنی قوه ماوراء طبیعت که خدای عالم باشد، طبیعت آفریده شده اوست، مسخر اوست، محیط بر طبیعت است و خود او منزّه است که جسم باشد اگر خدا جسم باشد (استغفرالله) اولاً هر جسمی باید جسم ساز داشته باشد. باید خدای دیگری بیاید و این را درستش کند دیگر اینکه محتاج به اجزاء ترکیبی است، خدا جسم خلق کن است، هر چه هست قدرت قدرت ملکوت خدا است ⁽⁴⁵⁴⁾ خودش را بشناسد بفهمد که خودم هم جسم نیستم روح من که محیط بر جسم است مجرد است، خدای من روح آفرین است، اینها رشد عقلی است که آدمی بفهمد ماده و مادیات همه مخلوق و تمامش مثل هم است از جهت مخلوقیتش هیچ فرقی نمی‌کند.

مجسمه، مقدمه بت پرستی

پیغمبر اسلام فرمود یا علی لا تدع صورة الا محوتها در جریان فتح مکه دستور فرمود در کعبه صورتی باقی نگذار، مجسمه سازی حرام است برای چه؟ شکر خدای را که سعادت، نصیب حال شما گردید ای ملت ایران، مجسمه بت روزگار را پائین کشیدید و خدا رحمت کند جوانهایی که شهید شدند و این پیروزی شامل حال شما گردید.

هر اطاقی که در آن صورت باشد، نماز نخوانید، مکروه است هر چند وارونه‌اش بکنید هر چند پشت سر، هم باشد. صورت پرستی خرافات است.

خواستم عرض کنم علت اینکه بت پرستی از قدیم بوده تا حالا و همیشه بت پرست بیشتر از موحد بوده است. اگر بشر را تقسیم کنند اغلبشان بت پرست و حیوان پرست و... و... هستند. علتش را گفتم اولاً رشد عقلی می خواهد که به نور عقلش تکان بخورد و از ماده صرف نظر کند اگر مربی نباشد تمام وابستگی به ماده اش تقویت می شود وای اگر از خارج هم کمکش کند مثل دوران گذشته ایران که در سلطنت پنجاه ساله پدر و پسر تمام سعیشان این بود بین دانشگاه و دبیرستانها با روحانیت فاصله بیندازند و از طرف دیگر به بت پرستی و آتش پرستی تقویت می شدند.

در تاریخ بشر بخوانید آیا سراغ دارید در دورانهای گذشته در یک کشوری یک سلطانی با بت پرستی جنگ کرده باشد درباره (سلطان محمود غزنوی هم گویند به خاطر جواهرات به هند لشکر می کشید) بلکه تقویت می کردند و خودشان هم بت درست می کردند برای فریب ملت. خود آنها هم به گاو احترام می گذاشتند.

در چند سال قبل در روزنامه نوشتند که فرودگاه بین المللی دهلی تعطیل شد بر اثر اینکه گاوی تشریف آورده بود در باند فرودگاه، به احترام گاو فرودگاه بین المللی دهلی شش ساعت تعطیل گردید تا به اراده خودش کنار رفت.

بیشتر مردمان از راه به در رفتند

لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم به تحقیق که فرستادیم نوح نبی را و ابراهیم خلیل الرحمن را و بعد نبوت و کتاب را در نسل آنها قرار دادیم فمنهم مهتد یعنی قلبی از ذریه نوح و ذریه ابراهیم هدایت شدند و پذیرفتند و کثیر منهم فاسقون بیشترشان فاسق شدند تا الان هم چنین است. همیشه پیروان شیطان در اکثریت بوده اند نسبت به پیروان رحمن. ماده پرست، شهوت پرست، دنیا پرست چندین

برابر خدا پرست بوده‌اند پاره‌ای از ایشان هدایت را پذیرفتند و کثیر منهم فاسقون بیشترشان متمرّد شدند از اطاعت رحمن بیرون رفته داخل شدند در اطاعت شیطان.

ثم قفینا علی آثارهم برسلنا قفینا یعنی به عقب درآرودیم پشت سر نوح و ابراهیم، رسل خود را فرستادیم تمرد بشر مانع نشد که ما دیگر پیغمبر نفرستیم، پی در پی، پشت سر هم، پشت سر نوح و ابراهیم و ذریه شان رسل خودمان فرستادیم.

سرگذشت مختصر حضرت مسیح علیه السلام

وقفینا بعیسی ابن مریم و در این آخری پیش از پیغمبر اسلام، عیسی را فرستادیم و آتیناه الانجیل انجیل هم به عیسی بن مریم دادیم معلوم می‌شود انجیل، اصلی داشته است یک کتاب آسمانی به نام انجیل بوده است چون اهل اطلاع نقل کرده‌اند حضرت مسیح تا سن سی سالگی نبوتش آشکار نبود از سن سی سالگی مبعوث به رسالت شد تا سی و سه سالگی سه سال این بزرگوار مبعوث به رسالت شد تا سی و سه سالگی سه سال این بزرگوار انجیل بر او نازل می‌شد به مردم می‌رسانید. دوازده حواری داشت که یار و یاورش بودند، در این سه سال در آبادی زندگی نکرد، خانه نداشت، زن و فرزند نداشت، چراغش آفتاب بود فرشش خاک زمین بود و خوراکش میوه و برگهای درختان بود. این سه سال گذشت آخرش یهود عنود برای کشتنش محاصره‌اش کردند پس از محاصره یک نفر به نام یهودا از خود حواریین آمد پیش یهود به سی درهم نقره عیسی را فروخت و آمدند دستگیرش کردند و تصمیم گرفتند که فردایش او به دار بزنند.

مسیحی‌ها می‌گویند عیسی را بدار زدند بعد که مرد او را پائین آوردند در همین بیت المقدس دفنش کردند سه روز در قبر بود پس از سه روز زنده شد و سه روز به جهنم رفت که بعداً امتش به جهنم نرود.

انجیلی که مال عیسی بود، مسیحی‌ها آتش زدند و نابودش کردند سالها بعد ده بیست نفری که اسمشان هست کتابی نوشته‌اند الهامات خودشان را نوشتند و یا به قول من، خرافاتی که شیطان به دلشان انداخته بود به قلم آوردند. انجیلی که الان هست انجیل آسمانی نیست. توراتشان هم آسمانی نیست.

امروز روی کره زمین تنها کتابی که قطعاً آسمانی است قرآن محمدی است. قرآن کتابی است که وحی صریح الهی که بر قلب حبیبش و به زبان لطیفش جاری و پخش شد.

مسلمانان ملتزم خواندن و حفظ قرآن بودند

در صدر اسلام مأمور بودند که هر کس مسلمان می‌شد، قدری از قرآن را حفظ کنند که قرآن دست نخورد یا بنویسد یا حفظ کند⁽⁴⁵⁵⁾ در صدر اسلام کسی که مسلمان می‌شد پیغمبر خدا می‌فرمود: قدری قرآن یادش بدهید. نماز که می‌خوانی باید قرآن در نماز بخوانی. قرآن باید در سینه‌ها، در لوحها ثبت باشد تا قیام قیامت که هیچ وقت پیش نیاید که این قرآن نباشد در زمان پیغمبر قرآن از بر کردن وظیفه بود. پیغمبر که از دنیا رفت مسیلمه کذاب در یمامه طلوع کرد وی سحر هم داشت و ادعای پیغمبری کرد عده‌ای زیاد از صد هزار بیشتر لشکر دورش را گرفتند از تمام قبائلی که ضد اسلام بودند تا پیغمبر از دنیا رفت ریختند اطراف مسیلمه کذاب و حقه باز. اجمالاً لشکرکشی کرد ابوبکر بر سر کار است پناهنده شد به امیرالمؤمنین علیه السلام، آقا فرمود: لشکر بفرست از اسلام دفاع کن خدا نصرت می‌دهد.

بالاخره مسلمین مجهز شدند برای جنگ با مسیلمه پس از جنگ خبر آوردند برای ابوبکر که هفتاد حافظ قرآن در این جنگ کشته شدند. ابوبکر در خطبه نماز جمعه ناله کرد گفت: ای مسلمانها اعلان خطر به شما می‌کنم کار رسیده به اینجا که در جنگ با مسیلمه هفتاد نفر مسلمانی که تمام قرآن از حفظشان بود، کشته شده‌اند. در یک جنگ هفتاد حافظ قرآن کشته شده است.

قرآن نور است، فردای قیامت قرآن شفاعت می‌کند، کلام خدا است، سعادت است. هر خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود، مثل ستاره‌ای که از آسمان به زمین نور می‌دهد اهل آسمانها نور خانه را می‌بینند. لعنت به خانه‌هایی که در آن به جای صدای قرآن صدای آوازه ساز و رقص شنیده شود.

قرآن مجید از اول نزولش⁽⁴⁵⁶⁾ باید در در سینه‌ها و در لوحها باشد، قرآن باید بر زبانها جاری باشد زیرا قرآن ابدی است تا قیامت باید باشد نه یک کلمه از آن کم شود نه زیاد.

الان در قرن چهاردهم هستیم به شما بشارت بدهم خصوصاً در کتابخانه مسکو و بعد از مسکو کتابخانه ایتالیا قرآن‌های اسلام مال هر قرن الان موجود است. قرآن که به خط اسدالله الغالب علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در قرن اول نوشته شده. حتی قرآن که به خط زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده در همین کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز بوده است. از بکیها هنگامی که بر ایران مسلط شدند، آن را بردند. بعداً تزارها آن را خریده به مسکو بردند که الان هم آنجا است.

قرآن زمان عثمان الان مسکو است تا در هر قرنی قرآنهائی که نوشته شده همه را پهلوی هم بگذارند یکی است⁽⁴⁵⁷⁾ این قرآنی که الان هست مطابق با قرآن جلو است همینطور مطابقت دارد تا زمان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مسلمانها قدر قرآن را بدانید.

اجمالاً مسیحی‌ها چیزی در دستشان نیست می‌دانند که انجیل حال، آسمانی نیست خودشان هم می‌گویند تمام اینها را کشی‌ها درست کرده‌اند، الان این قرآن برای مسیحیت خطرناک است لذا سعی دارند از بینش ببرند. چه ایرادهای بیجائی که به پیغمبر می‌گرفتند و از طرف علماء جوابهای شفاف و کافی داده گردید ولی اخیراً از صد سال رو به این طرف با خشونت می‌خواهند قرآن را از بین ببرند. به دست خود مسلمانان، اسلام را بکوبند. الان سالهاست انگلیس از مسلمانها حکومت درست می‌کنند و اسلام را می‌کوبند. همین ایران ما از پنجاه سال قبل انگلیس می‌داند اگر خودش بخواهد حکومت کند نمی‌تواند - اما می‌تواند پهلوی را بیاورد که عمامه‌ها را بردارد، قرآن‌ها را دور بریزد، در مدارس، در دانشگاه، در پایگاهها - تدریس قرآن در فرهنگ ایران ممنوع شود، طرفدار قرآن را که علماء هستند باید بکوبند تا بتوانند قرآن را از بین ببرند.

نخست وزیر انگلیس قرآن را برداشت و گفت: تا این کتاب و علماء در بلاد اسلامی هستند ما قدرتی نداریم، مسیحیت رنگی ندارد، نقشی ندارد، با بودن قرآن، کسی انجیل بخواند واقعاً مسخره است. یک صفحه قرآن بخوانید یک صفحه هم انجیل یا تورات یک مستی قصه‌های خرافاتی. کاش قصه بود، تهمت‌ها، دروغها، نسبت به سحر و جادو به سلیمان دادن. نسبت زنا به پیغمبرشان دادن. نوشته‌اند نوح با دخترش زنا کرد!! لعنت خدا بر نویسنده‌اش.

امیدواریم از حالا موقع ذلت آنها باشد و عزت قرآن و طرفداران قرآن.

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم قفينا على آثارهم برسلنا و قفينا بعيسى ابن مريم و آتيناہ الانجيل و جعلنا
فی قلوب الذين اتبعوه رافة و رحمة و رهبانية ابتدعوها ما كتبناہا عليهم الا
ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعايتها فاتينا الذين آمنوا منهم اجرهم و كثير
منهم فاسقون (458)

هرگز خالی از حجت نیست

پروردگار عالم هیچ وقت زمین را خالی از حجت و خالی از رهبر و امام
نگذاشته است، آن کسی که رهبری کند بشر را و به سعادت برساند، پیغمبر پشت
سر پیغمبر در جای دیگر می فرماید یا می فرماید ارسلنا رسلنا تتری قفينا على
آثارهم برسلنا اول نوح، ذریه نوح دوم ابراهیم، ذریه ابراهیم و بعد می فرماید
قفينا یعنی پشت سر ابراهیم بعيسى ابن مريم عيسى را فرستادیم.

در روایت دارد که حضرت جواد علیه السلام بیرون منزل بود یک مرتبه آقا متوجه
شد که حالت هیبتی پیدا کرد، گریان شد رفت توی منزل فرمود پدرم را در
خراسان کشند بعد از حضرت جواد پرسیدند آقا از کجا دانستی، فرمود: عظمت
و هیبتی از عالم اعلاء بر من نازل گردید، به تعبیر دیگر منصب امامت را خدا به
من داد.

غرض: ارسلنا رسلنا تتری - ثم قفينا على آثارهم برسلنا تا اینکه بشر
نگویند که خدایا چرا برای ما رهبر قرار ندادی، خواه پیغمبر باشد یا امام یا نایب
امام، نایت امامی که پی به کلیات برده باشد فقیه باشد، حجت خداست، بر خدا
واجب است حجتش را معرفی کند و این حجت موقوف به تبعیت ملت است گر

ملت حاضر شدند برای تبعیت، بر امام یا نایب امام واجب است علاوه بر این که احکام خدا را به ملت برساند، زمام امورشان را نیز به دست بگیرد. شکر خدای را که نایب را معرفی کرد، حجت خود را برای ملت معرفی فرمود منت بزرگی بر ایران گذاشت کسی که نایب حجت خدا است خلیفه خلیفه الله هست الامام خمینی است.

مهربانی در نصارا به تبعیت از مسیح

وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة

خصوصیتی دارد جناب مسیح که البته مختصرش در اوست و تمامش در پیغمبر آخرالزمان است، و آن خصوصیت این است که هر کس تابع مسیح شد، از آثارش این است که از لطافت مسیح (اگر راست بگویند، به واسطه صدقشان) بر آنها اثر می‌کند در بینشان رأفت و رحمت پیدا می‌گردد به عکس یهود، حتی به خودشان هم رحم ندارند یهود در بین ملل روی کره زمین، قبیح‌ترین و شدیدترین و بی عاطفه‌ترین و بی مهرترین ملل هستند حتی به اولاد و به رفیقش، به هیچ کس مهر ندارند، جز به مادیات و پول و ثروت و ریاست به چیزی نمی‌اندیشند.

دین موقعی درست می‌شود که جانت بر کف، در راه خدا بدهی نه اینکه عقب شهرت بگردی، لعنت به تو، ای مسلمان اگر عقب شهرت بگردی، که از اسلام دوری، وای به کسی که برای ریاست، کار کند، دین خلق را آتش می‌زند. روایت می‌فرماید: به گله چوپان اگر گرگی حمله کند چه بر سر گله می‌آورد؟ حب ریاست دین آدمی را می‌بلعد، ریاست بر دو قسم است، ریاست شیطانی و ریاست رحمانی که قصدش این باشد خدمتی به دین اسلام کند اداره مملکت کند، این بسیار خوب و از بزرگترین عبادات بشمار می‌رود.

پیدایش رهبانیت در نصارا

گفتیم که نبوت و رهبری در سلسله جلیله انبیاء و اوصیای آنها از اول خلقت آدم تا کنون متصل بوده است هیچ وقت زمین خالی از رهبر الهی نباید باشد اگر روی کره زمین دو نفر آدم بیشتر نباشد یقیناً یکی امام و دیگری مأموم است.

ثم ارسلنا رسلنا تتری پشت سر یکدیگر، پیغمبر پشت سر پیغمبر تا زمان عیسی بن مریم که گذشت نصارا یعنی پیروان مسیح مبتلا شدند به سلطان یهود که یهود هم تصمیم گرفت نسل مسیحیت را منقطع کند هر چه مسیحی است از بین ببرد و بکشد، مخالفت کرد با مسیحیین، آنها هم آماده جنگ شدند و جنگیدند وعده زیادی کشته شدند مرتبه دوم باز جنگ شد مرتبه سوم کثیری از نصارا کشته شدند و قلیلی باقی ماندند که به یکدیگر گفتند: اگر ما بمانیم و باز جنگ پیش بیاید ما هم کشته می شویم و یک نفر مسیحی پیدا نمی شود بهتر آن است که ما هر کدامان در گوشه ای از صحرا زندگی کنیم و صومعه ای درست نمائیم مشغول عبادت شویم تا وقتی که آن پیغمبری که عیسی بن مریم به ما خبر داد بیاید ⁽⁴⁵⁹⁾ در صومعه ها می مانیم تا احمد بیاید و برای همه ما فرج گردد و کثیری از سوریه و لبنان و عراق آمدند مدینه و انتظار احمد را می کشیدند.

و رهبانته ابتدعوها ما کتباها علیهم ما برایشان واجب نکرده بودیم که رهبانیت اختیار کنید چنین کردند الا ابیغاء رضوان الله نسبت بما کتباها علیهم استثنای منقطع است معنایش چنین می شود ابتدعوها ابتغاء رضوان الله اینها برای این است که رضای خدا کسب کنند، دینشان محفوظ بماند آثار مسیح از بین نرود، رفتند صومعه نشین گردیدند، رفتند رهبانیت اختیار کردند، از خلق کناره گرفتند یعنی ابتداء که رفتند برای صومعه نشینی برای طلب رضای خدا بود برای حفظ دینشان بود و بنابر اینکه استثناء متصل باشد که ما کتبا علیهم الا ابتغاء

رضوان الله یعنی مگر اینکه طلب کنند رضوان خدا را یعنی امر وجوبی ما به اینها نکردیم مگر وابتغاء رضوان الله جز به دست آوردن خشنودی خدا که کناره گرفتند و صومعه نشینی کردند ولی فمارعوها حق رعایتها.

این صومعه نشینی و مشغول عبادت شدن خیلی مقام است، مقام انقطاع الی الله هست یعنی بشر از همه بریده، از شهوات، از خوشیها، زندگی در شهر، از همه قطع امید کردن حتی زن و بچه، باید خیلی رعایت این مقام کرد.

ولی فمارعوها حق رعایتها آقایان مسیحیها رفتند راهب شدند، صومعه نشینی کردند مقام شامخی را به دست آوردند ولی و اسفا خیانت کردند به این مقام، خیانتهاشان را قرآن به طور ادب ذکر می کند لکن ببینیم اینها چکار کردند، خدا می فرماید خلاف صومعه نشینی بود.

چرا به محمد ﷺ ایمان نیاوردید؟

اول: اینها مگر نرفتند از شهر کنار بگیرند که دینشان درست بشود تا وقتی که احمد بیاید؟ یک دفعه به فاصله ششصد سال (فاصله بین مسیح و رسول الله) پس از ششصد سال که بعضی از رهبانها دوم و سوم بودند شاید از درجه اول هم باقی مانده بودند که ناگاه آقایان صومعه نشینها پیغمبر که آشکار شد آنچه را که به اینها گفتند اوصاف پیغمبری که در انجیل است همین است، عده زیادی از مسیحیها گفتند خیر هنوز نیامده، این احمد نه آن احمد است، چرا منکر شدند؟ زیرا مقامشان بریده می شد چون هر مسیحی بود به اینها توجه می کردند، هدایا و تحف می آوردند، احترام و اکرام می کردند اینها راهب مسیحی هستند آن وقت بگویند پیغمبرتان آمده تمام بروید مدینه چنین چیزی نمی شود، زیرا آدم ریاست طلبی خیلی سخت است دست از ریاست بردارد.

انجام وظیفه نکرد کثیر منهم فاسقون فاسق شدند، حب دنیا، حب ریاست، آنها را به آتش کشانید، ای کاش موافقت نکرده بودند بلکه آماده جنگ با رسول خدا شدند.

مسجد ضرار و ابوعامر راهب

مثل ابوعامر که راهب زاهد صومعه نشین بود، رسول خدا که وارد مدینه شد مردک دید که دسته دسته از مردم به طرف احمد به مسجد قبا ⁽⁴⁶⁰⁾ می‌روند. این مسجدی که در مدینه با ورود پیغمبر تأسیس شد و رسول خدا نماز می‌خواند، قبیله نزدیکش هم همچشمی کردند و مسجدی برای خودشان درست کردند رفتند ابوعامر را آوردند آنجا مقابل رسول الله برای خودنمایی که چرا آنها مسجد داشته باشند ما نداشته باشیم و بالاخره بعد هم، امر شد به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که این مسجد را خراب کنید ⁽⁴⁶¹⁾ مسجد وقتی مسجد است که برای خدا ساخته شود اگر برای نمایش شد باید خراب کرد باید آتش زد این چنین مساجدی را مسجد یعنی محلی که برای خدا بنا شود نه برای جلوه دادن قبیله، رسول خدا هم به چند نفر از اصحاب دستور داد، رفتند همه را آتش زدند و اثری از این مسجد نماند زیرا برای راهب مسیحی بود.

تحریکات ابوعامر و مرگ در تنهایی

فمارعوا حق رعایتها پیش از آمدن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همین ابوعامر راهب می‌گفت باید منتظر بود احمد بیاید حالا که احمد آمده می‌گویند نه این خودش نیست، تا جائی که خودش بی شرف آمد پیش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: یا محمد تو چه می‌گوئی و چه حرف تازه‌ای داری؟ فرمود دین حنیف ابراهیم خلیل. آن بی شرف هم گفت که من هم مثل تو هستم، من هم دین حنیف ابراهیم دارم. پیغمبر فرمود: تو چنین نیستی، تو مخلوط کرده‌ای. مردک هم قهر کرد و از پیش

رسول خدا رفت و شروع به لشکرکشی کرد و موقعی که رسول خدا اظهار دلتنگی کرد رسول خدا نفرینش کرد فرمود (خلاصه روایت شریفه) از خدا می‌خواهم هر کدام از من و تو دینمان از طرف خدا نیست، خداوند در تنهائی ما را هلاک کند. خودش هم گفت الهی آمین. بالاخره شروع به تبلیغ بر علیه رسول خدا کرد. احزاب از جمع آوری کرد تا جائی که خودش را رساند به شام. از شام که مرکز یهود بود، شامیان را تحریک می‌کرد که لشکرکشی کنند. در مقابل رسول خدا به هر حال در مسافرت شامش از قریه‌ای که به قریه دیگر می‌رفت در بیابان تنها افتاد و به جهنم واصل گردید.

گناه بخشی خیانتی برتر

فمارعوها حق رعایتها دیگر از خلاف کاریهای رهبانها، گناه بخشی خود را خدا یکی کردن این خیلی عجیب است مردک تو آمدی که عبادت خدا بکنی ولی حالا هر کس آمده و گفت گناه کردم چند مثقال طلا می‌گیری و می‌گوئی برو که بخشیدمت. تو خودت باید در خانه خدا بیائی بگوئی الهی العفو، خدایا مرا بیمارز، آن وقت به کسی دیگر می‌گوئی برو که آمرزیدمت! این گناه بخشی که از همان سابق که راهب شدند، رهبانی را اختیار کردند، دانایانشان نسبت به امتشان گناه بخشی را رواج دادند!

یکی از رفقا چند سال قبل گفت در کلیسای فرانسه برای تماشا به قسمت گناه بخشی رفتم، ساختمان مفصل عجیبی که چندین طبقه داشت و چقدر طولانی و موقف، موقف داشت. عده‌ای نشسته بودند با میز و قلم و کاغذ. گناهکار بدبخت آنجا می‌آید، اول گناهایش را به اینها می‌گوید آنها هم گناه را می‌نویسند نوشته را به دستش می‌دهند می‌گویند برو طبقه فلان. نامه را می‌دهد، آنها هم به موافق دیگر می‌برند وقتی برمی‌گردد نوشته شده است که مثلاً صد

دلار بده، تا گنااهش چقدر باشد. این پول را در بانک همانجا به حساب مخصوص می‌ریزد و رسیدش را می‌گیرد محل دیگر می‌آید بعد باید برود محل آخری آمرزش نامه را بگیرد و قشنگ می‌نویسد: جناب پاپ شما را آمرزید و من می‌گویم: خیلی غلط کرد. خودت را چه کسی می‌آمرزد؟ تو کیستی که چنین غلطی کنی!

دکان بهشت فروشی را بست

آفرین به مرد اصفهانی، رحمت خدا بر او باد، چند سال قبل، گفتند یک نفر اصفهانی زرنگ در رم از برنامه گناه بخشی خیلی ناراحت شده می‌بیند عجب است کار اینها، یکی گناه بخشی و دیگر بهشت فروشی، نقشه خوبی کشید به هر نحو بود خودش را به پاپ رسانید گفت من آمده‌ام امروز همه جهنم را از شما بخرم چند می‌فروشی؟ گفت مگر کسی جهنم را می‌خرد! گفت آقا شما مالک هر دو هستید، من می‌خواهم جهنم را بخرم، قبول نکرد، گفت آقا شما پول را بشناس بالاخره قبول کرد گفت تمام جهنم را بدون اینکه وجبی از آن کم باشد او هم گفت مثلاً صد هزار دلار تا گفت، اصفهانی هم قبول کرد مثلاً صد هزار دلار داد و سندی هم گرفت که نوشته شده بود شش‌دانگ جهنم را جناب پاپ به این جناب اصفهانی به صد هزار دلار فروخت و تصویب شد و این سند را گرفت و امضای پاپ را هم گرفت اعلانی به دیوارها چسبانید ایها الناس آقایان مسیحیها از این به بعد جهنم ملک مطلق من است، من هیچ کدامتان را راه نمی‌دهم و نمی‌گذارم هیچ گناهکاری پا توی جهنم بگذارد بالاخره کم کم دکان جناب پاپ بسته شد فهمید که این اصفهانی چه کلاهی سرش گذاشته است هر چه فرستاد که بیاید و سند را فسخ کند حاضر نگردید تا این روسیاهی باشد تا روز قیامت.

پیشرفت کمونیست نتیجه خرابی کلیسا

فمارعوها حق رعایتها صومعه نشینها مراعات حق روحانیت را نکردند ما دیگری درآوردند، ثروت اندوزی پیش گرفتند حتی چندین سال پیش در مجله‌ای خواندم که در ایتالیا تلفن جلو پاپ هم از طلاست از جهت شهوت مکرر نقل شده است دخترهای تارک دنیا که رفتند راهبه بشوند زیر دست عابدهایشان بچه دار شده‌اند کثافتکارهایشان زیاد شده است.

اهل اطلاع نوشته‌اند کمونیستی که چند سال است روی کره زمین پا گرفته از نکبت کلیسا است از بس کلیسای مسیحیت کثافتکاری کرد، مردک کمونیست در مسکو می‌نویسد دین، تسکین و تخدیر ملت‌هاست، آیا کسی هست بگوید بی مروت این دین مسیحی است، یک سری هم به اسلام بزن تا بفهمی دین کدام است.

روح الله زمان ما خمینی است

فقط شما کلیساها را دیده‌اید، یک سری هم به مسجدهای مسلمانها بزنید روح کل روحانیت آیت الله العظمی امام خمینی را ببینید، وقتی ایشان چندی در فرانسه تشریف داشتند، شنیده‌اید از اطراف، مسیحیها می‌آمدند ببینند آقائی که سی و پنج تابعش هستند، آقائی که نه تکیه به شوروی و نه به آمریکا دارد کیست؟ وقتی می‌آمدند می‌دیدند پیرمردی است چند متر عمامه بر سر، عبائی هم بر دوش دارد نه کاخی نه قصری نه نوکرهای غلاظ و شدادی، انگشت حیرت به دندان می‌گرفتند.

در مجله‌ای نوشته بود که شخصی (اسمش یادم رفته است) پس از آنکه از آمریکا به فرانسه رفت و وقتی از او پرسیدند آن آقا که بود؟ آن خمینی که بود و

چه مردی بود: گفت، آن مسیحی را که مدتها می‌پرستیدمش، در فرانسه امروز خدمتش مشرف شدم، روح الله هست السلام علی عیسی روح الله. می‌فرماید: کثیر منهم فاسقون بیشترشان دشمن اسلام و فاسق شدند.

علی علیه السلام سنگ عظیم را بلند و پرتاب نمود

در غزوه صفین امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکرش حرکت می‌فرمود که در بین لشکرش مالک اشتر است در محوطه‌ای لشکر فرود آمدند که تدارک آذوقه کنند مالک آمد پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت یا علی این وادی خشک است و آبی نیست فرمود تفحص کنید آنها هم رفتند کیلومترها از چهار سمت آمدند گفتند یا علی یک قطره آب پیدا نمی‌شود لشکر نمی‌تواند وقوف کند گویند خود علی حرکت کرد چند قدم پیش آمد رسید به یک نقطه‌ای فرمود اینجا را بکنید آنها هم با کلنگ و بیل شنها را عقب زدند. رسیدند به یک سنگ عظیم سیاه رنگی، در یک روایت نوشته شده است یک صد نفر آماده بیرون آوردن سنگ بودند همه کمک کردند این سنگ را بتوانند ذره‌ای جابجا کنند دیدند نمی‌شود آمدند عقب امیرالمؤمنین که یا علی آنجا که گفتید بکنیم دیدیم سنگی است که کنده شدنی نیست خود علی علیه السلام تشریف آورد دست ولایت زد زیر سنگ آن را بلند و پرتاب کرد فرمود هر چه می‌خواهید آب بردارید مشکها را پر کردند و هر که چه داشت پر کرد بعد خود امیرالمؤمنین سنگ را برداشت و دوباره گذاشت سرجایش و بعد هم فرمود خاک و شن هم بریزید سرجایش، ریختند فرمود حرکت کنید، حرکت کردند مقداری که رفتند فرمود آنجائی که آب برداشتیم کدامتان بلدید همه گفتند ما می‌دانیم کجا بود آقا فرمود: بیائید و نشانم بدهید که کجا هست، امیرالمؤمنین با لشکر برگشتند هر چه گشتند پیدایش نکردند.

راهب به دست علی علیه السلام مسلمان شد

در این اثناء یک نفر راهب، دیرنشین که در این صحرا صومعه‌ای درست کرده بود به سرعت در برگشتن امیرالمؤمنین خودش را رسانید شاید سر اینکه علی برگشت بهانه جای آب بود حقیقتش می‌خواست آن راهب را دستگیری کند.

بالاخره علی برگشت راهب هم خودش را رساند به علی علیه السلام تا رسید گفت: کدامتان بودید این سنگ را برداشتید، کدامتان بودید آب از اینجا برداشتید؟ گفتند آقای ما علی علیه السلام بود گفت این آقا کیست گفتند وصی پیغمبر آخرالزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اجمالاً روی دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد گفت آقا من در این قسمت از صحرا که هستم صومعه از من نیست از عالم و راهب قبل از من است و آن عالم هم از چند صد سال قبل است. همینطور به ما رسیده که در این قسمت از صحرا چشمه آبی است که این چشمه آب را هیچکس نتواند کشف کند مگر وصی پیغمبر صد سال است دیرنشینها اینجا مانده‌اند و به آرزو نرسیده‌اند مردند، من هم سالها اینجا ماندم شبانه روز چشم به راه بودم کجاست آن آقائی که بیاید و این نشانه را از او بگیرم و چشمه را به دست او روان بینم، حالا به مراد رسیدم، الحمدلله، بیعت کرد و گفت: آقا ممکن است مرا هم، همراه ببرید؟ فرمود ما می‌خواهیم برویم جنگ گفت آقا من هم آرزو دارم جانم را بدهم جان باشد که فدای قدم دوست کنم بالاخره آمد همراه آقا در غزوه صفین شهادت نصیبش شد خود حضرت امیرالمؤمنین هم را کفن و دفن کرد.

راهبی هم، در راه شام است، در یکی از منازل راه شام وقتی که سر عزیز زهرا حسین مظلوم را می‌آوردند راهب از دور تا چشمش به سر بریده افتاد دید عجب نوری از این سر متصاعد است این بشر عادی نیست، این الهی است از همانجا سراسیمه از صومعه بیرون آمد پرسید رئیس این قوم کیست؟ یا شمر یا

خولی هر کدام از اشقیاء بودند پرسید شما امشب اینجا هستید؟ گفتند بله، گفت ممکن است سر بریده را بدهید به من مهمان من باشد؟ گفتند ما چنین کاری نمی‌کنیم این سر، عزیز است، ما می‌خواهیم به واسطه این سر جایزه‌ها بگیریم، گفت من متعهد می‌شوم تمام دارائیم که دوازده هزار درهم است بدهم یک شب سر حسین مهمان من باشد بالاخره دوازده هزار درهم را نقد داد و سر مقدس را آورد، الله از این شب و از این سر و از این راهب که چه راز و نیازهایی که داشتند می‌گفت که می‌دانم تو بزرگی آقا، آقای من تو مظلومی، گریه‌ها و ناله‌ها داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يوتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به و يغفر لكم و الله غفور رحيم. لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرين على شيء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم (462).

شما که باور کرده‌اید پرهیزید

يا ايها الذين آمنوا تقوا الله ای کسانی که ایمان آوردید، قبول کردید، گفتید ما را خدائی است، بر خلاف مادیین که منکر خدا هستند و بشر را مانند علف خودرو خیال کرده‌اند، عالم هستی را بدون صاحب پنداشتند، گویند همینطور خودش می‌چرخد بدون اینکه چرخاننده داشته باشد، بدون اینکه علم مطلقى فوق این دستگاه باشد و حال آنکه اثر الاقدام تدل على المسير جای پا دلالت می‌کند کسی از اینجا رد شده است، یا مثال دیگری که پیره زالی می‌ریسید مروی است رسول خدا رد شد ایستاد فرمود تو را چه دلیلی است بر صانع عالم؟ گویند پیره زال تا شنید دستش را از ریسیدن برداشت یعنی یا رسول الله چرخ به این کوچکی تا دست من با آن نباشد حرکت نمی‌کند، این چرخ عالم وجود، آن منظومه شمسی تا قدرتی نباشد چطور می‌چرخد آن هم با چه نظم و ترتیبی، واقعاً هر کس منکر خدای عالم گردد از هر حیوانی پست‌تر است، نمی‌خواهد بفهمد والا وجدانش گواه بر آن است مکرر بنده این معنی را مثال زده‌ام.

مثلاً شما زحمت بکشید کوزه‌ای درست بکنید آن وقت کسی بگوید چه کوزه خوبی شده است! سیل آمده شلها به هم خورده بعد آفتاب خورده خودش شده کاسه یا کوزه آیا دوستی توی سرش می‌زنی یا نه؟

می گوئی بيمروت کاسه را می بینی کاسه ساز را منکر می شوی ساعت را می بینی ساعت ساز را منکر می شوی، آدم را می بینی آدم ساز را منکر می شوی، حیوان و گیاه و آفتاب را می بینی و سازنده شان را منکر می شوی؟ اجمالاً مطلب آشکار است.

ملاحظه حضور حق هنگام گناه

یا ایها الذین آمنوا ای آنهایی که تکان خوردید، آدم شدید، فهمیدید خدائی دارید، فهمیدید آفریننده ای دارید - این ایمان تا این حد خوب.

اما: شما را به منزل نمی رساند باید تکانی بخورید بروید جلوتر تا بررسی بتقوی الله زیاد در قرآن کریم ذکر گردیده است یعنی صرف اینکه گفتی خدائی است این ایمان نمی شود تو را از جهنم نجات نمی دهد وقتی تو را به سعادت می رساند که ملاحظه حضور خدا را داشته باشی. (463)

تقوی الله یعنی ملاحظه حضور حق در تمام مشکلات، حلال مشکلات خدا است نه خودت و نه دیگری، تا خدا چه خواهد در برابر بچه ای گناه نکرده و حیاء می کنی ولی ملاحظه حضور خدا را ننموده و گناه می کنی و خجالت هم نمی کنی!.

در زمانی که کنی قصد گناه گر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری ز گناه در گذری پرده عفت خود را نداری
شرم بادت ز خداوند جهان که بود واقف اسرار نهان

تقوی در همه طبقات باید پیدا شود

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اتقوا الله خودخواهی نکنید، خلاف وظیفه بندگی نکنید، خودتان را مقابل خدا قرار ندهید، علو، نداشته باشید (464) کبر نکنید، اتقوا الله آقائی کردن خلاف تقوی الله است، تمام باید بگوئی انا

عبدک الذلیل الضعیف باید در برابر عظمت خدا، خودت را از هر حقیری حقیرتر بدانی، همه حقیرند، همه عبدند، بزرگ خداست، تقوی الله یعنی در هر حال خودت را بنده بدانی، علو، نداشته باشی.

در مرض موت رسول خدا ﷺ چند روزی که بستری بود در جلد ششم بحار است، حجره از انصار پر شد رسول خدا هم تب شدید داشت، خداحافظی کرد جملات آتشی گفتم، یک کلمه اش را هم من امروز می گویم.

اوصیکم بتقوی الله... ای مسلمانها بیست و سه سال محمد زحمت کشیده دین را تا اینجا آورد به هوش باشید پس از من تقوی را از دست ندهید، مسلمانان حالا موقع تقوی است.

پیغمبر این را فرمود اما والسفا روز بعدش یک دفعه علو روی کار آمد، انصار، مهاجر با هم جمع شدند در سقیفه کشمکش شد انصار گفتند ما اهل مدینه‌ام، ما انصار رسول الله هستیم، اگر ما نبودیم اسلام نبود، باید خلیفه از ما باشد.

مهاجرین گفتند ما جلوتر از شما هستیم: جلوتر از شما اسلام را پذیرفتیم، باید خلیفه از ما باشد! زدند توی سر یکدیگر، اوس و خزرج آمدند میدان، گروه ثالثی پیدا شدند گفتند: خلیفه از ما باید باشد، از همان اول علو در کار بود، انصار می خواستند بروند بالا دست مهاجرین فقط کارشان جلو بردن خودشان بود.

آخر از چه عقب نیفتید از دنیا یا آخرت؟ مسلمانان نباید طالب دنیا باشند که بخواهند عقب نیفتید اگر آخرت است این چیزها در آن نیست تو باید برای خدا کار کنی، می خواهد سمت باشد یا نباشد باید دلت بخواهد اسلام بلند شود، علو، ضد تقوی است.

خدا کند تقوی الله در تمام طبقات واقع گردد، به خدا فکر کنید، خدا را از یاد نبرید، عاریه بودن سروسامانت یادت نرود.

بیائید و ننگ اسلام نشوید، خانمها عفت شما امروزه خیلی قیمت دارد تا بتوانید خودتان به میل خودتان عفتتان را نگاهدارید بدون اینکه کسی به شما حرفی بزند، مزاحمتی کند همه و همه به سوی تقوی الله برویم.

در روایتی دارد وقتی خدا اراده خیری به شخصی کند، در وجود خودش واعظی قرار می‌دهد، خدا خواسته که ملت ایران بزرگ و معنوی شود. لذا هر فرد فردی امیدوارم در وجود خودشان واعظی باشد.

ای زن اگر سر و سینهات باز باشد بدان که شیطان با تو است، خطری بالاتر از آن برای تو نیست، غرض آن است که اتفوا الله، از خدا بترسید.

زهرا علیها السلام سرمشق بانوان پرهیزکار

ای خانمهایی که شما باید پیرو فاطمه زهرا (علیها السلام) باشید وقتی زهرا به مسجد آمد تا خطبه بخواند چادری بر سر داشت که بر زمین کشیده می‌شد. داخل مسجد آمده است، فوراً پرده زدند، مجلله ملکه اسلام پشت پرده خطا به آتشین می‌خواند، موعظه می‌فرماید با تمام رعایت عفت در سن هجده سالگی چه می‌کند. زن نمونه عالم است.

حال که حرفم به اینجا کشید، به شما بگویم خانمها ببینید چه خبر است برای ازدواج زهرا هر کس مالی داشت و ثروتی داشت، می‌آمد تا شاید این گوهر گرانبهای اسلام نصیبش گردد تا جائی که عبدالرحمن بن عوف که قارون آن زمان بود، آمد پیش رسول الله عرض کرد یا رسول الله اگر دخترت را به من بدهی، من از در حجره‌اش تا منزل خودم فرش حریر می‌کنم زهرا روی فرش حریر حرکت کند بیاید خانه من، چنین و چنان می‌کنم، مهرش را چنین و چنان

می‌کنم و دیگران هم همینطور، فرمود، اختیار دختر من با خدا است، تا خدا چه خواهد، حالا علی چه داشت؟

ای آنهایی که وقتی خواستگار می‌آید می‌گوئید آیا مهندس است یا دکتر؟ از حالا تصمیم بگیرید که اگر خواستگاری آمد اول بپرسید که آیا نماز می‌خواند یا نه؟ سرمایه‌اش تقوا باشد سعی کنید دخترتان را به شرابخوار ندهید. اگر کسی دخترش را به شرابخوار داد مثل اینکه به فاحشه‌گری داده است، نکند شرابخوار باشد، نکند قمار باز باشد نکند تارک الصلوة باشد.

سادگی در ازدواج را رعایت کنید

رسول خدا پس از آنکه وحی رسید دختری را با علی عقد کن خود امیرالمؤمنین هم حیا می‌کند و از حیث جهات مادی هیچ چیز ندارد. بالاخره رسول خدا خودش عقد را منعقد کرد پس از آن فرمود: یا علی برای عروسی دخترم فاطمه چه داری؟ گفت: یا رسول الله زرهی دارم که موقع جنگ می‌پوشم و شمشیری دارم که در جبهه جنگ به کار می‌برم و شتری هم دارم برای آبکشی. رسول خدا هم فرمود که یا علی شمشیر که لازم است در جبهه جنگ باید داشته باشی و شتر هم برای کسب معیشت لازم است ولی زره فعلاً لزومی ندارد، زرهت را بفروش خرج عروسیت کن. نظرم نیست احتمالاً سیصد درهم فروخت آن وقت جهیزیه فاطمه را از پول علی قرار داد. فرمود کیست برود و وسایل را از همان پول زره خریدند و همه را منزل رسول الله بردند بعد هم شب زفاف.

روایتی دارد در جلده ده بحار که فرش حجله تخته پوست بود مابقی فرش حجره آن شب، رمل یعنی شن نرم که به رنگ قرمز بوده است.

غرض، رسول خدا دخترش را به چه کسی و به کجا داد؟ مسلمانها! شما اینقدر عقب مال نگردید، چشمتان را به دنیا نیدازید، دنبال تقوا بروید، دنبال اسم و رسم نباشید، جوانها زن که می‌گیرید برای خدا بگیرید، برای حفظ دینشان بگیرید، برای حفظ عفتتان بگیرید، دختر هم، چنین باید باشد. اگر تمام شوون برای خدا باشد، آن وقت می‌فهمی لذت زندگی را. این زندگی که حالا بشر دارد، مرگ است.

خوراک خوردن حضرت رضا علیه السلام با غلامان

در حالات امام رضا دارد که حضرت در همان زمان ولایتعهدی بود که حکام و وزرا با چه ادبی و خضوعی خدمتش می‌آمدند در همان هنگام در روایت دارد موقعی که سفره پهن می‌کردند حضرت امر می‌کرد هر کس در منزل است بیاید، حتی نوکرها، غلامها، هر که هست باید سر سفره غذا بخورد، فرق نمی‌گذارد بین غلام و وزراء.

آیا نشنیده‌اید آن روایت دیگر! که حضرت امیرالمؤمنین با غلامش به بازار می‌رود پیراهنی برای خودش می‌خرد و پیراهنی برای قنبر، یکی از دو پیراهن دو سه درهم گرانتر بود، آن پیراهنی که بهتر و گرانتر بود به قنبر داد، قنبر عرض کرد آقا من خادم و غلام شما هستم، شما مولای من و علاوه خلیفه مسلمینید، آن پیراهنی که بهتر است سزاوار است شما بپوشید (حاصل روایت منقوله از قول امام) در جواب فرمود: من از خدای خودم خجالت می‌کشم که خودم را بر تو ترجیح دهم.

مقام معنوی تواضع می‌آورد

از جهت خلقت در دستگاه آفرینش علی هم مخلوق است چرا خودش را مقدم بر قنبر قرار دهد، به حسب خلقت فرقی ندارد، بله خدا فضلها را به علی

کرده، خدا مقامهائی به علی داده این مقامها سبب کبر نمی‌شود، اگر سبب کبر شود که مقامی نیست به عکس است بدانید اگر مقامها خدائی شد کبر که نمی‌آورد بلکه تواضع را بیشتر می‌کند.

در تفسیر آیه شریفه آمن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء⁽⁴⁶⁵⁾ رسیده که رسول خدا خواند اشاره به علی کرد آن مضطری که خدای را بخواند، خدا او را اجابت می‌کند و بعد خلیفه‌اش قرار می‌دهد یعنی علی علیه السلام تا مهدی که حضرت حجت یکی از القابش مضطر است، این المضطر الذی یجاب اذا دعا احتمالاً رسول خدا اشاره به علی کرد یعنی یا علی توئی مصداق این آیه، مضطری که خدا اجابت می‌کند و تو را خلیفه و امام قرار می‌دهد، در روایت دارد که علی لرزید کوچک شد قدری هم خودش را عقب کشید.

حالا اگر کسی اهل نفس و هوی باشد وقتی به او بگویند شما خلیفه می‌شوید، باد می‌کند خوشحال می‌شود، علی عاقل روزگار است می‌داند این خلافت و امامت خدائی است لذا شرمسار می‌شود، من امید نداشتم که خدا چنین مقامی به من بدهد و بعد ترس از اینکه آیا از عهده خدمت برمی‌آیم آیا می‌توانم انجام وظیفه بدهم.

نماینده مردم، خدمتگزاری نه ریاست

بعضی افراد این چند روز تلفن می‌کنند که تبریک می‌گوئیم اول من توجه نداشتم، تبریک برای چه به خیالم چیز تازه‌ای شده است پرسیدم چه شده پاسخ دادند چون شما برای مجلس خبرگان انتخاب شدید گفتیم وا عجبا تکلیفی روی دوش من بدبخت آمده است، مگر ما عقب مقامی می‌گشتیم؟! مگر عقب شهرتی می‌گشتیم؟! خاک بر سر من اگر من طالب مقام باشم، وای بر من اگر بخواهم منصبی را، مقامی را اسم و رسمی را بگیرم، مجلس خبرگان یعنی عده‌ای بیایند

برای خدا جان بکنند زحمت بکشند قوانین اسلام را پیاده بکنند چقدر زحمت دارد؟

غرض آنکه آدمی حواسش به خودش باشد تقوی الله را فراموش نکند، هیچ وقت ریاست نخواهد، بلند پروازی خلاف تقوی الله است.

اگر بنده بود چنین نبود

مکرر شنیده‌اید که روزی امام هفتم ما موسی بن جعفر ع بنا بر آنچه در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده است در کوچه بغداد رد شد در یک خانه‌ای که معلوم بود خانه یکی از اعیان است و صاحبخانه از مترفین یعنی از خوشگذرانها است از داخل خانه صدای ساز و رقص می‌آمد، آقا موسی بن جعفر لحظه‌ای تأمل کرد، کنیزی در خانه را باز کرد می‌خواست آشغالی که در منزل بیرون بریزد فرمود این خانه کیست؟ عرض کرد آقا این خانه بشر است فرموده بنده است یا آزاد است؟ گفت آزاد است حاصل آنچه از آقا نقل شده است امام فرمود آری این شخص بنده نیست اگر بنده بود وضعش غیر از این بود.

محمد صلی الله علیه و آله از همه بنده‌تر

اگر چنانچه بخواهید بندگی را ببینید چطور است سیدالکونین عبد حقیقی الهی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در روایت دارد خانمی از خانمهای مدینه در مسیرش دید روی خاک نشسته است و مثل غلامان زانو را بغل گرفته است و غذا می‌خورد خانم رسید سلام کرد، عرض کرد یا رسول الله جلست جلسه العیید... شما مثل غلامان روی خاک نشسته‌اید، مثل غلامها خوراک می‌خورید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ومن اعبد منی کیست از من بنده‌تر باشد؟ مگر باید غلام و بنده کسی باشد، بنده مولای واقعی رب العالمین و اشهد ان محمد عبده و رسوله و لذا فرمود که من تا آخر عمرم خاک نشینی را ترک نمی‌کنم زیرا خود خاک

نشینی شعار عبودیت است، نشانه بندگی است که بفهمی اولت از خاک آفریده شدی منها خلقناکم همین خاک بود که ماده غذائی شد پدران ما خوردند نطفه ما منعقد گردید و فیها نعیدکم بعد از چندی هم به همین خاک برمی گردی، می شوی خاک و منها نخرجکم تاره اخری و دوباره از همین خاک بلندت می کنند برای روز قیامت این اول و آخر را آدمی باید یادش نرود تا حقیقت عبودیت در او پیدا شود، تا تقوای او درست گردد.

احترام اهالی مدائن از امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی به مدائن رسید اهل مدائن آمدند استقبالش تا آقا وارد شد همه نسبت به آقا علی علیه السلام دستها را به سینه گذاشته تعظیم کردند، آقا فرمودند این چه وضعی است؟ گفتند ما در برابر سلاطین همیشه چنین بودیم، احترامی است که به سلطان می کنیم فرمود این عمل شما برای خودتان بد است برای من هم بد است اما برای شما بد است زیرا ذلتی است برای شما - ذلت ملت است که در برابر طاغوتی چون محمدرضای خونخوار تعظیم کنند، این کار را نکنید آبروی اسلام را نبرید و اما برای من هم بد است نفس آدمی احترام را دوست دارد وقتی که برایش تعظیم کنند خودش را گم می کند برای خودش شأنی قائل می شود. ⁽⁴⁶⁶⁾

بنده باید یادش نرود بندگی خدا را، مطیع رب العالمین نباید فراموش کند، مسلمانان، خدا یادتان نرود شما را غرور نگیرد.

نفس ازدهاست او کی مرده است

بعضی از علمای اخلاق مثالی زده اند می گویند وقتی از اوقات در بغداد درویشی از مارگیرها ازدهائی را صید کرده بود برای تماشا کنار دجله بغداد

آورد، مردم برای تماشا می آمدند گویند این اژدها سر ما زده شده بود نه اینکه مرده بود.

بدبخت صیاد به خیالش اژدهای مرده است دمش را گرفت گذاشت روش دوشش می کشانید و می آورد، اژدها نمرده لکن سرما زده و خطری ندارد، بالاخره اهل بغداد خیر شدند آمدند برای تماشا که ناگهان ابرها متفرق شد، سوزش آفتاب تابید بر بدن اژدهای سرمازده، کم کم بدنش گرم شد یک دفعه تکانی خورد، اولین کسی را که طعمه خودش کرد همان صیاد بود، بعد جمعیت می خواستند فرار کنند گروهی روی هم ریخته بعضی در شط غرق شدند عده زیادی زیر دست و پا از بین رفتند و عده ای هم طعمه اژدها شدند بالاخره اژدها جان گرفته صید خودش را کرد.
گویند نفس آدمی، اژدها است.

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است نگاهش کن که آمده مسجد مثل بیچه آدم نشسته، بگذار خدای نکرده دو سه میلیون پول گیرش بیاید یا مقام و منصبی گیرش بیاید اگر دل شکسته پیدا کرد، حالا که می بینی نفسش مثل مار سرماخورده است، تسلیم است، وقتی من بالای منبر می گویم بگو یا الله با حالت گدائی می گوید یا الله، می گویم از گناهانت بگو الهی العفو، راستی اشکی هم می ریزد می گوید الهی العفو ولی خدای نکرده اگر مقامی و پولی گیرش بیاید هر چه بگوید آقای فلانی بیا از گناهانت بگو الهی العفو، می گوید آقا مگر من چکار کرده ام؟! !!

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به و يغفر لكم والله غفور رحيم لئلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرين على شيء من فضل الله و ان الفضل بيد الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظيم (467)

پرهیزکار، مؤمن متعهد است

عرض کردم کمتر موضوعی است که به قدر تقوا در قرآن ذکر و تأیید شده باشد در شرح تقوی الله - دیروز بیاناتی ذکر گردید امروز به بیان دیگر: تقوا عبارت است از تعهد، مسؤولیت الم عهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان اگر کسی متعهد شد که اطاعت نکند تنها اطاعت رحمن کند می شود متقی، گناه نکند، هواپرستی نکند، در مقابل خدا، او را غرور نگیرد آدمی به قدری نفسش پست است که گاهی مقابل خدا می ایستد، خصوصاً در حال خشم، اصلاً منکر خدا می شود از بس نفس آدمی عنود و لجوج است (468) در حالتی که اگر رجوع به عقل خودش می کرد می دید از هر واضحی واضحتر، وجود رب العالمین است از هر حقی حقتر قیامت و ثواب و عقاب است، دوزخ و بهشت است، تو داری پشت به بهشت حرکت می کنی، داری با حیوانات سر و کار پیدا می کنی، روز قیامت هم به همان صورت حیوانات محشور می شوی فرمود این مردم محشور می شوند به صورتهای زشتی که خوک و میمون نزد آن زیباست (469) به قدری زشت می شود که از هر جانوری موحش تر می شود، در همان حال که خودش را می بیند صیحه می زند.

راه آدمی راه تعهد است، بی بند و باری راه حیوانیت است هر متقی باید متعهد شود بنده باشد نه آقائی بکند، بنده خدا باشد، هواپرستی نکند.

آثار تقوا از زبان سرور متقین

برای شواهد عرض دو کلمه از علی عَلِيٍّ بگویم ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عنق من کل ملکه و نجاه من کل هلکه ⁽⁴⁷⁰⁾ هر کس متعهد شد تقوی را رعایت کند تقوا کلید برای هر کار راست و درستی است، هیچ انحرافی هم ندارد، هیچ اشتباهی ندارد، زیرا راه تعهد را پیموده است و ذخیره معاد خوشا به سعادتت - گور، قبر، قیامت، ای شخص متعهد تمام عاقبت کارت گلستان است رسول خدا فرمود: قبر آدمی گودالی است گودالهای جهنم یا بستانی از بوستانهای بهشت ⁽⁴⁷¹⁾ تا شخصی که مرده چطور شخصی بوده است اگر انسان متعهد مرد گورش بستان و اگر بی بند و بار مرد، گورش گودال جهنم است عنق من کل ملکه اگر انسان متعهد شد از آثارش این است که از هر قیدی آزاد می شود، بنده خدا شده و از همه چیز آزاد شده است گاه شخص غلام ثروت و مال است، بعضیها مالکشان زن است زیرا متعهد نیستند تا جائی که مالک دینش هم می شود دینش هم می شود چون اسیر پول یا ریاست است هر چه دیکتاتور گفت: باید انجام دهد، زیرا مالکش هست، تا مالک دینش هم می شود، تمام ساواکیهای ایران هم مالکشان دیکتاتور بود، حتی دینشان هم او بود.

مگر مرحوم سعیدی عالم، فاضل، متقی چه کرده بود که او را کشتند، این سید بزرگوار بر اثر اینکه فقط اعلامیه ای بر علیه آمریکا داده بود ساواکیها او را گرفتند، زندان کردند و کشتند و بعد جنازه اش را برده و نگذاشتند مجلس ختمی گرفته شود تمام ساواکیها مالکشان شاه بود، مالک شاه هم آمریکا بود، مگر

کسی بود که آزاد باشد؟ همین شاه مخلوع ایران ملک طلق آمریکا بود، آمریکا هم مالکش شیطان است.

خدا مالک است و بس، هر کس از ملک خدا بیرون رفت یعنی متهد نشد برای خدای خودش، بنده هر بی سروپائی می شود تا اینکه بنده زنی می شود، وای، از بی بند و باری آدمی، صد فریاد از خروح از تعهد عنق من کل ملکه. از سال گذشته، سنه 57 که ملت ایران بنا به تعهد گذاشتند، بنا گذاشتند که حرف خدا را بشنوند و حرف خدا را بشنوند و حرف رهبر الهی یعنی امام خمینی را اطاعت کنند این همان تعهد است البته مگر افراد انگشت شماری، سی و پنج میلیون نفر قریب به اتفاق همه متعهد شدند فرمان، فقط فرمان امام خمینی و واقعاً عمل هم شد دیدید ملت ایران آزاد شدید، ای ملت که زیر چنگال آمریکا و انگلیس بودید، دیدید آقا شدید، دیدید همه آنها گریختند چون گریختن الاغها از شیرها ⁽⁴⁷²⁾ این نتیجه تعهد شما بود.

ایمان به رسول در امر ولایت و حکومت

و آمنوا برسوله نه معنیش آن است که بگوئی اشهد ان محمداً رسول الله اینکه در مرتبه اول است که در همان خطاب یا ایها الذین آمنوا است آیا می شود گفت ای مسلمانان گواهی دهید که رسول الله پیغمبر است، اینکه در هر مسلمانی نهفته است، آمنوا برسوله که خصوصاً می فرماید: راجع به ولایت است، یعنی مسلمان اینطور ایمان بیاور که هر حکمی که این پیغمبر کرد روی سر بگذاری چون و چرا نکنی، چه در احکام و چه در جهت ولایت در امور اجتماعی، یعنی اگر پیغمبر گفت نماز صبح دو رکعت است فوراً باید همه اطاعت کنند و اگر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود الان بروید برای جنگ همه باید اطاعت کنند، اگر فرمود رئیس قشون باید اسامه، جوان هجده ساله باشد واجب است بر همه ایمان بیاورند، اگر

کسی فضول کرد و گفت این جوان است تا پیر مردها و تجربه کرده‌ها هستند نباید اسامه هجده ساله بیاید پس اگر چنین شد ایمان به رسول نیاورده است. اسامه بن زید که هجده ساله است هر کسی که سرپیچی کند از لشکر اسامه حق اعتراض ندارد. (473)

اگر برایت ثابت شد که رسول خدا است پس تمام کارهایش درست است، پشت سرش هم اگر گفتی نه تا ایراد گفתי کارت خراب است، در هر موردی از موارد باشد آمنوا برسوله امام و نایب امام هم همین حکم شامل حالشان می‌شود، نه فقط عمل به رساله‌اش واجب است بلکه اگر امام فرمود به مجلس خبرگان رأی بدهید، بر همه واجب است اطاعت کنند، کسی نمی‌تواند فضولی بکند بگوید آقا حالا صلاح نیست. اینها تمام خروج از ولایت است، نایب امام دارای همان ولایت امام است، ولایت امام همان ولایت رسول الله ﷺ است ولایت رسول الله ﷺ نه فقط بیان احکام است، در جهات حکومتی خصوصاً در اجتماعی هم اطاعتش واجب است آمنوا برسوله در جهت اطاعت.

جان دین، ولایت است، به خدا: هر کس ولایت ندارد دین هم ندارد، ولایت یعنی حکومت خدا بر نفس و هوا، هر کس به میل نفسش کار می‌کند دین ندارد، هر کس با ولایت کار می‌کند، باید میل خودش را کنار بگذارد، صلاح اندیشی خروج از ولایت است و حقیقتش خروج از ولایت است و حقیقتش خروج از دین است، ملت ایران حواسشان به خودتان باشد ان شاء الله از اعطای رهبر الهی خودتان امام خمینی، که خدا برایتان قرار داده است بیرون نروید، همه با هم یکی باشیم، اختلافات را کنار گذارید اگر کسی هوی و هوس دارد نصیحتش کنید، خیرخواهی کنید، بگوئید هوسرانی حرام است ریاست‌طلبی حرام است،

دنبال مقام گشتن حرام است فقط دنبال خدمتگزاری، خدمت به کشور به اسلام، به مسلمین، بروید.

دو بهره از رحمت برای مؤمن متعهد

يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ - ای مؤمنین، مسلمین اگر اهل تقوا شدید و ولایت محمد ﷺ را قبول کردید، ایمان قلبی که قبول ولایت است - رسول الله، امام، نایب امام، قبول ولایت یعنی حکومت خدا، هوای نفس را کنار گذاشتن، اگر چنین شد:

يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ دو بهره از رحمت به شما می‌دهیم بهره اول برای اصل ایمانتان. خود ایمان خیلی ثواب دارد، ایمان قلبی که آدمی در دلش باشد دوم هم تقوی الله آنهایی که علاوه ایمان تقوی الله هم دارید زحمت می‌کشید، پشت پا به نفس و هوا می‌زنید، ترک گناه می‌کنید، خدا به تمام اعمال شما اجر می‌دهد کفلین یعنی نصیبین دو بهره نصیب شما می‌گردد.

و يجعل لكم نوراً در برابر ولایتان در برابر اینکه پشت سر رسول خدا ﷺ ایستادید، پشت سر علی عليه السلام پشت سر نایب علی عليه السلام، حق را رها نکردید، خدا هم نوری به شما می‌دهد که به آن راه بیمائید تمشون به هم الان و هم در قیامت نوری به شما می‌دهد و موقعی که می‌خواهی از صراط رد شوی.

(474)

نور برای تشخیص حق از باطل

همین الان که راه می‌روی، با نور راه می‌روی، نفهم نیستی ای کسی که محکم پشت سر حق ایستادی نفس و هوا را رها کردی اگر متوجه حق هستی، حق شناس می‌شوی، ثابت می‌مانی، ظلمت را تشخیص داده، خوب و بد را تشخیص می‌دهی، نور پیدا می‌کنی، در دام شیطان انس و جن نمی‌افتی اما ای گروهی که

امام خودتان را رها کردید، یقین بدانید شما در تاریکی هستید، طعمه هر بی سروپائی می‌شوید هم دست راست و هم دست چپ گروه پیدا شده است، در روزنامه‌ها که می‌خوانید این گروه گروه شدن‌ها تمام تاریکی اندر تاریکی است.

پس مؤمن متعهد که ولایت پیغمبر و امام را پذیرفته باشد برای این چنین شخصی یعجل لکم نوراً آنهایی که صد در صد تقوا دارند هم ایمان دارند هم ولایت و پیروی از رهبرشان (امام خمینی) را هم رها نمی‌کنند وقتی شناختند که این بزرگتر و نایب امام است هوای نفس ندارد رهایش نکردند، چنین اشخاصی روشن هستند، در نور الهی‌اند.

هر کس در دام شیطان می‌افتد، به واسطه این است که نور ندارد نمی‌بیند و نمی‌فهمد.

آمزش خداوند برای مؤمن متعهد

ویغفرلکم و مغفرت خدای هم برای شما است. علاوه‌ای آنهایی که ایمان آورده‌اید، ای کسانی که قبول ولایت کردید، خدا به واسطه همتتان، تعهدتان، تقیدتان قبول ولایتتان علاوه بر اینکه در دنیا به شما نور می‌دهد، دو بهره از رحمت می‌دهد در آخرت هم آمزش خود را شامل حالتان می‌کند.

الهی چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار
آمزش خدا بزرگ است، عیوب نفس بشمار است، گناهان آدمی به حساب نمی‌آید. والله غفور رحیم و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

لثلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل الله و ان الفضل بید الله
یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم⁽⁴⁷⁵⁾.

بعضی گفته‌اند: لاء زائده است یعنی لیعلم ای لیعتقد و بعضی گفته‌اند که لاء نافیة است یعنی لثلا یعتقد اهل الکتاب، خدای عالم به مسلمانی که متعهد شدند،

به مسلمانی که قبول ولایت کردند، نور و روشنائی می‌دهد، دو نصیب از رحمت به آنها می‌دهد تا یهود و نصارا خیال نکنند که مسلمانان از فضل خدا دورند. ای یهود ای نصارا، بدبختها دور از اسلام هستید، دور از گلستان گلزارید، از گلزار محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر ندارید، به خیالتان که مسلمین چیزی نیستند. بله شما دین تشریفاتی دارید، بیهوده است. تورات و انجیل به فارسی ترجمه و چاپ شده است، کسی بخواند، از خنده نمی‌تواند خودش را بگیرد مسخره است اغلبش قصه‌های دروغ، تهمت هائی به پیغمبران، جسارت به مقام انبیاء با کمال بیش‌رمی نوشته است: لوط با دخترش زنا کرد... ای لعنت خدا بر نویسنده تورات فعلی. عجیب است آن وقت می‌گویند نحن انصارالله - احباء الله - اولیاء الله. مسیحی‌ها هم که خرابترش کرده‌اند می‌گویند ابناء الله ما هم پسران خدا هستیم.

آشوب به خاطر فروش اسلحه و پول

آنگاه با یک عالم غرور، جهل مرکب به مسلمین به نظر حقارت نگاه کرده، خیال می‌کنند که مسلمین از معارف بی‌خبرند. ای یهود و نصارا که بی‌خبرید، خدای عالم چه فضل‌هائی به مسلمانان داده است چون دورید نمی‌دانید، ولکن خبردار شوید بدانید هر مسلمان متعهدی در نور است، سر تا پا نور و روشنائی است. شما بدبختها از سر تا پا در ظلمتید، از اسرار خلقت در حیرتید، دنیا را ایستگاه قرار داده‌اید از زندگی انسانی بی‌خبرید، نمی‌فهمید زندگی انسانی یعنی چه؟ یا اینکه آمریکا بمب درست کند بفرستد به اسرائیل، بریزند جنوب لبنان را به آتش و خون بکشند. آیا این آدمیت است؟ کارتان اسلحه سازی و آدمکشی است پس وحشی هستید، توطئه می‌کنید تا اسلحه‌ها فروش برود و شما پولدار شوید.

رسد آدمی به جائی کہ به جز خدا نبیند شما به جز پول فانی آیا چیزی دیگر

می شناسید؟

بسم الله الرحمن الرحيم

لثلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرين على شيء من فضل الله و ان الفضل بيد الله
 بيوتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم (476).

چیزی از فضل خدا به دست یهود و نصارا نیست

کلام در این آیه شریفه بود که آخرین آیه از سوره الحديد است عرض شد به
 طور اختصار لاء در لثلا را بیشتر از مفسرین زائد گرفته‌اند که برای تأکید آورده
 شده است لثلا يعلم یعنی لیعلم اهل الكتاب الا يقدرين على شيء من فضل الله
 یعنی ما نسبت به مسلمین آنهایی که متعهد باشند و آنهایی که مطیع رسول باشند
 دو بهره از رحمت دادیم که در نور حرکت نمایند تا اینکه یهود و نصارا بدانند
 فضل خدا به دست آنها نیست چون یهود معتقد بودند نبوت مختص به ماست در
 غیر ما نبوت نخواهد بود بلکه گویند و می‌گویند و متعقدند که این یهود و
 اسرائیلی که هست آقای روی کره زمین هستند هیچ کس از بشر بر یهود تفوق
 ندارد آقای زمین یهود است و نبوت که رشته‌ای از فضل خدا است مختص به
 یهود است.

مسیحین هم قریب به همین حرفها را دارند، آنها هم گویند که روی کره زمین
 از مسیحی شریفتی کسی نیست، نبوت در بین ما بوده، بلکه بالاتر از نبوت،
 خدائی، بطوری که امت عیسی ابناء الله‌اند، احباء الله‌اند، اولیاء الله‌اند، فضل خدا
 مختص به مسیحین هست، این آیه شریفه می‌خواهد بفرماید نه یهود نه مسیحی،
 ای اهل کتاب تمامتان بدانید فضل خدا و نبوت در دست شما نیست، نوری که
 آدمی به آن حرکت کند یعنی روشن باشد، دانا شود، از حیرت بیرون بیاید بفهمد
 راز آفرینش را، هدف از زندگی را بداند، کجا بوده و کجا خواهد رفت را بداند،

الان که در راه سعادت است، سعادت یا شقاوت را ببیند، این نور رشته‌ای است از فضل خدا که نه در دست شماس است ای یهود، و نه در دست مسیحین و نصارا هست.

این بیچاره اصلش از کتاب آسمانی چیزی در دست ندارند در محل خودش به مدارک خود یهود و نصارا ثابت شده است که این تورات و انجیل فعلی هیچ کدام تورات و انجیل اصلی نیست.

تورات اصلی بر جناب موسی نازل گردید بو بخت النصر بعد از آنکه بیت المقدس را خراب کرد، آتش سوزی کرد، هر چه تورات بود آتش زد یک صد و پنجاه سال بعدش عزیر محفوظات خودش را چیزهایی که در حافظه‌اش بود به عنوان تورات نوشت و بعداً داستانهائی را به آن اضافه کردند، کاش داستانهای صحیحی بود قصه هائی که از عقل دور است افتراها به پیغمبرها!

همچنین انجیل پس از آنکه جناب عیسی از بین نصارا رفت و به قول مسیحین کشته شد پنجاه و نه سال پس از مسیح متی انجیلی نوشت آنچه را که در خاطر داشت نوشت به انجیل متی مشهور شد بعد از صد سال دیگر مرقس پیدا شد او هم انجیلی نوشت، چندی بعد از او یوحنا پیدا شد، خلاصه تا بیست انجیل نوشته گردید که اخیراً یعنی در دو سه قرن قبل پاپ وقت، کشیشها را جمع کرت و بررسی کردند چند تا از آن انجیلها را که مناسب ندیدند باطل کردند، از بین بردند مثل انجیل برنابا چون در انجیل این شخص چند مطلب حق بود و تطبیق به دین اسلام می‌کرد ممنوع کردند و بقیه را به صورت کتاب تمامی به نام عهد جدید در برابر عهد عتیق که تورات باشد منتشر کردند.

خلاصه آنچه به دست اینها است کتاب آسمانی نیست گفته‌ها و نوشته‌های افرادی است که بعد از پیغمبرشان انشاء کردند قصه گوئی کردند محفوظاتشان را زیاد کردند نه وحی خدا است.

افتخار مسلمین، قرآن وحی خدا است

مسلمانان باید از شوق در پوست نگنجید، مسلمانند که در دستشان عین وحی خداست، بدون اینکه یک کلمه‌ای به آن اضافه شده باشد و آن هم قرآن مجید است، همان قرآنی که بر خاتم انبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گردید. تمام طبقات مسلمین با این همه اختلاف هفتاد و سه فرقه هر فرقه‌ای هم صدها گروه، تمام گروههای مختلفه همه با هم می‌گویند این قرآن است این قرآنی که در صدر اسلام بود همین است یک واوی به آن اضافه نشده است، فضل خدا که نبوت است، فضل خدا که نور ایمان است، در دست مسلمانها است، نه شما بیچاره‌ها.

ثَلَا يَعْلَمُ اَهْلَ الْكِتَابِ يَعْنِي لِيَعْلَمُ اَهْلَ الْكِتَابِ اَهْلَ كِتَابِ بَدَانَدِ الْاَلَا يَقْدِرُونَ عَلٰى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللّٰهِ تَوَانٰئِيْ نَدَارُنْدِ بِرَچِيزِيْ اِزْ فَضْلِ خِدا وَ اِنِ الْفَضْلُ بِيَدِ اللّٰهِ يُوْتِيْهِ مَن يَّشَاءُ هَرَّ چِه هَسْتِ دَر دَسْتِ خِودَشِ اَسْتِ بِه هَر كِه خِوَاسْتِ مِي دِهْدِ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خِداوَنْدِ دَارَايِ بَخْشِشِ بَزْرِكِ اَسْتِ اَيْنِ رَا بِيْشْتَرِ اِزْ مَفْسِرِيْنَ كُفْتِه اَنْدِ.

حرف زائد با بلاغت نمی‌سازد

لکن برخی از محققین خصوصاً صاحب کتاب آلاء الرحمن فاضل بزرگوار نراقی اعلی الله مقامه این بزرگمرد مجتهد عظیم الشأن در مقدمه تفسیرش خوب بیان کرده است.

می‌فرماید قرآن یک حرف زیادی ندارد آنچه مفسرین می‌گویند ما و لاء زائده یا برای تأکید نفی، اشتباه می‌کنند در چندین جا لا اقسام بیوم القیمه - لا اقسام بالنفس اللوامه می‌گویند لاء زائده است - ایشان می‌فرماید: زائده با قرآن جور در نمی‌آید، زائده منافی با فصاحت و بلاغت است.

یک حرف زیادی در قرآن نیست ای کسی که می‌گوئی لاء زائده است باید معنی را بفهمی، نه چون معنایش در ذهنت نمی‌آید بگوئی زائده است، کمی دقت کن، تا معنی لاء را بفهمی، خلاصه تمام لاء هائی که گفته‌اند زائده هست، ایشان مشروحاً می‌فرماید: معنیهای صحیح دارد از آن جمله همین آیه است لثلا يعلم اهل الكتاب می‌فرماید: لاء نافیه است صاحب المیزان هم همین را می‌فرماید:

يعلم به معنى اعتقاد و زعم است لثلا يعتقد اهل الكتاب لثلا يزعم اهل الكتاب تا اینکه گمان نکنند، خیال نکنند اهل کتاب (یعنی یهود و نصارا) که می‌گویند مسلمانان از فضل خدا بی بهره‌اند بنابراین اگر لاء نافیه باشد لا يقدرون ضمير برمی‌گردد به مؤمنین لثلا يزعم اهل الكتاب الا يقدر المؤمنون على شيء من فضل الله یعنی ما به مسلمانها قرار دادیم، نور دادیم، معرفت دادیم تا اینکه یهود و نصارا خیال نکنند اینها چیزی ندارند، خیال نکنند که از مقام نبوت بی بهره‌اند، به عکس است نه چنین است هر چه فضل است پیش خدا است، خدا هم به هر که خواست می‌دهد.

ان الفضل بيد الله يؤتیه من یشاء تو که می‌گوئی ما اولیاء الله هستیم، ابناء الله هستیم، اینها خیالهای تو خالی خودتان هست، خیال هائی هست که خودتان بافته‌اید.

کمالات معنوی با پندار درست نمی‌شود

در آیه‌ای، خوب این معنی را آشکار فرموده است ⁽⁴⁷⁷⁾ ای یهودیها هر چه می‌خواهید بگوئید ما اولیاء الله هستیم، ای مسیحی‌ها هر چه می‌خواهید بگوئید ما احباء الله و ابناء الله هستیم.

(ای مسلمان هر چه می‌خواهی بگو: من شیعه علی هستم، من نوکر اما حسینم) تمامتان بی ربط می‌گوئید، نه شما مسلمانها و نه نصارا و یهودیها تمام این حرفها بی منطق است، برهان ندارد.

شتر در خواب بیند پنبه دانه خواب برای خودتان می‌بینید دلتان را خوش می‌کنید که ما شیعه هستیم، آنها دلشان را خوش می‌کنند که ما تابع عیسی هستیم، یهود هم دلشان را خوش می‌کنند که ما تابع موسی هستیم تمامتان بی خود می‌گوئید.

اصل مطالب من يعمل سوءا یجزبه هر کدام از شما که گناه کردید جزایش همراهش هست، اگر دزدی کردی خواه مسلمان، خواه یهودی، خواه نصرانی باش، عذاب خدا پشت سرش هست، نمی‌توانی بگوئی من شیعه علی هستم، هر کس می‌خواهی باش، گناه که کردی جزایش سر جایش هست اثر وضعتش هست آیا می‌شود مال یتیم بخوری آتش نشود؟! اثر وضعی است، شراب بخوری مست نشوی، هر چند می‌خواهی بگو من شیعه هستم هر کس کار بدی کرد جزایش ثابت است هر که می‌خواهد باشد، مسلمان، یهود، مسیحی، شیعه، هیچ تفاوتی ندارد در برابر عدل الهی، در قانون عدل الهی هیچ چیز فاصله نمی‌تواند بشود، تبعیض در برابر قانون الهی نیست.

روایتی دارد که دزدی پس از ثبوت دزدیش در حضور پیغمبر ﷺ حکم حدش جاری شد، به رسول خدا ﷺ اعتراض شد، رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (حاصل روایت منقوله) فرمود اگر دخترم فاطمه هم دزدی کند دستش را می برم⁽⁴⁷⁸⁾ یعنی در برابر قانون خدا اولاد پیغمبر، شیعه علی، حسین حسین - گو، سید، آشیخ، این حرفها نیست، همه یکنواخت است در برابر قانون الهی - مثلاً غیبت، لاشخوری است، آتش زنده است تهمت هلاک کننده است غرضم غرور نصارا است، غرور مسیحین است که اینها مغرور بودند می گفتند فضل خدا پیش ما است هر عطائی از عطاهای خدا مال ما است، بهشت مال ما است.

آیا سه روز مسیح در آتش ماند؟

مسیحینی می گویند جناب عیسی را به دار زدند، بعد خاکش کردند از توی گور در آمد به جهنم رفت، سه شبانه روز در جهنم ماند که بعد یک نفر از امتش هم جهنم نرود، اینها مزخرفات است، اصلاً دین را بازیچه قرار داده اند. خیال نکنند مؤمنین از فضل خدا بی بهره اند، هر فضل خدا که هست از این طرف است، خدا هم به کوری چشم شما به مسلمانان قرآنی داد که نور مطلق است، علم مطلق است، آنچه مزخرفاتی که در دسترس شما هست رسوا کننده است تا بدانند فضل خدا پیش آنها نیست، بدانند که مؤمنین از فضل خدا بهره ها دارند و ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء فضل خدا که آثار نبوت، معارف الیه و کمالات انسانی که از جمله آنها نوری است که خدا به هر مؤمن خالص و متعهدی می دهد.

والله ذوالفضل العظیم راجع به فضل جمالاتی بگویم.

عطای خدا چون خودش بزرگ است

اولاً در لغت هم به معنای زیادی است و هم به معنای عطیه است عطاء و بخشش را فضل گویند، هدایا و تحف از هر کس که سر می زند به مقدار دارائی و همت هدیه دهنده است یک وقت هدیه دهنده فلان شخص فقیر است، یک

وقت فلان شخص متمکن درجه یک است یک وقت هدیه دهنده، فلان بخیل است، یک وقت هدیه دهنده حاتم طائی زمان است.

هدایای بشر روی این موازینی است که گفتم پس هدیه رب العالمین عطیه خدا به مقدار عظمت خودش و به مقدار مکنت و دارائی خودش خواهد بود، لذا تعبیر از فضلش به فضل عظیم شده است فضل خدا خیلی بزرگ است، خیال نکن مثل عطایای مادی است، عطاهائی که اهل دنیا می‌کنند، سلاطین می‌دهند اینها چیزی نیست، عطای خدا عطای باقی است در دنیا و عالم ماده هر صاحب جود و کرمی آنچه بدهد باز فانی است درجه آخرش کاخی هم به تو بدهند، آخرش باید به سوراخ گور تو را ببرند اگر نداشتی بهتر بود زیرا هر گاه تو را می‌خواهند ببرند حسرت بزرگی می‌خوری.

جهان آن به که عاقل تلخ گیرد که شیرین زندگانی سخت میرد هر کس کاخش مجلل‌تر است، مرگش سخت‌تر است آن روزی که می‌خواهند از کاخ بیرونش بیاورند چه بر سرش می‌آید.

عطای خدا غیر از مخلوق است، عطای خدا بزرگ است. به هر کس داد پس نمی‌گیرد، مگر خود طرف لیاقتش را نداشته باشد، نور و مقام به هر کس داده شد پس گرفته نمی‌شود، مگر خودش کثافتکاری کند، خرابش کند.

عطیه باقی است والله ذوالفضل العظیم حالا این فضل عظیم که در این آیه شریفه بیان فرمود خدا فضل عظیمش برای کی شد؟ برای هر مؤمن به خدا و رسولی که متعهد باشد، اگر کسی مسلمان شد مؤمن به خدا شد، مؤمن به رسول هم شد، تسلیم حکم خدا و رسول شد متعهد شد اگر چنین شد فضل عظیم خدا برای اوست، نور خدا با او است يجعل لکم نوراً تمشون به در دنیا با نور حرکت

می‌کند، در تاریکی جهل، بیخبری و بیخردی نیست، در روشنائی عقل است بلکه
در روشنائی ولایت و هدایت است، می‌فهمد چکار می‌کند.

پایان

پی نوشت ها :

- (1) و لنبلونکم بشيء من الخوف... اولئک علیہم صلوات من ربہم و رحمۃ و اولئک ہم المہتدون سورہ بقرہ آیہ 156.
- (2) سورہ بقرہ، آیہ 183.
- (3) یعلمہم الكتاب و الحکمۃ. سورہ بقرہ آیہ 129.
- (4) و یأکلون کما تأکل الانعام. سورہ محمد، آیہ 12.
- (5) و حملنا ہم فی البر و البحر و رزقناہم من الطیبات و فضلناہم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً. سورہ اسراء، آیہ 70.
- (6) انی جاعل فی الارض خلیفۃ. سورہ بقرہ، آیہ 30.
- (7) انا عرضنا الامانۃ علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنہا و اشفقن منہا و حملہ الانسان انه مان ظلوماً جہولاً. سورہ احزاب، آیہ.
- (8) سورہ حج، آیہ 1.
- (9) سورہ بقرہ، آیہ 183.
- (10) خطبہ رسول اللہ ﷺ در فضیلت رمضان، مفاتیح، ص 171.
- (11) و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمہ للمؤمنین سورہ اسراء، آیہ.
- (12) ثم کان عاقبۃ الذین اساؤا السواى ان کذبوا بایات اللہ و کانوا بہا یستہزون سورہ روم، آیہ 10.
- (13) فیما غوثاہ ثم اغوثاہ بک یا اللہ من ہوی قد غلبنی و من عدم قد استکلب علی دعای حزین، حاشی مفاتیح الجنان، ص 581.
- (14) و اما ینزک من الشیطان نزع فاستعد باللہ. سورہ اعراف، آیہ 200.
- (15) و لقد ہمت بہ و ہم بہا لولا ان رأى برہان ربہ سورہ یوسف، آیہ 24.
- (16) مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزہ ثمالی، ص 386 و ص 401.
- (17) مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزہ ثمالی، ص 386، و ص 401.
- (18) سورہ احزاب، آیہ 56.
- (19) لثالی الاخبار، جلد 3، ص 346، حدیث 12.
- (20) کیف الکیف فلان یقال لہ کیف و این الاین الاین فلا یقال لہ این.

- (21) يا من فى الممات قدرته كتاب مفاتيح الجنان (دعاى جوشن كبير)، رقم 43.
- (22) كتاب مفاتيح الجنان، تعقيبات نماز (عصر.)
- (23) انا الذى عصيت جبار السماء انا الذى اعطيت على معاصى الجليل الرشا انا الذى حين بشرت بها خرجت اليها اسعى انا الذى امهلتنى فما ارعويت و سترت على فما استحيت و عملت بالمعاصى فتعديت و اسقطتنى من عينك فما باليت.
- دعاى ابى حمزه ثمالى، مفاتيح، ص 190.
- (24) كتاب مفاتيح الجنان، دعاى افطار.
- (25) لا ستراحة الأنفس...، والمومن يعتبر عندها. مصباح الشريعة، باب 59، ص 126. 26 اللهم كما اطعمتنيه طيبا فى عافية فاخرجه منى خبيثا فى عافية فيالها من نعمة لا يقدر القادرون قدرها.
- وسائل كتاب طهارة، ج 2، ص 217.
- (27) الحمد لله الذى اماط عنى الاذى و هنأنى طعامى و شرابى و عافانى من البلوى. جامع الاحاديث، جلد 2، ص 194، حديث 7.
- (28) اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً.
- سوره بنى اسرائيل، آيه 14.
- (29) الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم.
- سوره آل عمران، آيه 191.
- (30) اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروالبيع.
- سوره جمعه، آيه 9.
- (31) من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
- سوره انعام، آيه 161.
- (32) اصول كافي، ج 2، ص 358، ح 14.
- (33) للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الله.
- وقايع الايام، ص 422.
- (34) كلوا و اشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايام الخالية.
- سوره حاقة، آيه 24.
- (35) تفسير برهان، ج 1، ص 44 و ص 45.
- (36) تفسير برهان، ج 1، ص 44 و ص 45.

(37) اولم يروا الى الطير فوقهم صافات و يقبضن ما يمسكهن الا الرحمن. سورة ملك، آيه 19.
 (38) ان امير المؤمنين عليه السلام حين اتاه سلمان و هون مغط رأسه و قال سلمان ان فى زكماً فقال عليه السلام ان فى كل شخص ستة عروق، عرق الجنون و الجذام و العمى و الطاعون و البرص و البواسير. فاذا تحرك عرق الجنون ارسل الله عليه الزكام فيبطله و اذا تحرك عرق الجذام انبت الله الشعر فى الأنف فيبطله ولا تأخذه بالمنقاش و خده بالمقراض و اذا تحرك عرق العمى ارسل الله عليه الرمد و اذا تحرك عرق الطاعون ارسل الله عليه السعال فيخرجه بلغماً و اذا تحرك عرق البرص ارسل الله عليه الدمامل فيخرجه قيحا و اذا تحرك عرق البواسير ارسل الله عليه الشقوق فى الأعقاب.

(39) اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

سوره بقره، آيه 157.

(40) لهم فيها ما يشاؤون

سوره فرقان، آيه 16.

(41) سورة مائده، آيه 27.

(42) سورة حديد، آيه 1.

(43) و ما من دابة فى الأرض الا على الله رزقها.

سوره هود، آيه 6.

(44) فسا كتبها للذين يتقون و يوتون الزكوة و الذين هم باياتنا يومنون.

سوره اعراف، آيه 156.

(45) دعای افتتاح در اعمال شهای ماه رمضان.

(46) ما علمت لكم من اله غيرى.

سوره قصص، آيه 38.

(47) و قضى بينهم بالحق و قيل الحمد لله رب العالمين.

سوره زمر، آيه 75.

(48) و من كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى و اضل سبيلاً.

سوره اسراء، آيه 72.

(49) سورة حديد، آيه 1.

(50) سورة جمعه، آيه 1.

(51) سورة اسراء، آيه 44.

(52) سورة مؤمنون، آيه 14.

(53) سوره اسراء، آیه 44.

(54) کلمه طیبه، ص 219، حکایت 4.

(55) سوره حدید، آیه 1.

(56) و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون
سوره نحل، آیه 68.

(57) علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء.

سوره نمل، آیه 16.

(58) سوره نحل، آیه 21.

(59) نطق به معنی اظهار مافی الضمیر است و در انسان به وسیله زبان است و در حیوانات به وسیله صداهای مخصوص و گفته شده که بسیاری از حیوانات مقاصد خود را به یکدیگر به وسیله صداهای خفیفی که بشر عاجز از شنیدن آن است به یکدیگر می فهماند و بعضی مانند مورچگان به وسیله حرکت شاخکهای خود مقاصدشان را می رسانند و اینها همه نطق ملکی و عالم ظاهر است. نطق ملکوتی عبارت است از آشکار نمودن حقایق و مطالب به وسیله اشیا، جماد، نبات، حیوان در همان عالم ملکوت که غیب عالم ماده است که بشر عادی از ادراک آنها عاجز است و از این قسم است خیر دادن هدهد به سلیمان حالات شهر سبا و شرک و کفر آنها و غفلت آنها از توحید خداوند و قدرت و علم خداوند و نیز خیر از اینکه آنها در دام شیطان و جلوه گریهایش در اعمال زشت هستند و نیز از هدایت و ضلالت ذکری نموده و بدیهی است درک این مطالب برای هدهد به جهت ملکی او محال است تا چه رسد به اظهار آن پس به جهت ملکوتی است و شاید جمله سلیمان که خداوند به ما منطق طیر داد همان جهت ملکوتی است و گرنه جهت ملکی را افرادی از بشر هستند که می تواند منطق حیوانات را بفهمند.

برای شرح بیشتر به کتابهای مورچگان و موربانه و زنبور عسل تألیف موریس مترلینگ مراجعه شود.

(60) و لسلیمان الریح عدوها شهر و رواحها شهر.

سوره سبا، آیه 11.

(61) ص 246 (62) سوره حدید، آیه 1.

(63) فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون.

سوره یس، آیه 83.

64) كتابهاى مناقب و معاجز - منتهى الامال جلد يك، ص 21، حالات بيغمبر

ﷺ
عليه السلام .

65) ما شكت الارض الى الله بمثل شكايته من صب الدم الحرام و من ماء غسل الزنا و من

النوم بين الطلوعين عليها.

لثالى الاخبار، جلد 5، ص 194، س 14.

66) بحار الانوار، جلد 6، ص 218، حديث 13.

67) مفاتيح، دعای ابو حمزه ثمالی.

68) والله العزة و لرسوله و للمؤمنين.

سوره منافقون، آيه 8.

69) من كان يريد العزذ فليله العزة جميعاً.

سوره فاطر، آيه 11.

70) يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الأذل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين.

سوره منافقون، آيه 8.

71) انى و جهت و جهى للذى فطر السموات و الارض.

سوره انعام، آيه 79.

72) سوره حديد، آيه 2.

73) هو الله الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر.

سوره حشر، آيه 23.

74) ولا يمكن الفرار من حكومتك

مفاتيح، ص 63، دعای كميل.

75) سوره آل عمران، آيه 26.

76) انشأناه خلقاً آخر.

سوره مومنون، آيه 14.

77) الله يتوفى الانفس حين موبها و التى لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت و

يرسل الاخرى الى اجل مسمى.

سوره زمر، آيه 42.

78) انالله و انا اليه راجعون.

سوره بقره، آيه 151.

- (79) لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً.
 كتاب مفاتيح الجنان (تعقيبات نماز عصر، ص 17.)
- (80) من ذا الذي يفرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة.
 سورة بقره، آيه 24.
- (81) او من كان ميتاً فاحييناه وجعلنا له نوراً يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها.
 سورة انعام، آيه 122.
- (82) سورة حديد، آيه 3.
- (83) حار الانوار، ج 96، ص 126، حديث 39.
- (84) فيها ما تشتهيهِ النفس و تلذ الاعين
 سورة زخرف، آيه 71.
- (85) انا لله و انا اليه راجعون
 سورة بقره، آيه 151.
- (86) اليه يرجع الامر كله
 سورة هود، آيه 123.
- (87) والسحاب المسخر بين السماء والارض.
 سورة بقره، آيه 164.
- (88) فسقناه الى بلد ميت
 سورهاطر، آيه 9.
- (89) في ظلمات ثلاث سورة زمر، آيه 6. 90) يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور.
 سورة شورى، آيه 49.
- (91) اصول كافي، ج 1، ص 73، باب النهي عن الكلام في الكيفية:
- (92) اصول كافي، ج 1، ص 76، حديث 6، باب في ابطال الروية.
- (93) اول ما خلق الله الماء.
- بحار، ج 57، ص 204، ح 152 و ص 208، ح 170.
- (94) اول ما خلق الله العقل.
- بحار، ج 1، ص 97، ح 8.
- (95) بحار، ج 41، ص 181، حديث 18، و تفسير برهان، ج 4، ص 287.

96) برای شرح به تفسیر سوره قمر در کتاب حقائق از قرآن از بیانات حضرت آیت الله دستغیب مراجعه شود.

97) بحار الانوار، جلد 41، ص 181، حدیث 17.

98) بحار الانوار، جلد 41، ص 181، حدیث 17.

99) و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدة و البحر یمدة من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله...

سوره لقمان، آیه 27.

قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا.
سوره كهف، آیه 109.

100) اصول کافی، ج 2، ص 206، حدیث 1.

101) سوره حدید، آیات 3 - 6.

102) افي الله شك فاطر السموات والارض.

سوره ابراهيم، آیه 10.

103) اصول کافی، کتاب توحید، جلد 1، ص 62، حدیث 4.

104) ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون.
سوره روم، آیه 10.

105) الا يعلم من خلق.

سوره ملك، آیه 14.

106) يعلم السر و اخفى.

سوره طه، آیه 7.

107) سوره حدید، آیه 3.

108) انى جاعل فى الارض خليفه.

سوره بقره، آیه 30.

109) و كان عرشه على الماء.

سوره هود، آیه 7.

110) و جعلنا من الماء كل شىء حى.

سوره انبياء، آیه 30.

111) من سرته حسنته و سائته سيئته فهو مومن.

- عدة لداعى، ص 224.
- (112) سورة حديد، آيه 4.
- (113) الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم أولئك لهم الامن و هم مهتدون.
سورة انعام، آيه 82.
- (114) سورة حديد، آيه 6.
- (115) و ما يعزب عن ربك من مثقال ذرة فى الارض ولا فى السماء.
سورة يونس، آيه 61.
- (116) و ما منا الا له مقام معلوم. سورة صافات، آيه 164.
- (117) ان كتاب الابرار لفى عليين.
سورة مطفين، آيه 18.
- (118) فويل للقاسية قلوبهم.
سورة زمر، آيه 22.
- (119) الذين تتوفىهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم.
سورة نحل، آيه 32.
- (120) بحار، ج 6، ص 269، حديث 121 و 123.
- (121) ما يكون من نحوى ثلاثة الا هو رابعهم.
سورة مجادله، آيه 7.
- (122) فطرة الله التى فطر الناس عليها.
سورة روم، آيه 30.
- (123) مفاتيح، دعای كميل، ص 63.
- (124) سورة فجر، آيه 30.
- (125) سورة حديد، آيه 6.
- (126) كافي، ج 3، ص 223، و لئالى الاخبار، ج 5، ص 17.
- (127) و نضع الموازين القسط ليوم القيمة.
سورة انبياء، آيه 47.
- (128) فى مقعد صدق عند مليك مقتدر.
سورة قمر، آيه 55.
- (129) و لتجزى كل نفس بما كسبت

- سوره جاثيه، آيه 22.
- (130) لا يحوزنى ظلم ظالم.
حديث قدسى.
- (131) السيرة النبوية، ج 1، ص 275، و تفسير ابوالفتوح، ج 10، ص 380.
- (132) آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنوا اسرائيل.
سوره يونس، آيه 90.
- (133) السيرة النبوية، ج 2، ص 201 و كامل ابن اثير، ج 2، ص 127، به اختلاف فى الجملة.
- (134) ان لم انتقم من الظالم فانا الظالم.
حديث قدسى.
- (135) كشف الغمه، ج 2، ص 86.
- (136) ان الينا اياتهم ثم ان علينا حسابهم.
سوره غاشيه، آيه 25 و 26.
- (137) سوره حديد، آيه 7.
- (138) بحار الانوار، جلد 41، ص 75، حديث 5.
- (139) يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالله و رسوله.
سوره نساء، آيه 136.
- (140) دعای ابو حمزه ثمالی، مفاتيح، ص 189 و 190.
- (141) انا يا رب الذى لم استحيك فى الخلاء و لم اراقبك فى الملاء
دعای ابو حمزه
مفاتيح، ص 190.
- (142) سوره حديد، آيه 7.
- (143) تولوا و اعينهم تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا ما ينفقون.
سوره توبه، آيه 92.
- (144) سفينة البحار، جلد اول، ص 482.
- (145) سوره حديد، آيه 8.
- (146) انى النبى ﷺ رجل فقال ما لى لا احب الموت فقال له الك مال قال نعم...
بحار الانوار، جلد 6، باب حب لقاء الله، ص 127، حديث 9.
- (147) فى مقعد صدق عند ملك مقتدر.

- سوره قمر، آیه 55.
- (148) منتخب التواریخ خراسانی، ص 732.
- (149) نتخب التواریخ خراسانی، ص 727.
- (150)
- اذا جادت الدنيا عليك فجد بها فلا الجود يفيها اذا هي اقبلت
 ان تتقلت ولا البخل يبقها اذا ما تولت
 سفينة البحار، جلد 1، صفحه 609.
- (151) فما متاع الحيوۃ الدنيا في الاخرة الا قليل.
 سوره توبه، آیه 38.
- (152) رياحين الشريعة، جلد 1، ص 193.
- (153) سوره نساء، آیه 56.
- (154) سوره حديد، آیه 8.
- (155) مفاتيح الجنان، حاشيه 570.
- (156) انما المومنون الذين اذا ذكر الله و جلّت قلوبهم.
 سوره انفال، آیه 2.
- (157) اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا.
 سوره انفال، آیه 2.
- (158) و على ربهم يتوكلون.
 سوره انفال، آیه 2.
- (159) الايمان ما وقرته القلوب و صدقتها الاعمال.
 منتهى الامال - ضمن شرح كلمات قصار حضرت هادي عليه السلام.
- (160) السخي قريب من الله قريب من الجنة قريب من الناس والبخيل بعيد من الله بعيد من الجنة
 بعيد من الناس.
- سفينة البحار، جلد 1، صفحه 607.
- (161) اولئك هم المومنون حقا.
 سوره انفال، آیه 4.
- (162) و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا انما نطمعكم لوجه الله لا نريد منكم
 جزاء ولا شكورا.

- سوره دهر، آیات 8 و 9.
- (163) سوره حدید، آیه 8.
- (164) مفاتیح الجنان، ص 198، دعاء ابو حمزه ثمالی.
- (165) و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قتره.
- سوره عبس، آیه 41.
- (166) قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلابهم خاشعون.
- سوره مؤمنون، آیه 1.
- (167) گلزار اکبری.
- (168) فكيف تتقون ان كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا.
- سوره مزمل، آیه 17.
- (169) سوره مزمل، آیه 17.
- (170) سوره حدید، آیه 9.
- (171) لثالی الاخبار، ج 3، ص 30، س 22.
- (172) عیون اخبار الرضا علیه السلام.
- (173) بحار الانوار، جلد 46، ص 65، حدیث 27.
- (174) وسائل، ج 6، ص 336، حدیث 6 - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 236، حدیث 62، و احقاق الحق، ج 11، ص 123 الی 138.
- (175) بحار الانوار، جلد 43، ص 350، حدیث 22.
- (176) بحار الانوار، جلد 43، ص 341، حدیث 15.
- (177) بحار الانوار، جلد 43، ص 324، حدیث 3.
- (178) بحار الانوار، ج 43، ص 332، حدیث 2.
- (179) بحار الانوار، ج 43، ص 275، حدیث 42.
- (180) سوره حدید، آیه 10.
- (181) الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
- سوره یس، آیه 60.
- (182) سنرہم آیاتنا فی الافاق و فی انفسہم.
- سوره فصلت، آیه 53.
- (183) و من آیاتہ ان خلقکم من تراب

- سوره روم، آیه 20.
- (184) سوره طه، آیه 55.
- (185) و من آیاته منامکم باللیل والنهار.
- سوره روم، آیه 23.
- (186) حاشیه مفاتیح، ص 135، آداب هنگام بیدار شدن.
- (187) الله يتوفى النفس حين موتها و التي لم تمت في منامها فيمسك.
- سوره زمر، آیه 42.
- (188) بحار الانوار، جلد 47، حالات حضرت صادق عليه السلام، ص 57، حديث 106.
- (189) يراون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا.
- سوره نساء، آیه 142.
- (190) بحار الانوار، ج 41، ص 30، س 8.
- (191) بحار الانوار، جلد 47، حالات امام صادق عليه السلام، ص 133، حديث 183.
- (192) سوره حديد، آیه 10.
- (193) سوره حديد، آیه 11.
- (194) لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون.
- سوره آل عمران، آیه 92.
- (195) اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت.
- سوره تكوير، آیه 1 و 2.
- (196) خلقتم للبقاء لا للفناء.
- علم اليقين فيض، ص 187، سطر 13.
- (197) سوره فجر، آیه 27 و 28.
- (198) و لقد كرمتنا بنى آدم.
- سوره اسراء، آیه 72.
- (199) و اجعل لى فى لفائف الراحه و الفرج و الكرامة.
- مفاتيح، ص 195، دعاء ابى حمزه.
- (200) رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله.
- سوره نور، آیه 37.
- (201) سوره حديد، آیه 12.

- (202) افحسبتم انما خلقناكم عبثا. سورة مومنون، آيه 115.
- (203) ان الله اشترى من المومنين انفسهم و اموالهم. سورة توبه، آيه 112.
- (204) ما عندكم ينفد و ما عندالله باق. سورة نحل، آيه 96.
- (205) يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى. سورة بقره، آيه 266.
- (206) قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى. سورة بقره، آيه 265.
- (207) كالذى ينفق ماله رثاء الناس. سورة بقره، آيه 16.
- (208) كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه صلدا. سورة بقره، آيه 6.
- (209) فاصابها اعصار فيه نار فاحترقت. سورة بقره، آيه 8.
- (210) صدقة السر تطفىء غضب الرب. بحار، جلد 96، ص 137، ح 70، و ص 179 و 180 و 181.
- (211) ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون. سورة بقره، آيه 269.
- (212) -لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون. سورة آل عمران، آيه 86.
- (213) سئل الصادق عليه السلام اى الصدقة افضل قال ان تصدق و انت صحيح صحيح تامل البقاء و تخاف الفقر.
- سفينة البحار، جلد 2، صفحه 25، سطر 11.
- (214) والذى ارسلنى بالحق نبيا صدقا لو تصدق هذا الرجل بيده تمرة واحدة لكان خيرا له مما تصدقته عنه.
- لثالى الاخبار، جلد 3، صفحه 101، س 4.

(215) قال الصادق عليه السلام اعد جهازك و قدم زادك و كن وصى نفسك ولا تقل لغيرك يبعث اليك بما يصلحك.

لثالى الاخبار، ج 3، ص 101، س 2.

(216) ليس بامانيكم ولا امانى اهل الكتاب من يعمل سوء يجزيه.
سوره ساء، آيه 123.

(217) ان الذين آمنوا والذين هادوا و النصارى و الصابئين.
سوره بقره، آيه 62.

(218) سوره حديد، آيات 11 تا 15.

(219) لهم فيها ما يشاؤون.

سوره فرقان، آيه 16.

(220) لثالى الاخبار، صفحه 226، جلد 5.

(221) مفاتيح الجنان، تعقيبات نماز عصر.

(222) المؤمن مدخله نور و مخرجه نور و علمه نور و كلامه نور و منظره نور يوم القيمة الى النور.

خصال، ص 251، ج 1، باب الخمسة.

(223) مثل الجنة التى و عد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفى.

سوره محمد، آيه 16 و 17.

(224) اذا اخرج يده لم يكديراها

سوره نور، آيه 40.

(225) و ما يستوى الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الضل ولا الحرور.

سوره فاطر، آيه 20.

(226) فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيباً.

سوره مريم، آيه 60.

(227) افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوتون

سوره سجده، آيه 18.

(228) تفسير منهج الصادقين - گلزار اكبرى.

(229) سوره حديد، آيات 13 - 15.

- (230) رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه.
سوره بينه، آيه 8.
- (231) كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام. سوره الرحمن، آيه 26 و 27.
- (232) ج الكرامة علامه حلى.
- (233) تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر.
سوره قدر، آيه 4.
- (234) فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون.
سوره اعراف، آيه 32.
- (235) بحار الانوار، جلد 6 - باب ما يعاين المومن، ص 178، ص 181.
- (236) سوره انعام، آيه 122.
- (237) سوره انفال، آيه 24.
- (238) سوره نحل، آيه 97.
- (239) اوصيكم بخمس لو ضربتم اليها اباط الابل لكانت لذلك اهلا لا يرجون احد منكم الا ربه
ولا يخافن الا ذنبه ولا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم ولا يستحين احد
اذا لم يعلم الشيء ان يتعلمه و عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد.
نهج البلاغه، كلمه 82، صبحى صالح، ص 482.
- (240) سوره حديد، آيات 13 - 15.
- (241) ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله.
سوره اعراف، آيه 48.
- (242) و هبنى يا الهى صبرت على حرنارک فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك.
مفاتيح، ص 64، دعای كميل.
- (243) قال الذين كفروا للذين آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه.
سوره يس، آيه 47.
- (244) قال رسول الله ﷺ المومن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من
قلبه تنن حتى يبلغ العرش و يلعه حمله العرش.
سفينة البحار، جلد 2، صفحه 474.
- (245) سوره نساء، آيه 145.
- (246) الذين هم يراؤن و يمنعون الماعون.

- سوره ماعون، آیه 6 و 7.
- (247) ثم فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه.
- سوره حاقه، آیه 32.
- (248) الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثانى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم.
- سوره زمر، آیه 24.
- (249) فويل للقاسمة قلوبهم من ذكر الله.
- سوره زمر، آیه 23.
- (250) و قضى بينهم بالحق و قيل الحمد لله رب العالمين.
- سوره زمر، آیه 75.
- (251) وقايع الايام - ضمن خطبه رسول خدا ﷺ، ص 459.
- (252) سوره حديد، آيات 13 تا 16.
- (253) فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا.
- سوره مريم، آیه 60.
- (254) ابوذ احدثهم لو يعمر الف سنة.
- سوره بقره، آیه 96.
- (255) لتجزى كل نفس بما كسبت.
- سوره جاثية، آیه 22.
- (256) فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره.
- سوره زلزال، آیه 7.
- (257) يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و...
- سوره آل عمران، آیه 30.
- (258) يعرف المجرمون بسىماهم.
- سوره الرحمان، آیه 41.
- (259) علم اليقين مرحوم فيض، ص 202، ص 22.
- (260) و اذا رجعت منرك فادخل دخول الميت فى القبر.
- مصباح الشريعة، ص 27.
- (261) سفينة البحار، جلد 2، صفحه 604، ص 19.
- (262) سوره حديد، آیه 18.

- (263) كيف تكفرون بالله و كنتم امواتا فاحياكم
سوره بقره، آيه 26.
- (264) فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحيى الارض بعد موتها.
سوره روم، آيه 49.
- (265) الله الذى خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم.
سوره روم، آيه 39.
- (266) سوره بقره، آيه 28.
- (267) الذين يؤمنون بالغيب
سوره بقره، آيه 3.
- (268) عدة الداعى.
(269) ظهر الفساد فى البر و البحر
سوره روم، آيه 40.
- (270) فلنحيينه حياة طيبة.
سوره نحل، آيه 99.
- (271) او من كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس.
سوره انعام، آيه 122.
- (272) بحار، ج 51، ص 79 تا 87 - احقاق الحق، ج 13، ص 32، با اخلاف در بعضى
جملات.
- (273) ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله.
سوره نور، آيه 32.
- (274) وسائل، ج 14، ص 44، آخر روايه 1.
- (275) نهج البلاغه، ص 324، خطبه 209.
- (276) و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكران الارض يرثها عبادى الصالحون.
سوره انبياء، آيه 105.
- (277) كتاب المهدي تأليف مرحوم صدر نقل از عقدالداميرالمومنين، بحار، جلد 52، ص 207،
حديث 42.
- (278) فاخذناهم بالباساء والضراء لعلهم يتضرعون.
سوره انعام، آيه 42.

- (279) بحار الانوار، ج 52، ص 191، حديث 24 و ص 279.
- (280) بحار الانوار، ج 51، ص 85.
- (281) بحار الانوار، ج 52، ص 328، حديث 47 و اصول كافي، ج 1، ص 19، كتاب العقل و الجهل.
- (282) بحار الانوار، ج 52، ص 126، حديث 18.
- (283) بحار الانوار، ج 52، ص 148، حديث 73.
- (284) خطبه شعبانیه، امالي صدوق، ص 85.
- (285) سورة حديد، آيات 17 - 19.
- (286) يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب.
- سورة حج، آيه 72.
- (287) اسئلك خشوع الايمان قبل خشوع الذل في النار.
- دعای سحر ماه رمضان، دعای ابو حمزه ثمالی، مفاتيح، ص 198.
- (288) محجة البيضاء.
- (289) قال رسول الله ﷺ يا معاشر النساء تصدقن و اطعن ازواجكم فان اكثر كن في النار (الى ان قال ﷺ) انكن كافرات بحق ازواجكن.
- سفينة البحار، جلد 2، ص 588.
- (290) انفقوا من طيبات ما كسبتم.
- سورة بقره، آيه 269.
- (291) لا تبطلوا صدقاتكم بالمن ولاذى كالذى ينفق ما له رثاء الناس.
- بقره، آيه 266.
- (292) مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة.
- سورة بقره، آيه 26.
- (293) السيرة النبوية، ج 4، ص 12 و الكامل لابن اثير، ج 2 - ص 237 و 238.
- (294) سورة حديد، آيه 19.
- (295) ايتان في كتاب الله اطلبهما ولا اجدهما.
- اصول كافي جلد 2، ص 352، باب الثناء قبل الدعاء.

- (296) من اطاع الله فيما امره ثم دعاه من جهة الدعاء اجابه.
اصول كافي، ج 2، ص 352، باب الثناء قبل الدعاء.
- (297) انا مطيع من اطاعني
اقبال سيد بن طاووس.
- (298) اوفوا يعهدى اوف بعهدكم.
سوره بقره، آيه 40.
- (299) حبا لصوته و استماع نحيبه.
عدة الداعي، ص 187، ص 7.
- (300) اقرب ما يكون العبد الى الله و هو ساجد.
سفينة البحار، ج 1، ص 599.
- (301) ثم لتسلن يومئذ عن النعيم.
سوره تكاثر، آيه 8.
- (302) صبروا اياما قليلة اعقتهم راحة طويلة
خطبه همام نهج البلاغه صبحي صالح، ص 304.
- (303) - ژ ربنا اطمس على اموالهم و اشدد على قلوبهم.
سوره يونس، آيه 88.
- (304) سوره سبأ، آيه 39.
- (305) تفسير برهان، ج 3، ص 353.
- (306) سوره حديد، آيه 20.
- (307) ان الله حرم الجنة على كل فحاش بذى قليل الحياء لايبالي ما قال ولا ما قيل له فانك ان
فتشته لم تجده الا لغيه او شرك شيطان.
سفينة البحار، ج 2، ص 346.
- (308) لا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا مونا ولا حيود ولا نشورا.
- (309) هل يكب الناس على مفاخرهم فى النار الا حصائد السنتهم.
لثالى الاخبار، ج 1، ص 176.
- (310) شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم.
سوره آل عمران، آيه 16.
- (311) و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا.

- سوره بقره، آیه 137.
- (312) يوم ينفع الصادقين صدقهم.
- سوره مائده، آیه 119.
- (313) لا يصلحها الا الاشقى الذى كذب و تولى.
- سوره ليل، آيات 15 - 16.
- (314) و اكرم اسماعهم ان تسمع حسيس نار ابدأ.
- نهج البلاغه، خطبه 183، صبحى صالح، ص 268.
- (315) اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظاً و زفيراً
- سوره فرقان، آیه 13.
- (316) فهبنى يا الهى و سيدى و مولاي صبرت على عذابك فكيف اصبر على فراقك و هبنى يا الهى صبرت على حرنارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك.
- دعاى كميل.
- (317) صقله بمصقلة التوبه - مصباح الشريعه.
- (318) بحار الانوار، ج 8، ص 295.
- (319) بحار الانوار، ج 6، ص 157، ح 14.
- (320) سفينة البحار، ج 1، ص 106.
- (321) اذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا و عند الصراط و عند الميزان. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 258.
- (322) سوره حديد، آیه 20.
- (323) و لباس التقوى ذلك خير.
- سوره اعراف، آیه 25.
- (324) سراج الشيعه ممقانى، ص 131، س 26.
- (325) نسوه متبرجات كاشفات عاريات من الذين داخلات فى الفتن مجالس المواعظ، شيخ شوشترى، ص 140.
- (326) سفينه البحار، جلد 2، صفحه 348، س 13.
- (327) فتكوى بها حباهم و جنوبهم و ظهورهم سوره توبه، آیه 35.
- (328) مفاتيح الجنان، دعاى جوشن كبير.
- (329) و ما الحيوه الدنيا الا متاع الغرور سوره آل عمران، آیه 1 / .

- (330) ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل صفاً كانهم بيان مرصوص سورة صف، آيه 4.
- (331) سفينه البحار، جلد 2، صفحه 416، س 1.
- (332) تفكر ساعه خير من عباده سنه بحار، جلد 71، ص 327، حديث 22.
- (333) فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى. سورة فجر، آيه 30 و 31.
- (334) يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القردة و الخنازير علم اليقين فيض، ص 200.
- (335) يا مولاي بذكرك عاش قلبي مفاتيح، ص 192، دعای ابو حمزه ثمالی.
- (336) و ارفعوا اليه ايديكم بالدعاء فى اوقات صلاتكم.
- امالى صدوق، خطبه شعبانيه، ص 85
- (337) سورة آل عمران، آيه 191.
- (338) و واعدنا موسى ثلاثين ليله و اتمناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليله
- سورة اعراف آيه 138
- (339) شهدا الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوا العلم سورة آل عمران، آيه
- (340) من عرف نفسه فقد عرف ربه. غررالحكم، جلد 2، ص 625 حديث مشهور
- (341) و الانعام خلقها لكم. سورة نحل، آيه 5
- (342) خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلى حديث قدسى
- (343) و ما منا الا له مقام معلوم. سورة صافات، آيه 164
- (344) قال اخسثوا فيها ولا تكلمون. سورة مؤمنون، آيه 110
- (345) ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات سواء
- محياهم و مماتهم. سورة جاثيه، آيه 20
- (346) والله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها على ان اعصى الله فى نمله اسلبها جلب
- شعيره ما فعلته. سورة جاثيه، آيه 20.
- (347) سفينه البحار، ج 2، صفحه 452 وئالى الأخبار، ج 1، ص 85، اختلاف فى الجمله.
- (348) رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله. سورة نور، آيه 37
- (349) وازلفت الجنه للمتقين. سورة شعراء، آيه 90
- (350) لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم. سورة انعام، آيه 127
- (351) الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً و قالوا حسبنا الله و
- نعم الوكيل فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سوء. سورة آل عمران، آيات 173 174

- (352) دعای مشلول در مفاتیح الجنان.
- (353) و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور. سوره آل عمران، آیه 1 / font>
- (354) قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم. سوره واقعه، آیات 49 و 50
- (355) غررالحکم، ج 2، ص 625.
- (356) اصول کافی، ج 2، ص 88. باب الکون و المكان.
- (357) یستلونک عن الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلاً. سوره اسراء، آیه 87
- (358) هل تحس به اذا دخل منزلاًم هل تراه اذا توفي احداً بل کیف یتوفی الجنین فی بطن امه ایلج علیه من بعض جوارهام الروح اجابته باذن ربهام هو ساکن معه فی احشائها کیف یصف الهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله.
- نهج البلاغه، خلطبه 112، صبحی صالح، ص 167
- (359) آیات بینات.
- (360) سرایلهم من قطران و تغشی وجوههم النار سوره ابراهیم، آیه 51.
- (361) لا تلهمکم امولکم و لا اولادکم عن ذکر الله سوره منافقون، آیه 9.
- (362) الهیکم التکائر حتی زرتم المقابر سوره تکوین، آیات 2 و 3.
- (363) فلا تغرنکم الحیوه الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور سوره لقمان، آیه 33.
- (364) باری مزید اطلاع خوانندگان و ثبت در تاریخ - این سخنرانی پس از دو هفته تعطیل و بستن درب مسجد جامع عتیق شیراز و کشتار خونین پنجم رمضان 98 توسط رژیم سفاک پهلوی بوده و حضرت آیت الله دستغیب بیانات وافی درباره مسأله شهادت و تهییج مردم به مقاومت نمودند که چون بحث از بحث تفسیر خارج بود مقداری بطور خلاصه ذکر شد و بقیه حذف گردید.
- (365) ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی سوره زمر، آیه 4.
- (366) الا الی الله تصیر الامور سوره شوری، آیه 53.
- (367) لئالی الاخبار، ج 5، ص 472.
- (368) هو یطعمنی و یسقین سوره شعراء، آیه 79.
- (369) لا تفتح لهم ابواب السماء سوره اعراف، آیه 38.
- (370) ان الله لا یغفر ان یشرک به ((سوره نساء، آیه 51)). (371) و لمن خاف مقامذ ربه جنتان سوره الرحمن، آیه 46.
- (372) نهج البلاغه، کلمات الحکمه، رقم 82، ص 482، دکتر صحبی.
- (373) ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة سوره توبه، آیه 112.

- (374) فوق كل ذى برير حتى يقتل فى سبيل الله وسایل الشيعه كتاب جهاد، ج 11، ص 10،
حديث 21.
- (375) سورة نحل، آيه 99.
- (376) اللهم ما بنا من نعمه فمنك مفاتيح، تعقيب نماز عصر، ص 7. و ما بكم من نعمه فمن الله
سورة نحل، آيه 53.
- (377) يا من كل شىء قائم به دعای جوشن كبير، رقم 38.
- (378) فاقروا ما تيسر من القرآن سورة مزمل، آيه 20.
- (379) ما يكون من نجوى ثلثه الا هورابعهم و لا خمسه الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا
اكثر الا هو معهم سورة مجادله، آيه 8.
- (380) احاط بكل شىء علماً سورة طلاق، آيه 12.
- (381) الا انه بكل شىء محيط. انه على كل شىء شهيد سورة فصلت، آيه 53 و 54.
- (382) و من يسلم وجهه الى الله و هو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى لقمان، آيه 21.
- (383) والله العزه و لروسله و للمؤمنين سورة منافقون، آيه 8.
- (384) دنيا در خطر سقوط، نوشته ابوالعلا مردودى.
- (385) و لهو القاهر فوق عباده.
- سورة انعام، آيه 18
- (386) دنيا در خطر سقوط، نوشته ابوالعلا مردودى.
- (387) انى وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض.
- سورة انعام، آيه 79
- قل صلوتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين.
- سورة انعام، آيه 163
- (388) من عمل صالحاً من ذكر او انثى و هو مومن فلنجنيه حيوه طيبة
سورة نحل، آيه 99
- (389) قالوا آمنا برب العالمين رب موسى و هارون.
- سورة اعراف، آيه 122
- (390) ما علمت لكم من اله غيرى.
- سورة قصص، آيه 38
- (391) لا صلبنكم فى جدوع النحل.

سوره طه، آیه 74

(392) قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون.

سوره شعراء، آیه 50

(393) قل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود ادهم عليها فعود و مهم على ما يفعلون بالمومنين شهود و ما تقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد الذى له ملك السموات و الارض والله على كل شىء شهيد.

سوره بروج، آیات 4 تا 10

(394) سوره آل عمران، آیه 46.

(395) يا اماه اقتحمى النار فان هذا قليل فى جنب الله.

تفسیر منهج الصادقين، ج 10، ص 189 تا 200

(396) سپس حدود نیم ساعت در اعتراض به کشتار پنجم رمضان 98 در شیراز و سایر - شهرستانها صحبت گردید و به قوای انتظامی هشدار داده شد و مخصوصاً در آن خفقان و حکومت شبه نظامی در شیراز آنرا صریحاً از شاه پرستی بر حذر داشتند که چون از بحث خارج بود حذف گردید.

(397) سوره حدید، آیه 20.

(398) البته خوانندگان عزیز متوجهند که این مطلب در زمان رژیم سابق ایراد شده است و مربوط به برنامه‌های تلویزیون با سینماها در زمان جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیست.

(399) سفینه البحار، ج 1، ص 596.

(400) الكاد على عياله كالمجاهد فى سبيل الله.

بحار، ج 104، ص 73 و كافي جلد 5، ص 88. حديث 1

(401) اذا دخل فى بيته كان فى محنه اهله

بحار

(402) والذين يكنزون الذهب و الفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعباب اليم.

سوره توبه، آیه 34

(403) يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم.

سوره توبه، آیه 35

(404) بحار الانوار، جلد 46، ص 57 و 79.

- 405) سوره حدید، آیه 21.
- 406) و نفخت فیہ من روحی.
- سوره حجر، آیه 29
- 407) یسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی. ((سوره اسراء، آیه 85)) (408) و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما آنا من المشرکین.
- سوره انعام، آیه 79
- 409) کلا انها کلمه هو قاتلها.
- سوره مؤمنون، آیه 100
- 410) کشف الغمه، ج 2، ص 105، س 21 (روایت نقل به مضمون است).
- 411) حدود سه ربع ساعت درباره اوضاع روز کشور و حکومت اختناق طاغوت و بیدار کردن مردم صحبت گردید.
- 412) سوره حدید، آیات 21 - 23.
- 413) مصابیح القلوب - سبزواری.
- 414) مصابیح القلوب - سبزواری.
- 415) سوره حدید، آیات 22 - 23.
- 416) سوره نجم، آیه 3.
- 417) لا تکنوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض اوکانوا عزی لو کانوا عندنا ماماتوا و ما قتلوا.
- سوره آل عمران، آیه 156
- 418) لا تکنوا کالذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض اوکانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا.
- 419) قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا.
- سوره یونس، آیه 58
- 420) دارالسلام حاجی نوری.
- 421) ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلماً انما یا کلون فی بطونهم ناراً.
- سوره نساء آیه 11
- 422) لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس.
- سوره بقره، آیه 276

- (423) سوره حدید، آیه 24.
- (424) داستان‌ام طلحه نقل به مضمون از لثالی الاخبار، ج 1، ص 302.
- (425) ان الله لا یحب کل مختال فخور.
- سوره لقمان، آیه 17
- (426) منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارہ اخری.
- سوره طه، آیه 57
- (427) سوره نساء، آیه 37.
- (428) سفیه البحار.
- (429) واعود بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون.
- دعاء قنوت نماز عیدین
- (430) سفیه البحار، ج 1، ص 60.
- (431) عدہ الداعی، ص 24، ص 14.
- (432) سوره حدید، آیه 25.
- (433) سوره نساء، آیه 59.
- (434) به مدت سه ربع ساعت درباره وظائف زمامدار و درباره بیت المال با توضیحات کافی و همچنین درباره دستگاه قضائی اسلام و سپس دستگاه فرهنگی که باید از قانون اساسی اصیل اقتباس کند و باید فرهنگیان مسئول تربیت بچه‌ها، مسلمان رسمی باشند نه تنها اسمی، صحبت شد، همچنین مقدرای درباره جنایات سازمان امنیت و کتافتکاریهای رژیم پهلوی تذکر داده شد.
- (435) مفاتیح - دعای افتتاح در ماه مبارک رمضان.
- (436) قصص العلماء، در احوالات مقدس اردبیلی، و لثالی الاخبار، ج 1، ص 114.
- (437) سوره حدید، آیه 25.
- (438) اقتربت الساعه و انشق القمر.
- سوره قمر، آیه 1
- (439) آلیس لی ملک مصر.
- سوره زخرف، آیه 51
- (440) و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسررفین.
- سوره یونس، آیه 83
- (441) السیره النبویه، ج 1، ص 240.

- 442) سوره احزاب، آیه 40.
- 443) سوره مائده، آیه 3.
- 444) سوره آل عمران، آیه 85.
- 445) نزل به الروح الامین علی قلبک.
- سوره شعراء، آیات 193 و 194
- 446) آنگاه به مدت نیم ساعت درباره کشتار مشهد که در سه روز قبل پیش آمده بود، صحبت شد و نیم ساعت درباره اعتصابات و تظاهرات و دعوت به اتحاد سخنرانی شد.
- 447) ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم
- سوره توبه، آیه 112
- 448) آنگاه به مدت سه ربع ساعت درباره اوضاع روز و کیفیت مبارزه و استقامت تا رسیدن به حکومت اسلامی سخنرانی شد.
- 449) سوره حدید، آیه 25.
- 450) من كان يريد العزة فلله العزة جميعاً. سوره فاطر، آیه 11
- 451) سوره حدید، آیات 25 - 26.
- 452) فلبث فيهم الف سنه الا خمسين عاماً
- سوره عنكبوت، آیه 14
- 453) اتعبدون ما تنحتون.
- 454) فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء و اليه ترجعون.
- سوره يس، آیه 83
- 455) فاقروا ما تيسر من القرآن.
- سوره مزمل، آیه 20
- 456) بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم.
- سوره عنكبوت، آیه 48
- 457) انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون.
- سوره حجر، آیه 9
- 458) سوره حدید، آیه 27.
- 459) و مبشراً برسول يأتي من بعدی اسمه احمد.
- سوره صف، آیه 6

- (460) لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه.
سوره توبه، آيه 108
- (461) مسجداً ضراراً و كفراً و تفريقاً بين المؤمنين و ارساداً لمن حارب الله و رسوله من قبل.
سوره توبه، آيه 107
- (462) سوره حديد، آيه 29.
- (463) توضيح اين مطالب در ضمن آيه هفت همين سوره كه آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه - فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير در صفحه 145 تا 168 در ضمن تفسير همين آيه فوق ذكر شده است.
- (464) تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض ولا فساداً.
سوره قصص، آيه 83
- (465) سوره نمل، آيه.
466 بحار الانوار؛ جلد 41، ص 55، حديث 3.
- (467) سوره حديد، آيه 29.
- (468) فاذا هو خصيم مبين. ((سوره يس، آيه 77)) (469) يحشر بعض الناس على صور تحسن عندها القرده و الخنازير.
علم اليقين فيض، ص 200، س 24
- (470) نهج البلاغه، صبحى صالح، ص 251.
- (471) القبر روضه من رياض الجنه من حفر النيران.
بحار الانوار، جلد 6، ص 205
- (472) كانهم حمر مستنفره فرت من قسوره.
سوره مدثر، آيه 54
- (473) لعن الله من تخلف عن جيش اسامه.
بحار الانوار، ج 22، ص 468 - المراجعات، مترجم، ص 437
- (474) يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم.
سوره حديد، آيه 12.
- (475) سوره حديد، آيه 29.
- (476) سوره حديد، آيه 29.
- (477) ليس با مانيتمكم ولا امانى اهل الكتاب.

سوره نساء، آیه 123

(478) تفسیر برهان.

فهرست مطالب

2	پیشگفتار.....	2
2	نکاتی چند درباره زمان تفسیر سوره حدید.....	2
3	چرا معارفی از قرآن نامیده شد.....	3
4	تسبیح همه موجودات و مالکیت خدا.....	4
4	سر انسان نمونه‌ای از قدرت بی پایان.....	4
5	اول و آخر، ظاهر و باطن.....	5
5	آفرینش آسمانها و معانی عرش.....	5
6	مکافات و مجازات، مبدأ و معاد.....	6
7	اختلاف روز و شب، آیه عظیمه خدا.....	7
7	دستورات اخلاقی برای تهذیب نفس.....	7
8	نور مؤمن و ظلمت کافر در صراط.....	8
8	خشوع دل، زمینه برای ایمان.....	8
9	دنیا را بطور آشکار رسوا می‌سازد.....	9
9	پس، آخرت سزاوار دل‌بستگی است.....	9
10	مقدرات با اختیار منافات ندارد.....	10
11	پیغمبران و کتابهای آسمانی و عدل الهی.....	11
11	رهبانیت و اسلام، روح الله زمان ما.....	11
11	پرهیزکاری سفارش همه بزرگان.....	11
12	پر فایده بودن کتاب.....	12
12	مسئولیت بیشتر در جمهوری اسلامی.....	12
14	14

- 14..... کسب حکمت در این ماه شریف
- 15..... خودشناسی، مقدمه خداشناسی و حکمت
- 15..... تنزل وجودی در اثر خودشناسی
- 16..... خودشناسی از قرآن مجید
- 17..... بیماری حیوانات کمتر و آسانتر است
- 18..... دوای درد روح در قرآن
- 19..... زهر و پادزهر در گوزن
- 20..... اشک انسان بیش از گوزن کار می‌کند
- 21..... پرهیز از گناه لازمتر است
- 24..... 2
- 24..... بذر تخم بر روی سنگ
- 25..... در ماه رمضان اعصاب راحت‌تر است
- 26..... راننده خواب و ماشین در حرکت
- 26..... آثار بسم الله از روی حقیقت
- 27..... عقیده به یاری خدا فقط
- 28..... کور باد چشم دلی که تو را نبیند
- 29..... دل از غیر خدا بریده، بگو یا الله
- 30..... ساعت مرگ، نمونه قدرت خداوندی
- 31..... بنام خدا در بهترین و پست‌ترین جاها:
- 32..... اندرزی عجیب و کاملاً صحیح
- 32..... در قیامت هم به نام خدا نامه عمل را می‌خواند
- 33..... زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه
- 34..... 3
- 35..... ای همه هستی ز تو پیدا شده

- 36.....بسم الله برای دور کردن شیاطین
- 36.....معنی رحمان و رحیم:
- 37.....نمونه‌ای از رحمت رحمانیه خداوند
- 38.....دندانهای تیز و پهن علف خواران
- 39.....مرغ هوا را نصیب دریا
- 40.....رحمت بینی، باید ملکه شود
- 40.....بیماریهای کوچک برای جلوگیری از بیماریهای سخت
- 42.....بیماری در اثر گناه و کفاره آن
- 42.....مردن جوان برای خود و والدینش رحمت است
- 43.....رحمت رحیمیه ویژه مؤمنین
- 45.....گیر و شفقت به پرندگان
- 46.....4
- 46.....رحمت رحمانی تکوینی و رحمت رحیمی کسبی است
- 48.....همه موجودات گواهی به پاکی خدا می دهند
- 48.....سه قسم تسبیح
- 49.....قلم قدرت در یک وجب صورت
- 50.....صدا و بند انگشت، ظهور قدرت
- 51.....قدرتمائی در عالم گیاهان
- 52.....تسبیح ملکوتی را افراد ملکوتی می شنوند
- 52.....آهوهای تشنه و قطعه ابر
- 53.....داستانی عجیب از شعور حیوانات
- 56.....5
- 56.....ملک محسوس و ملکوت غیر محسوس می باشد
- 57.....زنبور عسل نمونه‌ای از حیوان با شعور

59.....	نطق حیوانات - هدهد و مورچه در قرآن
61.....	زبان گویا در حال خواب
64.....	6
64.....	نالہ حنانه از ہجر رسول ﷺ
65.....	سہ نالہ زمین در سہ وقت
66.....	نور و فرش برای ملکوت قبر
66.....	عزیز و حکیم بالذات، تنها خداست
67.....	عزت را در مال و جاہ می دانند
68.....	خلیفہ و آرزوی گاز ربودن
68.....	سگی بہ جای اسبان، حمال خوراک
69.....	حکومت اموی و مروان حمار
70.....	عزت، در ایمان بہ خداست
70.....	مقاومت در برابر شہوت، عزت است
72.....	عزت بی نظیر ابا الفضل ؑ
74.....	7
74.....	جهان هستی یک مالک و خالق دارد
75.....	مالک بشر آفریننده اوست
76.....	زندگی و مرگ از شؤون ملک خداست
77.....	بی اعتباری امور اعتباری
77.....	مالکیت در غیر خدا ذاتی نیست
78.....	غرور بہ مال موجب ہلاکت است
79.....	مالک شمردن خود و مضایقہ از انفاق
81.....	حیات دل نیز از خداست
81.....	دوستی مال و عاقبت بہ شری

83.....	8
83.....	پس اعتراض به مرگ غلط است
84.....	مهر پرنده و جوجه‌هایش
85.....	کار خدا تشویق و ترساندن است
85.....	اول و علة العلل خداست
86.....	مرجع هم خداست
88.....	هستی خدا، آشکار و بدیهی است
89.....	حقیقت ذات بر همه پنهان است
90.....	اول اضافی در مخلوقات
92.....	شبهه ردالشمس برای علی <small>علیه السلام</small> و جوابش
94.....	پس چرا منکر خدا می‌شوند
96.....	9
96.....	اول و آخر، ظاهر و باطن خداست
97.....	ساعتی بی سازنده نمی‌شود آیا...!
97.....	ساختمانی بی معمار نمی‌شود آیا...!
98.....	قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد
99.....	خودت را به غفلت و امیداری
101.....	یقین به علم خدا آثار دارد
101.....	آفرینش آسمانها و زمین در شش دوران
103.....	عرش، تدبیر امور است
104.....	عرش ممکن است کهکشانش باشد
105.....	تمام جهان هستی عرش خداست
107.....	10
107.....	خداشناسی در سوره حدید

- 108..... حفاریهای دریائی و عجائب آن
- 109..... مصادیق علم خداوند
- 110..... سنگهای آسمانی و تخریب زمین
- 110..... بدنها به خاک و ارواح به عرش می‌رود
- 113..... 11
- 113..... ذره‌ای، از علم خدا بیرون نیست
- 113..... ملکوت اعمال مومنین، بالا می‌رود
- 115..... احوالپرسی مرده‌ها از روح تازه مرده
- 115..... معیت حق، قیام هر موجودی به او است
- 116..... النفات به دو اسم یا حاضر یا ناظر
- 118..... آثار یک لحظه ملاحظه حضور خداوند
- 121..... 12
- 121..... دیدن، تنها از راه چشم نیست
- 122..... نتیجه استهزا به حدیث پیغمبر ﷺ
- 124..... حیاء در محضر پروردگار نتیجه ایمان
- 124..... معاد همان مبدأ است
- 126..... فرق میان مکافات و مجازات
- 127..... کشته شدن متوکل به دست پسرش
- 128..... سر بریدن به جای سیلی خوردن
- 132..... 13
- 132..... علل و معلول محکوم اراده خدا
- 132..... اختلاف روز و شب آیه عظیم خدا
- 134..... خدا به صفاتتان آگاه است
- 135..... پس به چنین خدائی ایمان آورید

- 136..... خشوع برای منعم حقیقی و منحصر
- 136..... بشر کفور و نمک شناس
- 138..... از مالی که عاریه دارید انفاق کنید
- 139..... فقرائی که خدا مدحشان می‌فرماید
- 140..... ابوذر با شتر لاغر خودش را می‌رساند
- 142..... 14
- 142..... لازمه ایمان، آسانی انفاق است
- 143..... خلیفه درمان خدا
- 144..... دل، آنجاست که مال است
- 146..... مادر جعفر برمکی در طلب پوست گوسفند
- 146..... قصیده مولودیه برمکی در حمام
- 148..... تسبیحات زهراء علیها السلام بهتر از کنیز
- 149..... ایمان هم مراتب دارد
- 150..... نشانه‌های مؤمن از قرآن
- 152..... انفاق کامل را از اهل بیت علیهم السلام بجوئیم
- 154..... 15
- 154..... خشوع ایمان پیش از ذلت در آتش
- 156..... ترس از روزی که بچه را پیر می‌کند
- 157..... بچه دل پاک و اثر آیه قرآن
- 158..... محمد صلی الله علیه و آله شما را از تاریکی به نور می‌برد
- 158..... نمونه هائی از انفاق امامان
- 161..... بیست سفر حج پیاده
- 163..... 16
- 163..... بحث محمد صلی الله علیه و آله لطف به بشر

- 164..... از خاک برخاسته و به خاک می‌رویم
- 164..... خواب نشانه شگفت خدا
- 165..... همه نعمت و آیه خدا
- 165..... تا شما را از تاریکیها به روشنائی بکشاند
- 166..... پس چرا انفاق نمی‌کنید؟
- 166..... اصلاح مفضل بین دو شیعه
- 167..... خدا می‌ماند و بس
- 167..... اخلاص شرط اساسی انفاق
- 168..... مسجد برای خدا یا خودش؟
- 168..... انفاق در سختی به اخلاص نزدیکتر است
- 170..... قرض برتر از صدقه است
- 172..... علی علیه السلام بدهیش را می‌پردازد
- 174..... 17
- 174..... از مال خدا، به خدا قرض دهید
- 174..... بزرگی دستگاه آفرینش
- 174..... میلیونها مجره یا کهکشان در عالم
- 175..... اتفاقات خدا به تمام عالم هستی
- 176..... خوراک موجودات زمین از زمین
- 176..... انفاق باقی خدا لایق بشر است
- 177..... عطاهاى باقى پس از مرگ آمادگى مى‌خواهد
- 178..... از زیباتان بهره ببرید
- 180..... 18
- 180..... غرض از آفرینش امر باقی است
- 181..... مخترع برق و کاشف میکروپ

- 182..... بخشش بدون منت و اذیت
- 182..... خاک بر سنگ و صاعقه در بوستان
- 183..... صدقه پنهانی بهتر است
- 184..... از علی عليه السلام آموز اخلاص عمل
- 185..... از بهترین مالتان صدقه بدهید
- 185..... بهترین نخلستانها برای فقراء
- 186..... زبیده و قرآن زرین
- 187..... صدقه در حال تندرستی و امید به زندگی
- 188..... صدقه برای تهذیب نفس
- 188..... شب قدر را برای شب قبر، قدر بدان
- 190..... 19
- 190..... اخبار قرآن از سرای جاودان
- 191..... چرا از قرآن لذت نمی‌برند؟
- 192..... قبولی روزه با پرهیز از گناه
- 193..... نور افشانی هر کس به قدر دارائیش
- 194..... نور ولایت برتر از عبادت
- 194..... مزده بوستانها و جویهای روان به بهشتیان
- 195..... بی‌نوری بی‌ایمانان در صراط
- 196..... دیواری از نور برای مؤمنین و آتش برای کفار
- 197..... آرزوهای واهی شما را فریفت
- 197..... اوقات فراغت در مسجد به یاد خدا
- 198..... مأموریت عقرب در گزیدن مار
- 199..... 20
- 199..... آشکار شدن باطنها در آخرت

- 199..... سه نعمت روحانی بالاتر از نعمتهای بهشت
- 200..... فضائل علی و کفاره گناهان
- 201..... اسباب غفلت بسیار است
- 202..... مرگ تعویض لباس و قالب است
- 202..... ابراهیم و چگونگی جان گرفتن مؤمن و کافر
- 203..... عیادت علی علیه السلام و توبه پیش از آن
- 204..... 21
- 204..... علی علیه السلام رعایت حقوق را می‌فرماید
- 205..... حفظ از شرور به برکت ولایت اهل بیت
- 206..... ایمان و عمل نیک موجب زندگی روحانی
- 207..... عزت، برای مومن صالح است
- 208..... ابوذر نیرومند در ایمان
- 209..... تنها از گناهانتان بترسید
- 209..... توحش غرب در اخلاقیات
- 211..... 22
- 211..... دیدار بهشتیان و دوزخیان و سخنانشان به یکدیگر
- 212..... آرزوها پایان ندارد
- 212..... مانند مور و دانه خوراک گنجشک
- 213..... مؤمن، ظاهر و باطنش یکی است
- 214..... اگر می‌خواهی با پیغمبر هم نشینی باشی
- 214..... منافق دو رو، و دو رنگ است
- 215..... شانزده معنی برای مولا
- 215..... عدل خدا در همه عوالم وجود
- 216..... قلبی که طاقت شنیدن آیه عذاب ندارد

- 217..... مسیح بر سر جنازه مادرش مریم
- 218..... یک شب قدر بهتر از هزار ماه
- 220..... 23
- 220..... نور ایمان کجا و تاریکی شک کجا؟!
- 220..... دزد با دلسوزی مال را هدر می دهد
- 222..... پول، حلال مشکلات نیست
- 222..... زن و ریاست هم می فریند
- 223..... با گفتن الله اکبر کلیسا را لرزانید
- 223..... آیا هنگام خشوع دل نرسیده؟
- 224..... پول پرستی، مسلمانها را بیچاره کرده
- 224..... سرگرمیها با ایمان نمی سازد
- 226..... پا در خانه می گذاری یاد قبرت کن
- 226..... یاد مرگ، چاره سختی دل
- 227..... گوشه ای از سفرنامه ابن بطوطه
- 228..... 24
- 228..... تفکر در حیات، راه خداشناسی
- 228..... حقیقت حیات مانند وجود شناخته نشده
- 229..... آثار حیات در بدن انسان
- 229..... ریشه درخت، سنگ را می شکافد
- 230..... از آب بیرنگ صدهزاران رنگ
- 230..... گیاههای نامرئی
- 231..... درخت حیوان خوار
- 231..... چشم برای دیدن عجائب و شامه
- 231..... مراتب حیات، نباتی و حیوانی

- 232..... حیات آدمی روح الایمان است
- 233..... خرجهای بیهوده و دوری از ایمان
- 233..... شراب ضد ایمان
- 234..... در برابر نعمت خدا خدمتی به دینش کنید
- 234..... زمین مرده به ظلم را به عدل زنده می‌کند
- 235..... ایراد بی جا در ازدواج ظلم است
- 236..... فرمایش علی علیه السلام به علاء بن زیاد بصری
- 236..... مهدی (عج) پرچمدار عدل
- 237..... جنگ و قحطی، آمادگی برای اصلاح
- 238..... صیحه آسمانی و نزول مسیح
- 238..... با تکامل عقل، مردم رو به مصلح می‌آورند
- 239..... دعا برای ظهور موثر است
- 240..... 25
- 240..... خداشناسی عقلا واجب است
- 241..... حرکت به مجرد اراده، قدرت جان
- 241..... زیرکیها در حیوانات از روح حیوانی است
- 242..... موش و شیشه شربت نارنج
- 242..... میمون و بز با ظرف ماست
- 243..... جان دهنده و گیرنده خداست
- 243..... خداوند، زمین دلها را زنده می‌کند
- 244..... با صدقه خود را از آتش برهانید
- 245..... کوتاهی در شوهر داری موجب هلاکت است
- 246..... سه شرط برای قرض حسن
- 248..... 26

- 248..... چرا دعایمان مستجاب نمی‌شود؟
- 249..... سریع‌الاجابة برای بنده مطیع
- 250..... اجابت به تدریج و به وسیله اسباب
- 251..... ازدواج عابد با دختر اشراف زاده
- 252..... گاهی مصلحت در تاخیر استجاب است
- 253..... آب و آتش و تعبیری شگفت
- 254..... چهل سال پس از اجابت واقع شد
- 255..... چرا عوض انفاق در دنیا نیامد
- 256..... عوض صدقه گاهی جلوگیری از بلا است
- 257..... 27
- 257..... ایمان راستی از عمل جدا نیست
- 258..... صدیق بسیار راستگو و درست کردار است
- 258..... برای پول بیشتر خاضع است
- 259..... در بیم و امید از غیر خدا رسوا می‌شود
- 260..... با رئیس صدیقین علی عَلَيْهِ السَّلَام محشور می‌شود
- 261..... برای آشتی دادن دروغ مانعی ندارد
- 261..... امامان گواهان امتند
- 262..... کافران ملازم دوزخند
- 263..... مکاشفه بهشت برزخی و ناله از فراق آن
- 264..... همه از عاقبت کار باید بترسیم
- 267..... 28
- 267..... شناسائی حقیقت ویژه انسان
- 267..... دنیا به معنی نزدیکتر یا پست تر
- 268..... لعب، کار پر رنج ولی بیهوده است

- 268..... مرگ و پایان بازی
- 269..... لهو سرگرمی و باز ماندن از هدف
- 270..... زینت دلربائی است
- 271..... دوام زناشوئی به واسطه حجاب
- 272..... زینت در مسکن
- 272..... فخر به نسبت در محضر پیغمبر ﷺ
- 273..... موش و هفده سکه اشرافی
- 275..... 29
- 275..... نماز جماعت بزرگترین شعار اسلام
- 275..... بهره‌برداری از زبان، نعمت خدا
- 276..... فکر در امور معنوی، عبادت قلبی است
- 277..... روزه عبادتی بزرگ برای تکامل
- 279..... روزه عام و خاص و خاص الخاص
- 280..... گناهان ثبت شده پاک می‌شود
- 281..... 30
- 281..... لذت ادراک ذکر خدا در حال روزه
- 282..... موسی چهل روز نخورد و نیاشامید
- 283..... صنایع بدن خودشناسی کم فایده است
- 283..... کشمکش روحانیت و حیوانیت در آدمی
- 285..... تو بنده بنده من هستی
- 285..... پول عثمان نمی‌تواند ابوذر را بفریبد
- 286..... توقف و احتیاط در موارد مشتبه
- 286..... علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اسیر نفس نمی‌شود
- 287..... راه و چاه معلوم، و جبر هم نیست

288.....	هر که بامش بیش، برفش بیشتر	
288.....	شریح قاضی اسیر بدره زر	
290.....		31
290.....	وجود مدرکات دلیل بر تجرد روح	
290.....	معالجه خوارزمشاه به کمک قوه روح	
291.....	واهمه محکوم به اعدام او را می‌کشد	
292.....	توانائی خدا در حال مرگ، آشکار می‌شود	
293.....	جنازه اسکندر و دستهای باز و خالی	
293.....	حکمتی از بهلول در گورستان	
294.....	از اثر پی به مؤثر می‌بریم	
295.....	روح آدمی جائی ندارد	
296.....	حقیقت خدای را چون حقیقت روح ندانیم	
296.....	کار عزرائیل حیرت آور است	
297.....	روح هزار کار می‌کند و یکی است	
297.....	کارهای روح به وسیله بدن	
298.....	خواب نشانه‌ای از تجرد روح	
299.....	ترا تیشه دادند هیزم کنی	
300.....	پس روح خودت را مواظبت کن	
301.....	دنیا شما را از یاد خدا باز ندارد	
303.....		32
303.....	توحید اسلامی، در صفات و افعال خدا ⁽³⁶⁴⁾	
304.....	رازقیت خدا نسبت به جنین	
304.....	همه نعمت‌ها از خدا است	
306.....	شکم معاویه و هاویه جهنم	

- 308..... توحید توبه از شرک است
- 308..... تنها امید به رحمت خدا و ترس از گناه
- 309..... موحد جان را فدای دوست می کند
- 311..... 33
- 311..... یقین به تربیت کردن از طرف خداوند
- 312..... یقین به همراهی خداوند
- 313..... ایمان یک ساعته از فحشاء باز می دارد
- 314..... رفتار مهاجرین در برابر نجاشی
- 315..... سحره فرعون و قدرت ایمان
- 316..... چگونه مؤمنین را می سوزاندند؟
- 318..... 34
- 318..... مظاهر تمدن در راه توحش
- 319..... حکم لعب بسته به عنوان ثانوی است
- 321..... مؤمن از کار خدا به شگفت می آید
- 323..... تکاثر، پول روی هم انباشتن
- 325..... احتضار مأمون و رژه لشکر
- 325..... از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل
- 326..... زفاف و سپاس خدا در حجله
- 327..... حیات رحمانی به غرض عقلانی
- 329..... 35
- 330..... سبب آمرزش در اطاعت و توبه
- 331..... گفتگوی حضرت سجاد علیه السلام با زهری
- 332..... وسعت بهشت به اندازه همه آسمانها و زمین
- 332..... مسابقه در خیرات نتیجه ایمان

334.....	36
334.....	شتاب در کار آخرت خوب است
334.....	بهشت هم اکنون موجود است
335.....	مجلسی و شفاء به برکت طعام بهشتی
336.....	ثواب باقی، تنها از فضل خداست
336.....	روزی یک انار و هفتاد سال عبادت
337.....	یک عمر عبادت در برابر نعمت چشم
338.....	در کتاب الهی، همه حوادث ثبت است
339.....	تقدیرات الهی با حفظ اختیار
340.....	تا بر گذشته اندوه نخورید
340.....	شادی بر امر مادی نیز غلط است
341.....	رؤیای صادقانه دلیل مقدرات
342.....	داماد مرده و زیارت قبر حسین <small>علیه السلام</small>
342.....	ملکوت مال یتیم و ربا خواری
344.....	37
345.....	تعلیم قرآن، راحتی دنیا و آخرت
346.....	بیابانی، ولی دل روشن
346.....	مرده پسرش را می‌پیچد ولی خودش
348.....	مرگ برای مرده و بازماندگان خیر است
352.....	38
352.....	عدل در کرات آسمانی
353.....	کمر بند زمین، مظهر عدل خدا
353.....	به هر حیوانی آنچه لازم دارد داده است
354.....	مژگان چشم و فوائد بسیار

- 355.....قوانین الهی برای عدل بشر
- 355.....قانون گذاری شأن خدا است
- 357.....عبادات روی میزان معینی است
- 357.....فقه اسلامی جامعترین قوانین
- 358.....دعاء افتتاح در ماه رمضان
- 359.....تشریف مقدس اردبیلی خدمت ولی عصر (عج)
- 361..... 39.....
- 361.....معجزه پیغمبران دلیل صدق آنها است
- 362.....خدای موسی بیدار است.....
- 363.....تقاضا و پیشنهادهای مشرکین به پیغمبر ﷺ
- 364.....شیاد با معجزه خربزه سه روزه
- 365.....معجزه پیغمبر اسلام همیشگی است
- 367.....کتاب الهی با پیغمبران
- 368.....میزان برای بسط عدل است
- 369.....بهره برداری و دفع دشمن به وسیله آهن
- 370.....مبارزه با اسلحه بر علیه دشمنان دین
- 372.....راه بهشت با زحمات همراه است.....
- 374..... 40.....
- 374.....به هر چه بیشتر نیاز است، بیشتر آفریده
- 375.....توفیق شکر هم از تو است
- 376.....یاری خدا درباره اسلام
- 377.....غیب مطلق خدا است
- 377.....در راه الاغی جان باخت
- 378.....خدا نیازی به یاری شما ندارد

- 379..... سخن ابراهیم ادهم زیر چوب
- 380..... نوح، شیخ الانبیاء و مدت عمرش
- 381..... چرا بت پرستی دوام یافته
- 382..... مجسمه، مقدمه بت پرستی
- 383..... بیشتر مردمان از راه به در رفتند
- 384..... سرگذشت مختصر حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام
- 385..... مسلمانان ملتزم خواندن و حفظ قرآن بودند
- 388..... 41
- 388..... هرگز خالی از حجت نیست
- 389..... مهربانی در نصارا به تبعیت از مسیح
- 390..... پیدایش رهبانیت در نصارا
- 391..... چرا به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان نیاوردید؟
- 392..... مسجد ضرار و ابو عامر راهب
- 392..... تحریکات ابو عامر و مرگ در تنهائی
- 393..... گناه بخشی خیانتی برتر
- 394..... دکان بهشت فروشی را بست
- 395..... پیشرفت کمونیست نتیجه خرابی کلیسا
- 395..... روح الله زمان ما خمینی است
- 396..... علی عَلَيْهِ السَّلَام سنگ عظیم را بلند و پرتاب نمود
- 397..... راهب به دست علی عَلَيْهِ السَّلَام مسلمان شد
- 399..... 42
- 399..... شما که باور کرده‌اید پیرهنیزید
- 400..... ملاحظه حضور حق هنگام گناه
- 400..... تقوی در همه طبقات باید پیدا شود

- 402..... زهرا عَلَيْهَا سرمشق بانوان پرهیزکار
- 403..... سادگی در ازدواج را رعایت کنید
- 404..... خوراک خوردن حضرت رضا عَلَيْهِ با غلامان
- 404..... مقام معنوی تواضع می آورد
- 405..... نمایندگی مردم، خدمتگزاری نه ریاست
- 406..... اگر بنده بود چنین نبود
- 406..... محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از همه بنده تر
- 407..... احترام اهالی مدائن از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ
- 407..... نفس ازدهاست او کی مرده است
- 409..... 43
- 409..... پرهیزکار، مؤمن متعهد است
- 410..... آثار تقوا از زبان سرور متقین
- 411..... ایمان به رسول در امر ولایت و حکومت
- 413..... دو بهره از رحمت برای مؤمن متعهد
- 413..... نور برای تشخیص حق از باطل
- 414..... آمرزش خداوند برای مؤمن متعهد
- 415..... آشوب به خاطر فروش اسلحه و پول
- 417..... 44
- 417..... چیزی از فضل خدا به دست یهود و نصارا نیست
- 419..... افتخار مسلمین، قرآن وحی خدا است
- 419..... حرف زائد با بلاغت نمی سازد
- 421..... کمالات معنوی با پندار درست نمی شود
- 422..... آیا سه روز مسیح در آتش ماند؟
- 422..... عطای خدا چون خودش بزرگ است

425.....: پی نوشت ها

454..... فهرست مطالب